کتاب مملکتداری
فارسی

۵
ه
۱۵ / ۷۴۳

کوثر مین بنتاج

بنیان الحق (...) ۱۶۶۴۶

کتاب مملکتدار

۷۲۷

۷۴۱
۱۹۹۴۹

کتاب مملکتداری

فارسی

۷۴۱
ق-

۱

بسم الله الرحمن الرحیم   و به نستعین

الحمد لله والصلوة علی رسول الله و آله و اولیاء الله واللعن علی
اعداء الله   بدانکه این عصر که اوائل قرن بیستم و اواخر قرن نوزدهم
مسیحی و اواخر قرن سیزدهم و اوائل قرن چهاردهم هجری خصوص این اوقات
و حال تسطیر این کلمات که اوائل سنه ۱۹۰۵ میلادی و سنه ۱۳۲۳ هجریست حال و
وضع کره ارض و سلسله بشر وضعی شده و حال این زمان نسبت بازمان سالفه [illegible] عده
عنوانی دیگر پیدا نموده حالا چنان طریق مراوده ... به یکدیگر مفتوح شده و چنان
اطلاع مردم از وقایع و حالات ممالک سهولت پیدا کرده که برای صاحبان
هوش و التفات اطلاع از حال بدایت شرق در نهایت مغرب سهلتر از اطلاع
اهل دو قریه که میان شان یک فرسخ بعد از یکدیگر شده و در همین سنه حاضره
که بیش

که بیش از یکسالست جنگ عظیم محیر العقول میان روس که از ممالک غربیست ۲
با ژاپون که در اقصی شرق است در گرفته نسل بنی بشر و ضعیف ترین مردم در کوچکتر بلد
از بلاد ضعیف ترین دولت ایران هر هفته از وقایع آن جنگ شرقی بواسطه مخبران دول یعنی
غربی اطلاع پیدا میکنیم در این عصر نور علم و اطلاعات و صنایع و عدل و نظام
عالم را چنان احاطه کرده که عقل حیرانست و تحقیق اگر ملاحظه تواریخ اعصار
سالفه و آثار سابقه نمائی خواهی دید که وضع عالم هیچ نسبت بسابق ندارد
کانّه کلیه عالم بشری در زمان طفولیت بوده الآن بسن جوانی رسیده و چون
این مطلب که برای هر شخص و هر صنف و هر نوع و هر ملت و هر دولت و هر جنس
بلکه کلیه هر عالم عمریست و آن بحسب حال و استعداد آن شیئ زمان نطفه و علقه
و مضغه و جنین و تولد و طفولیت و مراهقت و بلوغ و جوانی و کهولت و شیخوخت
و هرم و بالاخره موت و تلاشی هست این مطلب بشرح او در نزد حکما ثابت است [illegible]
اگر کلیه عالم بشر را ملاحظه کنیم و عصر حاضر را نسبت بازمان سابقه ملاحظه
نمائیم توانیم گفت که عصر حاضر کمال ترقی و بلوغ و قوت جوانی عقل و ادراک

۳ نوع بشر محال است و بی شبهه این مطلب مستند بکمال عقل و تعقل و آزادی افکار و
اعمال و کشف حقایق و غور در دقایق است در بشر و این التفات و تامل و اشتغال
بعلوم و کشف حقایق در میان بشر در تواریخ و اعصار متعاقبه هر وقتی و زمانی در میان
قومی و قمی شیوع داشته و این ترقی و اوج که در این عصر دیده میشود بدو و نشو آن از
از اهالی اروپا و فرنگ در میان مسیحیان شده که فی الحقیقه مرکز و دایره نصف
النهار آفتاب علوم و نظامات و قدرت و کمالات همان قطعه است که
شمس تمدن و تمکن در آن قطعه که کوچکترین قطعات معموره زمین است درخشی
تابش و نورپاشی است که از پرتو آن بقطعات دیگر هم رسیده و شعاع آن بهر
جانب دامن کشیده است و اوائل شروع آن اقوام بترقیات و علوم معارف
وقت شده بشروع بتنزل ممالک اسلامیه در حالیکه این ممالک آفتاب شرف
و افتخار و تمدن و اقتدار و عدل و فضل و کمال را مرکز بود و از پرتو نور
اسلامی سایر ممالک کسب ضیا مینمود ـــــ تفصیل این اجمال اینکه
هرکس را انصاف و بصیرت و اطلاع و خبرتی هست از تواریخ سالفه و ایام

رفه

۴ سابقه البته میداند که طلوع آفتاب اسلام در دنیا وضع و حال کمالات
و ترقیات و نظم و علم و عدل و تمدن و غیرت و سایر اوضاع و معارف
و خداشناسی و عبادات و معاشرات و سیاسات و تدبیر منزل
و تکمیل اخلاق و سایر ترقیات بشریه را چنان منقلب و متغیر و متبدل ساخت
که گویا تأسیس عالم جدیدی در بشر نمود و ابواب علوم و بیداری و اطلاعات
و آزادی بروی اهل عالم گشود و تمدن و اختلاط را بدرجه عالیه رسانید و بشر را
از حضیض همجیت و بربریت باعلی اوج مدنیت کشانید و کلیه ملل و دول در
تحت شعاع این نور پاک مضمحل و نابود شدند و همه عقلا و حکما معترف
باتقان این بنیان گردیدند و دامنه این وضع جلیل پهن و ممتد گردید تا قریب
بپانصد سال قبل از این که این قوم غیر خود را نابود دیدند و از احتمال بود
و قوه خصم خود بالکلیه ایمن گردیدند و هرگز گمان نکردند که احدی با ایشان
مقاومت تواند و یا خصمی راه دست یافتن بایشان داند با طمینان کامل در
بستر استراحت و عیش غنودند و کسالت و بطالت را رفیق خود نمودند و کیان

کردند که در عالم درجهٔ اقتدار و اختیار و علم و تمدن و قدرت فوق
درجه که ایشان بان رسیده اند ممکن نیست بلکه گمان کردند که مراتب
قدرت بشریه را بنهایت رسانیده اند در همان اوقات که نهایت
بیهوشی و غفلت و کمال خواب بطالت و استغراق عیش و عشرت
اقوام اسلامیه بود در بربریت و وحشیت اهالی اروپا و جهالت هیچ
طوایف فرنگ بنهایت رسیده و مثل سگ و گرگ دیوانه یا شیر
از زنجیر درآمده مثل درندگان بی ترتیب و متهورانه محض تعصب مذهبی
بهیئت اجتماعیه حمله بممالک اسلامیه نمودند و جنگهای صلیبی واقع شد که
معروفست و از طرف دیگر دولت اسلامیه اندلس که یکجزء از اروپا است
در نهایت ترقی در علوم و تمدن رسیده بودند جماعتی از مسیحیان
حمله بان ملک نمودند این حملات فتح باب ترقی اروپا و ضعف ممالک
اسلامیه است چهارصد سال قبل براین تاریخ زیرا اهالی اسپانیای
جاهلیه که حمله باندلس نمودند در انوقت بنو سراج اعراب سلطنت آن
ملکرا

ملکرا داشتند و در میان خود ایشان نفاق بود و این فرنگیها که طمع در ملک
ایشان بستند بحیل و تزویر آتش نفاق ایشانرا دامن زدند و سایر ممالک
اسلامیه را از اسلامیان مغرب یمن و اواسط افریقا و مصر و عثمانی
و ایران و هندستان الی دیوار چین که باین وسعت ممالک اسلامیه بودند
بعضی بعیش و تنبلی مشغول و بعضی با همدیگر در جنگ خانگی بودند یک دولت
اسلامیه را اهالی اسپانیا مضمحل ساخته در اندلس انشاء دولت
مسیحیه کردند که دولت اسپانیا و اسپانیول عبارت از ایشان است
و سایر فرنگها در جنگهای صلیبیه اگرچه بدوا و غفلةً بممالک اسلامیه غلبه یافتند
لکن چون از روی ترتیب و قانون و عقل نبود در اندک زمان اسلامیان
ایشانرا از ممالک عثمانیه و شامات و سایر نقاط طرد کردند
ولکن همین حملات و جنگها بنیاد ترقیات ایشان گردید زیرا چون داخل
اندلس و سایر بلاد اسلامیه شدند آن بناهای عالیه و مدارس و مباحث
و آبادیها و صنایع و تجارت و علوم و آداب و کمالات و عدل و قانون و

سایر اسباب تمدن که در میان اسلامیان موجود بود دیدند و آن زراعات
و باغات و آبادی شهرها و دهات را دیدند بعد از عود بممالک خودشان
ناگهان از خواب غفلت بیدار گردیدند و خودشان از میان خود ملامتها
کردند سلاطین و بزرگان و اغنیا غیرت کردند که چگونه بمقام هشیاری
رسیدند و همه دانسته شد که اول و مبدء و منشاء همه قوت و قدرت
و ثروت نیست مگر علم پس بترتیب احسن در میان خود تنازع با یکدیگر را
بدل بتفاخر و رقابت در علم کردند و یکمرتبه با آن استعداد حمله و توجه بممالک
اسلامیه را اصلاح ندیده بالکلیه ترک کردند و صلاح دیدند که مدتی در غفلت
هم جواران بخودسازی و تحصیل علوم مشغول شوند و امور خود را مرتب
نمایند بلکه زن و مرد و بزرگ و کوچک تمام ملک و مال و فراغت و عیش
و راحت خود را براه علم گذاشتند و کتب حکمت و علوم سیاست
و قانون مذاهب را یکجلد مقابل با پنج قیمت خریدند و کتب علمیه که
در میان اسلامیان بود و ایشان اصلاح خبری نداشتند و
اح

راهی بغیر ملک اسلام هم نداشتند انتخاب در میان ایشان اعلی ترین
جواهرات عالم شد سلاطین و امرا و اغنیا بنا کردند با تشویقهای تام
و جایزه و انعام هر کس را که رتبه در علم باقی یا بمطلب جدید و اختراعی پی برد
او را محترم و غنی و معزز و مفتخر گردانیدند بتدریج تقلید مقالات یونانیان و
سایرین را بی تجربه و امتحان متروک داشتند بلکه هر مطلبی که شنیدند و
در هر کتابی دیدند تا آن را باتفاق عقلا با امتحان نرسانیده و حتماً اثر
ندیده داخل مطالب علمیه نکردند و هر مطلب علمی که مسلم پیش عقلا و علما آمد
بمحض علم و درج در کتب و از اجزاء علم قرار دادن اکتفا نکردند بلکه عمل را مقارن
آن ساختند مثلا همینکه مسلم شد که رشوه مهلک اقوام است ترک کردند
و یا ترتیبی در رفاهیت رعایا موجب آبادیست فوراً اجرا کردند مثلا همینکه
محقق شد که فلان قسم از نباتات در فلان طور زمین خوب نمو میکند بدانستن
آن اکتفا نکردند این را اعمال هم کردند اگر ثابت کردند باید تمدنی نکرد در کتب
نمودند و اگر ثابت کردند باید زمی کرد این خلق را تحصیل کردند و آنچه را در کتب

از آثار و قواعد علمیه ثابته به همان اکتفا کرده بودیم بی تجربه و عمل چنانچه فعلا حال ما
بر این جاریست اینها همان مطالب را اولا امتحان کرده صحیح دیدند از اجزاء علم مقرر
کردند و همان که جزء علم شد فورا بالعمل پرداختند پس اگر متحقق گردید با قانون علمی که
از آهن توپی بفلان وضع سیستون ساخت که با باروتی که فلان طور ساخته شود
گلوله توپ مسافت را یک فرسخ میتوان انداخت و قلعههای محکم حصن را خراب ساخت
بلا فاصله بامتحان آن پرداختند بعد از امتحان از مخارج و زحمت مضایقه نکردند به اعمال
این قسم توپ اقدام کرده توپخانهها ساختند مثلا دشمن را با آن مقهور ساختند
ـــ بالجمله چون اساس علم را بر بنیاد صحیح محکم نهادند اولا در میان خود شان
بی اطلاع رقیبان در خانه را بر روی خود بسته بخود سازی مشغول گردیدند به تدریج
نواقص خود را اصلاح نمودند ثانیا دانستند که حقایق علمیه با انفراد و تنهائی اشخاص
دست نمیدهد بنا کردند که با جمعیت و اتفاق همدیگر به هر مقصد اقدام کردند و دانستند
ترقی موقوف بر اینکه علم را عمومی کنند و افکار را آزاد نمایند مطالب علمیه را
تعمیم دادند و افکار را و زبان و مقالات و اقلام را آزادی دادند   و دانستند
ما قول

با عدل و مساوات و راستی و درستی و محبت به هم وطنان و هم مذهبان نباشد
هیچ قوم زنده نمیشود اقدام بآنها کردند با کمال ثبات بهر چه دست زدند پیش بردند
حریص تر و امیدوار تر به بالاتر از آن شده قدم فراتر گذاشتند اگر تأمل کنی
با عمل بقوانین اسلامیه زنده شدند و ترقی و اوج گرفته در جمیع مراتب علمیه و
مطالب مدنیت یکی در صد از سوابق زمان کلیه پیش افتادند اشتباهات حکماء
قدما را در هیئت و حرکات و آثار اجرام علویه و این عالم محسوس واضح نمودند
مواد ارضیه را بتدابیر کامله تجزیه نموده از مواد اصلیه مرکبات و از ترکیبات مفردات
فواید حاصل کردند اعماق زمین را کاوش کردند فوایدیکه خلاق جهان در اجزاء
معادن ارضیه برای بشر مقرر کرده بود بدست آوردند آثار ماضیین و تواریخ و
وقایع سالفین را مبنی بر تحقیق کردند علوم را از خیالات و موهومات
مغالطات تنقیه نمودند مساحات ارض را ارباب زراعات یکی در چند صد
ترقی دادند حفظ صحت بشریه و معالجات امراض را بدرجه حیرت عقول رسانیدند
چشم دوربین را قوت دادند که از ده هزار فرسخ ببیند گوش را چنان

قوت دادند که از مشرق تا مغرب بشنود و اطلاعات را چنان سهل کردند که دیگر
پای پیاده و بار بر پشت انسان که با هزار زحمت سه چهار فرسخ طی مینمود چنان
قوت دادند که در جای خود نشسته با کمال استراحت روزی سی منزل را طی مینماید
هر شخص بهر مقدار که هر کار را براه می انداخت چنان اسباب چیدند که هر نفسی عمل پنجاه
و صد نفر را با آسانی و سهولت انجام داد تمامی نقاط معلومه و مجهوله زمین را چنان
کشف کردند و توضیح نمودند که مخدرات حجله ها از تمام ممالک و بلاد و مشرق
و غرب عالم چنان مطلع گشتند که کانه همه جا حاضر است و جبال و جنگلها و دریاهای عظیمه
و نهرهای جسیمه را پیمودند و وضع و حالات و طرائق و هنر و ندا کلیه طوایف عالم را
بلکه زبانهای همه فرق و بلکه زبانها و خطوط چند هزار سال پیش را تعلیم
دادند و مخترعات عجیبه و ابداعات غریبه را از حد حصر و تقریر گذرانیدند بالاخره
ممالک کلا از سلطان الی ادنی زارع و عمله عالم و حکیم شدند و تمام اقوام
بزرگ و کوچک را اجزاء بدن و جان خویش دانستند و رفاهیت عمومیه را
خواهان شدند و از عدل و مهربانی همه را امیدوار و فرحناک و صاحب نشاط
باعمال

باعمال مرجوحه واداشتند تجارت را در عالم پهن کردند و صنایع را از مشرق
و مغرب بردند .... بالجمله وضع ترقیات ایشان بشرح نیاید و بسیاحت
چندین سال تمام مشغول بعد از اینکه خود را اصلاح کردند و مسلح و مکمل بکمالات
نمودند در نهایت اهالی ممالک دیگر خصوصاً ممالک اسلامیه در خواب غفلت و
کسالت و بطالت با هواهای نفسانیه قدم بطرح قانون عدل و ترک مساوات
میکردند و تیشه را بدست ظالمان جاهل داده ریشه حیوة خود را قطع میکردند
چون این قوم در ملک و خانه و وطن خود نقص دیدند و استعداد غلبه بر کلیه
ممالک را فراهم کردند شروع کردند بر اینکه کلیه قوم خود را مولا و آقا و مالک
رقاب بر تمام طوایف دیگر نمایند زیرا همه را از نژاد خودشان مثل حیوانات وحشیه
که باید مسخر کرد و بخدمت واداشت دیدند پس ابتدا کردند باینکه تمام
ثروت و نقود و کلیه اشیاء مرغوبه را که در دست اهالی می بینند بگیرند و
اراضی مرغوبه ایشانرا مسخر سازند و خودشانرا اسیر و عبید نمایند دیگر
کردند که نباید با این وحشیانه حمله کرد و ایشانرا از دوام تسخیر بازدارند باد اتفاقی

۱۳ کرده با قوت سعادت تا صنایع اینها بلکه بهتر و دیدند که با ملایمت و معاشرت
و مهربانی بظاهر و عهد و پیمان صوری تدریجا همه چیز ایشانرا مسخر نماید و صدا و غوغائی
ظاهر نشود پس راههائی پیدا کردند و دامهائی گستردند مثلا خواستند که
ثروت و ملک و اهالی فلان جزء ممالک اسلامیه را تصرف کنند اولا با سایر ممالک
عهد رفاقت و یگانگی و دوستی بستند تا هرچه در خصوص ملک مطمح طمع اجراء از
دیگران نقضی نیابند و بعد با خود اهل ملک معقود راه مراوده و معاشرت باز
کردند و بتدریج همه چیزان ملکرا باسم تجارت بخریدند و نفوس خوار کردند
و بعد زمین را هم بملکیت گرفته نفوس را داخل عبودیت کردند مثلا اولا
.... از لوازم معاش بشری آنچه در صورت زیبا و در معنی بیفایده بود بممالک
اینها باسم تجارت داخل کردند از روی تدبیر اولا بقیمت ارزان فروختند
مثلا منسوجات خود را چنان ارزان با صورت زیبا فروختند که منسوجات خود اهل ملک
حالت منسوخات گرفت و هزاران نفوس که با کاشتن و درویدن و ریسیدن
و بافتن و دوختن و پوشیدن با دوام اینها معاش میکردند همه ضایع و
باطل

باطل و ان صنعت جزئی هم عاطل گردید و همچنین ظروف و کتب و کاغذ و ۱۴
اسباب چراغ و روشنائی و ادویجات و ساعت و اسلحه و معادن و قند
و چائی و تجملات بیحصر و انچه در ان ملک بود بقیمت گران خریدند و در ان ملک
هم گران کردند با قسام وسائل کلیه نقود ان ملکرا حمل بملک خود نمودند و بتدریج
امتعه خود افزوده و از دوام و خوبی آن کاسته در اندک زمان اهل ان ملک
فقیر و پریشان و از صنایع عاطل شدند و بزرگان ان ملک را بانواع حیل
گاهی بمدارا و رفاقت و گاهی با تخویف و هیبت مطیع و رعیت خود ساختند
و با القاء شبهات ایشانرا در دین و مذهب خود سست و بی اعتقاد و
از قانون و سلوک ناراضی و نامراد ساختند و چیزهای دلفریب و تجملات
بیفایده بان بزرگان احمقان و نسوان جاهلان با زر و زیور دکان ایشان بقیمتهای
گران فروخته مخارج ایشانرا یکی در صد افزودند بلکه ایشانرا در حماقت مستغرق
دیده بملک خود بسیاحت با مخارج فوق تصور بتماشاخانها و بازیگرخانها
برده ثروت موروثی ایشان را برده و ایشان را مثل سگ دیوانه برای زیاد

 کردن دخل و سلط مسیحیان رعایا و فقرا ساختند و آن بیشرمان جاهل
صد هزار خانه از هم جنسان و هموطنان و هم مذهبان اخراج و اهل آنها را
بیجان و دربدر ساخته دارائی آنها را گرفتند تا مصرف تجملات مخترعه ایشان
رسانند علوم متداوله در آن ملک و علماء متحیرین آنها را تقبیح و سبب بطلان
داده از علوم خودشان بی رغبت و بعلمای بی میل نمودند مدارس و معابد
بلکه رسوم و آداب و حرکات و لباس و طریقه اکل و شرب و غیرت و قوت
و همه چیز آن ملک را بردند و نصف نفوس را و اولا نصف ملک را ایشان و مضطر
کرده با ملاک خود بعملگی بردند و نصف نفوس با ملک که ماند از اهم با نواع
و اقسام حیل تصرف کردند منجمله شلار رعایا را ببلوی واداشتند
بانیکه بیان ظلمهای بزرگان با ایشان کردند و آنها را آسوده کی خود در ملک خود
نمودند و بزرگان را با رعایا دشمن ساختند بانیکه گفتند این رعایا بی تربیت و
وحشی هستند با فلان تربیت و فلان قانون اینها را باید تربیت کرد پس اهل آن
مملکت را بهم انداختند و این بین خودشان با لشکرهای خونریز و اسلحهای
قتل

قتال حاضر شده و صلاح و رفع بلوی را بهانه نموده داخل آن سرزمین شده
ملک را تصرف و اهالی را اسیر و رعیت ساختند و بتدریج رو بقطعهای دیگر
کردند و چون اینها چند دولت و ملت و با یکدیگر در تسخیر ممالک خارجه و ازدیاد
ثروت رقابت داشتند یکی اگر یک ملک را متصرف شد دیگری بخیال ملک دیگر افتاد
و هر یک بمقدار ثروت و رعیت و مملکت خود را زیاد کرد حرص و طمعش زیادتر
گردید و دامن بملک دیگر کشید حالا بمقدار چهار صد سالست که مشغولند
خصوصاً در دویست سال و خصوصاً صد سال اخیر که عبارت از قرن
(نوزدهم) مسیحی است تدریجاً املاک اسلامی تحت تصرف ایشان
آمده و اسلامیان رعیت ایشان گردیده تا این ازمنه که اوائل قرن
(بیستم است) محققاً دو ثلث بلکه سه ربع ممالک اسلامیه داخل حوزه تصرف
ایشان گردیده و در این مدت مدیده که مشغول تسخیر ممالک اسلام و اضمحلال
اسلامیان هستند اول این کار را نداشتند که غلامی نبینند باز آنچه باقی
مانده همه چنان در خواب غفلت و مدهوش جهالت و اسیر بطالت هستند

که هنوز در خیال نگهداری خود اصلا نیستند و هنوز هم هر فریب ایشان را
و هر حرف و عهد ایشان را قبول میکنند اینست که چنان جرئت پیدا کرده اند
که در خانه و وطن و ملک خود اسلامیان ادنی رعیت و عمله ایشان محترم‌ترین
امرا و علما و بزرگان اسلام هر قدر را میکنند و هر چه میخواهند پیش میبرند
بتحقیق این ملک را هم ملک خود و این نفوس را هم رعیت و چاکر خود میدانند
و هنوز هم عالم صورتان و بزرگی طلبان این ملت مرده و این قوم افسرده
هیچ ملتفت نیستند که چه باید کرد و سبب قدرت اینها را باز نمیخواهند
بفهمند که آن سبب را بدست آورند بلکه اگر به این بزرگان بگوئی و بفهمانی
سبب این ضعف اسلامیان و غلبه ایشان این علوم و صنایعیست که ایشان
تکمیل نموده اند و این عدل و مساوات است که ایشان معمول داشته اند و ما محروم
علما صورتان میگویند این علوم کفر و موجب ضعف مذهبست و امراء
ایشان میگویند عدل و مساوات بطلان اقتدار و ثروت ما و موجب
جسارت رعیت است پس هر دو سلسله از امرا و علما متفق شده اند
ایشان.

را اینکه باید اسلامیان جاهل باشند و مقهور و ضعیف و مظلوم خلق اند
عالم بالاخره این اقتدار را از ایشان خواهند کشید و ایشان را بدتر مضمحل خواهند
گردانید بالجمله اگر بخواهم ترقیات و علوم و اقتدار و عدل و انتظام و
آزادی و انتشار مذهب و هشیاری و تمدن و سایر صنایع و مراتب کمالیه
فرنگان و سایرین را بشمارم محتاج بمجلد ضخیم علیحده خواهم شد و اگر بخواهم
ضعف و سستی و بطالت و جهالت و مغلوبیت و تدریجا مفتوح و مسخر شدن
ممالک اسلام و ضعف این اقوام و علل و اسباب و معالجات آنرا
بگویم دو مجلد کافی نیست (مثنوی هفتاد من کاغذ شود) اسقاط
من باب المقدمه لازم بود چون آن قوم هشیار بیدار اعمال و کردار ما اسلامیان
با تمام حالات و وضع و ثروت و اراضی و جمیع آنچه بما متعلق است حرفا
بحرف بدرجات از ما بیشتر مطلع شده اند و آن خوف و احتیاطی که داشتند
رفع شده و از ایضاح مقاصد خودشان که مضمحل ساختن اسلام است
باکی ندارند و این حرکات متداوله و این سلوک و قانونی معمولی در میان

درمیان ما را می بینند و این ظلمها و اعمال وحشیانه و حرکات
محیلانه که در ما می بینند یا از روی حیله و تزویر یا از روی جهل و بی خبری
این ضعف و فتور و این وحشیت و نفور را بمذهب ما نسبت میدهند
و خلایق را متنفر و متوحش از اسلام و ما را زیربار تمسخر و استهزاء
میگذارند خصوصا در اینچند سال که سیاسیون و عقلا و پیش
بینان عالم و ارباب جرائد و روزنامجات از اهالی فرنگ و غیر ایشان
حتی جمعی از عقلاء اسلام استقبال حال اسلام را عنوان کرده
بسیاری از ایشان حکم بتلاشی و اضمحلال اسلام کرده اند و علائم
و قرائن آن ذکر کرده و میکنند و بسیاری تعیین میکنند که پنجاه سال
نمیکشد که دول اسلامیه بالکلیه متلاشی و مذهب اسلامی در قلیل
زمان مثل مذهب مجوس قدیم و مثل مذهب یهود و براهمهٔ هند
رو بفنا و اضمحلال میشود و علامات این مطلب را توضیح میکنند با اینکه
هم امر دولتی و هم رسم مذهبی اسلام رو بتلاشی و ضعف است تا که

بعضی

بعضی تصریح کرده اند که ترقی و جهانگیری اسلام چنانچه در اول نشو و نما
با سرعت حیرت انگیز عروج کرد همچنین الان بهمان سرعت رو به تلاشی و
اضمحلالست اما دول اسلامیه و صحیحست که عمدهٔ ممالک اسلامیه در تحت
تصرف مسیحیان داخل شده زیرا تمام جزایر اسلامیه از جزیره خضرا گرفته
تا جاوه همه ملک مسیحیان است و چند دولت اسلامیه محو شده مثل دولت
اندلس و دولت عظیمه هندوستان و امارات اسلامیه افریقا و نوبه
و سودان و زنگبار و مصر بلکه افریقا که اسلام در آنجا از همه جا بهتر بود
اصلا امیر و سلطانی باقی نمانده خود دولت مراکش که فعلا اسیر چنگال فرانسه و
مورد طمع آلمان و ایطالیا و دیگران گردیده محققا از چنگال این گرگان خلاصی
ندارد و جزیره تونس را هم فرانسه برده و نمانده خود دولت عثمانی و ایران و
افغانستان که باسم استقلال خوانده میشوند ما کلیه ماوراء النهر و امراء
بخارا و خیوه و املاک تاتار و ترکمان کلا بتصرف روس آمده اما عثمانی با اینکه
علی الاتصال در تجزیه است و اکثر املاک او مثل بلغارستان و صربستان

٢١ و یونان و کریت و مصر و تونس و غیرها مسخر مسیحیان شد و باقی املاک او
مثل کشتی که در گرداب بلا بچار موجه فنا گرفتار باشد علی الاتصال از
پولتیک و تدابیر دول فرنگ سودی ندارد که خودسازی نماید و همه این دول
قوی بهمت تجربه و فناء او کماشته اند و لامحاله چندان تدبیر نخواهد که
او را مضمحل خواهند ساخت و بعد از اضمحلال عثمانی دیگر اسلام نام است
زیرا که ایران فعلا در معنی ملک متصرفی روس یا مقسوم میانه روس و
انگلیس محسوب و قوت استقامت و ما هرا ندارد اما افغانستان
با اینکه رعیت انگلیس محسوب با زهر وقت میل انگلیس بر فنای او باشد
مدتی نمیخواهد پس آنچه از دول و امارات اسلامیه ظاهرا باقی شمرده
در معنی رفته است و احتمال زندگی هم نیست زیرا بحسب لزوم صد سال
بلکه بیشتر قبل از این اگر اسلام زنده ماندنی بود میبایست همه دول و
امارات یکدل و یکجهت با کمال اتحاد بی مهلت و تراخی خودسازی نمایند
و با اتحاد تام تمام در مقابل خصوم حاضر باشند نشد و هنوز هم
بیدار

بیدار نشده و ابدا خیال نگاهداری خود هم ندارند با اینکه الآن ٢٢
اگر با این خیالات افتند و بمقدمات مشغول شوند خصم صیاد و رقیب
شیاد ابدا مهلت نخواهد داد و حال آنکه همه مطمئن هستند که این
مدهوشان را هوش حرکت نخواهد بود .... اما امور مذهبیه اسلام
چه آن املاک که در تصرف مسیحیان یا چینیان است و چه آنها که هم استقلال
باقی دارند اغلب احکام سیاسی و قوانین شریعت را متروک بلکه منکر
داشته و گویا یوما فیوما در ترک و طرح امور دینیه سعی دارند و ابدا مروج و حامی
ملحوظ نیست زیرا امراء کلیة طالب زوال و اضمحلال مذهب شده اند
و علما هر روز بهواهای نفسانیه گوشه از آن را منقرض میکنند و هر آن
چیزی که متروک شده بلکه آنهائیکه رعایای دولت خارجه هستند مجبورا
اغلب احکام فراموششان شده و همه متوجه بقانون دولت متبوعه
شده اند اگر کسی خواهد بداند رجوع کند به قفقازیه و ترکمانیه روس و سلطنت
انگلیس و سایر ممالک مفتوحه و آثار رعایای مستقله هم چند کلمه از احکام

طهارت و عبادت که صد یک عمل نمیکنند اصلا از حدود و احکام
و حلال و حرام اسلام خبری ندارند و تدریجا هر سال بیشتر از سال گذشته
اسلام متروک میشود ...... حقیقت مطلب اینکه این علائم که ذکر کرده اند
راست گفته اند و جای هزاران هزار افسوس است اگر آنچه حدسیات عقلا
و سیاسیین که از علامات و آثار استکشاف میکنند راست آید این علامات
حاضر است و در این چند سال جمعی کثیر از عقلاء اسلام ملتفت شده اند
و خیالات مسیحیان را در حق اسلام مکشوف داشته اند و آثار ضعف و اضمحلال را
روز بروز با کمال وضوح می بینند بعضی از معالجه و چاره هم بالکلیه مأیوس
شده اند و اظهار مکنون قلب را بی ثمر می بینند بلکه از اظهار در خود را
از همجنسان و هم مذهبان در خطر لهذا رو بکاری میگذارند و خون دل میخورند و
بعضی طاقت نیاورده اظهار درد دل میکنند و فریاد و آه و ناله می نمایند
همزبان و همدردی نمی یابند و بعضی بمقام معالجه و اصلاح و جلوگیری هم بر می آیند
و بیان طریق اصلاح میکنند و ابدا این ملت مرده اعتنا و التفاتی نمی کنند
چا

بلکه یوما فیوما نفوذ اعداء بیشتر و قوت اسلامیان کمتر میشود
...... بلی بخلاف مقتضیات علامات و بخرق آثار و عادات
لطفی از جانب خداوند و کمکی از غیب ظاهر شود امر محالی نیست و
لیس من الله بمستبعد چنانچه بعضی از اسلامیان با محض اعتقادشان
یا بجهت تسلی قلب میگویند اینطور اتفاقات مکرر برای اسلام و برای
ایران اتفاق افتاده و بسا کهان مردی یا مردمانی طلوع کرده در حال یأس
اصلاح معظم نموده اند مثل واقعه چنگیزخان و غلبه افغان و نادر و ضعف امور
پیش از شاه عباس کبیر و اصلاح آن سلطان اعظم و غیرها ولکن
انصاف این است که این حال و این وضع را قیاس با آن اوضاع و آن
مرضها و صحتها کردن خالی از تحقیق است و ابدا مطابق عقل نیست و این
وضع و ضعف دیگر است غیر از آن ضعف و مرضها از همان جنس نیست خود
دوا و علاج داشت و مرض از سستی مردی میشد و معالجه بقدرت و همت
مردی دست میداد اما این مرض قویست و نوعی و اصلاح قومی و نوعی

ضرور دارد تا مناسب حال این عصر این قوم متبدل شوند و حال هشیاری
و علم و بیداری دیگری از جنس تمدن اول کل روی زمین پیدا نمایند
معالجهٔ این مرض را امید نتوان داشت .... کاش صاحب بصیرتان
تأمل در حال هندستان و چین و ژاپون نمایند و حالا سیاهان افریقا را
بچه مشغول کرده اند بد نتیجه آثاری شرح این مقاله در این رساله نمیشود مقصود
از این مکتوب این است که این مغلوبیت و ضعف اسلام و این جهالت
و نکبت اسلامیان و این هرج و مرج و ترک هر قانون و طرح هر ارکان
و این گرانجانی و غفلت و سرمستی خواب مرگ و بیباکی از تغییر اوضاع
و این سبب شده که جمعی کثیر از عقلا و سیاسیین هر ملت حتی بعضی
از غافلین خود اهل اسلام را گمان این شده که این بیدار نشدن و زیر
بار علم و تمدن نرفتن و این اصرار در جهل و مرض از مذهب اسلام ناشی
و احکام اسلام منافات با ترتیب و تمدن و رفع حاجت و تحصیل ثروت و
قدرت دارد و مذهب منافی عدل و انتظام و صنایع و ترتیب امور
واداره

واداره مملکت است و گمان کرده اند که اهالی اسلام را اصرار در حفظ مذهب
از ترقی و نجات تأخیر و عقب انداخته و این دین مناسب وحشیگری و بی
ترتیبی بوده و قواعد و اصول اسلام بر موهومات و اساس غیر محکم گذاشته
شده باشد .... حتی اینکه بعد از ملاحظهٔ اینکه ژاپون که مذهب ایشان
قدیم و مبنی بر موهومات و بت پرستیست در اندک زمان قبول ترتیب
نموده با انفاصله میان ایشان و اروپا که حقیقه بعد المشرقین است و سیاهان
افریقا را شروع بر ترتیب و انتظام شده و وحشیان امریکا مخلوط بتمدنین
گردیده اسلامیان با این اتصال و این کثرت صدمه و اضمحلال باز جهت ضعف
خود و قوت خصم از بیخ زنده مرده این قسم نمیشود لابد همه باید ملتفت شده
و در صدد اصلاح بوده باشند و لکن مذهب مانع گردیده .... این بنده
ضعیف نمیگویم که بندگان انحراف چند قسم هستند (اول) کسانیکه
از اصول اسلام و از اساس انتظام این دین تمام خبردار هستند و
لکن مذهبی و عصبیت دینی ایشان زیاد داشته که عمدا و عنادا چنین حرفی

میگویند عمده بملاحظه حامیان اسلام که کور و کر و عاجز و بی غیرت
می بینند و میدانند که هر عناد کنند و هر افترا بندند بخرج میرود و رد
کنندهٔ نیست واقعا بطور اشخاص در مسیحیان و متعصبان کشیشان
ایشان پیدا میشوند انصافا این طور معاند و متعصب بی شرم خود را ضایع کرده
و از درجهٔ انصاف عقلی و کمال انسانی و حق گوئی تمدن و درستی و خوبی ترتیب
خود را پائین انداخته و عصبیت جاهلیت را پیش گرفته و بطور وحشیت که در دو
خلاف مذهب از قدیم رسم بوده رفتار کرده چنین کس محتاج بجواب
نیست همین حالت خودش خودش را مجاب ساخته و ابدا علما و
اهل کمال اسلام با اینکه در این زمان خیلی کم و ضعیف و مغلوب و ضایع هستند
باز جزئی ترتیب اسلام که در ایشان هست مانع است از اینکه این قسم
اشخاص را طرف سؤال و جواب قرار دهند زیرا باید در مقابل آنها
مثل آنها رفتار کرد و نظیر ایشان مرتکب عناد و افترا شد و اسلام این را
رخصت نداده بلکه ابدا باید متعرض آنها نشد زیرا کلام ایشان تمام نمیشود

بدانا

زیرا حرف باطل و دروغ تمام نمیشود این را جواب میگوئی یکی دیگر را میسازد
مثل صاحب کتاب میزان الحق هرچه از رکیک و افترا گوید باک ندارد و ایشان را
جواب همین بس است که شما هنوز باید خود را ترتیب کنید تا قابلیت ادراک
حقایق اسلامیه را داشته باشید (دوم) اشخاصی هستند که خبر از
اصول اسلام ندارند و از قواعد و احکام این دین تمام بیخبرند و میان اهل
اسلام داخل شده اعمال و رفتار غالب بزرگان و امرا و اهل دیوان و بسیاری
از مشهوران باسم علما و بی انتظامی امور و هرج و مرج و نادرستی و کجرفتاری
و گدائی و ظلم و بیکاری و هرزه گردی و فتنه جوئی و نزاع با همدیگر و حرکات
ناملایم را می بینند و در کتب و جغرافیای علمی و صنعتی حالات و طرق رفتار و سلوک
اسلامیان را میخوانند و این ضعف و مغلوبیت و سرمستی و بیهوشی ما را
که هر مقدار لطمه و صدمه وارد میشود ابدا التفات و اتفاق و دفاع و حفظ
خویش نداریم و این فریب خواری ما که بهر چیز قصد کنندگان دین و جان ما
فریب میخوریم این را می بینند گمان میکنند که این حالات

موافق مذهب ماست و مذهب ما را با این اعمال دعوت کرده خصوصاً که
اگر کسی بخواهد نسبت با ایران مثلاً بگوید که قانون معمولی این ملک چیست لابد
خواهد گفت که بقوانین جدیده راه نمیروند و همان قانون مذهب خود را که
اسلامست بکار می بندند و نمیگویند که در این ملک تمام اصلاً قانونی
نیست هر پادشاه و هر امیر و هر وزیر و هر میرزا کارکر و هر کدخدا و هر نایب
هر قریه و هر شهر و هر محله بلکه هر خانه هر قانونکه خود اختراع کردند همان است
ابداً قانونی نیست و هزاران قانون هست که هیچیک دخل باسلام ندارد و شاید
نام هم بسیاری اسلام باشد باری اینها که از اعمال ما کشف دین و مذهب ما
میکنند و اعمال ما را منافی ترتیب و تمدن و ترقی دیده بمذهب ما نسبت میدهند
در مقام انصاف تقصیر ندارند زیرا نهست کمتر که جامعی مذهب و قانون را
که همه اعمال شان بضد اوست کشف مذهب قوم می غالباً از اعمال و حرکات آن قوم
میشود .... و لکن مذهب از ما فریاد ها دارد عمل که نمی کنیم سهل است افترا ها
می بندیم سهلست مفتضح در نزد دشمنان کردیم با کمال شرمندگی

ما بحجاجت جواب میگوئیم شما باعمال و حالات ما منگرید رجوع بکتب
و نوشتهای قانون مذهب ما کنید ملتفت اگر منافی ترتیب باشید حق طعن
دارید (ستیم) اشخاصی هستند از اسلامیان و دیگران که طالب
و اصلاح در دنیا هستند و میدانند هم که هرگاه بقانون اسلام بهمان نحو
که مقرر شده عمل شود هیچ ترتیب از آن بالاتر نخواهد بود و لکن می بینند
که کار از کار گذشته و نیات و حرکات اهل مذهب فاسد شده و همه از این حق
اعراض کرده کانه این دین کهنه گردیده و مردم رغبت بجدیدی دارند لهذا
میگویند با سلوک طریق اسلام ترتیب و تمدن پیش نخواهد افتاد و مقصود
حاصل نخواهد شد اینها از بعض جهات خوب فهمیده اند زیرا اصلا با این
اطمینان نیست که روزی شغلی و عملی بنام دین و مذهب و شریعه گذاشته
از اینها نه استیفاء لذت و مقصود نفس خبیث خود نمایند بنام اسلام
و عمل عمل بقانونی و بدینی باشد و لکن از چه جهت اشتباه کرده اند بجهت اینکه
جمعی ترتیب خواه و صاحبدل اقدام بترقی و اجراء طریقه اسلام نمایند که

از دست رفته از همه تازه تر نمایش خواهد کرد و پیشرفت از هر وضع بیشتر
خواهد داشت و حیاتی هست که محققا بشرف قانون اسلامی بیشتر مشتو د
که ذکرش مناسب مقام نیست شاید من بعد ذکر شود (چهارم) اشخاصی
هستند از اهل اسلام خصوصا ایران خصوصا بسیاری از اهل دیوان که
اسیران نفس و هوا و هوس و عادت کرده ظلم و تعدی و عیش و عشرت و
ارتکاب فسوق و قبایح و تابعان اغراض شخصیه جاهلانه عداوت شدیده
مخصوصه با اسلام و تمام قواعد و احکام دارند و حریص بر انقراض و
اضمحلال این مذهب شریف هستند لهذا تمام قصور و اغتشاش امور را
نسبت بمذهب داده و باتباع ان میدهند و میگویند صرفا هیچ امر با شریعت
اصلاح نپذیرد   استعداد و معالات ایشان دو جهت دارد
یکی اینکه انقدر حرص بر فسق و ظلم و تعدی و قبایح که در نفس این اشخاص است
شریعت اسلامیه مانع از ان و تابع قانون تمام حرکات و تصرفات محدود و
مقیده هست بمحاسن و احکام اسلام همه مبنی بر عدل و مساوات و
این

این نفوس شریره هرگز نمیخواهند زیر این بار روند که قبایحی که دلخواه
ایشانست ترک کنند و تحمل این را نمیتوانند که با کسانیکه ایشان را اسیر
و زیر دست کرده اند با ایشان با میزان عدل و مساوات معاملات پیش آرند
لهذا کمال نفرت از اسلام دارند و اعتقاد خبیث ایشان اینست که اگر اسلام
بر قیه ایشان را از دلخواه مستی نخواهد بود و بر اگر دارشان خطا و اشطار نخواهد بود
......لکن این احمقان ندانسته اند که بمحض اضمحلال و ضعف اسلام ایشان اول اسیر
رعیت و اسیر اعداء خواهند بود انوقت قید و منع خواهند داشت و با کفره و جهله
دم مساوات نتوانند زد   تیشه را بر ریشه خود میزنند   جهل خود را از زمین بر
میکنند   دویم   اینکه چون امور جمهور در دست ایشان و
این درندگان والی امور بیچارگان شده ملک را برباد و دولت و ملت را بقیمه
هوای نفس خود فروخته اند از خوف اینکه مبادا ایراد این ضعف و فتور و بحث
این فنا و قصور بر ایشان وارد آید لهذا انعقد ترا شیده اند و با ظهار
افسوس میگویند بلی سعی ما در حیوة و نجات ملت است و لکن مردم از دامن

 مذهب دست نمیکشند و مذهب هم منافی ترتیب و ترقی این
عصر است بلکه بسیاری صراحةً تمام قصور را نسبت بعلماء شریعه
میدهند که ایشان مانع ترتیب شده‌اند و ما افسوس داریم چه
علاج کنیم   جواب این اشرار بدرو اضحست کاش مجال داشتم
و شرح میدادم مثلا عرض میکنیم مذهب باعتقاد از اینکه نمیدهند مالیات
و خراج که بپرید این راهها و پرستان و نسوان و القابیان مهمل و احمقان
ندهید نصف این را بترتیب و تعلیم اطفال و اسلحه و ترتیب عساکر و
استحکامات و کشتیهای جنگی و معادن و تنظیف بلد و صلاح
راهها و دفع اشرار خرج کنید مذهب فرمود که هر ظلم و فسق و فجور
و غصب املاک و ندادن حقوق و طلب مردم و ضرب و قتل نفوس و هزار
بالاتر از اینها اگر از امرا و القابیان انهاکه با بیحیائی و بیشرمی خود را از بزرگان
و علما و اعیان نامیده‌اند از خود و بستگان ایشان صادر شود بحثی
نیست و اگر از رعایا و فقرا صادر شود یک خطا صد مقابل جزا که صد
نفرا

نشده را اقرار زده آنها را افنا میکنند   آیا مذهب فرمود که
نصف اهل ایران بلکه دو ثلث بیکار مانده مسلط بان ثلث دیگر
کسب کننده بیچاره شوند بادزدی و تعدی و ظلم و سئوال و تکدی
ایشان را مضمحل و خود عیش کنند   مذهب فرمود رؤساء امور را
از امرا یا علما همه بارشوه حقوق را پایمال نمایند   مذهب فرمود
اصلاح راهها نکنید و در تجارت تقلب نمائید   مذهب فرمود
که اوقاف را مردم بخورند و مدارس را خراب کنند   مذهب فرمود
که هر که عمامه بسر بست و خود را عالم نامید رجوع امور جمهور و تصرف در اعمال
شرعیه کنند و ابدا امتحان اهلیت و تصدیق انها که مسلم هستند ضرور
نباشد   مذهب فرمود که اطفال را تعلیم نکنید و معلمان را
با ترتیب و امتحان تعلیم ننمائید   مذهب فرمود که خوانین ایلات
رعیت را خراب کرده زراعت را منع و هلاک حرث و نسل کنند و دولت
با رشوت در عوض منع معاونت نماید   مذهب فرمود که هر امیر و صاحب

منصب لشکر یاریش ایل یا بسته بدیوان جمیع الشکر و دزد نگاه داشته
مردم را غارت و دهات را خراب و املاک را ویران و دودمانها را پریشان نمایند
عوض مواخذه این باشد که شاه و وزیر و رجال رشوت گرفته تقویت کنند
ما بقی ممالک را هم غارت و خراب نمایند مثلا کیخسرو خان در ظرف مدت
بیست سال چهار و پنج کرور اموال مردم را میگیرد و یک مملکت را اسیر
و عبید گرفته بر مال و جان زیادتر از یک کرور رعایای بیچاره چنان حکمران
باشد که اگر در یکروز قتل صد نفس کند و هزار خانه را بالکلیه پایمال نماید
و عیال مردم را بکشد ابدا احدی را قدرت نطق نباشد و در
هر سال یک کرور ثروت بیشتر کند که دزدان اطراف ممالک را
غارت کنند و چند مقابل مالیات دولت از املاک خود و دیگران
مالیات بگیرد و همه این ترات را کلیه رجال دولت و علما بدانند و همه را انکار
کنند با اینکه تعدیات از غارتها بدهد و بیشتر غارت کند صد هزار تومان
بدهد با پانصد هزار غارت کند   مذهب فرمود که امرا لشکر مواجب لشکر را

خورده در عوض ایشان را بدزدی و شرارت و گرفتن مال مردم
مرخص کنند و هر شر که نفرات لشکر کنند امرا حمایت نمایند
مذهب فرمود جمعی حامر دسته بسته هرچه از ماکولات و میوجات
و ضروریات و لوازم که از دهات بشهر برای فروش بیاورند جبرا از دست
دهاتیهای بیچاره گرفته دو من را یکمن حساب کرده و دو هزار را یکهزار قیمت
داده اگر باری را یکتومان داده و بجبر گرفته بکسبه و دکان فروشها
از بقال و علاف و غیر بها سه تومان دهند و غیر ایشان احدی قدرت
خرید و فروش نداشته باشد و مالک شیئ نتوانند مال خود را بایشان
ندهد و جزای همه اینکارها پیشکشی و وجهی بحاکم یا پیشکار یا فراش
باشی یا داروغه مثلا باشد   مذهب فرمود داروغهها با دزدان
شریک باشند یا بجوانان تهمت زده چیز بگیرند یا از هرزه و چند
نسوان اجرت فرج گرفته مرخص هرزگی کنند   مذهب فرمود معادن
استخراج نکنند و صنایع یاد بگیرید تا شود مملکت را تجملات صورت دار

بمعنی خارجه بدهید   مذهب فرمود مال مردم را با ظلم گرفته
کرورها و هزارها بخرج تماشای ممالک خارجه صرف کنید
مذهب فرمود مردان و زنان جاهل باشند بطوریکه اداره امور و ریاست
جمهور را مسیحیان کنند   مذهب آب مشروب شهرها که صاحب
همت و طالب احسانی اجرا کرده امرا و حکام بفروشند آن هم
باغنیا که با قویا و اشراف از بیجان مفت چاپر مقابل کفایت دهند و
بفقرا و رعایا چهار رنگ قدر لزوم مراده بمقابل قیمت بفروشند
مذهب فرمود کوچها تنگ و کثیف و مسجدها خالی و خراب محلها مملو
از نجاسات باشد   مذهب فرمود که هر جا از امرا و علما و رعایا
عاقلی و کارآمدی و صاحب جود و طالب ترقی قوم پیدا شد
او را منکوب مخذول کنید امر و کار را بدهید و حرفش را گوش نکنید و جلا
نشاند حرف حقی گوید و هر کس حرف حق گوید مؤاخذ باشد بلکه باید اینطورها را
بالکلیه قطع و مستأصل نمود   مذهب فرمود که خود را اسیر و متعرض
درن

دولت مقتدره خارجه مخالف دین طماع کنید   مذهب فرمود
احمقان لقب طلبان از بیکاران آنها که میگویند بنده پاری
یا از نسل عالمی بوده‌ایم مواجب و وظیفه دولت را که خون دل رعیت است
بخورند و با نیو عزیز بلا جهه هم باشند و مسلط بدیگران گردند
مذهب فرمود مناط اعتبار و وجه قدر از هنر و علم و کمال و درستی
و راستی نیست همه بسته است به بیشرمی و بیحیائی و مردم آزاری
مذهب فرمود که رجال بیغیرت اراضی و مملکت را بسستی و ضعف و
با رشوه و نفاق اراضی اسلام را ضمیمه املاک کفره و دول متعدده نمایند
مذهب فرمود که فیصل امور و قضاوت و حکم میان خلایق اصلا میزانی
نداشته باشد بسته بمیل حکم کنند و زور رشوه و رفاقت باشد
مذهب فرمود مالیات و خراج دولت را اغنیا و صاحبان
کرورها و هزارها از املاک میدهند و فقراء بیچاره رعایا که نان نیز ندارند و ساتر
عورت نیابند پایمال خراج شوند   مذهب فرمود که حکام هزارها

ما نسخ و منسوخ کرده و همه اعتبار برشوه پذیرد   مذهب فرمود که شصت
رعایای بیچاره را دفعات خراج کرده هر سال چند مرتبه بفروشند
مذهب فرمود که هر کس خود را بدیوان بست متعدی بر جان و مال و عیال او هم روا باشد
مذهب فرمود که هر سال و هر ماه گروه‌ها مسلمانان مظلوم و پریشان
پناهنده ممالک کافر شوند و کسی از دل سوز و حال پرسد
مذهب فرمود چه و چه و چه و چه و چه .... الی غیر النهایه
باری بگذریم از اینجا که نه گوینده هست و نه شنونده هست و نه فهمنده هست
و نه عمل کننده (پنجم) بعضی اشخاص بقاعده حکیمانه و تأمل عاقلانه میگویند
باید اسلام با این ترتیب و ترقی و تمدن حالی وفق بدهد نظر بر اینکه
در حکمت با برهان و تجربت ثابت شده که برای هر چیز بحسب استعداد
و قابلیت عمری هست و برای عمر هر یک نطفگی و علقگی و جنینی و تولد و طفولیت
و مراهقیت و بلوغ و شباب و بحبوحه جوانی بعد هرم و شیخوخت و مرگ
و فنا هست چنانچه در ایام عمر امراض و اعراض و معالجات و ادویه و طول

عمر و کوتاهی و بکذا آنچه در افراد بشر می‌بینیم هست مثلاً همین حالت
برای قری و بلاد و ملل و دول و طرق و ادیان و مذاهب بوده و هست
و خواهد بود که تفصیل این مطلب طویل و آنچه فعلاً داخل مقصود ما دارد این است که در
مذاهب مذهب موسوی بعد از انشاء و ابتداء همه این ادوار را طی کرده
بالاخره با ابتدای مذهب عیسوی اوائل تولد این اواخر تلاشی و اضمحلال
انقراض آمد بعد از آنکه مذهب عیسوی نشو و نما کرد علی الاتصال
قوت گرفت ظاهر احال قوت داشت که ناگهان اسلام متولد گردیده در
اندک زمان اوج و عروج گرفت مذهب و دولت معظم مجوس را بالکلیه محو
ساخت و طریق صابئین و شرک و بت پرستی را از عمده وسط معموره
زمین بالکلیه برانداخت و متوجه بمذهب عیسوی شد آنرا هم چنان متلاشی
و ضعیف ساخت و چنان عمده محل نشو و مرکز از تصرف کرد که گمان نبود
روحی و حیوتی در آن باقی بماند و همان ضعف چنان مستولی شد که در مدت
ششصد سال که ترقی و عمر کرده بود در ششصد سال کاینه بالکلیه محو گردیده بود

چنانچه اعتقاد میشد که اینمذهب عمر کمی کرده فانی شد ولکن بعد از آن مدت
ضعف تدریجا و بقوت و ترقی گذاشته که در اینعصر نزدیک بدو هزار سال از آن
اول بلوغ و نهایت قوت جوانی آنست بطوریکه علی الاتصال در بزرگ شدن
و اقتدار و غلبه و قاهریت میباشد و از روزیکه او شروع بترقی جدید
کرده اسلام را رو بضعف و انکسار شد تا الحال که اعتقاد غالب
اینست که آخر عمر آنست و نهایت ضعف و پیری و قرب موت پس از اینجا به
میتوان استکشاف کرد که دین مسیحی بنیه و مزاج فطرتش خیلی قوی و
با استعداد بوده و در این بین قدرت اسلام مثل مرضی بود بر آن طاری
شده در حالیکه سهو و تغافل بوده بعد از مدتی آن قوت مزاج تدریجا اثر کرده مرض را
زایل و ضعیف نموده نزدیکست بالکلیه نابود سازد پس کانه مرض و موت
اسلام طبیعیست و اصلاح پذیر نیست و این کشف میتواند کرد اینکه
بنیاد و بنیه دین مسیحی را اساس و پایه خیلی محکم بوده و اسلام در
مقابل آن آن استحکام و اساس نداشته و جهة از اینمیتوان باقی خبر
بگیریم.

یک چیز   زیرا که بهر قانون و طریق و سیاست و آداب اسلام
انسان تامل میکند و مقابله با قانون و سیاست دین مسیحی مینماید
بحکم عقل قانون اسلامی را بدرجات پایه دار تر و امی بیند جز اینکه بنای دین
مسیحی بر وفق حالت مسیح علیه السلام بر آرامی و مدارا و رفق و عفو و
اغماض و صبر و دعوت و موعظه و عبادت و شکستگی و تواضع و
اساس اسلام بر شمشیر و قهر و جبار و تهدید و جهاد است خیلی بنظر میآید
که آن اساس اگر چه اثرش بطیئ است ولکن بهتر و محکم تر و قوی تر است
و اثر این سریع است لکن عاقبت و استحکام ندارد و اثرات این دو مسلک
در اعمال و سلوک بین الملل و حالات دول و اعمال هر کس و هر بلد و ملت
بهمین ترتیب دیده شده است پس اگر کسی طالب تمدن و اقتدار و ترقی و انتشار
باشد مسلک اسلامی موافق نمیاید   جواب اولا باید دانست که اینجا
باین مرد حکیم بزرگوار خیلی اشتباه شده است در تمام عالم از عصر حضرت
آدم تا حال ترقی و اقتدار و عظمت و قهر شخص و هر بلد و هر دولت و هر ملت و

هر مذهب بلکه هر تجارت و هر صنعت مطلقا با قهر و غلبه و شمشیر و
تهدید و تخویف بیشتر بوده و هست و خواهد بود حتی دین مسیحی که از
نرمی و رفق توصیف کرده هر وقت ترقی داشته و دارد با قهر و شمشیر بوده و
هست اول لازمست که بدانید انحراف که بعضی کشیشان و
علماء مذهب مسیحی گفته و عمده ایراد بر اسلام گرفته اند که دین و اعتقاد
چیزی نیست که با شمشیر و قهر بشود و چگونه مذهبی که از خوف قبول شود دارای
حقیقت تواند بود مذهب را باید با برهان و نرمی و علائم و معجزات و رفق
و عبادات بر مردم معتقد نمود انحراف را یاد داشته عنادا میگویند یا از نادانی
و جهالت گفته اند کلیة عملشان بر خلاف این بوده و هست حتی اگر قهر و
شمشیر نبود این کلام را نمیتوانستند بگویند و این ایراد بر اسلام نمیتوانستند
بکنند حالا من از خود حالات مذهب مسیحی شاهد بیاورم تا ابطال این مطلب را
توضیح نمایم در اول که حضرت مسیح ظاهر شد معلومست که در زمان
خود او غیر حواریین قلیل جمعی پیروی او کردند بعد از آن بزرگوار که

بردار زده شد حواریون و اتباع با آن اصرار و ردعوت و پراکنده
شدن در زمین تا قرب سیصد سال در اطراف بلاد که قدرت بدا شتند
در خفیه کمی از اشخاص بدین مسیح درآمده بودند و جمعیت و رونق و
احکام و آشکاری ظهوری نداشتند همینکه پادشاه قسطنطین بزرگ بدین
مسیحی داخل شد بحکم قدرت در یکسال عمده ممالک روم و شامات از خوف
شمشیر و قدرت پادشاه قهار مسیحی شدند و همچنین در ارمنستان
بعد از اینکه پادشاه ارمنیه طیرطاط مسیحی شد بحکم قهر ارمنستان
مسیحی شد بعد از آن در فرنگستان در هر وقت سلطان مسیحی و معتقد
بود دین مسیحی رواجی داشت والا نه حالا بفرمایند آن اعتقاد غلط بود و آن
مسیحیان ظاهری بودند یا نه و بعد از غلبه و قاهریت اسلام اکثر
مسیحیان دین اسلام قبول کردند آیا در باطن مسیحی بودند و تمام ممالک
مسیحیه چرا مبدل باسلام شد اسلامیان صحیح و متعصب و بعد از هشتصد
سال که سلاطین فرنگ قدرت دارند نشد آیا دعات مسیحی وجود داشتند

یا دعوت تمنی کردند یا رفق و مدارا و ترک دنیا را پیش نمیگرفتند چرا پس
در هیچ جا کفر را مسیحی نکردند و مسیحیان را ترقی نبود و چرا در همان وقت که
علوم اسلام را بردند و بر ثروت و قدرت و کثرت لشکر و قوت اسلحه افزودند
و غلبه بر خصوم نمودند باز رو برواج شد اگر خوف شمشیر و گلوله و تیر نبود
احدی از اهالی امریکا و جزایر و سایر ممالک قبول دین مسیحی نمیکردند یا کشیشان
و دعات مسیحی در ممالک اسلام و غیره بدعوت و فریب مردم و مخالفت دین
دیگران اقدام میکردند عجبا این حرکات کشیشان در چین و هند و سایر
ممالک جز شمشیر و گلوله و توپ و تفنگ نیست بلکه این دعوت ایشان که
مانش نرمی و مدارا شد بهانه است برای دول ایشان بر فتح ممالک
پس بنای مذهب ایشان بر قهر و شمشیر است و تفنگ توانند چنانچه [illegible]
سیزده سال که امکان نبود جهاد و شمشیر کار نفرمود زمان مسیح هم امکان
نشد بعد از تفنگ شد پاپها و کشیشان کی منع از شمشیر و دعوت به مذهب
با قهر و غلبه نمودند با اینکه خود اعتراف دارند که مذهب موسی و اتباع او از انبیا
مثل

مثل یوشع و داود و سلیمان و غیرهم علیهم السلام حقیقت پس چرا
ایشان با شمشیر و قهر کار کردند پس یا طریق موسی صحیح نیست یا
طریق عیسی یا هر دو بحسب لیاقت وقت و زمان و اهالی و همچنین اسلام ان شاء الله
خواهیم گفت که قهر و جهاد از لوازمست برای ترتیب تبشیر و اجراء تمدن
و نجات خلایق خصوصا برای اسلام در آن زمان با اعراب و عوام
و ثانیا از کجا معلوم شده که آن ضعف دین مسیحی مرضی بود زایل شده و این
ضعف اسلام مرض زایل شدنی نیست آن ضعف نسبت با آن حال اشد از این ضعف
نسبت باین حال نیست فرق میان بنیه دین مسیح و بنیه دین اسلام این است
که دین مسیح در قرب سیصد سال بترقی رسید و در ششصد سال
ضعف بر او بشدت مستولی گردید در مدت ده سال مثلا و اما دین اسلام
در ظرف چهل سال بنهایت ترقی رسید و بعد از هزار سال شروع بضعف کرد
در سیصد سال بدرجه ده سال ضعف دین مسیح ضعیف نشده
با اینکه از اول انجیل و شارع دین اسلام خبر داده که دین مسیح پایمال میشود

و در اواخر ترقی فوق العاده میکند و اسلام را ضعف در می‌یابد و کفر غالب
میشود و جور عالم گیر میشود بحدیکه مردم همه مایوس میشوند تا کهان آقا
عدل آبادان و محیی حق نشانان و مهدی ما نشر جهان آشکار گردد
با اینکه اگر مراد از ضعف دین مسیح یا دین این باشد که
معتقدان آن یا این کم شوند هر کس تأمل کند میداند همین فرنگ صد یک
ایشان معتقد بدین مسیح نیستند اگرچه قدرت دارد ولی ایشان بهر درجه
بیشتر است و معتقدان اسلام ثابت قدم هستند اگرچه دول اسلامیه
از همه ضعیف تر باشند بلکه خدا نکرده هیچ دولت اسلامیه هم باقی نماند
لکن حق حقیقت و انصاف اینست که قوه مذهب و رواج دین و آیین
قدرت و قهر و غلبه است و هیچ اساسی محکمتر از اساس اسلام که با جبر
و قهر و جهاد گذاشته شد نشوانده بود و هیچ علم و صنعت و قانون و عدل و
ترتیب بی قوه قهریه و استعمال اسلحه و ترتیب تهدید پیشرفت نخواهد کرد
بالجمله این مقالات سبب شد که این عبد ضعیف اصول اسلام و قانون
اینمذهب

اینمذهب را تماماً بطور اختصار که بنیان مطلب واضح شود بخیال افتاد بترتیب
خوشی بسلک بیان آرد تا عقلا و ارباب حکمت و کاملان و مهره سیاست
بطور غور و طریق انصاف ملاحظه نمایند که در عالم قانون عدل و تمدن
و ترتیب تربیت بشر و تمکن هرگز هیچ قسم خارج از اسلام نیست و کلام
در اینمقام اقتضا دارد دو مقدمه را (اول) باید دانست که از بعض جهات
علم منقسم بدو قسم میشود یکی ادبی و یکی طبیعی که ترقی و تمدن هر قومی بدرجه ترقی
و رواج این دو علمست در میان آنقوم و مراد از ادبی نه تنها علوم متعلقه بلغت و تکلم است
و اصطلاح لغت بجهات متعلقه بر آنست اگرچه علوم لغویه از ادبیات بلکه راس و
اکمل آنهاست بلکه مراد از علم ادبی اینست که حرکات و اعمال و تکلمات و اطوار قومی
بر طبق قانون صحیح پسندیده عقلا واقع شود نه بهرچه اشتهاء نفس و اراده خودشان باشد
چنانچه وحشی مقابل اینست و مراد از طبیعی نه تنها اطلاع بر مقتضیات
و آثار طبیعت است بلکه داخل آنست صنایع و اعمال که بر وفق قواعد ثابته
در نوامیس طبیعیه باشد و اختلاف واقع شده در میان حکما و عقلاء عصرها

 که آیا اعتبار علم ادبی در ترقی و تربیت و تمدن بشر مدخلیت بیشتر دارد و آن اولی
و اسبق است یا علم طبیعی و صناعی با اینکه غالباً اینها با هم متلازم و همعنان
هستند و هر قوم در هر عصر که سبقت داشته و دارند در هر دو داشته و دارند
و حق این است که علم ادبی مقدمتر و الزمست و آن در تمدن لازمتر است تا اصلاح
حرکات و اجراءات و اعمال و قوانین رئیس و مرئوس و حاکم و محکوم و طرق امن
و انتظام و دادرسی و استحکام قومی باصلاح نرسد و مرتب نگردد بنیان
علوم حکمت و صنعت و تربیت ما یحتاج بشریه و اطلاع از حقایق ممکن نخواهد بود
تا قومی رئیس و مرئوس و عالم و جاهل و دنی و فاضل و احمق و عاقل و تمام
اهالی بیوت و بلاد در تحت قانون انتظام و عدل داخل نشوند و حدود اعمال و تداخلات
و تصرفات هر جماعت محدود و معین نگردد و در جمیع مقررات ملاحظهٔ امن کلی و مساوات
پیش نگیرد و نطق و اداء قومی اصلاح نپذیرد و وظائف آزادی و قیود هر سلسله توضیح
نیابد و انتظام عسکر و کشور و تجارت و زراعت با آداب مقرره معین نشود بالاخره
عقاید و اخلاق قومی اصلاح نپذیرد هرگز از آن قوم امید تحقیقات و غوررسی اشیا
و کشف

و کشف حقایق و آثار امور طبیعیه و ترقی در صنایع و ثروت و پیشرفت علوم نافعه
در مواد اشیاء خارجه را نباید داشت بمعنی دیگر انسان که اشرف و افضل و
مالک و رئیس سایر مخلوقات است تا خود این نوع در داخلهٔ ذات خود کامل نباشد و
وجود و طریق استعمال اجزاء و اعضاء خود را نداند و هر یک را در محل مقرر خود بکار نبرد
هرگز اصلاح امور خارجه از ذات خود نتواند تا قومی در امن و نظم و خاطر جمعی
نباشند که هر کس هر زحمت کشید فائدهٔ این اثر را خود خواهد برد و هر کس چیزی
کاشت بر ثمرش را خود خواهد خورد و هر کس شرفی اندوخت بیجا نخواهد سوخت
قدر و رتبهٔ هر کس معلوم خواهد بود و خدمت قوم را خدمت باعضاء خواهند دید بجدیت
با علاوه تا این اصلاحات در نوعیت و قومیت حاصل نیاید و امن و مساوات نباشد
و مردم با ترتیب از شر اعداء خارجه و تعدیات آسوده نباشند تحقیقات علمیه
و امور کشافیه رجوع نتواند کرد بالجمله علم ادبی آدم سازیست و بیشک قدر
و رتبه و شرف هر علم بشرف موضوع آن است مثلاً بحث از تکمیل اخلاق انسان
و ترتیب نظام آن کجا و بحث از آب و هوا و برف و باران و معادن و صنایع کجا

علم طب و حفظ صحت و دفع مرض انسانی کجا و علم بیطره و حفظ و تربیت چرخ
و گاو و گوسفند کجا بفهم که چرا فرموده‌اند العلم علمان علم الادیان و علم
الابدان شرف علم بسته بشرف موضوع آن علم است و شرافت عالم با شرافت
معلوم این را اگر دانستی اجمالاً بدان که اسلام سراپا عبارت از تکمیل بشریت
و ترقی دادن آن است از حضیض رتبه حیوانیت با علی درجه کمال انسانیت و غایت
قصوای از مراتب مدنیت این است که مقنن این قانون اتم فرموده‌اند
انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (مقدمهٔ دویم) بدانکه
هرگاه شخصی یا جماعتی بخواهند که شخصی یا جماعتی را متمدن و متکمل گردانند با قانون
صحیح و ترقی دهند با مطابق ساختن عقاید و اخلاق و اعمال ایشان را با حق و واقع و دور
سازند از تبعیت موهومات و تخیلات لابد باید اعمال علم و عمل را در دو مقام بنمایند
(۱) ملاحظهٔ صلاح و فساد و نفع و ضرر و فایده و نتیجه آنچه بطور کلی قانون میخواهند
قرار دهند و قاعده میخواهند مرتب دارند بنمایند و هر قدر آن قانون در مقام صلاح
و فساد بیشتر ملاحظهٔ صلاح و فساد آن شده باشد آن قانون اتم و اصح خواهد بود
دیگر

والبته ملاحظهٔ صلاح نوع اگرچه در مقامی متضمن فساد حال شخصی باشد در جعل قانون
لزوم دارد در حقیقت مقصود این است اگر تخلیهٔ ذهن از جمیع اغراض خارجه شود و رجوع
بصریح عقل شود خصوصاً باتفاق جمعی از عقلاء خصوصاً جمعی باشند که در
فطانت و هوش نفسی مسلم باشند و منتخب از میان قومی باشند
کشف کردن صلاح و فساد در اعمال قومی چندان صعوبت ندارد و در مقام انصاف
چنانچه با تأمل صحیح فهمیدن صحت قانونی که از کسی تقریر یافته صعوبت ندارد و در مقام
انصاف جعل و تصحیح یا ملاحظه و تصدیق قانون بطور کلی فایده برای نجات قوم
اصلا ندارد تا مقام ثانی منضم نشود (۲) اینکه قانون دیگر محتاج الیه است
برای اجراء قانون کلی و اقدامی مفید لازم است برای پیشرفت آن صلاح مقرر که فایدهٔ
مقام اول با این مقام ثانی حاصل خواهد شد و الا آن ثمری نخواهد بخشید
چون این مطلب قدری اجمال دارد توضیح این با مثال ضرورت است مثلاً
هرگاه همه عقلاء جمع شده ملاحظه نموده تصدیق کردند که برای تمدن اهل بلد و کمال عقل و
تقویت دماغ و تفریح روح و حفظ صحت و رفع اغتشاش و نزاع و آسودگی قلوب.

و ادمان در تابستان آنچه محتاج الیه است برای اهل بلد برای شرب و استعمال
و گل کاری و باغچه داری تقسیم بالسویه ضرور است بحسب حال احتیاج محتاجین
مثلا فلان باغچه هفته یکساعت و فلان عمارت هفته پنج ساعت و حفظ کفایت آب
و اجرت عملهٔ آن موقوف است باقدام کل مشروبین بدون پول بحسب استعمال
مثلا ساعتی یکهزار دینار و ملاحظه هم کردند که آب موجود باین طریق کفایت همه میکند
و ملاحظه کردند که در هر هفته یکدفعه کافیست و ملاحظه کردند ده نفر عمله کافی و بهر یک
روزی سه هزار اجرت کافی و آنچه در ساعات داده میشود وفا میکند دیگر احدی از
صاحبان باغچه و حوض و عمارت و آب انبار و حمام و غیرها علاوه بر اداء وجه مقرر یکدقیقه
بصرف وقت و فکر برای این عمل محتاج نیست و اصلا در طرف سال یکدفعه منازعه و
مشاجره لازم نخواهد شد و هکذا مثلا تنظیف محلات و نظافت پیاده رو و روشنایی
کوچها در شبها و خارج کردن زبالهها باری این یک مثال بس است
این قانون را همه تصدیق کردند و نوشتند و امضاء کردند به ثبت حکومت رسانیدند
آیا باین عمل آب منظم شد یا خیر فرضا دیدیم فلان امیر حکم فرموده که عملهٔ آب
ده نفر

ده نفر است پیش نفر نوکر او چماق و بیل برداشته سر آب را بگیرند عوض یکساعت حق
مقرر او دوازده ساعت ببرند و عوض هر هفته هر سه روز یکدفعه ببرند و از آنطرف
پنجاه نفر طلاب فلان مدرسه شب با چماق آهنین کوچها را گرفتند که مدرسه قرار و قانون نمیشناسد
یا فلان نوکر یا سید فلان آقا مشت را گره کرده راه را گرفت یا فلان خانه که بزرگان
پیدا در آن هست در طرف بالای آب واقع است زن سر کوچه را گرفته میگوید من میرآب
و حاکم و شاه نمی شناسم باید هر شب آب ببریم و از آنجانب در مقام
اداء مقرری ساعات فلان آقا لقب فلان العلماء دارد پول نمیدهد مدرسه نمیدهد
داروغه بخود و بستگان نمیدهد ده تا حجة الاسلام پیش تا شریعتمدار صد تا سید
دویست تا سرتیپ و سرهنگ و توپچی و سرباز و هکذا نمیدهند فلان کفاش ضعیف
یا فلان فقیر بیکس مثلا در ماهی یکدفعه آب یکساعت برده ریش میرابان گریبانش گرفته
هفتهٔ ده ساعت نبردی ساعتی یکهزار بود تو ساعتی باید دو هزار بدهی ما قانونی که
نوشته شده بهمان طور ثبت دفتر است و شبی ده سر میشکند و بسیاری بی آب میخوابند
و دستگاه اقویا شاداب است حالا اجمل قانون کلی بقانون اجراء چه ثمر کرد

اما قانون اجراء مثلاً همان جماعت که همان قانون را مقرر کردند مرکب شوند از هر قسم
و قرار کذاشتند بر اینکه هر کس و لو حاکم و امیر الامراء العظام یا جناب آقا حجة الاسلام
یا ضعیفه سلیطه یا هر کس باشد تخلف از این قاعده کرد اصلاً همان سال او را آب
نباید داد باتفاق کل یا فلان مقدار حبس یا جریمه یا هر جزا که صلاح است باید اجرا کرد
یا کسیکه تخلف از آنچه باید بدهد و مقابل باده متقابل مثلاً باید گرفت و برای
یکدفعه خلاف از هر کس بهر رجه منتها الیه ساکت شد بملاحظه از احدی اگرچه بهر جا
کشید آن قانون کلی بضمیمه این قانون اجراء و اقدام بر اجرا ثمر کرده نتیجه بخشید
بعد از اینکه چند ماه یا چند سال باین و تیره گذشت این مطلب مسلّمی و عادت
مردم گردید بحدیکه تخلف از آن را احدی صحیح نخواهد دانست تا تکمیل تمدن
همین مثال همینکه اول این قانون و اجراء جاری شد و ثمرات آن مشهود گشت
اگر قوم را ترقی نزدیک است سال آینده مجلس یا مجلسها فراهم خواهد شد برای
ازدیاد آب شهر باتفاق کل که بهر درجه پیشرفت میکند و مخارج با چند زور نیاورد
و مجلسی برای تصفیه آب و مجلسی برای اجراء آب دائمی بهمه عمارات و مجلسی برای
کشیدن

کشیدن لوله بهمه محلات و آب پاشی محلات هر روز و هکذا   قانون کلی
مثل کبری و قانون اجراء مثل صغری است و با انضمام این دو مقدمه نتیجه حاصل خواهد
شد   بدانکه هر عاقلی تأمل کند میداند قانون کلی اسلام است که در کره زمین
هر ملت که زنده و متمدن هستند آن را قانون خود کرده اگرچه نامش را تغییر داده
نمیگوییم بخصوصه قانون اسلام را خواندند و دانسته و اختیار کرده اند اگرچه غالب آنها چنین است
و لکن میگوییم اگرچه با عقل و مشاوره و اتحاد آراء بطور انصاف بیغرضانه قانونی مقرر
کرده باشند مطابق افتاده با قانون اسلام که صریح عقل خالی از اوهام آن را تصدیق مینماید
بالجمله کلام ما در قانون کلی و اجراء آن و مطابق کردن اعمال خارجه بر آن قانون
بود هر قوم که اکتفا بهمان علم قانون کلی کرده از اجراء آن عاجز یا غافل یا تکاهل و تکاسل
شده اند آن قوم مرده اند   و هر قوم که اقدام باجراء اعمال کرده اند محض هوای نفس بدون
تطبیق بر قانون صحیح آن قوم دیوانه و درنده اند   افسوس که در ما اسلامیان جمعی
مشغول شده اند بتحقیق قانون کلی با کمال تدقیق و سعی دارند در تصحیح آن با
تفاصیل و جزئیات بلکه عمرها صرف میکنند بفرضیات که اصلاً اتفاق نمی افتد

یا در عالم نادر الوقوع است و در این باب بسا الها جدال و بحث و رد نموده اند و عمرها
باخر رسانیده اند و مالها هدر شده و کتب و دفترها تجدید و حساب ثبت و قید و دین با تکمیل مدام قدما
شده مدارس و مجالس برای همین ترتیبات فقه که فوق احصاء و تصور است ولکن
همین جماعت اصلا بحث در طریق اجراء آن قانون نمی نمایند و اقدام اصلا در آن باب ندارند
بلکه کانه آن هیچ لازم نیست و تکلیف همان دانستن قانون کلی بوده اند
مثال برای این مطلب کلیه مسائل اصول و فقه بلکه منطق و نحو و صرف و معانی و بیان و غیرها
مثلا بحثها میکنند در اینکه آقا فلان لفظ را در خطابات اخل کند مراد چه خواهد بود اگر عام
باشد چه طور خاص باشد چه طور امر و نهی و فلان و فلان الی غیر النهایه و هکذا مثلا
هر گاه قوم بیع کنند چنین باید کنند اجاره چنان وکالت چنان قاضی باید فلان طور
باشد شهود چگونه اگر فلان طور بگوید مدعیست فلان نحو باشد مدعی علیه فلان طور حق
فلان طور باطل اگر کسی بمیرد پسر فلان چیز دختر فلان یا فلان وارث فلان و حفظ ممالک
اسلامیه را باید لشکر اسلام نمایند جهاد چه طور باشد حاکم چگونه محکوم چه قسم معادن چه
اراضی چگونه زکوات و خراج چگونه و هکذا ولکن اصلا در مقام عمل و تطبیق حرکات

با قانون

با قانون نه قانونی دارند و نه در مقام اجراء هستند کانه تمام نفوس باید خود بخود
و اگر نکرد در راستی لازم و دروغ حرام است ولکن اگر همه دروغ گویند هیچکس
راست نگوید بحثی نیست این است قانون بیکره ضبط کتب است کانه قانون حکایتی است
میخوانی مثلا اسلامیان حالا قانون خود را نخوانند و بدانند یا قانون هنود یا قانون
فرنگ یا مجوس یا چین فرقی نیست همه محض دانستن است و عمل در مقام عمل با آن است
که نفس بخواهد و مانع نباشد و پیشرفت کند یعنی قوه و زور با آن برسد
مثال اجراء بلا قانون هم معلوم شد اگر کسی چند ماه با آزادی و آسودگی ملاحظه
بکند خواهد دید که احدی اصلا بقانونی مقید نیست مثلا قاضی همین چیز را که امروز حکم کرد
صحیح است فردا باطل است امروز دست خودش یا اتباعست فردا در دیگری حکم صحیح
و باطل بسته بمیل انسان صلحی که امروز صحیح است فردا مثل آن باطل امروز فلان شخص
محترم است فردا مثل این غیر محترم امروز این قسم شخص مستحق عطا است فردا
همین یا مثل این مستحق منع مثلا در میان حکام و امراء و بزرگان که امور چاکران
در قبضه دارند این شراب خوار محترم است و آن مجوس این کشتنی خون میدهند و آن دیگری

میکشد و خون هم میکیرد آن دیگری ده خون باید بدهد و آن دیگری باید کشته شود این شریر در بازار و کوچه و صحرا مستحق ضرب و شتم و قتل است ولکن در اهل خانه‌اش کردید مستحق عفو این بسته بفلان است در هر کار آزادان فقیر بیکس است همیشه ذلیل یا شاد باین کران باید فروخت با ارزان از این باید طلب مردم برسد نه از آن این ملک فقرا و صغار را باید برد بجهة اینکه دزد و قول چماق فلانست آن باید از حق خود بگذرد برای اینکه دوست دشمنان تمام اعمال با رشوه‌ها و آشنائیها و علاوه تنها و رفاقتها و قوت و قدرت و زور و اتفاق اشرار و هکذا پس قانون بی‌عمل مانده و عمل بی‌قانون این است که یا مرده‌اند یا مجنون .... تحقیق کامل بدانکه حیوة و نجات و ترقی در هر جماعت قلیل یا کثیر در هر عصر از اعصار بتوافق علم و قدرت است بلکه حیوة عبارتست از علم و قدرت علم اصل است قدرت تابع بعبارت دیگر زبان و قلم بعبارت دیگر نبوت و سلطنت اگر علم هست بهر صحیح و سقیم و هر ضار و نافع و هر صلاح و فساد و اما قدرت اجراء آن دانسته نیست اصلا فائده ندارد مثل اینکه کسی مرض استسقا دارد و میداند ده جزء دوا باید معجون شود صبح بقدر یک نخود بخورد

غذا چه باشد لباس چگونه بپوشد چه وقت حرکت کند چه وقت چه قدر بخوابد از چه پرهیز کند همه اینها را نوشت فرض کن دلیل هم نوشت و خواند و حفظ کرد و هر روز صد بار ورد کرد و هزار نفر هم تعلیم کرد اما قدرت ندارد اقدام باجراء آن نمیکند آیا ممکن است با همان دانستن از مرض استسقا صحت یابد و همچنین کسی خیلی قدرت و مکنت دارد هرچه که اسم آن دواست و قدام میخورد بهر قدر میتواند میخورد از همه چیز پرهیز میکند و باشتها و میل غذا میخورد و میخواهد اصلا علاج استسقا ندانسته و نه از طبیب حاذقی یاد گرفته همان بهوای نفس خود عمل کند آیا ممکنست از استسقا صحت یابد ما اسلامیان بیچارگان از اینقسم هستیم باری اگر سیف را کسی بخرج برد در همه جا بدون اینکه جای آن را بداند یا قلم را استعمال کند تنها همه چیز را صحیح نویسد کار سیف فساد محض میشود مثلا مثل فلان آقا یا خان و کار قلم مهمل محض خواهد بود مثل نوشتهای من بیسامان اگر پیغمبری باشد هی دعوت کند و معجزات و براهین و آیات را واضح کند گوش ندهند و قدرت باجراء نداشته باشند مثل

حضرت امیا کتابش سراپا نوحه سرا باشد   اگر سلطانی بقانون شرع
دلخواه عمل کند مثل اتیلا و چنگیز خان بلای بشر خواهد بود   شعر   نزد خردمند شاه هم
و پیغمبری   چون دو نگین‌اند و یک انگشتری   اگر سیف و قلم علم و قدرت
دست بهم داد کار جهان راست گشت اوایل اسلام تا اواسط آن این امر ملحوظ بود
سیف استقلال گرفت قلم خبر قیل و قال نیافت   عجایب بسیار شد
و حالا هم هست اهل قلم شمشیر بازیدند و اهل شمشیر دست بقلم یازیدند علم با
زور و قوت و مشت و چماق کار پیش گرفت قدرت و شمشیر بنای تصرف در
معقولات گذاشته بادعای اعلمیت پرداخت   اما اهل علم طبل جنگ و شجاعت
نواختند و صاحبان شمشیر دست بقانون سازی انداختند این هر دو جماعت
که اصلاح عالم بتوافق این هر دو و اشتغال هر یک بکار خویش بود و اسلام را بتعاکس
و تناقص انداختند قَالَ النَّبِیُّ صلعم صِنْفَانِ مِنْ اُمَّتِی اِنْ صَلُحَا صَلُحَتْ   ارزوی
اُمَّتِی وَ اِنْ فَسَدَا فَسَدَتْ هُمَا الْعُلَمَاءُ وَ الْاُمَرَاءُ اجمالا از مقدمات
مختصر شد بهتر آنکه شروع کنیم بمقصد اصلی بدانکه از قصد علم و حقیقت دو قسم
علم

علم و بیان حقایق و تعلیم سزاوار است صدور یابد یک قسم بیان واقع
و اخبار از حقیقت و کشف آنچه کائن است بطوریکه کائن است که این را امور حقیقیه
یا علوم خبریه یا حکمت نظریه سزاوار است گفته شود که ثمره آن محض اطلاع بر
حقایق و یا اگر لازم باشد اعتقاد بر آنچه حق و واقع است مثل معرفت اصل و موجد عالم
و اعتقاد بآنچه لایق او است از صفات و کمالات و خبر از مدت حدوث و وجود اشیا
و اطوار ازمنه سالفه و حقیقت آنچه دیده میشود از سماویات یا آنچه دیده نمیشود
و خبر از حالات زمین و جویات قبل از وجود بشر و هیئت اجزاء عالم و حرکات و
سکونات و تغیرات و انتقالات و ابتداء وجود بشر و تواریخ ازمنه سالفه و وجود
آنچه حالا موجود است و یا خبر از مستقبل هر یک باقسام مختلفه بی‌نهایات
قسم دویم انشاءات و امر و نهی و تعلیم اعمال نافعه و منع از اعمال ضاره و
تنظیم امور و ترتیب حکومات و نوامیس آمر و مامور و حاکم و محکوم و جعل قواعد
ترتیب و تمدن و تکمیل بشر باخلاق و آداب و اعمال حسنه و حفظ از قبایح و مضار
باقسام کثیره انها   باید دانست که انبیاء و روسا مکملان شرع و

ترتیب کنندگان تمدن و خارج کنندگان از وحشیت را شان و شغل و قدم اول
به تنقیح قسم دویم لازم است و از قسم اول مقداریکه معرفت آن در اعمال و کمال
بشری و نجات ضرور و جهل آن مهلک و مضر است اینست یعنی آنچه بعضی گفته‌اند
بنای نبوت بر این نیست که بیان وجودات اشیا و ثمرات و فواید و آثار آنها
نماید مثلا شان پیغمبر و سلطان حقیقی بشر این نیست که بیان مساحت خشکی
و آبهای زمین نماید یا از اینکه چند قسم معدن هست و طریق استخراج هر یک
چیست و هر یک در چه استعمال باید شود و اقسام نباتات چند است و ضار و نافع
آنها کدام است و همچنین حیوانات و غیرها را نماید و یا طب جسمانی پردازد و ادویه و
معاجین غریبه بسازد بلکه شان و شغل او بیان اعمال و افعالی است که
برای تقرب بشر ضرور است با خالق و جاعل ایشان و قوانین حفظ نظام و عدل
و تمدن در میان ایشان و تقرب ایشان بمحاسن اعمال و حفظ ایشان
از قبایح افعال و سایر آنچه سبب است برای کمال ولکن مع ذلک هر کس
تدبر و تامل داشته باشد و رجوع کند بآنچه از متن شرع اسلام و نبوت و
خلفاء

خلفاء کرام او رسیده در بیان حقایق خصوصا معرفت مبدء خلاق و صفات
جلال و جمال او و از حقایق عالم و سماوات و از تواریخ سلف و اخبار از مستقبلات
بطوریکه بتدریج بعد از هزار و سیصد سال مدققان و محققان عالم با سعی‌های زیاد
بسیاری را کشف فرموده‌اند در حالیکه در روی زمین در میان بشر از آن حقایق اثر و
خبری نبوده   ولکن کلام ما در قسم ثانی و اساس تمدن و بنیاد ترتیب و
تکمیل بشر است و انقسام بحسب ملاحظات چند قسمت میشود بچند قسم زیرا که بالحقیقه
اگر نظر کنیم کمال و نقص بشر و بعبارت دیگر تمدن و وحشیت اصلی است و فروع
و شاخهائی و ثمراتی که هر اصلی و ریشه و تخم و نهالی مناسب خود شاخ و برگ و میوه
ثمر میدهد ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي اُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا
و آیه شریفه مقابل این آیه وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ
مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ...... پس شجره کمال و تمدن
اصل و ریشه اعتقادات صحیحه کامله است و فروع آن صفات حمیده و اخلاق

پسندیده نفسانیه و برگ و شکوفه آن اعمال و افعال و آداب صحیحه است
که ثمرات آنها سعادت بشریه و راحت و عزت و تفوق در دنیا و آخرت
و در مقابل آن شجره عقاید خبیثه و فروع آن صفات ذمیمه و برگ و شکوفه آن
افعال قبیحه رذیله که ثمرات آنها شقاوت و ذلت و نحوست است پس بهتر است
این مختصر مکتوب را بُستانُ الحق نامیده این بستان دارای چند صفحه شجره باشد
که هر صفحه مشتمل بر فروعات چند از صفات و هر یک دارای شکوفها و ثمرات
باشد پس اول در عقاید و بعد اشاره باخلاق و بعد باعمال و
قوانین مقرره کرده [illegible] اشاره باعمال و آداب و قوانین
که باید بزرگ مراعات نماید با کوچک و بعضی احکام ذات تعالی نسبت و بعد احکام
مساوی با مساوی که باید رفتار و معامله کسانیکه مساویند با همدیگر چگونه
و عمده در اینباب حفظ نفوس و اعراض و اموال مردم است چهارم [illegible]
[illegible] بالاخره بخاتمه رساله ختم
شود پس این بستان مشتمل است بر چند [illegible] شجره

و هر شجره بچند ثمره [illegible] شجره (شجره اولی)
توحید (١) هر کس اخبار از تواریخ سلف هست و اطلاع دارد
از تفتیشات صحیحه که در این عصر ها از حالات و عقاید گذشتگان کرده بدرجه معظمه
از حقایق پی برده نمیداند که اول تمدن بشر بعد از طوفان و اول اجتماع و
تعاون نوع انسانی با یکدیگر و تقسیم اعمال و صنایع یعنی هر چند نفر بعملی
و شغلی خاص از لوازم حیوة نوع اقدام کردن و التفات و توجه بعلوم و تفکر در اینکه
اینکه در بالای سرمان اجرام نورانیه و قبه کبودی می بینیم چیست و اینکه که
در آن حرکات و اعمال و معاش مینمائیم چگونه است و بالاخره آیا ما و این عالم که می بینیم
از کجا و از که شده و آخرش بکجا منتهی میشود و در این بین ما چرا ئیم و چگونه باید
باشیم این توجه و تفکر و تعاقب اول در ارض بابل شد و اول درجه
ترقی از عالم وحشیت و حیوانیت و بروز آثار انسانیت همین تفکر است و ایشان
زمانرا بسال و سال را بسیصد و شصت و پنج روز و دوازده ماه و ماه را بهفته و
روزهای هفته را هر یک بنامی تخصیص دادند و اول ایشان ملتفت شدند

با بیکه کواکب که در طرف فوقانی ما دیده میشوند مکان آنها با یکدیگر همیشه بر یک
نسق نیست بلکه چند از آنها حرکات علیحده دارند و آفتاب هم در طلوع و غروب
و هکذا ماه در نزدیکی و دوری با کواکب مختلف میشوند رصد کرده جهتها کشیدند و سبعه
سیاره را معین کردند ولکن چندان نگذشت که علوم ایشان مبتنی بر خرافات
و خیالات گردید و بهمان قسم بفارس و مصر و شامات و هند و غیرها دامن کشید
یعنی امراض و بلیات و قحط و سیل و زلزله و کسوفات و سایر مضرات و پریشانی
و فقر و بیماری و مرگهای ناگهانی یا به ناامیدی گشایش کارها و صحت و ثروت
و طول عمر و بارندگی و وسعت و زوال مخوفات و غلبه بر خصوم و هکذا اینها را دیدیم
و چون سبب حقیقی اینها ندیده و ندانسته بخیالات خودشان بعضی اینها را
مستند کردند بکواکب و حرکات آنها و بعضی آنها را صاحب حرکات اختیاریه
و صاحبان نفوس و تصرفات در کائنات اعتقاد کردند و بتوهمات خود بعضی را سعد
و بعضی را نحس نامیدند پس شعبه شعبه کردند برای خیرات و منافع روحانیات
علیحده و برای شرور و مضار روحانیات علیحده و وسائط قائل شدند
و روحانیات را

و روحانیات را بعضی علویه و ملکه نامیده و قسم دیگر روحانیات ارضیه که بعضی
واسطه خیر و بعضی واسطه شر باشند قرار دادند و وسایط خیر را دیو و شیاطین
نامیدند و از اینجا ستاره پرستی و ستایش ملائکه و جن و بت پرستی
ظاهر شده و بخیالات و تصرفات وهمیه علمها بر این اصل موهومی تفرع کردند
و ترقی کرده برای هر نوع از مخلوقات و حالات محبوبه و مکروهه فایض و رب النوعی
قایل شدند و هیاکل و تجانها ساختند و تضرعات و عبادات و قربانها مقرر
کردند و در حالات اضطرار باین موهومات ملتجی میشدند چنانچه رسم تنبلان و
مفت خواران هر عصر است که از غایت تنبلی و بیعاری کاری نمیکنند تزویر را
مایه نان میکنند در میان ایشان برای تله نان کاهنها و عالمها و راهبها
صورت باقیه خدمت بخود شان را وسائل نجات از مهالک بخرج عوام جهله
گذاشته شد مثلا کسیکه بمرضی مبتلا میشد یا عیالش عقیم بود یا بچه فرزندش
میمرد یا بمرض صرع گرفتار میشد چون بتوهمات خودشان گمان کرده بودند که منشأ
اینها غضب روحانیات که ارباب اینها یند میباشد و آنرا اینها بجهة عبادات و قربانها

مقرب درگاه ارباب هستند لهذا نزد آن کهنه و رهبان میرفتند و ایشان هم محض خوش
آمدن
مال ایشان و اجراء غرض بایست و احترام چیزها میبافتند که با مریض مثلا دیو ضرر رسانیده
در حمام یا قبرستان یا کنار آب یا طفل ایشان را سوخته آنها با من آشنائی
دارند شکلها منقوش شده کلمات میکشند حرزها میدادند و امر را رد میکردند شدند اگر
صحت میشد میگفتند ما علاج کردیم اگر مطلوب حاصل نمیشد بیشتر اظهار غیظ و کبریا
و تشدد میکردند که شما خوش اعتقاد نبوده اید یا آنچه شک آورده اید یا آنچه
تقصیر شما سخت بوده باز از این قبیل فنها و فنون مال گیری در میان عوام و ضعفاء العقول
و نسوان و احمقان ایلات و دهات باقیست بلکه عالم نمایان در بلاد ما که غرق
زده هستند و بهمان اعتقاد بابلی و مصری باقی هستند بالجمله تفصیل این خرافات
بی اصل و خیالیات بیمعنی و رب النوعها و تبها و علم سحر و طلسمات و نیرنجات
که با این قسم اعتقادات متفرع بوده و خداهای خیالی و علوم بی اصل و بیمعنی
طول دارد چون محل شرح نیست همینقدر بس است که مطالب موهومه را از اذهان و از
میان بنی نوع انسان خارج کرده عقول و ادراکات را با مطالب حقیقیه تربیت کند

و آشنائی

و آشنائی بدو صحبت و ریشه خرافات را بکند و الا ضعفاء بشر موهومات را زود بپذیرند
بجهة اینکه بالطبع غالبا وهم غالب است تا آنچه عقل صاف با فهم و بینا تر ادراک کند
اینست که هر قدر هر جماعت وحشی تر بوده و از علم دورتر و عوام تر باشند این خرافات
در میان ایشان بیشتر است مثلا حالا هم در اکثر ممالک ایران نسوان حکم میکنند
بلکه مردان را مجبور هم مینمایند بر اینکه آل زنان در وضع حمل زن زائیده ضرر رساند
باید بچه ها را تا چهل روز از چه چیزها حفظ کرد اگر طفلی مرد او را جن زده است و هکذا عروس
اگر سرخ نپوشد عاقبت بخیر نباشد نمیدانم سگ بانگ میکند چه ضرر دارد و امثال این
خرافات و وهمیات بیحد و حصر اگر در میان جمعی یکی دعوی کند که من فال میزنم
و طالع می بینم و فلان کس آدم فلان شکل و شمس است و فلان را جن همزاد
دارد دعا فلان در فلان وجا فیست و هکذا زودتر بپذیرند از اینکه کسی بگوید حکم
خدا و رسول چیست یا حقایق این آثار مثل ابر و باران و رعد و برق و باد و برف
چگونه است کیفیات این عقاید و همه خصوصا بعد از پیدا شدن مذهب وحدت
وجود و ادعاء کشف و شهود در دنیا بشر را از ترقی در مدارج علمیه و کشف حقایق

حکمیه گذشته حرکات و اعمال و عبادات و علوم صورت خرافات گرفته بود و اکثر
اقطار ارض اینها را علومی دانسته در پی علم سحر و نیرنگ کهانت افتاده سعیها کردند
بلکه علوم بسیار از قبیل کیمیای موهومی و غیره را بر حرکات افلاک و اختیارات حرکات
مبنی کردند که هنوز هم اثر آن علوم خیالیه در میان جماعت وحشیه باقی است

(۲) مکمل بشر و معلم حق و معتقدات صحیح است آنکه عموم بشر را
دعوت نماید و وادار بعلوم صحیحه و ریشه خرافات و همیات را از قلوب بر کند
اگرچه حضرت ابراهیم علیه السلام در بابل و بعد حضرت موسی علیه السلام
در مصر و اراضی مقدسه معارضه با اصحاب خیالات قویه و مناقضه با اهل خرافات
باطله کردند و دعوت بحق علم و صحیح مقصد نمودند ولکن هر کس را تامل صادق باشد
میداند که عمل ایشان جز اندک افتتاح و قلیلی تقریب نبود آلهه خیالیه و اصنام
جعلیه را رد و تقبیح کردند و بشر مدعی معبودیت مثل نمرود و فرعون را تعجیز فرمودند
لکن هزار یک این خرافات از جهان بر نیفتاد و هزار یک حقایق بر مردم رخ نگشاد
بلکه مسلک توریه بحسب فوق آن در معرفت واجب الوجود شبیه بمسلک عبده آلهه بود

و در اندک زمان میان اتباع ابراهیم عبریان و اتباع موسی عبریان از علوم
خیالیه و اعتقاد بالهه شایع گردید تا حضرت مسیح علیه السلام که باحیاء ملت
حنیفیه و دعوت بمعرفت الله پرداخت اگرچه نشر حقایق قدری بیشتر از سابق شد
ولکن خود اتباع او هیچ بسر چشمه توحید نرسیدند آن بشر مکمل را اله خواندند و آرا
چنان نشناختند که در بشر تواند بود و اتحاد با ناسوت او روا است و بالحقیقه
خدا یکی نیست و سه تا هست تا آنکه آفتاب اسلام در عالم طالع گردید و خرافات
و خیالیات با نتهاء رسید معرف مبدء حق سطوع گرفت صاحب شرع اسلام ریشه
وهمیات را از قلوب بتیشه برهان قاطع بر کند بطور صریح با برهان صحیح همه عالم
توضیح فرمود اگر ملک هست مامور و مقهور حضرت کبریا است چگونه سزاوار
عبادت تا محل خوف و امید و رفع حاجت است افلاک چه فاعل و فیاض باشد
نجوم نیستند مگر مثل کره ارض مخلوق جماد و مسکن مخلوقات که مثل بشر محتاج بلکه
روایت هست که شهرها و بلاد هستند مثل بلاد زمین و از اجزاء و معدن مثل زمین
مخلوق شده و اینکه شموس و عوالم هست در این جو خارج از حیز شماره [illegible]

و مخلوق مقهور و غیر بذات اقدس قدیم در مخلوقات متصرف خالق فیاض نیست و
ستایش و تضرع برای هیچیک از موجودات و دیو و پری موهومات جایز نیست و علوم
مبتنیه بر اینموهومات همه باطل و سحر بالکلیه غلط و باطل و کهانت بی اصل و
شریک و انباز بر آن ذات اقدس ناروا و ستارکان و آفتاب و ماه و فرعون
یا نمرود یا عیسی یا علی احدیرا انسب که نالایق و طلب فیض و نجات از غیر درگاه واحد
حق ناصحیح بت و بت پرستی غلط فال بد زدن و نجوم و غیر نجوم چیزیرا صاحب اثر
دانستن و احتراز از ضررهای خیالیه نمودن و طلب نجات از طلسمات و نیرنجات
کردن و خبر از فال گیری و طالع نگرانی دادن همه غلط است در عالم هرچه حادث
شود باراده قادر مختار و آنچه نفع و ضرر بنوع بشر عاید شود همه از عمل و سعی
خودش است لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعیٰ فعل انسانی با اسباب
ربانی و بس نه راهب و کشیش نه کاهن و نه درویش مصدر امری هستند
که بآنها و سطورات و منظرات آنها پناه برند از ضررها و طلب نمایند خیرها
موبد بجنبید با پاپ و قسیس رفع نماید گناهان را جز یکی نیست مسند فیاض

روی توجه بهمان وجود اقدس حضرت حق باید کرد ملائکه نیستند جز عباد
ذلیل و انبیاء نیستند جز بشر رسول دلیل اگر مطلبی خواهند بدرگاه مبدء تضرع نمایند
چگونه با مثال خود مخلوق نیاز بری آفتاب برای نور و حرارت و تربیت
مخلوقست و ماه برای روشنائی و چراغ شب ضیاء بخش نجوم مر انجم دلیل بودن از شب خیز
وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ
مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ
بانگ مرغ و کلاغ را چه اثر و صدای سگ را چه ضرر ملک کیست جن و تحت ید
جن چه قدرت دارد که مریض نماید نجوم کجا باران بارانند آفتاب کی روان بخشد
سحر را چه اثر بوده و خواهد بود کهانت را چه خبر از خیر و شر تواند شد رب النوع چه معنی
دارد هیاکل و اصنام چه فایده آرد جز درگاه موجد عالم راهی نیست و غیر از سعی خود
بنی آدم پناهی نیست توراتیان مغضوبند که خدای واحد را از درجه خود تنزل داده
صفات مخلوق برای او ثابت کردند تغییر و تبدیل و غم و هم و پشیمانی و جسمانیت
و تغییر حالات را بر او روا ساختند و خود شانرا محبوبان و اولاد حق

خواندند انجیلیان در ضلالت که مخلوق را در مرتبه خدا قرار داده عیسی را و مادر او را
پرستیدند بکمال اسلام امر کرد که معبود را چه مناسبت با مخلوق مردود و خاک را
چه راه بعالم پاک و مخلوق را حق ذلت و خضوع و عبودیت است و عظمت و کبریا
محض ذات قدس بیهمتا وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ
النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ جهل یهود بعظمت پروردگار سبب شد که او را
مثل یکی از آلهه اصنام پرستان فرض کردند و خیال کردند او را به پند و حرف
زنند بلکه از حضرت موسی خواهش میکردند که برای ایشان خدائی مثل اصنام
سازد و غلو نصاری در حق عیسی سبب شد که او را برتر از رتبه مخلوق و ممکن
کردند و بدرجه خدائی و پسر خدائی و اتحاد با لاهوت رسانیدند یا اَهْلَ الْكِتَابِ
تَعَالَوْا اِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ يَا
اَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ
بالجمله غرض من اقامه برهان بر مطالب اسلام یا رد دیگران نیست سوای اینکه
بطور اجمال روش مطالب اسلامیه را ذکر کرده تمیز آنرا از مذاهب دیگر بعقلاء

واگذاریم اسلام مبنی است بر اینکه اصل و جاعل و خلاق موجودات منحصر است
بذات قدس واجب الوجود قدیم ازلی که غنی مطلق است و حاجت برا ورا نیست و احد است
شریک و مثل و همتا در الوهیت و ربوبیت ندارد اجزاء و اعضا ندارد واحد است بسیط
مطلق مرکب از اجزاء نیست صفات او عین ذات او در مملکت او و عالم امکان احدی را جز او
تصرف و ایجاد نیست مؤثر و مسبب او است تنها اگر چه اجراء امیر باید امور را با اسباب
یا مامور فرماید از مخلوقین با عمال و عبادت و ستایش و خضوع و بندگی و طلب حاجت
و اظهار مسکنت و طلب فرج بجز او روا نیست از مخلوق اگر احدی را توسیط نماید
صحیح نیست جز اینکه از مقربان آن درگاه شفاعت طلب شود که شفیعان هم باذن آن
ذات اقدس جز همینکه تضرع و درخواست نمایند زیاده تصرفی ندارند و اطاعت مخصوص
ذات اقدس او است اگر امر فرماید بمخلوقی هم اطاعت شود آن هم از باب این است
که اطاعت مخلوق بعد از فرمان او اطاعت او است اجراء فیوضات و تسبیب اسباب
از همان مبدء فیاضت تنها و انسان را نیست جز استفاده از ما سعی بعد از آنکه
از راهی که مقرر است اقدام نماید و اسباب را بطوریکه مرتب داشته اند مرتب دارد

برای تمیز اسلام

(۳) هر کس انصاف دارد میداند که برای تربیت بشر و تحصیل علوم
و اصلاح انام و اجرا بتن[ان]د هیچ چیز بالاتر از این نخواهد بود که شخص اعتقاد نکند
در کلیهٔ عالم بتاثیر موهومات و متخیلات و تضرع نکند بفرضیات و عبادت نکند
بجبلیات و اعتبار ندهد باشکال و منظرات موهومه و وحشت نکند از آن چیزها
که ضعفاء و ناقصان و نسوان فرض کرده و سبب خیر و شر فرض کرده بود و بقبول
نکند حیل و تزویرها که ساحران و کاهنان و رهبانان و ارباب حیل و شعبده
و اصحاب نیرنگ و طلسم برای عوام مایهٔ گرفتن نان و تله ساخته بیم و امید میدادند
و موهومات ایشان را معتقد ساخته مال ایشان را گرفته براحت تعیش میکردند چنانچه
الآن هم عوام و وحشیان و جهله و تربیت نیافتگان از اهل اسلام و ضعفاء
العقول و غیرهم باز همان موهومات را پیروی میکنند و قلندران و روباه
پیشگان ایشان را با تخیلات از دست ایشان میگیرند مثل فالگیران و طالع
گویندگان و مدعیان جفر و رمل و مدعیان سحر و طلسم برای افسون بجهت حیله
میگویند شوهر را با تو دوست کردیم یا فلانرا با فلان دشمن ساختیم یا اقبال

فلان را

فلانه را گشودیم یا پسر زائیدن را برای او سهل نمودیم یا اولاد نداشت دادیم یا سلامت
طفل در کفش نهادیم بلکه بعضی قلندران تنبل و مفتخواران صوفی نمای
جوانان اولاد امراء و حریصان و صاحبان هوا دست آورده فنون بخرج ایشان جوانان
میگذارند و خود را تارک دنیا و همسر جبرئیل بخرج داده با ایشان وعدهٔ حکومت
و ریاست و عزت بعضی را سلطنت میدهند همه بشرط مریدی و دادن مال بلکه بعضی
اظهار بی‌طمعی و بی اعتنائی کرده احمقان را تشنه‌تر میکنند بلکه بعضی مال حاضر که
با ایشان با کمال حرص و میل اظهار بیمیلی و بی اعتنائی کرده باز دمی کشند تا بدیگران داده شود
می‌بخشند تا دهندهٔ احمق را حریص‌تر سازند بعضی باشارات و کنایات خود را
قاضی الحاجات میفهمانند بعضی کیمیاگری دعوی میکنند بعضی خوابهای
عجیبه و غریبه میسازند بعضی لفظهای مهمل غریب میگویند و دست حرکت
میدهند و چشم میخوابانند بلکه بعضی اظهار بیهوشی و اشتغال بعالم ارواح
بخرج میگذارند بعضی از شیاطین و جن خدمتها دعا میکنند بعضی
ملائکه و ماه و آفتاب را میگویند مسخر داریم بعضی حوادث را نسبت بحرکات

بسیارات و اتصالات و انفصالات تمسید نند بعضی گربه فلان طور غرش خوانی
فلان جور را دافع بلیات و قاضی حاجات گویند بعضی در گورستانها و حمامها
و جاهای تاریک جن را حاضر و خود را ناظر میگویند بعضی ادعا اخبار غیب از جانب
امام میکنند بعضی در میان عوام مدعی نیابت از جانب امام میکردند و هکذا
که توحید اسلام همه را ریخته و دعوت کرده باعتقاد باجراء امور از اراده و جعل ملک
علام با اجراء اسباب طور ثابت در نظام و فعل و جهد خود بشر در تحصیل آنچه مقدور
فرموده سبب الاسباب تحصیل آنها را با سعی و فعل ایشان از راهیکه مقرر فرموده
و اعتنا نکردن بموهومات و خیالیات اگرچه هزار درجه مشهور و معروف بوده باشد و
توکیل امر بمبدء فیاض با رضی بعقب اسباب عادیه و اعتنا نکردن اصلا بموثرات
وهمیه از ارواح و عقول و ملائکه و شیاطین و نجوم و اصنام و وسایط شریره
و مدعیان ربوبیت و ارباب انواع فرضیه و ابدا بآنها اعتنا و تضرع نمایند و بیم و امید
نیارند که بتحقیق اگرچه اغنی الکاملین حکماء و عقلاء سالها باجتماع افکار غرضی جز کشف
حقیقت نداشته بحث نمایند بی اصل بودن این موهومات یوماً فیوماً بیشتر توضیح

و بمقتضای اصل مذهب خود شان رفتار نکرده توحید را مخلوط بوهمیات کردند
یا اکتفا باعتقاد صوری نمودند یا اظهار قولی را کافی دانستند والا مدتیکه در اول
اسلام بتربیت حضرت خیر الانام توجه تام به تنها معبود علام داشتند اقلا
بغیر حکم شارع مذهب اسلام اصلا نکرده در یک ساعت هزاران صنم را شکستن
و بصد هزار ارباب انواع لگد زدن و کرورها طلسمات و نیرنجات و کهانات را پشت پا
زدن در نظر ایشان بقدر ذره موجب توهم و خطر نشد و اقدامات بجنگهای عظیمه و
فتوحات کثیره کرده و بمقصد نائل شدند ابدا اعتنا باختیار ساعات و اثرات
کواکب یا تایید سحر و طلسم یا خوف از مرتاضان و موبدان عجم یا خطر از نفس
و دعای احبار یهود و رهبان نصاری یا حمایت آنچه پرستشگان یا فال
و خواب یا صدای سگ و مرغ یا توجه صوفی و درویش یا تصرف قلندر بدکیش اصلا
ننمودند و اثری بغیر تفویض امر بخدا و اقدام بفرمان شرع اقدس و قبول زحمت در
اجراء مقاصد بترتیب تنوع با اسباب عادیه را قائل نشدند تا وقتیکه دویست سال که

بدر پیچانند مدعیان وحدت وجود وحلول واتحاد وصوفیان مدلسه و غالیان متعصبین
اثر در سیر افلاک ونجوم وخرافات جوکیان ودعا وجفر ورمل وکیمیا در خفایا وزوایا
متخیلات ضعفاء العقول را تقویت کردند بتحقیق انسان کامل همان است که
خبر سید حق مولا و موثر وحاکم ومقتدری نداند و عبودیت او را بغیر او صحیح نخواند بعد رخش
همت در میدان سعی در طاعت و تربیت جهاند و پشت پا بکلیه موهومات و خرافات زند
و توکل در امور تنها بسید فیاض کرده مجاهده در تحصیل رضای او و سلوک طریق
راستی کند که توحید صحیح همانست و اگر کسی تمام مذاهب را زیر و رو کند محققا در کرهٔ
زمین توحید خالص را منحصر باسلام خواهد دید (۵) حالا باید سؤال کرد
از کسیکه گمان کرده که شاید مذهب اسلام منافی ترقی نوع وتکمیل بشر و
تمدنست آیا این توحید را میگوید یا آنکه اسلام بندهٔ بلند میفرماید هیچ
باب معرفت حق اصلا تقلیدی کافی نیست و باید راه افکار مفتوح و میدان
بحث و تفتیش و تحصیل برهان محل جولان عقول باشد و ابداً سدی بطریق
تحقیق گذاشته نشود و در دین تقلیدی از کسی قبول نیست و بنای بلند میفرماید

بلکه

بپاشید آیات بینات و علامات و صفحات حقانیت را بجرید و توهمات و تخیلات
تابع نشوید پس چنان برهان توحید واساس معرفترا توضیح فرموده که فرمود
شیطان مأیوس شد از القاء شرک وصنم پرستی در میان امت من و باز
فرمود هرگز از این امت کسی شرک و بت پرستی اختیار نخواهد کرد ولکن تیر سیم درهم
ودینار را بپرستند ودینار را معبود گیرند و همانا سستی توحید اکثر را
که سبب نهایت وحشیتاست همان باعث شدت عبودیت درهم ودینار
ومحبت دنیای ناپایدار است که قلوب را مملو کرده و نفوس را بجهند عبودیت غیر معبود
حقیقی اسیر نموده ا (شجرهٔ ثامنه) معرفت صفات واجب الوجود (۸)
مذهب اسلام دعوت کرد خلایق را باعتقاد براینکه آن معبود واجب الوجود خلاق قدیم
ومبدء اصل عالم عالمست بهر کلی وجزئی ذات و صفات و اصل و اطوار وانقلابات
واعداد واوقات وصغر وکبر تمام کائنات را میداند از ازل تا ابد بهمان نظام
وطوریکه جریان یافته ومییابد وخواهد یافت می بیند همه چیز را و چیزی چیز دیگر را
از دیدن او مانع نیست و می شنود هرچه شنیدنیست و صداهای تمام مخلوقات

بر او آشکار و هیچ صدائی از صدای دیگری او را مانع نیست قادر است که
هرچه بخواهد بنماید مختار است در هیچ چیزی مضطر و مجبور نیست عجز و خستگی و
ضعف و خواب و پیری و اضطراب و غم و شادی و جمیع تغیرات بر او راه
نیابد اوّل و آخر ندارد زنده و پاینده است مرگ که سلب علم و قدرت است و نداشتن
تصرّف در ملک و مملکت را او راه نیابد فاعل و خالق همه چیز است بی زحمت و بی فکر و تروّی
و بی واسطه و آلت بمجرد اراده او آنچه خواهد میشود حکیم است در افعال و عادل است در اعمال
هرگز فعل قبیح نکند و ظلم و جور ننماید و از جور جائری غفلت ننماید منتقم است جزا دهنده
خوب را خوب بد را بد جزا دهنده است از قبیل جسم و جسمانی و روح و روحانی نیست
و از قبیل اعراض و حوادث و مخلوقات نیست و شبیه بانچه ما درک و تصور نمائیم
نیست زیرا کامل من جمیع الجهات است والّا عجز و نقص و احتیاج بر او سزا نیست
و هرچه لازم دارد نقص و احتیاج از قبیل آن نیست والّا محتاج بخالقی و مدبّری
نه واجب الوجود اصل و مبدء ازلی نه پوشیدنی نه نوشیدنی نه بوئیدنی نه
روئیدنی نه چشیدنی نه شنیدنی نه گرفتنی نه جزو چیز نیست و نه چیزی جزو او
نه

نه حلول بچیزی کرده و نه چیزی باو حلول کرده و نه با چیزی یکیست و نه چیزی با او یکیست
منزه است مقدس محیط است بر کل اشیاء و محیط نیست بر او چیزی از همه چیز خارج است
و در همه داخل با همه چیز معیت دارد و از همه چیز با آنچیز نزدیکتر و مقدم تر است چیزی
بر او مخفی نماند و از هیچ چیز غفلت ندارد و چیزی را فراموش نفرماید

(۷) چون در این مختصر ملتزم نشده‌ایم جز ببیان معظم مطالب اسلامیه
نه دلیل و برهان بلکه بیان فواید هر یک از مسائل اسلامیه در ترتیب بشر و تمدن و تصفیه
عقول و تکمیل نفوس به آنچه بشر که در عالم خلقت سر آمد کل موجودات است و شرح
اینمدعا با اینکه طول دارد چندان احتیاج ببیان ندارد ادنی درجه افراد
انسان از اعلی درجه افراد حیوان قدری بالاتر است پس شخص بشری
با اینکه در مرتبه ادراک و تمیز و التفات بعلل و اسباب اشیا و فواید و مسببات
آنها در نهایت جهالت است و فرق او از حیوان ابهام استقامت قامت و نطق لسان
و بعض اعمال است و دیگر جز از خوردن و خواب و حرکات و سکون و روز را بشب
و شب را بروز رساندن دیگر چیزی نمیداند و ملتفت نیست که من نبودم و از کجا

شده‌ام و برای چه هستم و چگونه باید باشم و چگونه خواهم شد یا اینکه با اینها
ملتفت است علاوه متوجه و ملتفت است تا آنچه در این عالم می‌بیند و درک میکند
از تغیرات خودش هم میخواهد بفهمد اینها چیست و این تغیرات که دیده میشود سبب چیست
و آخر چگونه خواهد شد و در این مراتب اشخاص بسیار متفاوت و عمیق و عمیق‌تر اند
بی حصر و احصاء   و آنهائیکه متوجه هستند اجمالاً در مراتب درک سه درجه دارند که در ترتیب
مطالب فوق احصا است یکی آنکه اولاً ملتفت نشوند که چند نوع و صنف و جنس از
موجودات در آنچه درک میتوانند کنند هست مثلا اصناف بشر در این کره زمین و
لغات و حالات و عادات و صفات و هیئات اینها و اعداد اینها و یا مساحت
کره زمین و آبها و خشکیها و جزایر و نهرها و بحرها و صحراها و شهرها و دهات الی
غیر ذلک و اقسام حیوانات و طیور و درندگان و حیوانات دریا و صحرا الی غیر النهایه
و اقسام نباتات الی غیر النهایه و اقسام معدنیات الی غیر النهایه و آنچه حادث
شود در هوا از باد و باران و رعد و برق و شهب و انقلابات الی غیر ذلک و آنچه
دیده میشود از کواکب و نور و اجرام آنها و کوچکی و بزرگی و قرب و بعد و حرکات

و سکون و حقیقت آنها که در این اعصار هر یکرا علمی علیحده و هر فنی را علمائیست
دائما مشغول بحث و فحص و تفتیش هستند   دویم یکدرجه عمیق‌تر که فکر کردن
در یافتن سبب قریب این تغیرات و حوادث و علل اینها و غایات و آثار که از این تغیرات
و حوادث ظهور یابد مثل بحث از اینکه این حرارت و نور از چه حدوث میابد و شعله
از کجا حادث میشود و حرارت بدن ما از چیست یا در اغلب چه برف و باران چگونه میشود
تولد اسباب چگونه مرض اسباب چه و صحت را علت چگونه و همچنین که در علم طبیعی بحث
میشود و در این ازمنه خوش بختانی در کره ارض محترما و آسوده مشغول بحث و فحص و
صرف عمر در کشف حقایق و آثار ندارند اگرچه هر قدر هر کس عالمتر شود میشود اقرارش
بعجز و قصور از درک و اعترافش باینکه درک حقایق کل فوق قوه بشر است بیشتر میشود
بحالی بالاتر از این نیست   (لکن ما جاهلان علما و حکما مادر زادیم و جهله بقرا
کلا در شست داریم خاک بسر این جاهلان و وحشیان که کور آمدیم و کورتر میرویم)
سیم   بحث و فحص از اصل مبدء همه اینها و کیفیت اصل وجود همه این اشیا
و عاقبت امر اینها این است علم الهی که از قدیم انبیا و اولیا و عرفا و حکما و بزرگان

آنها را که توجه و التفات هست بحث و فحص کرده اعتقادات مختلفه و مذاهب متفرقه
و کلمات متشتته طوایفی که یکی عقاید اسلامیه است که جزو معظمی از بشر معتقد آنند
(۸) در این مقام سیم بعضی منکر واجب الوجود اصل و منشی و خالق موجودات
شده‌اند اگرچه تصور نمیتوان کرد که چه گفته‌اند اگر این را گفته‌اند که موجودات همه
حادث شده یعنی نبودند و شدند و بخودی خود شدند این معقول نیست و بدیهی است
که باطل است زیرا اگر ذات اشیاء اقتضاء نیستی داشت پس چگونه هست شدند
و اگر اقتضاء هستی داشت پس چگونه نیست بودند ظاهرا این را عاقلی نگفته و اگر
این گفته‌اند که هرچه که هست همه از قدیم هست این انکار واجب الوجود نیست بلکه
انکار وجود ممکن الوجود است و لکن این هم بدیهی البطلان است زیرا بسیار چیزها را
می‌بینیم نبود و شد مگر اینکه گفته باشند ذات و ذرات اشیاء قدیم است و
انحوادث تغیرات و تبدلات و ترکیبات و انحلالات آنها باشد و لکن
جمعی میگویند اینقدر میدانیم اصلی و مبدئی واجب الوجود قدیم هست
که اشیاء از اوست اما اینکه عالم و قادر و فاعل و مختار است این را نمیدانیم
شاید

شاید مجبور و مضطر است که اقتضاء طبیعت او است این اشیاء از او حادث
شوند این انکار واجب الوجود نیست انکار اوصاف کمالیه او است و مقصود از دهری
و طبیعی این جماعت هستند یا آن جماعت هستند که میگویند که طبیعت اقتضا
کرده وجود اشیاء را و این حرف خود حرف مجملیست آیا طبیعت را مستقلا
شیئی قدیم واجب الوجود میدانند که همه چیز از او قهرا بوجود آمده این همان اقرار است
بواجب الوجود مضطر که مجهول الکنه است یا قائلان آنکه فرق همان اختیار و اضطرار است
و حال آنکه طبیعت را مستقلا شیئی نمی‌شمرند بلکه نسبت بچیزی میدهند مثلا
میگویند طبیعت فلان شیئی پس اگر غرضشان از طبیعت اینست که اشیاء
خود اقتضاء میکنند از نیست هست شوند همان حرف نامعقول اول است که گفتیم
و لکن ظاهر اینست که این جماعت که در اعصار بوده و هستند و لکن در میان بشر
همیشه قلیل بوده و خود را از حکما شمرده‌اند یا باسم زنادقه و معطله و دهریه و
طبیعیه نامیده شده‌اند جازم بچیزی نبوده‌اند همینقدر که تشکیک در آله
یا اوصاف کمالیه او و قدرت و اختیار و علم او کرده‌اند و با شبهه مانده‌اند

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ
وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ وبعد کسانیکه بآن قائل شدند
و واجب الوجود قدیم اثبات کردند چنانچه بدیهی عقل و حکم فطری نفس انسانیست
اختلافات بسیار در تعیین آن کردند که بعضی آفتاب و بعضی ماه و بعضی ستارگان
و بعضی ملک و بعضی جن و بعضی نور و ظلمت و بعضی یکی از بشر و هکذا قائل شده‌اند
با آن اختلافات بی حصا ولکن هر کس تأمل در اصول مذاهب و لب ادیان نماید خود
واجب الوجود مبدء قدیم را اتفاق دارند و اتفاق دارند در کنهش ممکن نیست
و کنهش مجهول است و اصل اصل وجود و فیوضات از او جاریست این اختلافات
از اختلاف در اوصاف و یا از اختلاف در افعال او ناشی شده مثلا یکی گفته جسم تواند
بود دیگری گفته دیدنش ممکن است یکی گفته مکان مخصوص دارد یکی گفته تغییر حالت دارد
مثلا اشتباه و خطا میکند و پشیمان میشود یا شاد و غمگین و مسرور و متألم میشود
یا با چیزی متحد میشود یا بچیزی حلول میکند یا در افعالش لا بد واسطه اختیار میکند یا
مضطر است اجراء فیوضات بواسطه عقول مفارقه مثلا که بعضی ملئکه میانمند نماید

یا بوا

یا بواسطه روحانیات مطلقه خیره و شریره یا بتحرک افلاک و سیر کواکب یا بواسطه
نفوس بشریه مثل فرعون و نمرود یا عیسی و علی مثلا و هکذا اختلافات دیگر که آیا
قابلیت سه اقنوم باشد و متحد با عیسی و مریم شود الی غیر ذلک

(٩) کیفکان سؤال میکنیم از کسیکه انکار کرده تربیت اسلامیه او مدعی
شده منافات اسلام را با تمدن آیا در تکمیل عقول و ترقی حقیقی و حفظ نفوس
از شرور و ترغیب و تحریص بر خیرات این بهتر است که معتقد باشند واجب الوجود
واحد قدیم ازلی ابدی بی تغییر و تبدیل که بهمه چیز محیط و عالم است بتمام کلیات
و جزئیات و کلیه افکارها و خفیات و مطلع است بر ضمائر و سرائر و سهو و نسیان
و فراموشی و غفلت ندارد و بهوا و هوس و لغو و عبث کاری نفرماید همه
افعالش منوط بحکمت و خیر است و عادل است هرگز ظلم نفرماید و منتقم است
از ظلم ظالمی نمیگذرد و خوب را هر کس بجا میکند و در قلب میگذراند میداند و فراموش
نفرماید و جزای خوب دهد و بد را هر کس کند میداند و جزای بد دهد و بکارها
بعد از ترتیب اسباب مختار فرموده و نیک و بد را واضح نموده فیاض مطلق است

غیر او هرچه هست فیض گیرنده و محتاج درگاه و بندهٔ آستان او بجز او نباید پناه برد
و از غیر او نباید ترسید خضوع و شکستگی و عبادت بغیر او ناروا و خوف و رجا
از غیر او ناسزاست   بی شبهه کسیکه چنین اعتقاد داشته باشد که هر چه خوب
باید درست یا نادرست ظلم یا عدل خیر یا شر میکند مالک و مولای او در آشکار
و نهان همه را میداند و می بیند و سهو و غفلت ندارد و قدرت دارد و ازو فوت
نمیشود و انتقام میکشد و جزای خوب و بد را میدهد هر خیر کنی نزد او مقرب خواهی
شد هر شری نمائی در آستان او مردود خواهی بود و در ملک او کسی مختار نیست
و بقصد او پادشاه و مقتدری نیست تا و التجا بری جزای عمل و آثار نیکی و بدی بخودت
وارد خواهد شد و ترقی و تنزل را التجا و عبودیت بهیچ واسطهٔ موهومه و مخلوقات
سبب نخواهد بود جز سعی خود در اطاعت مولا یا کمالات و تنبلی خود را تحصیل
عز و علاء   محققا صاحب این اعتقاد در آشکار و نهان داعی و باعث بر
خیرات و مانع از شرور دارد و این شخص در عالم نوعیت از وجودش و نظم و نفع زاید
و از او شر و بی عهدالی و ضرر نیاید   نه اینکه کسیکه اعتقاد کند که نه مالکی

هست

هست و نه مولائی و نه اجر و نه جزائی نه دهنده خیرات و نه بیننده شرور و نه انتقام
جز این منزل منزلی نه و از دلخواه و میل نفس او مانعی نیست یا گمان کند مالکی هست خود
مجبور و مضطر یا گمان کند مالک خود مجبور و معتذر کرده این وقوعات را یا گمان
کند که او سهو و غفلت دارد یا تغییر اسباب شواند یا توسط دیگران شر میدهد یا کرم
باب و کشیش نبخشد او هم حکامی بخشد و کذا از عقاید فاسده
(۱۰)   اگر کسی بگوید نظر راست میآید که دین و دیانت و اعتقاد بخداوند
عالم و قادر و منتقم و حکیم و عادل البته مقتضی قمع شر است و حافظ نظم و مکمل تمدن
و سبب امن نه چنانکه بی دینی و لامذهبی زیرا انسان مانع از شرور و داعی بر خیرات در نفس
خود نداشته باشد از بابت امید اجر بر خیرات و خوف از جزاء شرور محض خوف حاکم و
سلطان در حفظ نظم فایده ندهد زیرا هزاران یک اعمال آشکار نشود و هزار یک از آنچه
آشکار شده رجوع بر و سا نگردد و هزار یک آنچه باشان رجوع شده تحقیق
نمیشود بلکه باشتباه میگذرد و هزار یک آنچه بحکام و رو سا محقق شده حکم
عدل نمیشود زیرا وسایط و ملاحظات و محبت و عداوت نمیگذارد پس هیچ

مثل دیانت حافظ نظام و مکمل انام نیست خصوصاً در کشور نفوس جهال و اشرار
نفس واجامره و ایلات و عوام مگر از هر اربکی که حکیم و تربیت شده و تابع عقل باشد که بحکم
عقل قبایح را ترک و بمحاسن اقدام کند اینمطلب شک ندارد و در این باب اعتقاد
اسلامی علی الانصاف از تمام مذاهب و ادیان کاملتر است پس مع ذلک چرا
می بینیم بی انتظامی و بی ترتیبی و وحشیگری و ظلم و تعدی و جریان ناحق و شرارت
و قبایح و ناراستی و خیانت و دروغ و بی انصافی در اهل اسلام از همه بیشتر
خصوصاً در اهل ایران که عقیده ایشان از سایر فرق اسلام کاملتر است

جواب آه آه افسوس از همین ایراد دارم در اوائل اسلام که عقاید
استحکام و شبهات نبود و اینقدر حب دنیا غلبه نداشت و این اعتقادات
شیوع داشت عدل و انتظام و علوم و تربیت و احکام حق و تمدن و قدرت
و ثروت و امن و استراحت و غلبه و غیرت و اتحاد نوعیت بدرجه رسید
که سایر ملل و مطلوبین خود را بزیر سایه عدل و تمدن اسلام می کشانیدند و
عقول کل ارض از اتحاد و اعتقاد این قوم در حیرت بودند از همان اعتقاد کامل

بود که کشتن و کشته شدن و بذل مال و عیال در نظر ایشان سهل بود و با قلت
جمعیت مقاومت با صد مقابل و هزار مقابل خود جمعیت کرده و پس بردند ابداً
خصوم از اینها نقض عهد و تزویر و دروغ و خیانت ندیدند و باکمال عدل و انتظام
با رعایا و عبید و دوست و دشمن و اهل ملل و یگانه و بیگانه رفتار کردند
تا تدریجاً شبهات وارد و جهله اغنیا و بزرگان یک شبهه که دهری و فرنگی
کرد آنرا بتقلید دین و معتقد خود نمودند اگر حکماء آنها با دلیل و حکمت چیزی گفتند
این احمقان جهال که بقدر ذره فهم ندارند با همان حرفها دهری و طبیعی شده
ایمن از خدا و جزاء و انتقام شده تکلیف خود را غرق شدن در شهوت و استیفا
لذات شمرده پی آن دویدند و همت بر جمع مال گماشتند اگرچه هزار انسان بی جان
و هزار خانمان ویران شود و از حق اغماض کردند و رشوه و جریمه را از جمیع معاملات
و تجارات و صناعات و کارخانجات و علوم و زراعات متداول کردند و عالم نمایان
حریص بر ریاست و قدرت و شهرت و مال و جمعیت تقویت اشرار کرده اوباش را
بر ضعفاء مسلط ساختند و رشوه و دخل بسکار را بر همه چیز پیش انداختند این دو

[illegible]

لشکر برچم نفاک اعنی باسم امراء و علما جمله بر ضعفا و عوام اسلام کردند و
ایشان را پریشان و محتاج کردند آنها با اینها نظر کرده از اعتقاد سست شدند
بلکه اصلا مجال نیافتند پی تحصیل علم و اعتقاد صحیح روند و قدرت نیافتند علماء حقه
یا امراء با انصاف رجوع نمایند برای استیفاء لذات از قهر سلاطین لابد ماندند
با هر شر و بیداد یاغی و هر دزدی و خیانت تحصیل مال کرده جان را از صدمه ایشان محفوظ
دارند هرج و مرج پیش آمد جاهل بر عالم مقدم شد شریر و ظالم بر اهل خیر و عادل
قاهر گردید خوب و بد و راست و ناراست مخلوط گردید ظاهر و اشتباه بر حقیقت
غالب آمد احتیاجات و انقلابات سبب آمد برای استراحت یک جماعت و برای یک
لقمه نان بیچاره مسلمانان جان میکنند و هزاران حیله می کنند و روی
راحت نمی بینند از اول گفتم یک التماس از اهل مذاهب دارم که عمل ما را
دلیل مذهب ما نکنند   اگر کسی بگوید آنچه تو گفتی در توحید و معرفت صفات او
که منحصر کردی تصرف در کائنات را با او ولاغیر و گفتی افعال او همه منوط بحکمت است
و هرگز چیز بیفایده از او نه از جهل و نه از عجز و نه از عبث صادر نشود پس آنچه جاری

بشود

نیشود همه از اوست و از روی حکمت و فایده میباشد پس بنابراین اعمال و
سعی ما را دخلی نیست بلکه ما را در ملک او تصرف نمی و تضرع و عبادت و دعا
و عمل خیر و تصدق ما هم اثری نخواهد داشت زیرا اگر چیزی صلاحست خود جاری
میفرماید اگر چه ما نخواهیم و دعا نکنیم و نطلبیم و اگر چیزی فسادست نخواهد
کرد اگر چه ما هر سعی کنیم و هر تضرع و دعا نمائیم   جواب
اما سعی ما بدانکه وقوعات در عالم از دو قسم خارج نیست زیرا که یا اختیار و
قدرت و اراده ما را در آن مدخلیت هست مثل عبادات و اطاعات و احسان
و عدل و افعال حسنه و شرور و ظلم و حرکات قبیحه   یا اختیار و اراده
ما را دخلی نیست مثل سرما و گرما و بارندگی و خشکی و عزت و ذلت و قحط و
فراوانی و غیرها میزان فرق میانه این دو اینست هر چه ما را اختیار
هست عقلاء و اهل عرف بر آن مدح و ذم میکنند مثلا میگویند خوب کردی
آفرین مرحبا فلان چیز را دادی فلان چیز را نوشتی و خواندی و کردی و هکذا یا
چرا چنین کردی مثلا و اما در خارج از اختیار ما مدح و ذم نمیشود مثلا

تو میگویند خوب کردی سفید و بلند قد شد و فلان بد کرد کوتاه و سیاه
شد در قسم اول است امر و نهی و عزت و ذلت و کمال و نقص و ثواب و عذاب و
سایر منافع و مضار و موافق حکمت و عدل حکیم است اختیار و قدرت داده
و اسباب و آلات مقرر فرموده نیک و بد را فهمانیده هر کس باختیار خود بکند
خوب جزا داده بد بکند بد ببیند و غیر این که اختیار و قدرتی بدو راه برا وضح
نکند بجبر قوا ایراد و ثواب و عذاب جبر است و جور است و ظلمت و قبیح
و اما قسم دویم که ما را در آنها اختیار و اقتدار نیست راست است خود حکیم آنچه
موافق حکمت و صلاح است اجرا خواهد فرمود اما دعا و تصدق و تضرع و تشفیع
قرار دادن ما و توبه و انابه و ندامت موجب تغییر میشود باین معنی که مثلا موافق
حکمت قومیکه در تکالیف مخالفت کرده یا مامور پادشاه بخلاف فرمان
او اقدام نموده البته صلاح در اینست پادشاه مامورها فرستاده
او را گرفتار کرده و معذب ساخته یا قتل نماید ولکن بشرط اینکه پیش از وقت
خود بخلاف ملتفت نشده و پشیمان نشده و پیشکش نداده و واسطه نانگیخته

[illegible]

و تضرع و استغاثه باستان سلطان پناه نیاورده باشد و الا اگر اینکارها را
کند موافق حکمت و مصلحت عفو و اغماض و تلطف و مرحمت با آن شخص خواهد بود
معنی اینکه با صدقه و دعا و صله ارحام و توبه بلیات دفع میشود و عمر
طولانی میگردد و تغییرات واقع میشود اینست که ذکر شد بلی در قانون حق و
ناموس کلی چنین تقرر یافته که اگر فلان فلان عمل را بکند صلاح در آنست
مثلا معذب باشد و اگر فلان قسم رفتار کند مثلا منعم باشد و این را عالم
محو و اثبات میگویند و عالم قدر گویند ولکن عالم بما فی السرائر میداند
که آن شخص چه اختیار خواهد کرد و چه خواهد شد این لوح محفوظ و عالم
قضا است پس اگر تامل کنی خواهی یافت که عزت و ذلت و بلا و نعمت و نقص و
و کمال را همه سعی ما سبب است پس غالبا بخودت مستند دان و تقویمات و
موهومات دیگر یعنی تاثیرات ساعات و اثرات حالات این مدعیان بر نجات
و تسخیرات و تقربات و تزویرات را طرح نما و انسان کامل شو هیچ موجبی برای
تکمیل نفس و اصلاح نفوس و صحت بدن مثل این عقیده مؤثر نیست که شخص

١٠٠ محسنات اخلاق و اعمال خود را از قبایح اخلاق و اعمال ذمیمه را سبب بُعد
از حق و ذلت و نکبت و بلیات و ضررها یا قرب بحق و عزت و سعادت و نعمات و
نفعها دانسته سعی در تکمیل نفس و حسن اعمال نماید و از قبایح بگریزد

شجرهٔ ثالثه (١١) رکن سیم عقیدهٔ اسلامیه است نبوت بعد
از آنکه خالق عالم قادر حکیم عدل ثابت شد چنین مالک الملک در عالم جود و حکمت
لازمست که جبلهٔ بشر را با اختلافات صفات و حالات و دواعی سر خود در عالم جهل
و بیخبری نگذارد کسیکه مولا و مالک انبیا است آنچه خوب و سبب سعادت و عزت و رتبت
و آنچه بد و موجب شقاوت و ذلت از صفات و اعمال باشد بایشان بشناساند و قانون
عدل و مواسات در میان ایشان مقرر دارد تا قوی ضعیف را پایمال نکند و برای
هر یک عذری نماند و دعوت کند بموجبات سعادت و حذر دهد از اسباب
شقاوت و ترغیبات قرار دهد و وعد و وعید فرماید و بیم و امید دهد و فرق
واضح میان مطیع و عاصی نهد و صالح را از طالح ممیز فرماید و حق را توضیح
نماید و الا بعد از اعطاء عقل و ادراک عطا نکردن این مطالب بخل و منع جود

وخلاف

وخلاف حکمت خواهد بود و هر قوم و جماعت را باید هدایت فرماید و تادیب نماید ١٠١
بقانون مناسب حال و زمان و درجات ادراک ایشان و ایشان را مامور فرماید
باطاعت شخص هادی برگزیده از بشر از جنس خودشان و آن هادی و واسطه را
درجه فوق درجات کل رعایا و امت باشد که جنبه تقرب و کمالات او را
راه بدرگاه اله داده باشد و جنبه بشریت و مناسبت داده باشد او را باهم جنسان
تا فیوضات و احکام و قوانین و آدابیات را از جانب رب الارباب اخذ کرده به بنی نوع
و امت رساند و در هر عصر از اعصار بمقدار لزوم و استعداد اهالی چنین
واسطه و پیغام آور و هدایت کننده یا موسس احکام و قوانین یا حافظ
و مروج آن بوده تا آنکه بحسب اختلاف اعصار و تعاقب ادوار و مردم استعداد
دیگر پیدا شده بعض احکام و قانونهای سابقه بحکم رب جلیل بدست
رسول و هادی جدیدی نسخ و تغییر یافته قانون مناسب زمان و مفصلتر از سوابق
ازمان مقرر گردیده (١٢) معروفترین پیغمبران و هادیان حق
از جانب خداوند منان چند نفرند که پنج نفر از ایشان بسیار بزرگ و معروف

با ولی العزم و مؤسس شرع و قانون بودند حضرت نوح و حضرت ابراهیم
و حضرت موسی و حضرت عیسی و آخر و خاتم حضرت محمد بن عبدالله
بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف ص که هر یک از اینها که مؤسس
قوانین و شرایع دین از جانب رب العالمین بودند تا آمدن مؤسس دیگر
در وسط چند نفر حافظ و هادی برای آن اساس بود تا مؤسس دیگر
ظاهر شد تا اینکه چند دوره از بشر و چند سلسله از هادیان و مکملان در
گذشت و بتدریج در ازمنه اولاد انسان و حالات زمان استعداد
پیدا کرد که شرع و قانون محکم مفصل برای خلایق تقریر یابد قانونی که
الی انقراض بشر در هر عصر اگر انسان بهر درجه از کمال عقل و ادراک رسد
و دوره تمدن هر قدر وسعت یابد اگر کلیه بشر با آن قانون سلوک کنند
موافق هر عصر مناسب هر قوم و هر سلسله و هر شخص و هر درجه از نقص
و کمال آن قانون در عالم هدایت و تمدن و تکمیل همه کافی و وافی باشد
و اساسی که شعب و فروع آن الی آخر الدهر هر قدر چنید بارور گردد
دایم

و بهتر ثمر دهد اُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا باشد و باعتقاد ما مسلمانان
آن قانون اکمل که فوق آن متصور نیست و آن قانون که هرگز تغییر و نسخ بر
او راه نیابد زیرا موافق هر عصر و هر صنف است قانون اسلام می باشد
که بواسطه اکمل افراد بشر و افضل و اعدل اولاد آدم تأسیس و تقریر یافت
که آن همین رئیس دین ما و مؤسس قوانین ما حضرت محمد ص است
که باعتقاد ما که شرایط تامه ریاست و رسالت را دارا بود و اعتقاد
اسلامیان در پیغمبر و صاحب خود این است که او را در حسب و نسب و تمام صفات
کمالیه بشریه از زهد و تقوی و سخاوت و مروت و فتوت و تواضع و خضوع
و عبودیت و سایر کمالات از کلیه بشر در عصر خود بلکه تمام اعصار افضل
میدانند و او را در جمیع علوم و لوازم هدایت بشر و حقایق اشیاء و امور
دنیا و آخرت و معرفت حق از کل مخلوقین اعلم و عالم العلم لدنی میدانند
و احتیاج او را در هیچ علم با حدی غیر تعلیم ربانی بوحی و الهام بطریق
فکر و نظر و استدلال و اجتهاد روا نمیدانند و از جمیع معاصی و قبایح

دارند سهو و نسیان و اشتباه و خطا و گناه و دروغ معصوم میدانند
و تمام آنچه او گوید از جانب حق بی خطا مطابق واقع میدانند و اطاعت
او را اطاعت خدا و معصیت او را معصیت خدا میدانند و مَن یُطِعِ
الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ الله و او را بر جان و مال امت و خلایق اولی
و مقدم از خود خلایق میدانند معاند و مخالف او را مستحق قتل و لعن
مخلد در عذاب میدانند و او را بر خلایق و هدایت و خوشی و راحت
خلایق مهربانتر از خود خلایق و پدران و مادران و احباء میدانند و در دنیا
خیرخواه و پناه و مصلح امور کل و در آخرت ملجا و شفیع و مقرب درگاه اله میدانند
و شفاعت او را در درگاه خدا در دفع بلیات و قضاء حاجات مقبول میدانند
و چنان اطاعت او را لازم میدانند که امر او را در بذل جان لازم الاطاعه
بلکه بالاترین افتخارات میدانند و معجزات و خوارق عادات او را حجت
در حفظ و ثبات او زند (۱۳) و اصحت قوم میکند بیش بین و متقن
خود را باین درجه اعتقاد داشته باشند و تمام نجات خود را در اطاعت او و

هلاک خود را در مخالفت او دانند و احکام او سراپا انتظام و عدل و مواسات
و راستی و درستی باشد و دعوت او یکسر باتحاد و اجتماع و مراعات مساوات
و عدل و حسن اخلاق و محبت اهل ملت و آبادی و تکمیل صنایع و رفع حاجت و
احترام ارباب علم و فضل و تقدیم اهل خبره و امانت اهل شرف و منع از تکدی و سؤال
و اظهار حاجت بغیر و توبیخ بر بطالت و کسالت و ترغیب بر اقدامات امور بزرگ
و کسب مفاخر و رواج امور راجعه بنوع ملت و مدارا با نوع بشر و تامین کلیه امم و
حسن معاشرت باشد و تخم وداد و راستی و درستی و امانت و دیانت
و وفا و صفا و حفظ احترام یکدیگر در حضور و غیبت و منع از بدگوئی و افتراً
و تجسس عیوب را در قلوب عموم بکارد به پیشرفت آن مرد از اعتقاد
بر لزوم اطاعت او و این اوامر و چنان نواهی چنین دیگر جا دارد قومی در تمدن
و تربیت و کمال و حفظ قوت و حراست قومیت و تکمیل جمیع اعمال دنیا
و آخرت بر این قوم پیش افتد آیا اساس تمدن و کمال در عالم ممکن
میشود از این پایدارتر باشد آیا ممکنست قومی را ترقی و علو باشد بی الا بتکیه

اینطریق را پیش گیرند این بود که مسلمانان در اوایل اسلام محض ثواب
فرمان سید الانام بذل جان و مال را در راه ترویج مذهب و حفظ ملت و تکمیل
ترقیات بالاترین افتخارات بمیدان شهادت اقدامات کردند که اگر آن بدرجه تواتر
و قطع برای ما محقق نشده بود اقدامات متعاقبه حال بطالت حاضرمان محال
می شمردیم و اعجاب کلیه عالم باید از اقدامات هزار و سیصد ساله پیش از این ها
در حیرت و در تعجب باشند حالا ما احمقان اجداد و اسلاف خود را فراموش
کرده از هنر و اقدام اهالی امریکا و اروپا حیرت میبریم و از بزرگ منشی و فخرطلبی
قوم ژاپون انگشت تعجب بدندان میگزیم انتقام چه قدر مقام داد و بیداد
و ناله و فریاد است لکن غرض اختصار و حال احتضار ما قوم خالی از همه فحشا
لالم یسازد شجرهٔ رابعه (۱۴) اعتقاد اسلامیان
اینکه چنانچه در همه عالم میان قوم متمدن و غیر متمدن یکنفر رئیس کلی هست
و لازمست باسم پادشاه یا سلطان یا ملک یا امام یا امیر یا امپراطور یا
رئیس جمهور یا خلیفه بهر اسم که بخوانی همین رئیس کل اولاً در نزد اسلامیان
همان باید

همان نایب ملت و رسول امت جامع در حیثین علم و قدرت و دارای هر تیغین
سیف و قلم و صاحب منقبتین نبوت و سلطنت بود بعد از او باید یکنفر در هر
عصر جانشین او رئیس امت باشد و لکن شرط است اینکه از تمام امت در
علم و شجاعت و سخاوت و سایر اخلاق حمیده و حسب و نسب پسندیده و
سایر صفات لازمه افضل باشد و مثل خود پیغمبر باشد در تمامی صفات
و لکن بعضی از اهل اسلام که شیعه باشند میگویند باید آن رئیس مثل خود
پیغمبر معصوم از جمیع ذنوب و خطا و کذب و کفر و نقائص و اشتباه در تمام
عمر باشد و علم او هم مثل علم پیغمبر لدنی بی خطا باشد و در تمام عمر جور و
میل بجور و ناحق در او نباشد و خود را بر سایر امت در تجملات و تحللات
مقدم ندارد بلکه خود و اقوام و بستگان و عساکر و اهل دیوان و را ابد
در جریان احکام و قوانین و سیاسات با سایرین فرقی نباشد و مثل
پیغمبر بر خلایق مهربان تر از خود و پدر و مادر و احباء باشد و مثل پیغمبر
اطاعت او بر همه واجب و از خلایق بر مال و جان ایشان مقدم تر باشد

و سلطان ملت

و این شخص را باید شروط شناسد بجز خدا و رسول پس باید رسول معین
نماید و هر یکی آن دیگری بعد از خود شخص معین نماید و بعضی دیگر از اهل اسلام
باز میگویند باید رئیس دارای فضائل و عدالت باشد و اصلاً مرتکب
قبایح نشود و الا مستحق عزل خواهد بود و باید افضل کل از امت باشد اما خطا
و اشتباه و گاه گاه گناه هم منافات ندارد و اعلمیت از امت بلکه مقدم
در سایر صفات و محسنات هم ضروریست اینقدر باشد که امت
بدون غرض نفسانی محض صلاح امت او را اختیار کنند و اگر موافق
قانون اسلام سلوک کرد فهو و الا امت باتفاق او را عزل و خلع کرده
کسی دیگر را که صلاح باشد نصب نمایند و لکن نه اینکه خلع نکردن یکی یا
نصب کردن دیگری محض ملاحظه صلاح بعض امت مثل اقوام و عشایر یکی
یا اهل دیوان و اقویاء و لشکریان باشد بلکه باید در عزل و نصب ملاحظه
مصلحت کلیه امت را حکما و عقلا و علما و بیغرضان امت کرده اهل حل و عقد که
خالی از اغراض شخصیه باشند مباشر شوند (۱۵) اهل

انصاف میدانند در حفظ عزت قوم و نظم عالم و اکمال تمدن و سلامت
امور اول مدخلیت کامله درستی و صحیح بودن رئیس است و واضح است
این قسم اول رئیس که شیعه گفته اگر میسر شود یعنی اغراض نفسانیه از تابعین
چنین شخصی که در شرایط و صفات مثل پیغمبر است مانع نشد بالاتر از چنین
رئیسی در بشر تصور ندارد و اگر او میسر نشد رئیس با شرایط مذکوره که اهل
سنت گفته اند یعنی کسیکه اقدام بر مصلحت کل امت بالسویه نماید و از قانون
مقرر ابدا سر موئی تخلف نجوید و او را کل امت بدون ملاحظه اغراض شخصیه منتخب
کنند بعد از اولی بهترین رئیسی است که در عالم تصور میشود آیا قومی
با تربیت تر و متمدن تر و کاملتر از این قوم میشود که چنین رئیس داشته باشند
و چنان اهل حل و عقد و علما و امراء و وزراء که همه حکما و خیرخواه عموم باشند و همه
متقید بسلوک قانون مقرر باشند و امت هم اطاعت ایشان را واجب دانند
کلیه مطابق ناموس مدنیه عمل نمایند و هر یک از رئیس و عاملان و امراء و قضات
و آحاد رعایا از قانون مقرر تخلف جوید باتفاق کل او را منع و ردع و وادار

بسلوک قانون کنند آیا گویند اینرا که منافی تربیت و تمدنست آیا این
مذهب را نقصی تواند بود (۴۱) اگر کسی سؤال کند از قراریکه شما ذکر کردید
سلطنت در دولت اسلامیه یا اینکه سلطنت الهیه مشروطه تامه است که اصلاً تخلف در شرط و
آن نمیشود یا سلطنت مشروطه باختیار کل عقلا و علما و روسا مملکت که اصلاً سلطنت
حق تخلف از قانون مقرر ندارد و الا سلطان نخواهد بود بلکه هر عامل و مفتی و قاضی
و سردار لشکر و حکام کشور تخلف از قانون مقرر نمایند معزول خواهند بود و آحاد هم
هر کس در حکم قانون مخالفت کند ممنوع باشد و هر مخالف کننده را همه باید منع نمایند
بتحقیق هیچ دولت مستحکمه مثل این تصور نشود و اصلاح خنه ممکن نیست در ارکان
از راه باید و ابدا ظلمی جاری نخواهد شد پس چرا ما می بینیم دول اسلامیه ضعیفترین
و سست ترین دول و هیچ نظم و عمل ایشان موجب اطمینان نیست سلاطین و
امرا و قضات و علما بلکه هر پاکار و کدخدا هر یک چنان مستقل و مستبد براست که
خود بهر قانون عمل نماید مختار و یا قانونی خود جعل و اختیار نماید یا بلا قانون محض
عمل کند جاری و ساریست نه بزرگتر از او را در مقام خلاف یا و منعی و نه کوچکتر از
قدرت

قدرت بحث و ایراد و رعیت بزرگ اگر ایراد کند غرضش منع از تعدیات
نیست بلکه رشوه میطلبد که اذن تعدی بیشتر دهد و جری تر کند کوچک هرگز قدرت بحث
و شکایت ندارد زیرا شدیدتر خواهد دید بلکه از سر گرفته تا پا احدی خود را مقید بحدی
نمیداند و کسی را حق سؤال و جواب نیست دولت مشروطه نیست سهل است هیچ امیر
و عالم و قاضی و نایب و سردار و کدخدا و پاکار و رعیت و فقیر و گدای شرط و قید
و قانونی ندارد جواب عرض کردم این حکم مذهب ما است عرض نکردم ما چنین
هستیم غرض اینکه این خرابیها را نسبت بمذهب ما ندهند عمل ما دیگر و مذهب دیگر است
اما علت این انقلابات اینست که ما گفتیم ترتیب مذهب ما این بود که کلیه آحاد ملت
ملاحظه حفظ نوع و صلاح امت و تمدن وطن و قوت قومیت عالم و حکیم باشند و فخر
همانرا دانند و همه اجزاء و عضو همه خوانند لهذا اگر عضوی معیوب و مریض شد همه متوجه معالجه
او باشند و لکن در اوائل اسلام که این ریشه در قلوب روئیده و قوی کردیده بود همه را همت
بر همین بود لهذا تمام یکدل و یکرای و یکدست و یکجهة بحفظ همه و اجراء قانون پرداختند
بدیدی که خلیفه دوم باتفاق و استظهار امت از تخلف یکنفر از قانون اغماض

نیکو و چه آدمی رعیت و چه سردار بزرگ و خلیفه شیم بمحض اینکه در چند فقره که هزار
مقابل آنها در این رساله مذکور است هیچ بحث نیست در آنچند فقره که خلاف مشروطیت و تغییر
قانون از خود یا امراء و حکامش ظاهر شد عموم اسلامیان جوشش کرده راضی نشدند
بجز خلع یا قتل و امیرالمؤمنین علی علیه السلام بجهت قلع مادهٔ فساد اقدام بکیفر حکام یعنی معویه و یا اصحاب جمل
بخلاف مشروطیت راضی نشد بجز اینکه قتال نماید و دفع و نابود و الا اغماض کرده محض صلاح
سلطنت شخصیه و اجراء ریاست خود میتوانست که موافق غرض ایشان که مال و ریاست
زیاده از حق خود میطلبیدند داده و خود را راحت و ریاستش را تقویت کند ولکن این مطلب
فتح باب برای امراء و اقویا میشد بلکه قضات و امرا را جری میکردانید که هرکس برای
نفع شخصی خود هر روز خلاف صلاح نوع و تخلف از قانون خواسته و مال و جلال طلبیده
از اغتشاش و شرارت رئیس کل را ترسانیده غرض را اجراء دارند لهذا حافظ قانون را
لازم بود که بخیال حکومت یک غیر مستقر امضا نکند و حکومت عراقین را طلحه و زبیر ندهد و مال
کثیر باقویا نبخشد و مساوات و عدل را میان امت جاری کند اگرچه مستلزم خونریزی و قتل نفوس
باشد البته صلاح نوع و حفظ قانون مقدم بر صلاح شخصی اشخاص و لو رئیس کل باشد و دست

مثلا برای دفع یکنفر رئیس حرامیان که ده سوار داشته باشد و نمیخواهد جز اینکه از اطراف
ولایت و طرقها مالی دست آورده برایگان خورند و قصد جان و عرض مردم اندازد فرض کن حاکم
و یا صلاح بینان مملکت و یا رعیت تصور کنند که اگر دفع و منع اینها شود لازم دارد فلان قدر
خرابی و قتل نفوس و ضرر بدولت و رعیت را و آنچه ایشان صدمه میزنند در مقابل این چیزی کمی است
پس باید متعرض ایشان نشد این غلط است زیرا هم ایشان را سر خود کردن و هم صدمه دسته
شل ایشان از برای ملک مسلط ساختن است بارها و صحت سلطنت و دولت قانونی
باید باتفاق کل عقلا و علما که غرض حفظ قوم و قانون داشته باشند دست بکار
زنند و چنین دولتی پاینده و چنان ملت راحت و آسوده خواهند بود و حفظ
قانون با مقید بودن با آن بعمل میآید و هرگاه اغراض شخصیه و هواهای نفسیه
غالب گشت و طریق استقلال و استبداد پیش آمد امید بقاء و جلوه برای
دولت و امید راحت و نجات برای ملت نخواهد ماند و ضعف خواهد کرد
دولت الهیه و سلطنت معنیه از قبل نبوت را محض هوای نفس تبعیت کردند
و سلطنت مشروطه شرطش این است که باتفاق رای منتخبین نوعخواه

وصلاح جوئی عموم باشد وکسیکه طالب این ریاستست خود غرضش را اجرا و اصلاح
نوع باشد در اسلام کسیکه طالب ریاست شد جمع زر کار او خواست برای آنکه
معاونت او نماید بر ریاست و جمع تحملات و وصول اشتهیات لهذا طالب شد
که باطراف و جمع شوند از اشخاص پر زور قوی صاحب شمشیر بی رحم قسی القلب
صاحبان زور تزویر که بدست ایشان حق گویان و درستی طلبان و عدل جویان را
ضعیف گردانند و بزور بازو بمقاصد خود نائل گردد وهمچنین این منتخب گشتند کاران
رئیس رئیسی را خواستند که آلت تعدیات و سبب وصول اشتهیات برای خود کنند و باسم او
هر چه خواهند از مال و منال و جاه و جلال بظلم و وبال دست آویزند و سایر اهل صنعت و حرفت
وتجار را در نکال اندازند پس همین شکل سلطنت مشروطه تاسیس شد برای قتل
اشتراط واجراء استبداد جماعت کبراء واهل شمشیر هر رئیس که حامی میل
وهوای ایشان نشد ایشان او را نابود کردند وهر رئیس که در ملک جبراً اثبات
استقلال و استبداد خویش نمود بزور شهر آن جبرا نابود ساختند
تدریجاً ظلم و قاهرتی و استبداد عادت هر بزرگ نسبت بپائین تر از خود
گردید

گردید وهر کوچک خود را نسبت بزرگتر از خود هزار درجه ذلیلتر از عبد زر خرید
بلکه از گوسفند در دست قصاب پست قانون عدل که منافی این همه بود
بالکلیه ترک گردید و سلطنت مشروطه مبدل بصرف شدند کی جمعی قاهر
جمعی ضعیف گردید حتی از سلطنت مطلقه یک نفری هم گذشت
بلکه در بسیار از بلاد اسلام معنی سلطنت این را فهمیدند خصوصا جهله ایلات
واشرار طوایف که سلطنت عبارتست از اینکه جمعی دست بهم داده
از هر چیز و هر علم و هر صنعت و کمال عاری باشند جز استعمال اسلحه کاری ندانند
وآن دسته حرامیان و قطاع الطریق یکی را سلطان لقب بخشند در ممالک هر جا از داده
خوردنی و پوشیدنی و سوار شدنی و مسکن کردنی و لذت بردنی و املاک و نقود و طلا
ونقره در هر کس دیدند بگیرند بهترش را برئیس باقی را حرامیان قسمت کنند و
هر کس امتناع از دادن کند قتل و جرح و غارت نمایند و خراب کنند و آتش زنند
بیچاره فقراء اسلامیان بسکه این را مکرر دیدند گمان کردند که سلطان و امرا
همین معنی دارد و حق ایشان همین است   با آنکه سلطنت اسلامیه

و قانونیه بود از اول زور و هوای نفوس پیشی گرفته بالکلیه عنان غلبه و قوت
دولت را اساس گشت عمده‌ها این امر از معویه و عمرو عاص تاسیس شد
بعد از آن حالات ممالک اسلامیه یک نسق نداشت عصر بعصر و سال بسال آن
ممالک اسلامیه و اهالی اسلام دچار انقلابات و اغتشاشات و عسر و یسر و عزت
ذلت و ضعف و قوت شده اند بلکه یک بلد و یک قریه تدریجا یک مسلک و طریقه را
مسلک ننموده زیرا بعد از آنکه حکومت و ریاست هر مملکت مشخصه و بطریق اطلاق شد
حال آن مملکت بسته بخلق و طبیعت و میل آن شخص حاکم شد و چون اشخاص در
طبایع و میول و ارادات نفسانیه کمال اختلاف دارند بلکه یک شخص بحسب حالات
و اوقات عمر مختلف المیل میشود این است که ادوار ممالک اسلامیه بکمال اختلاف
گذشته گاهی رئیس کل و سررشته داران امور در مقام قهر و غلبه و جنگ و
قتل و خونریزی و توسعه ملک بوده اند اهالی با این رشته سلوک داشته اند گاهی
بعکس عیاش و راحت دوست و ضعیف النفس بوده اند آن پیشرفت داشته
یکی احرص بر رواج علم و اسلام بوده یکی مایل بر ظلم و حرام یکی سخی و دیگری
بخیل

بخیل یکی شجاع و دیگری جبون و همچنین مفتیان و قضات و روسای
مذهبی که نظر مردم بر ایشان دوخته است وقتی کارها با رشوه و نفاق و حرص و ریاست
میگذشته و زمانی دیانت و درستی و دقت در کار بوده بهر صورت اکثر اوقات اجرا
احکام در اسلام تابع رایها بوده نه رایها تابع احکام و قانون اسلام
با اینکه این اسم مذهب را بسیاری از ریاست طلبان از سلاطین و
امرا و علماء ظاهریه بازیچه آمال خود کرده اند مع ذلک اگر چند سالی پیشرفتی
شد از تمدن و نور علم اسلامی عالم را روشن ساخته و سرمایه ترقیات و
تنبه و تمدن کلیه ملل عالم گردیده هر کس انصاف دارد میداند که اگر نور اسلامی
طلوع نکرده بود و تمدن اسلامی بر اهل عالم رخ ننموده بود الآن افراد بشر در بحر
جهالت غوطه ور بودند تواریخ جهان را بنگر که اسلام عالم را وضعی و کمالی
دیگر داده با اینکه یکنصف قرن قانون اسلامی با آسودگی معمول به گشته اگر
تامل کنی خواهی دید با آن زد و خورد که در سر سلطنت و امارت در ممالک اسلامیه
شده در بین اکراد و نفر رئیس عاقل کامل نزدیک بقانون اسلام سلوک کرده

تمدن اوج گرفته و علوم شایع شده و خلایق در راحت افتاده تواریخ برازا
تا طلوع چنگیزخان مطالعه کن از بدو اسلام تا حقیقت معلوم گردد
(شجرهٔ خامسه معاد) رکن دیگر معظم عقیدهٔ ما اسلامیان این است که
نفس انسانی به مرگ بدن و تلاشی آن فانی نشود بلکه انتقال یابد بعالم دیگر اعظم تر
و لطیف تر از این عالم بلکه همه باقیست و اثرات اخلاق و صفات و اعمال و حالات
خود را که درین عالم تکلیف داشته خواهد دید و بجزای عمل خیر و شر خود خواهد رسید
و اگر عالم دیگری دار جزا و انتقام نباشد این عالم تکلیف و امر و نهی و خیر و شر
و عدل و ظلم و طاعت و معصیت و صالح و طالح بالکلیه لغو و عبث خواهد بود
أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ
مَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذٰلِكَ ظَنُّ
الَّذِينَ كَفَرُوا اعمال خلایق خیر و شر مضبوط و محصور و بقدر ذره فراموش
نشود وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ أَتَيْنَا بِهَا و تفاصیل جزای اعمال
از حور و قصور و باغها و نهرها و سایر مستلذات جسمانیه و روحانیه و از آتش

و عذاب

و عذاب و مار و عقرب و سلاسل و سایر مولمات جسمانیه و روحانیه برای
عاملان مقرر است   از جمله بدیهیاتست که برای حفظ عدل و نظام
و ترغیب بخیرات و انتظام و حفظ نفوس بشر از قبایح و فسادها و اجرای علوم
و خیرات و بذل مال در راه احسانات و ترحم بر افراد بشر و ترقی در هر درجهٔ تمدن
و کمال هیچ چیز مثل این عقیده اثر و فایده نیست غالب نفوس بشریه که
از حسن اخلاق و کمال عقل و حکمت عاری و از خوف اطلاع بشر و سیاست
حکام و روسا بری هستند اگر این عقیده ایشان را مانع نباشد در کمتر زمان
نظم جهان را زیر و زبر میکنند و از هیچ فتنه و فساد نپرهیزند و از سر هیچ قتل و
غارت بر نخیزند چه قدر در اوایل و اواسط اسلام این عقیده مایهٔ پیشرفت
امور ملت و دولت گردید که عقول حیران شد اسلامیان برای اجرای توحید
و معرفت حق و ادخال خلایق بقانون عدل صحیح و کامل اسلامی و جمع خلایق
بر یک دین و یک نسق و آیین که همه با هم در ترتیب بشر و تکمیل علم کوشند
و کل بشر در کرهٔ زمین آب از یک سرچشمهٔ مساوات و برادری نوشند چنانچه

 بنای اسلام بر این بود بمعاضدت همین عقیده قدم بذل مال و
جان کردند تا کشتند یا کشته شوند در نعمت بهشت و همین عقیده بنای
معابد و مساجد نمود و همین عقیده در علم و عدل و تقوی و پاکی نفسی بر روی
اهل عالم گشود و همین عقیده سلاطین با عظمت دوره اول اسلام تا طلوع چنگیز
خان را بنای مدارس و تعظیم اهالی علم و ترویج کتب و ابقاء آثار خیریه و کوشش
در آبادی و رفاه خلق وا داشت همین عقیده عمده سلاطین صفویه را به ترویج مذهب
و علم و حفظ رعیت از صدمات گماشت تا اگر فی الحمد الله اثر خیری از گذشته
باقی یا این زمنه احداث شود از اثر همین عقیده حقه است   اگر کسی گوید
با این عقیده که اسلامیان راهست میبایست اعمال خیریه و عدل و انصاف و رحم
بر خلق و تربیت فقرا و بیوه زنان یتیمان و پرستاری مریضان و حمایت یکدیگر و
اساسهای مفیده الان در ممالک اسلام از تمام کره ارض بیشتر باشد پس چرا
همه را خرابی و بی انصافی و تعدی و ناراستی و ابطال حقوق و تخریب بنای
خیر و اقدام بر شر و ضرر از اسلامیان مشاهده میشود بلکه کسانیکه باخرت

اعتقاد

اعتقاد ندارند از اینها بهترند   **جواب**   بلی سبب این جسارت و
علت این خسارت و فرقه شدن یکی بعضی از علما بان و راحت طلبان با کج
ذهنان و کند فهمان محض طلب افتخار یا اقتدار یا بان راحت هر بار لباس
علمی پوشیده و در مدارس بعیش و تنبلی کوشیده از مراتب علم و کمال و تحصیل
اعتقاد درست بجائی نرسیده چند روزی با گوش دادن بشبهات یونانیان
یا خرافات صوفیان و غالیان و اهل تاویل مبتلا شده اعتقاد صاف عوامی
تقلیدی را از دست داده و در تحصیل عقیده حقه با ادله و برهان بجائی نرسیده
چند کلمه از اصطلاحات رنگین و تاویلات سنگین یاد گرفته بعد بجهت ترویج ریاست
و تحصیل شهرت و دست آوردن معاش راحت اولاد اغنیا و نوجوانان
از امراء و عوام و غیرهم را مورد شکوک و شبهات ساختند و بعضی با
کمال حرص دنیا چند کلمه از فقه و مسائل یاد گرفته از مایه غلبه بر خلق و اجراء اغراض
کرده دیگران را هم با اعمال باطله و حرص بر دنیا شبیه اند خیم و عقیده ایشان را
سست ساختند تدریجا اغراض دنیویه غالب گردیده حبله آزادی و کذب و

 و شرور و تعدی معتاد دانسته از خوف عذاب و انتقام غافل و ایمن
کردیدند و دیگری جمعی از اهالی خارجه خصوصاً فرنگیان بممالک اسلام
راه یافتند یا اسلامیان بممالک ایشان راه شده در غالب از امرا و اغنیا و
تجار معتبر مخلوط و معاشر ایشان کردیدند نظم امور دنیویه و صنایع و
اختراعات و ترتیبات امور ایشان را در کمال درستی و ترتیب دیدند عقل باختران
ایشان را بالاترین عقول اعتقاد کرده در هر چیز ایشان را معتقد دانسته تقلید
ایشان را در هر چیزی خورد و خواب و لباس و حرکات و نطق و اعتقاد و غیرها
لازم دیده هر چه ایشان گفتند بلا تراوحی گرفتند و نفوس عیاشین هم
مایلست بانکه هر چه مرتکب شوند نه تنها ایرادی و مذمت و عقاب و جزائی نباشد
دهریان یا خالص و نیمه‌یان از اهل فرنگ گفتند این حرفهای قیامت و جزاء و
ثواب و عذاب را وقتی برای مصلحتی گفته‌اند اصلی ندارد این مقلدان فرنگی
مآبان که نفس خودشان منتظر اطمینان بود برای عیاشی این حرف را غنیمت
شمرده بلکه اعتقاد کردند لکن بیجهت و بی دلیل و لکن فرقی که هست
این

تربیت شدگان فرنگ اخلاق ایشان تربیت شده عقل ایشان
با علوم صفائی پیدا کرده ظلم و تعدی و قبایح را محض علو نفس و افتخار
خوبی ترک میکنند رحمی دارند دروغ و اعمال زشت را قبیح میشمارند همین قدر آن
بی تربیتان از دیانت دست کشیدند و بتربیت حکیمانه فرنگی نرسیدند از اینجا
مانده از آنجا رانده باسودگی سر در پی ظلم و بیرحمی و دروغ و بیباکی و شرور و
نامردی گذاشتند   این دو جماعت که نظر سایرین با ایشان بود و چشم
و تابع شدن با ایشان آموختند ایشان هم تدریجاً قبایح در نظر ایشان قبیح
افتاد حال اسلامیان این شد که می بینی فعلاً کار همه جز اینکه مال
بدست آرند مطلبی ندارند بهر راه و بهر ظلم و بهر حیله و بهر ذلت و بهر قباحت و بهر
قساوت زیرا فرنگیان و تربیت شدگان که حریص مال و ثروت هستند از راهش
میخواهند یعنی از علم و کسب و صنعت و تجارت و هنر و سافرت و زحمت ما هیچکدام را
نداریم نمانده جز دزدی و تعدی و تکدی که هر یک هزار شعبه پیدا کرده)
آه اگر از پس امروز بود فردائی ( ) در بستان و باغ اسلام که این

۱۲۴ پنج اصل که شجره کاشته گردید از هر یک شاخها و فرعها منشعب شده
که در انحصار حصر ممکن نیست و اشاره بر وس اصول آنها می کنیم بعد از اینکه
شخص خود را بنده خداوند عالم مقتدر قهار غفار جزا دهنده دانست از اول
و مبدء خود خبردار شد و چون خود را بعد از مرگ باقی و در عالم جزا باید در ثواب
یا در عذاب دانست و یقین کرد از مرگ علاجی نیست از آخر و معاد خود خبردار گردید
و متوجه شد در ایمان باید چگونه باشد و چه کند و دید آن مالک و مولا او را
سر خود نگذاشته عقل داده تا خوب و بد داند و هادی فرستاده تا با طاعت او
سعی در نجات خود تواند پس و میکند بتحصیل کمال خویش و در انجام خود اگر در زیر بارها
خواهد دید که این بار را جز انسان کوهها و ارض و سماء نتواند کشید انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و
اشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
و آنکه چگونه باشد و چه کند قسمت میشود بچند فرع زیرا یا ملاحظه
حالات و اعمالیست که باید انسان در عالم نفس خود بشناسد قطع نظر از همه کس و

هر دیگری در تحصیل کمال انسانی منظور شود که آن هم دو قسم است ۱۲۵
یعنی صفات نفسانیه و حالات باطنیه که بحث در آن در علم اخلاق است یا اعمال
جوارح و حرکات و سکنات صحیحه که آنرا علم آداب گوئیم یا معامله و رفتار
انسان با کوچکتر از خود یا معامله او با بزرگتر از خود یا معامله او با آنها
که با او مساوی‌اند (شجره سادس در مکارم اخلاق) (۱) افراد بشر
چنانچه در شکل و صورت و جوارح و اعضاء جسمانیه با هم متمایز و متخالف‌اند
با تمایزهای بیحد و حصر که هیچ فردی با فرد دیگر مشتبه نشود اگر چه در اغلب اشکال
و صور و اعضاء شبیه یکدیگر باشند و از غرایب حکم الهیه است که این نوع
و هر نوع و صنف از موجودات از نباتات و جمادات و حیوانات و بشر با اشتراک
تمام افراد در جامعه ذاتیه و صورت نوعیه کلیه با همدیگر متمایزند همچنین افراد
بشر با همدیگر در صفات نفسانیه و ملکات و اخلاق طبیعیه متفاوت هستند
و مراد از ملکات نفسانیه آنست که اقتضائی در نفس آن صاحب ملکه
هست که میل بعملی از اعمال حسنه یا قبیحه یا غیرها پیدا کند و آن عمل را بسهولت از صاحب

(۱) و این علم مشتمل است بر فروع و فضائل بسیار

ملکه صادر شود و بعضی صفات و ملکات هست که در اشخاص که تحصیلی نیست
و بحسب دقت اشکال و صور و حالات جسمانیه از ملکات نفسانیه مدخلیت
هست که رابطه میان صور و صفات هست که با تجربه و حدس خیلی خبرها صاحبان
اذهان سلیمه و ارباب هوش از صور استنباط نموده‌اند کرده و علم قیافه
طول و عرضی دارد ولکن در ملکات فضایل و رذایل بشر تحصیل و اختیار را
مدخلیت کامله هست و شخص هر قدر سعی در تحصیل فضائل و دفع رذائل نماید
کاملتر است و چون این علم علم شریفی است بزرگان علما در آن تصنیفات
کرده‌اند ما در مقام نیستیم که بحث در موضوع این علم و مسائل و شعب و فروع آن
بکنیم بلکه میخواهیم اشاره کنیم که قانون اسلام شعبه عظیمه اش تکمیل
اخلاق بشر است بتحقیق آنچه از شارع اسلام و خلفاء حقه او در این علم رسیده
و ضبط کتب و دفاتر گردیده و ثبت شود چند مجلدات عظیمه کافی نیست با چه بیانات
و با چه ترغیبات و تحذیرات جهد در تکمیل نفوس فرموده‌اند تمامی حالات
و هذا رجح اس مذهب اسلام حد وسط تام و تمام بی قدر ذره میل بطرف

افراط و تفریط بوده و کلیه خلق مکلف بر تأسی بآن وجود شریف در حالات
و اعمال او و سرمشق کلیه خلایق در عقاید خلق را دعوت با وسط فرموده و غالی
و تالی را مردود خوانده قال امیر المؤمنین علیه السلام هلک فیّ اثنان
محبٌ مفرطٌ غالٍ و مبغضٌ مقصّرٌ تالٍ وقال ع نحن النمرقة الوسطی
والنمط الاوسط الینا یرجع الغالی و بنا یلحق التالی بجمله تکمیل
اخلاق که عبارت است از اینکه نفس انسانی قوه عقلیه را تغلیب بر قوه غضبیه
و قوه شهویه و قوه وهمیه کرده حرکات و سکنات خود را در اجراء مقتضیات
قوی تابع عقل و اختیار اوسط امور کرده افراط و تفریط را متروک و مهجور
دارد و چون اساس این کار را مؤسس اسلام بر پایه محکمی نهاد لهذا جمعی
اعراب که از علوم و کمالات و تمدن و حلم و آداب و سایر کمالات بشریه
عاری و بری بودند و تمام طوایف و ملل آن جمعرا وحشی ترین طوایف بلکه
امثال درندگان میشمردند در اندک زمانی این جمع با بودن در حضور آن مکمل بشر
از تکمیل عقل و هنر و ترقی علم و سیاست و تصرف در کلیات امور رسیدند

که هر یک قابل سلطنت نصف بلکه تمام کرهٔ ارض بطور کامل شدند و هر یک
لایق قضاوت در تمام امور مخاصمه گردیدند و هر یک سزاوار سرداری و
اداره کردنهای لشکر و فتح هزاران ممالک گردیدند آداب و حرکات و اتحاد
و داد و عدل و مساوات و مواسات و رعیت داری و نوع پرستی ایشان
موجب حیرت کلیهٔ اهالی عالم گردید (۲) در باب علم و تکمیل
اخلاق تمثل کلیه و قوانین عملیه توجه بدو مقام لازمست یکی بیان کلیات
فضائل و رذائل و تشخیص هر یک و توضیح فضیلت بودن فضیلتی و رذیله بودن
رذیلتی که بانسبت خیلی واسع و عقلاء کاملان اگر ترک هوا کرده تشخیص از
عقل طلبند و آنرا حکم سازند غالبا جای اشتباه و اشکال نیست و در مدح
و تمجید اکثر فضائل و ذم و تقبیح اکثر رذائل عقلاء و حکماء اکثر مذاهب و امم
شریک هستند مثلا جود و شجاعت و سخاوت و علم و حلم و وقار و عفو
قوت و غیرها را همه بزرگان طوایف می پسندند و بخل و جبن و جهل و سفاهت
و بدخوئی و عجله و درشتی را همه عقلاء عالم ذم میکنند و خلاف غالبا

در رسمیات در میان طوایف میشود مثل اختلاف البسه و ورود و خروج
مجالس مثلا و آن خارج از مقصود اصلیست بالجمله این باب بیان کلیات و
تمییز صفات چندان طول و صعوبت ندارد و شرع اسلام و فقهاء جزئیات و
کلیات فضائل بشریه را طبق توضیح نهاده و چیزی در اینباب فروگذار نشده
مقام دیگر مقام اجرا است و مقام متصف ساختن قوم بکمالات
و پاک ساختن از قبایح و رذائل صفات که بسیار مشکل و غالبا غیر جاریست مثلا
از بسیاری از اهل جهل اگر پرسی تمجید علم نماید اهل بخل و خست تعریف و
مدح از سخاوت میکنند شجاعترا در شیر شجاع و جبان هر دو می پسندند
بلکه بسیاری نویسندگان کتاب کامل در فضائل و رذائل نوشته یا میتوانند
نوشت و بسیاری از اهالی لسان و منبر و وعاظ در مقام وعظ و خطبه و
دلالت نورانی کلامش میبارد ولکن مقام عمل مقام دیگریست و اجراء این
مطالب عالم دیگر اهتمام باین مقام ضروریست الا دانستن و گفتن چندان
ثمر ندارد حضرت امیر علیه السلام میفرماید که در شرف علم کافیست اینکه

کسیکه آنرا اندارد بخود بسته و مدعی آن میشود و در رذالت جهل بس است
اینکه کسیکه آنرا دارا است کتمان میکند و از آن میگریزد و از نسبت آن
بدش آید   اما مقام اجراء این کمالرا اسلام بدرجه اکمل
رسانده بود فلهذا دفعةً اخلاق وحشیان اعراب و غیر اعراب بمحض دخول
در اسلام چند روزی نگذشته تغییر کرده تمدن و تربیت را اثری غریب ظاهر
میشد و باید دانست که اجراء این غرض اولاً با علمست و تربیت اطفال از
عالم طفولیت باینکه رذائل صفات را چنان توبیخ و تقبیح در نزد او نمایند که
صاحبان آن اوصاف را پست تر از گرگ درنده و سگ گزنده در نظر او وانمایند
و آنها را در نهایت پست و رذل بخوانند و افتخار و شرف و بزرگی و حظ
انسانی و علو قدر را در تحصیل اوصاف حمیده قرار دهند صاحبان کمال
از گذشتگان را با نهایت توقیر ایشان ذکر نمایند و حالات صاحبان
رذائل را با کمال تحقیر اظهار دارند و از هر کس که متصف برذیله معروفست
احتراز از مجالست و مصاحبت و معاشرت ایشان نمایند و معاشرت ایشانرا

عیب شمارند و صاحبان فضائل را محترم و موقر و معزز دارند و اگر
از اولاد و اقارب و مصاحبین رذیله ظاهر شود بشدت او را ملامت کنند
و آن حالات را مهلک شمارند و اگر خلق خوشی بروز دهد احترام
و اکرام کنند بلکه احسان و انعام نمایند و شرف و افتخار را در نهایت تمام
در کمالات و فضائل باشد و در مقابل اینها حسب و نسب و مال و جمال و
قدر را قدر نگذارند و بزرگ بیکمالرا خوار شمارند و کوچک صاحب
کمال را بزرگ کار آرند بالاتر از همه مصاحبت و رفاقتست که هیچ چیز را در
اخلاق مردم مثل رفاقت تاثیر نیست البته خود و اولاد و اقارب و
احباء از رفاقت و مصاحبت بدان احتراز نمایند بدتر از مار و عقرب
و شیر و پلنگ از ایشان بگریزند و مصاحبت را با صاحبان اخلاق جمیله
قرار دهند و نظر بحالات بر دو طرف کرده موازنه نموده با هر یک بقدر
حق خود رفتار کنند   اگر نظر نمائی مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه سراپا تجلیل
اخلاق خلایق بود و قبایح و رذایل در انظار ساقط و فضائل و خصائل محموده

درترقیات بود ابدا نظر بنسب و مال و حال کسی نداشتند بدرجهٔ عقل و
صفاتش او را قدر میگذاشتند انقدر تاکید در احتراز از مصاحبت
بدان و ترغیب بمجالست نیکان از رسل اسلام و ائمهٔ انام رسیده که خیلی
باجابت هر کس از ارباب قلم اجمال باشد مجلدی مرتب دارد
امر بمجالست و معاشرت علما و حکما و عرفا از خدا و تواتر زیاد تر است
معلومست که از مجالست ایشان علم آموخته شود مباد اشتباه
کنی که مراد از علما این متلبسان و عمامه بسران باشند که لباس علم را مایه نان
و شرارت و تفوق بر دیگران و اجرای اغراض فاسده کرده اند بلکه اینها
مجالست سگ و خوک از اینها بهتر است و گریختن از اینها از عقرب و مار لازم
علما و حکماء حقیقیه را فرموده اند محبت و اکرام ایشان را لازم گردانیده اند در کار
ایشان رفتن بالاترین شرف و نظر بروی ایشان کردن و در در خانه ایشان
ایستادن عبادت است نه مثل بعضی اشرار که نظر برویش کردن گناه و اگر
در خانه اش گذشتن خوف گرفتاری بدست اشرار دارد مع ذلک

خود را عالم نامیده اند باری از معاشرت جهال در اسلام مارا
پرهیز داده اند تاکیدات فوق آن از باب سخا و اهل صدق و صفا شده
و نهی از مصاحبت لئیم و بخیل و کذاب و شریر و منافق و احمق و نسوان
و صبیان بی تربیت و از معاشرت ظالم و بی شرمان و فاسقان و شراب
خواران و اهل قمار هرزه کار رسیده و حضور در مجالس اهالی فجور حرام شده
نهی از خوردن غذای بخیل و لئیم و دادن نان بجاهل و فاسق رسیده اهالی
طهارت و تقوی و بزرگان اهل حکمت و عقلای بزرگ شمرده شده اند بالجمله ان عصر
اسلام همه کوشش از برکت تربیت صاحب شریعه متوجه کسب شرف و فخار
و عزت و اعتبار بودند صاحبان فضائل بعد از امتحان و تجربه بی تدلیس و
اشتباه نائل بمقامات بلند و مناصب ارجمند میشدند حیوة و ثروت بی شرف را
مرگ میدیدند و جاهل رذل را مرده میشناسیدند مثل حالت حالیه
اهالی اروپا و امریکائیان و دول متحده و اهالی ژاپون که از خوف فضیحت و نام
و اتصاف برذالت خود را منحوس میکنند و شرف و حایز اینها را درجه برتر است

۱۳۴ و نعمت جسمانیه مقدم میدارند حتی زنها بدادن نوجوان پسرها در راه حفظ شرف ملت خودشان افتخار میکنند و مال و جان را در راه تحصیل علم و فضائل بسهولت می‌بخشند این قسم احساسات محرک قوم میشود بکسب فضائل و عزت و نفوذ را متوجه میکرداند باصلاح مدنیت آه آه بخت ما ایرانیان در خواب شده که فعلا در میان ما سعادت و شرافت و تقدم و احترام و مقبولیت قول و صدارت و تحصیل منصب و ریاست و راه یافتن نزد بزرگان و مصاحبت و منادمت ایشان نیست مگر با تحصیل و بذل مال بهر نحوی که از دزدی و تعدی و تکدی و ظلم و خیانت و تزویر یا با بیحیائی و بیشرمی و شرارت نفس الله اکبر استادان احمق و عالم‌نمایان ناحق هر یک از شاگرد و خدمه و اتباع بیحیاتر و شریرتر و کذابتر باشد او را دوست تر دارند که ایشان را بدروغ ترویج کنند و با نافهمی بدور ایشان جمع شده بزور بازو مال مردم را بچپرند در عوض اینها را بزرگ و مقدم و اشرف قرار داده‌اند مناصب بزرگی و ریاسات و مطاعیت

بسته بتحصیل مال شده یا دادن رشوه از هر جهه و بهر نحو الله اکبر حکام ۱۳۵
کسانی را میخواهند که هزار دومان را خراب کرده مال ایشان را بخورند و بایشان دهند و خود صدر مجلس و محترم‌ترین خلق و مطلق العنان در تعدیات شوند اینها باب اسف است سکوت بهتر از اینجا بدان که بعضی از اهالی ایران که شاید از هزار نفر یکی هم نباشد بواسطه معاشرت با ملل متمدنه یا بسبب اطلاع ایشان و حب ترقی قوم و دلسوزی بحال ایران که از ترقی سابق که مرجع و معتمد اقوام بودند فعلا بحال هلاکت و بلاکت رسیده‌اند رگ غیرت این بزرگان بحرکت آمده با مکتوبات روزنامجات یا با بعضی کتب و ترغیبات یا با صحبت در هر مقام و مقال و مجال میخواهند احداث حرارتی در این تنهای افسرده و حرکتی در این اجساد مرده نمایند با کمال زحمت و خوشی از دیگران و خودمان میکویند و بطور کلی فضائل را مدح و رذائل را قدح میکنند و علوم و علما را تمجید و جهل و جهال را از سوء عاقبت تهدید میکنند اگرچه کار بسیار خوبی میکنند و بیشتر از [illegible] لکن

با همان تنها هیچ کار بر نیاید چنانچه نیامد و تقصیر ندارند بسا گویند همین
روز میگویند که باید ملکرا زنده کرد با بکه علم را ترویج نمود و این نمیشود مگر
بآسودگی دولت و ملت و آن نمیشود مگر با انتظام امر لشکر و سلطنت و آن
نمیشود مگر با ثروت رعیت و آن نمیشود مگر با ترک ظلم و رشوه و جریمه و اجراء عدالت
این را میگویند و یا میخوانند بلکه بکمال تصدیق را میکنند بلکه افسوس
میخورند بلکه اظهار دلتنگی میکنند از همان مجلس که برخواسته یا برخواسته تر رشوه
هم میگیرند و شدید ظلم را هم میکنند و اشرار و بداخلاقها را مقدم و ریش
بزرگان میکنند و نجباها را مقدم میزنند و گویا نه با همان گفتن و خواندن
تکلیف انسانیت و نوع پرستی را ادا کردند   آقاجان اجرا
کمالات اقدامات میخواهد نه تنها مقالات اگرچه مقالات و توضیح حالات
در حالیکه با راستی و درستی و با کمال آزادی بملاحظه مذاق گوئی و
تقرب جوئی اول سبب بیداریست و لکن با این بطوء حرکت کار انسان
شوان بر صد سال میخواهد که با اینچند نفر و چند ورق بذهن این احمقان

خر ظاهر مقدس و این ریاست طلبان مزور رسانید که
اید شمن مذهب و مهلک اسلام صنعت تا دیگرفتن تو بسازی دانستن
و راه آهن سازی دانستن و علم استخراج معادن یا علم کارخانجات
منسوجات و علم شیمیا و دانستن خواص حیوانات و نباتات و علم طرق
جنگ و نظم لشکر و صلاح کشور مضر بهیچ دین و مذهب نیست بلکه
ریاست و حیله بازی تو کمان میکنی ضرر دارد نه با هنسم ضرر ندارد
و یا ای امیر بی تدبیر و ای وزیر صاحب تزویر گمان مکن که اجراء عدل و ترک
رشوه و سپردن کار باهل و صحیح کردن اعمال دست تعدی و دخل تو را
می بندد این را که حال میکنی مآل ندارد آخر گرفتار جزای اعمال و اسیر
درد و وبال و خادم سالدات قتال میشوی ما برای اصلاح اخلاق
با همان مقدماتست که موسس اسلام مقرر کرد (۳) اما
کلیات اخلاق اشاره کردیم که حد وسط و ترک افراط و تفریط و سلوک
آنچه عقل تقریر کند در هر باب کمال بشر است و اول زمینه تعدیل فکر و اصلاح

قلب است که سرچشمه تمام فضایل و رذایلست تمهه نجات و هلاک از تصور
و تفکر خیزد اول التفات و تصور میشود تا میل و داعی و عزم پیدا میشود
و عمل بانتها رسد صلاح فکر از امور مشکله است کتاب خدا اکمال تاکید در تفکر
و تعقل و تدبر فرموده و نفس مقدس نبوی و خلفاء کرام هدایت را در
اصلاح افکار تقریر فرموده اند یعقلون و یتعقلون و یتفکرون بلکه یسمعون
و یبصرون و یتدبرون و هکذا همه دعوت با صلاح قلب و فکر صحیح است
تَفَکُّرُ سَاعَةٍ خَیْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِینَ سَنَةٍ آیات و احادیث
اینباب را حصر ممکن نیست ولکن باید دانست که این ملک بدن که عالم صغیر
بلکه تمام عالم کبیر است که سلطان این مملکت نفس است و دار السلطنه قلب
تمام اعمال و حرکات و حالات و صفات این ملک بسته است بعزم و اراده
و حزم نفس با شوری و تفکر قلب و قلب مثل آینه میباشد که هرگز آنی
از تفکر خالی نیست مثل آینه که بی صورت نباشد اگرچه صورت سرپوشش
باشد و تفکرات قلبیه بدو قسم است که قسمی الهامات و خواطر ربانیه
دهم

و قسمی دیگر او ساوس و خطرات شیطانیه میباشند بطور اجمال فکر
انسانی یا در چیزیست که منشأ و محرک عملی نیست مثل فکر آن در حالات سابقه
خودش و تصور صحراها و کوهها که مثلا دیده و یا در چیزیست که منشأ عملیست مثل
اینکه فکر میکند که اطاقی بسازد یا چیزی بخرد مثلا اما آنچه منشأ عملی
نیست یا فکر در گذشتها است یا در آینده ها یا در حال حاضر و مثل فکر است
گفتگو هم اما از گذشتها بسیار میشود انسان فکر یا ذکر میکند آنچه
برای خودش اتفاق افتاده در جوانی و در سفرها و حضرها و امکنه و ازمنه و با
هست ملتذ یا متألم هم میشود یا فکر میکند در اشخاص و اقوام سالفه
و حکایات ممالک و ولایات گذشته اما از آینده مثل اینکه فرضها
و تصورات میکند مثل من بیچاره که تصور میکند این شهر مثلا کوچها
یک فرسخ در یکفرسخ در کمال وسعت با استقامت و راههای آهن و
درشکه و پیاده از حد بیرون شده عمارات معمور و محله ها با کمال نظافت فرش
آب پاشی شده مساجد و مدارس با کمال پاکیزگی دایر گردیده و چراغها

شب را مثل روز روشن ساخته و خیابانها محل سیاحت ملت
شده و آب با کمال عدل و میعاد در تمام عمارات جریان یافته اهالی بزرگ
و کوچک اهل علم و ادب با کمال درستی و راستی و آداب و اخلاق پسندیده
بگفتگوی مطالب علمیه و تقویت مذهب و حفظ قوم مشغول و از صنایع
و احتیاجات خارجه وارسته شفاخانها و غانهها بهر مطالب خیریه برپا
افتاده غیرت حفظ دین و وطن در قلبها راسخ شده و نظام ولایت را معمور
و خلایق را مسرور ساخته الی غیر ذلک   واما تفکر در حال حاضر مثل
فلان صاحب منصب و ثروت و تربیت یا فلان حاجی لئیم در رخت خواب که محل
راحت اوست گاهی تفکر مینماید که دخل فلان ده و کاروانسرا و فلان حد
رسیده در صندوق فلان مقدار پول خوابیده میوه های باغ امسال آفت دیده
با فلان لان دوست و با فلان دشمنم فلان چیزم دل پسند و فلان اسب مرا
در کمند از این تصورات یا متلذذ یا متالم میکردد و انها را عملی مدخلیت
نیست   اما فکرهائیکه دخل بعملی دارد انهم از گذشتها میشود مثل اینکه

فلان ملک را فلان جا دیده فکر میکند براهی نزا بخرد یا از فلان دشمن
صدمه دیده در تدبیر است که انتقام کشد و هکذا حالات حاضره اش از
فقر و غنا و صحت و مرض و علم و جهل و عزل و نصب و سایر حالات محرک
بر اعمال میشود و هکذا تفکرات برای آینده که فلان طاق را باز
ما در انجا استراحت کند فلان چیز را بخرد تا نفع برد از فلان فلان اداء را
بکند فلان چیز را بدزدد و با آن چه کارها صورت دهد و هکذا

(۴) طالب کمال را لازمست بحسب دعوات اسلامیه قلب خود را
پاک نگاهدارد از فکرهای ردیه از گذشته و آینده و حال فکرهائیکه برآنها
اثری و ثمری مترتب نیست جز لغو و عبث و فنا کردن عمر فایده ندارد مثل
فکرست ذکر آنها فلانجا فلان کار شده یا کاش آینده من
پادشاه شوم و بنا را چنین و چنان کنم یا اینکه فلان چیز را دارم یا
ندارم این فکرها و ذکرهای بیمعنی همینکه در شش بار شد مثل الکلام
یجر الکلام فکر میکشد بفکر دیگر و هر یک از این افکار ردیه و عبث و ظلمی

برای قلب و فانیست برای وقت و عمر مرد عاقل را حیف است که
صرف وقت بابیها نماید عجب جماعت حمقائی هستیم ما با اینکه از علوم و اطلاعات
تواریخ سلف و وقایع حاضره بمعنی عالم بیخبریم و انسان در تنهائی
بی فکر و در مصاحبت بیکار و بی‌مقال نماند ما هم در عالم بشریت
گاهی بحساب ارث و آشنائی فلان میپردازیم گاهی حساب قروض فلان را کار
خود میسازیم گاهی از سرگذشتها لغو و حرفهای عبث میگوئیم گاهی
گوش بنقالیهای بی ثمر اتفاقات داده صرف فکر میکنیم گاهی
پیرمرد هشتاد ساله گدای یکتا نان خود را پادشاه اقالیم فرض کرده امر
و نهی ها میکنیم و امثال این فکرها   بدانکه فکر با اینکه جلای عقل
و صفای نفس و سبب کمال و نور قلب است این است که قرآن امر فرموده
سیر فکری در آفاق و انفس نموده از غرایب حکم و عجایب صنعت که
بکار برده شده استکشاف کرده و معرفت بعظمت و قدرت خداوند مقتدر
پیدا کنی و از هر چیز فایده علمی و حکمتی بردار و حقایق اشیاء را بقدر امکان
کشف

کشف نمائی و هم قران امر فرموده سیر در زمین کنی و رجوع بتواریخ سلف
نمائی و از حالات گذشتگان عبرتها گیری و تجربه‌ها حاصل نمائی و از برای
عمر و دنیا قلب را صفا و دل را جلا دهی و حال حاضر خودت را ملاحظه کنی بچه صرف
نموده و در مراتب انسانیت و کمال و تقرب بخدا بچه درجه یافته و آنچه در دست
داری چه خواهد شد و الان گرفتار چه کشمکشها هستی و الان چه تکالیف
دینیه و وطنیه و چه حقوق ملیه را مکلف شده و تفکر کنی که در آینده
عقل و عمر و مال و جان و اعضاء و اولاد را بچه صرف کنم بهتر است مهیا
باشی که قدر باقی عمر را بدانی و فکر کنی که باید چه کنی و بکجا رسی و آخرت
چه خواهد شد حالا آنچه داری و آن قدرتی که دارا هستی خود را بکجا
رسانی بهتر است و متوجه اجزاء عالم گردیده علوم و کمالاتی که در میان
بهین شده در فکر اخذ و نشر و تکمیل آنها باشی و وجود خود را منشاء
یک اثری کنی و بدانی که معنی انسان و افتخار چیست و بدانی که مثل سگ و گرگ
این و آن را دریدن کاری نیست   عجب اینکه از پیره زنی پرسیده

بودند که تو در این سن هفتاد و هشتاد با این ثروت بی اندازه دیگر
هر روز ظلم تازه و رذالت و دنائت بی اندازه برای چه و که میکنی جواب
داده بود دیدم امثال من میمیرند و مردم میگویند فلان آقا فلان قدر
مال جمع کرده بود بعد از مردن من میخواهم هم بگویند او از همه بیشتر مال جمع کرد
و من همه امثال فائق آیم   آفرین بر عقل قاضی آفرین
اینهم ذکر افتخار انسان را در چه دیده ولکن اکثر ماها و بزرگان ما و حریصان ما بسا
هست هیچ این را هم فکر نمیکنند تنها همین داشته باشیم را
دوست و جهت را خود هم نمیدانند   بالجمله تفکر و تعقل سرمایه
همه نجات و سرچشمه تمام کمالات است و فکر صحیح آن باشد که نفس بشری
در عالم تعقل و تفکر مقدمات و مقاصدیکه دارد اخر نتیجه آنها را بجائی صحیح رساند
آن را ثمره اعمال قرار دهد مثلا نفس با کمال حرص و میل میگوید فلان
کاروانسرا را بساز گوئی برای چه گوید برای اینکه اینجا بسر فلان راه است
قافله گاه میشود و دخل زیاد میاورد   خوب دخل را چه میکنیم

جمع میکنیم مال چند ساله دهی میخرد   خوب ده را چه
کنیم آنهم دخلها دهد   خوب آنها را چه کنیم   باز ملک دیگر
بخریم   باز چه کنیم   باز ملک دیگر عمارات دیگر نقود و تجملات دیگر
خوب آخر   آخر هیچ   آنوقت میگوئی همه اینها برای هیچ
یا عقل میگوید خیر برای پنج ده بس است سالی از آن املاک ده هزار تومان
در آید ان ده هزار تومان را قسمت کنیم عیال و اطفال و اقوام و بستگان
و فقرا پنجهزار هر سال از پنجهزار دیگر بکمک رشته تا ایام یک احسان خانه ایتام
یک شفاخانه ایتام بسازیم در راه تقویت دین و ملت خرج کنیم نام نیک
و عمل خیر در صفحه روزگار بیادگار گذاریم و جزای خوب از پروردگار بخواهیم
(۵) بدانکه میان قلب و اعضاء و جوارح تاثیر و تاثر تام است
زیرا از چیزها که چشم ببیند و گوش بشنود و ذائقه بچشد و شامه ببوید و
بدن مس کند و زبان بگوید اثری در نفس حاصل شود مجدد او همین
و خیال صور آنها را تصور کند و از تصور تصور و تفکر زاید و بالاخره میل و

اراده زاییده شده و عزم مجدد اقدام باعمال آید پس تحقیق اصل فکر
ناشی از اعضا شده که هر یک دریچه ایست برای نفس به بیرون که از راه
گوش و چشم و سایر حواس با مور خارجه ملتفت میشود و امور خارجه را
تجرید از ماده کرده صور آنها را بذهن می سپارد و از آن صور افکار و خیال
باز نمیشود   پس نتیجه شد اینکه تمام کمال انسانی و افعال حسنه بشریه
از فکر و اراده نفس است و خوبی حالات و صفات و اعمال و بدی آنها
ناشی از فکر و فکر ناشی از توجه نفس با حواس با مور عالم پس
کمال مواظبت لازمست بر اینکه حواس که عمده چشم و گوش است
متوجه با مور قبیحه و عبث نشود این است که اسلام نهایت تاکید از دو مو
در ملاحظه رفیق و مصاحب و اهل عالم کلا هر عاقلی تحذیر فرموده از رفیق بد
و دعوت کرده اند بمعاشرت علما و صلحا و صاحبان خلق حسن و اهل سخا
و صاحبان علو همت و بمطالعه حالات و ماثر ایشان و نظر بکلمات حکیمانه حکما
و سلاطین با تمکین و این است از احمق و کذاب و شریر و بخیل و ظالم و

فتی

فتی القلب و لامذهب پرهیز داده اند و از موارد تهمت امر فرمودند
کناره جویند و اینست که برای معاش و آسودگی و نیل نشأتین
امر فرمودند باینکه پائین تر از خودمان نظر بکنیم و در تجملات و وضع معاش
دنیوی نظر به پست تر از خود نمائیم تا آنچه که خود داریم از آن شاکر باشیم
و کم ندانیم و مهموم نباشیم و در امور عالیه و افعال حسنه و احسانهای بزرگ
و آثار عظیمه بزرگتر از خود نظر افکنیم تا محرک غیرت ما گردد و کارهای بزرگ
در نظر ما مشکل نشود و محال نیاید و گوش بوعظ واعظان و نصیحت ناصحان
نمائیم و از اهل سخا سخاوت آموزیم و از درستکاران درستی یاد گیریم و
با اطفال بازی نکنیم و با زنان بی زینت نادیده جلیس نباشیم و با جهال
طرف نشویم و رقابت و هم چشمی با دنیاپرستان نکنیم و دارائی خود را
برقابت عیش و تجملات دیگران فانی نکنیم و اطفال و جوانان خود را از رفاقت
هرزه کاران دور داریم و ایشان را بطلب علم و کمال گذاریم و ایشان را از خوش
خواری و خوش پوشی و استراحت عادت ندهیم   افسوس که کار ما

ایرانیان عکس و اقبال ما روی باد بار شده در امر معاش و تجملات
و وضع حرکات نظر بالاتر افکندیم اگر در کسی لباسی تازه دیدیم به فکر
تحصیل آن افتادیم هر روز عمارات را بوضع جدید و طرح تازه خواستیم
هر روز از غنی تر از خود در خورد و خوراک و پوشش و وضع مرکوب و غیرها
خواستیم بالاتر کردیم زنان روزگار مردان را سیاه کردند که در فلان خانم
فلان زیور یا لباس دیدند حکام هر ولایت برقابت یکدیگر هر ایالت را
حکومت گرفتند امسال نهر خود را از این دیدند که از حاکم گذشته
دخل بیشتر برند و املاک بیشتر خرند و عمارت بالاتر کنند امرا رقابت کردند
که از القاب قوی هیکل لقب بخرند و از مناصب علیه شرف بیشتر برند و علما [illegible]
رقابت کردند که هر کدام از بیکاران و بیماران حماق زن و مرد افکن و
پول کنی زیاد دارند معتبرترند تجار خیانت را هر کدام بیشتر خرج کرد
معتبرتر است خوانین ایلات و امرا قبایل هر یک دزد و اوباش
و قطاع الطریق بیشتر دارند معتبرترند بزرگ زادگان ممالک هر کدام

لعن

مفتن تر و برای احکام دخل آورنده تر و در سعایت و فضولی ماهر
تر است معتبرتر است در علوم و آداب احمدی پیشی نگیرد زیرا که
صاحب آنرا کسی بمال نپذیرد هر کس متدین تر ذلیل تر است
هر کس بیچاره تر عزیزتر هر کس شریرتر امرش رایج تر است
و عجبا چه قدر احمقانیم تا کهان دیدیم اهالی فرنگ و اروپا از پیش
و پس و راست و چپ و بالای سر و زیر پا ما سر در آورده و رشته جان و عزت
ما را قبضه کردند ایشان را بر خود مقدم دیدیم از غیرت و رقابت که در نهاد بشر
هست آنچه در ملت ما جوشش کرد این شد که بزرگان ما برقابت یکدیگر
که معتبرتر شوند اظهار لامذهبی و تقلید لباس و راه رفتن و سر برداشتن
و عصا و عینک و دو کلمه رسمیات ایشان را گرفتند
مادام مرسی مادموازل مرسی موسیو رئیس جنرال کاپیتان
مارشال و آنچه بیشتر غیرت ما منتشر کرد جمیع مصنوعات و منسوجات
ایشان را در ممالک خود باعلی قیمت ترویج کردیم و آنچه از صنایع و عمال

ازین پس داشتیم منسوخ نمودیم کلیه نفوذ خلایق را از زرگان با ظلم و تعدی
و تزویر و تکدی از دست شان گرفته فرنگان در مقابل اشیائی بمعنی دادند
و هیچ غیرت و رقابت در ما پیدا نشد که ببینیم و بدانیم که قدرت
و عظمت در اینها از چه شده تقلید ایشان کنیم و عقب نمانیم بلی چند نفر
جهال و حمقاء پیدایت آدم فریب گفتند این از کفر شده ما که دینداریم چگونه
تقلید کنیم آیا کافر شویم   میگوییم احمق خر پس آن ماهوت که
میپوشی هم از کفر است و سماور و ساعت را کفر ساخته و قند و چائی
از کفر شده توپ و تفنگ کاغذ و ملبوسات و چراغ و روغن چراغ و
شمع و غیرها را کفر استعمال میکرد چرا استعمال کردید کافر نشدید
اما اگر علم اینها را یاد بگیرید توپ و تفنگ خود را بسازید و معادن خود
در آرید کاغذ قرآن و کفن مردگان و چراغ و نفط و غیرها را خود در دست
کنید کافر میشوید ترا پوز را میشنویم و مراتش را میشنویم نه با آن رقابت
و نه از این غیرت داریم   مبادا گمان کنی که مطلب را خیلی

طول

طول دادم یا از مقصد دور افتادم اگر تأمل کنی توانی یافت که
همه نجابت هر قوم در صلاح اخلاق ایشانست و اصل همه صحت افکار
و استقامت اذهان ایشانست و این صفت محمود بسته است بهمان صلاح
محسوسات و تکمیل حواس و توجه نفوس اهالی بطرف حفظ غیرت و
رقابت در قومیت و عصبیت در دیانت و حسن مصاحبت و درستی مکالمت
اسلام نظر ما را باسمان و زمین می اندازد و دعوت بتصور
در خلقت آنها و کشف حقایق موجوده و درک سبب حوادث و حرکات
و تغیرات میکند و ما را باطلاع حالات سلف و عبرت از مجاری حالات
میخواند و منت بخلقت کواکب و لیل و نهار و اختلاف ادوار و تغیرات
سماویه از باد و باران و غیرها و بخلقت حیوانات و نباتات و اراضی و جبال
و بحار و غیرها بر ما می نهد لازمست غور در فواید هر یک کنیم
و بالاحق افکار از هر یک ثمرات برداریم و فکر در عجائب قدرت و
غرایب صنعت او کنیم و عواقب امور را ملاحظه نمائیم و علوم را اهل

نشاریم وقوم ووطن ومذهب خود را حفظ نمائیم وترقی دهیم نه اینکه فکار
ما متوجه شود براینکه چگونه فلان چیز فلان فقیر همدین خود را بربائیم واز فلان
بچه حیله ادعا نمائیم وبچه تدبیر فلان را پایمال کنیم وبچه حیله اهالی وطن را ذلیل نمائیم
وبچه راه اعمالیکه اهل نیستم متصدی شوم ومناصب که من لیاقت ندارد در دست
گیرم وچند دزد را حامی باشم وچند شریر را مدد کنم وبا کدام فاسق منافقی
رفیق وبضرر دیگران دست یکی شوم فلان خیانت را چطور پیش برم
فلان سند را چگونه بسازم فلان حکم ناحق را چگونه اجراء کنم فلان
رعیت را چگونه مستاصل سازم نام فلان بزرگ را چگونه براندازم

(۴) اصلاح افکار انسان را منصف بصفت علم وملکه دانائی کند علم است
مایه نجات خلایق علمست سبب ترقی وبزرگی نفوس علمست ممیز انسان
از حیوان علمست روسفیدی در هر دو جهان علمست که دین اسلام از همه چیز زیادتر
باو تاکید دارد هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبَابِ طلب علم فریضه است در اسلام بر هر مسلم

وسلم

ومسلمه علم اختصاص بوقتی وسنی وحالی ندارد اُطْلُبُوا الْعِلْمَ مِنَ الْمَهْدِ
اِلَی اللَّحْدِ طلب علم اختصاص بملکی ندارد اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ كَانَ
بِالصِّينِ طلب علم اختصاص باستادی ندارد از کافر ومؤمن زیرا فرموده‌اند
اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ اَخَذَهَا حَيْثُمَا وَجَدَهَا وَمَنْ
يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ اُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا علم را بزحمت باید طلب کرد
اُطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ كَانَ بِسَفْكِ الْمُهَجِ وَخَوْضِ اللُّجَجِ یعنی
طلب کنید علم را اگرچه خونهایتان ریخته شود ودر دریاها غرق شوید
تمام عمر را باید مشغول تعلیم شد نادانان را باید جبراً بطلب علم واداشت
فرمودند لَيْتَ السِّيَاطُ عَلَى رُؤُسِ اَصْحَابِي کاش تازیانه‌ها در
سر اصحاب من بود که طلب فقه وعلم نمایند علم انیس است در
وحشت رفیق است در وحدت معین است در غربت مایه است برای عزت وسیلت است
در هر مصیبت سپر است در مقابل عداوت نصیب است بر اهل سعادت
محروم است از اهل شقاوت علما ورثه انبیا هستند مداد شان افضل

ارزد ماء شهید است یک عالم بهتر است از هزار بلکه هفتاد هزار عابد علم علیه‌ا
بر اعداء و زینت است در خلاء و مدد است در هر بلاء تاکید است دین اسلام
بر علم و ترغیبات در خدمت علما مجلدات نوشته شد و هنوز یک ضبط نگردید
مقصود بیان فضایل علم نیست با علم فضایل علم درک بشود
با فضائل تو ان دیگر کافیست کجا است   غرض اینکه هیچ تمدن و تربیت
در عالم نظیر تربیت اسلام نیست که عمده امر و تاکیدش بر تصحیح افکار و نجات
از خرافات و مزخرفات و تکمیل نفوس است بعلم که سرمایه همه نجاتها است
میپرسم از خصم جاهل آیا این جزء قانون اسلام که امر فرموده بآزادی افکار
و تصفیه اذهان و تعقل در امور و ترک تقلید دیگران و اعتماد بر حقایق ثابته ایا دارای
کلیه تمدن و کمال تربیت است یا تمدن جز این هست (۷)   باید دانست
که شرع مقدس اسلام که تکمیل اخلاق بشر نماید و در جمیع صفات حد وسط را انام
معتبر فرموده در باب علم و افکار هم عالم صحیح و دانای حکیم را انچه فرموده
و تحصیل این ملکه فاضله و تعدیل این خصلت کامله از صعب امور است
زیرا

زیرا جوهر همه قدر که نهایت باشد تحصیل آن مشکلتر است هیچ گوهر
گرانبها بدرجه علم در عالم نمیرسد و هر کس را دسترس باین گوهر شریف
نباشد   لهذا دقتها فرموده اند و مطلب را از علماء ممیز گردانیده اند
و علماء حقه و علماء سوء را بیان فرموده اند نه باین سهولتست که محلها
و بازارها و کوچها و راهها پر شده از انها که خود را باین ترکیب انداخته
و لباس علما بدوش انداخته و خود را بشکل عالم ساخته اند علم که از افراط
و تفریط در افکار عاری و بر کنار باشد آن است که مبنی باشد بر مقدمات ثابته
بی ریب و محققه در نزد عقل سلیم یا مبنی بر حسیات و تجربیات محققه باشد
و نتیجه حاصله ثمرات صحیحه دهد پس معارف صحیحه و دین و عقیده کامله را
نتیجه دهد یا نفس را از شرارت و شیطنت و قساوت و شقاوت و ناراستی
و کجروی حفظ نماید و صفات انسانیه را جلوه دهد یا فواید و ثمرات اخرویه
یا تقرب در درگاه احدیت آرد یا قوم و نوع را از حضیض نکبت باوج سعادت رساند
یا قدر و عزت شخص و قوم را کامل نماید یا حاجت و ذلت و فلاکت را رفع نماید

محض قیل و قال نباشد و ثمری جز جدال ندهد و صاحب خود را
در کمالات و تدبیرات و حالات و تشخیص عواقب و کسب سعادت و حفظ عزت
بلند کند و نفس صاحب خود را از جهال مستغنی نماید و قلب صاحب
خود را قوت دهد و زبان او را بحقایق ناطق کند و آثار باقیه از علم او در عالم
بروز کند و وجودش شفا درد و مرض قوم و همدینان و همزبانان و هموطنان
باشد   تفریط علم بلادت ذهن و بطوء فکر و اشتغال نیافتن بمطالب
شایسته و بلاهت و حماقت و قبول خرافات مشهوره و تضییع وقت در
مطالب غیر مفیده و جزئیات غیر نافعه و اصلاح کلمات دیگران و تقلید
اشخاص مشهورین و جرئت نکردن بدقت و رد برایشان وقتی تکفیر
مشهور و مسلمی در عصر خود گفته و عقل و فکر خود را ناقص دیدن و ناامید
از رسیدن بمشکلات علم و مقامات عالیه بودن و زیر بار حل مطالب غامضه
نرفتن و نفس را در علوم تعب ندادن   و افراط آن جربزه
و اعوجاج ذهن است که ماده جهل مرکب است که بعضی اذهان بآن مبتلا هستند

که در پی

که در پی مطالب موهومه می افتند مثلا کیمیای قدیم و مشق را اعتقاد نموده
صرف عمر و مال و استراحت در طریق آن میکنند یا در عقب جفر و رمل
افتادن یا دست بتسخیرات گشادن و بعضی شبهه در واضحات کردن
و در هیچ مطلب ثابت نایستادن و در مقام جدال مغالطه و هر حق
و باطل را وسیله غلبه ساختن و جن گیری و علوم خفیه که اصلی و سری برای
آنها ثابت نشده پی آنها دویدن و دعاها در هوا را قبول کردن یا بنجوم مراتب
علیه و مقامات بلند بستن و برای کسی که اعتقاد باو دارند کرامات
و خرافات چسبانیدن و در عقب مذاهب باطله و جعلیات موهومه دویدن
و امثال آنها   اساس علم صحیح آنست که مقدمات و نتایج
حاصله در میان بزرگان عقلا و علما که معروف باستقامت سلیقه
و سلامت ذهن هستند شهرت یافته یا بدرجه تسلیم رسیده باشد و قضا
خوب اساسیست که بسیاری مطالب حکمت طبیعیه را بر روی تجربیات
حسیه چیده اند در این اعصار و هر مطلب هر قدر با حس موافق یا مسلم

میان جمعی از کملین عقلا کردیده بحقیقت نزدیکتر است چه قدر خوبست
و چه قدر سعادتیست برای قومی که علما و عقلا را مجلسی مرتب و
مشکل از تمام اهالی علمیه در آن بحث میشود باشد علمائیکه بدرجه مسلمیت
رسیده اند اعضاء این مجلس باشند و همه اهل آن مجلس بغرض
محض تحقیق و کشف حقایق قدم بمجلس گذاشته باشند با اجتماع افکار و
تعاون عقول تحقیق نمایند اساس علم اسلامی در عصر صاحب
شرع و زمان خلفاء بر این بود مسجد رسول الله ص مجلس طرح
هر مطلبی و امر مشورت شئی او و تمام عقلا حاضر و بیغرضانه دخالت داشتند
اما طریقه تعلیم و تعلم بابیست واسع که در آن این مقصر ضعیف
رساله قول سدید را که شامل ترجمه است بر منیة المرید شهید ثانی نوشته ام
و شرایط عالم و متعلم و علم مبسوطا ذکر شده اجمالا هر قدر علما و عقلا
جهد در تسهیل تعلیم و پیدا کردن راه فهماندن مطلب بطریق سهل و
ساده اقرب بوضع طبیعی علوم و اشیاء کنند علوم رواج خواهد
گرفت

گرفت و حیوة ملت اوج خواهد یافت فضلا و حکماء اروپا در این باب
کمال مهارت را بکار برده اند و طریق تعلیم را خیلی سهل و مفید کرده اند
حشو و زواید و مغلق گوئی را طرح کرده اند و عالم را بحقیقت از این سبب بنور
علم منور ساخته اند جای هزار افسوس است که تعلیم اسلامیه
در اول بطور سهل و توجه بعمده مطالب و اهم امور بود و از حشو و زواید
دور و امتحان کار و فهیم و غیر فهیم را فرق در انظار و طالبان در جهد بودند
که درجه درک نمایند و مربیان در فخر بودند که متعلمان را برتبه نائل کنند
الان رشته تعلیم و تعلم گسیخته ابدا احدی در این مقام نیست که امتحان نماید
نه معلم را قید اینکه شاگرد فهمید و نه متعلم در خیال که از استاد چه شنید بلکه
جز صورت کار نمانده بسیاریکه منصب تعلیم را دارند تا آخر عمر اگر تعلم کنند
چیزی نخواهند فهمید خبر را بیت و شهرت را مطلب بند و بسیاریکه با اسم متعلم
داخل حرکه متعلمان شده خود داند که در ظرف یکسال یک مسئله یاد بگیرد
جز اینکه آشتی مطلب این استاد زیرا یکی جزئی فهمی تحصیل کرده

 و آن کس که قلیلی ترقی کرده در ظرف پنجاه سال کار صد ساله
نکرده این است که در اواخر عمر اگر چند نفر مسلم شوند شق القمر است آه آه
چه گویم که ناگفتنم بهتر است مطالبی هست که وقت رسیدن شرح آن هم
شاید بعد از ما وقتیکه روحی تعالی این ملت افسرده دمیده شد
عقلا شرح دهند (٨) بدانکه مربی را لازم است که وقتی که ما
در حال طفلیکه تربیت میکند همینکه در طبع او مکر و خدعه و تلبیس و شیطنت
دید البته او را اگر تواند وادارد باینکه عادت کند بصدق و صفا و ابراز
نکنه ما فی الضمیر و در نهایت تحذیر کند او را از عاقبت مکر و حیله بر دیگران
و این صفت را تقبیح نماید در شرع اسلام صفت خدعه و مکر از ذمایم
{٩} صفات است و شیطنت از رذائل ذات و اگر دریافت از حال متعلم که این
طبع از او زایل شدنی نیست البته او را بعلوم وا ندارد و راه تفکر او
جولان ذهن و احاطه بر طرق راه یافتن بنتایج و مقدمات را باو یاد ندهد
که چنین کسی هر قدر عالمتر شود ضررش بیشتر خواهد بود در عالم جاهل ماندن

او بهتر است امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید قَصَمَ ظَهْرِی
رَجُلانِ عالِمٌ مُتَهَتِّكٌ وَجاهِلٌ مُتَنَسِّكٌ دو مرد
پشتم را شکستند یکی عالمیکه پرده ستر و شرم را پاره کرده خلق را
از خود رمانده و از علم خود محروم کرده دیگری جاهل مزوری که خود را خوب
و زاهد نمایانده مردم را با تزویر باطل خوانده و معتقد کرده اند خصوصا
که عالم بواسطه علم راه بمجالس بزرگ یابد و راه تصرفات در امور برای او
بازتر میباشد و جاهل را دخالت در امور نمیدهند لهذا اخلاق [illegible]
چنین اشخاص سلامت میماند با مکاران و ارباب شیطنت در لباس
علمی کارها کرده و مذهب اختراع نموده و فریب بخلائق داده و ملتی را منقرض
کرده مملکتی را خراب نموده دودمانها بباد داده آدمها را گرفتار خیالات
واهیه ساخته اند بخرافات و فالها و نقل دیو زدگی و جن شاقی و جن گوئی
و مراد و قطب شدن و اظهار کرامات بی اصل نمودن و با اینها مال مردم
ربودن از این قسم اشخاص مکار که دستی بعلم رسانیده اند کم شود

انصافاً اهالی اروپا که در این عصر در علوم بجای بلند رسیده‌اند صفت مکر
و خدعه در ایشان خیلی ترقی کرده و اظهار دوستی در باطن دشمنی و ضرر اقوام
باسم منفعت بخرج دادن و با پنبه سر بریدن و صابون بزیر پا گذاشتن اخلاقی ایشان
و تمام حرکات و معاشرات ایشان با کلیه کل ملل روی زمین خالص مکر و حیله است
تجارت میکنند برای غارت عهد میبندند برای شکستن از جانب ایشان بیشتر
خوف است از عداوت ایشان در ممالک فتنه میاندازند و خود را مصلح می
سازند عجب اینکه این صفت که بدترین صفات ذمیمه است بلکه در میان ملل
عالم صفت شیطانیه شناخته شده این صفت را این جماعت کمال و فخر میدانند
و آنرا از کمال عقل شمرده نام آنرا پولتیک گذاشته تعلیم و تعلم در
این باب دارند اسلام هرگز این صفت شیطانیه زنانه را نپسندیده
و همان بقیه عقیده اسلامیه است که در غالب ممالک اسلام بزرگان مملکت
بطریقه خودشان که مرد بزرگ عاقل خدعه نمیکند از این اروپائیان
عهد و دوستی و اتحاد و مکر را قبول کردند و بالاخره بدام فریب ایشان افتاده

هلا

هلاک شدند هندوستان و مصر و اکثر ممالک افریقا و غیرها (٩)

شجاعت از کمالات و صفات حمیده شجاعت است که آن حد اسلامیه
وسط مابین جبن و تهور است از صفات کمالیه بشر است و اسلام آنرا
پسندیده و اسلامیان را با آن تربیت کرده و آن عبارتست از ملکه قوت قلب
و استحکام نفس که شخص نترسد از آنچه نباید ترسید و حذر کند از آنچه
حذر کردنیست و بتوهم خطر و محض احتمال ضرر از امور مقصوده تقاعد ننماید
و بملاحظات عیش جلایل امور را ترک نکند و با مور واضح الخطر هم اقدام
نکند که آن تهور و مذموم است و از هر احتمالی متوحش نشود و از ضررهای جزئیه
باک ننماید و بهر بادی مضطرب نگردد و در گفتن حق ملاحظه قوی و ضعیف نکند و
از مرگ خود چندان خائف نباشد و خیالات خوف آورنده را اعتنا ننماید
و اهمیت این صفت از اول دنیا در میان همه طوایف و ملل از اوصاف حمیده
شمرده شده و هر شخص یا هر قوم که باین صفت موسوم شده
فائق و معزز و سعید گردیده و از درجات معظمه تمدن و تربیت بشریت

تحصیل نصیحت حمیده زیرا با نصیحت و ملکهٔ اقدام بجلایل امور
و مخاطرات بزرگ آسان کرده هر قوم نصیحت را دارند از اقدام بمخارج عظیمه
و بذل اموال برای انجام مقاصد عالیه باک ننمایند و با این اقدام بمقاصد عالیه
نایل شوند ضعیف النفس بیچاره همیشه ذلیل و زیر لگد و هتک ناموسش را
میبرند عیالش را خیانت میکنند عرضش را بر باد میدهند از جبن و ضعف
دفع شوائب و ارهاب خصم از اظهار حجت و اجراء مقدرت عاجز آید
همه طوایف اعتراف دارند بر تربیت اسلام ملت را باین صفت جلیلهٔ حمیده
و شجاعت اسلامیان و اقدام ببذل جان و اجراء معظمات امور در جهان
محل انکار احدی نتواند بود بلکه لازم و واجب شد که در مقابل دشمن خودشان
از خصوم مقاومت نمایند فَاِنْ کَانَ مِنْکُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ
وَاِنْ کَانَ اَلْفٌ یَغْلِبُوا اَلْفَیْنِ بِاِذْنِ اللّهِ همه عالم دیدند باین حال
و بی اسلحه جماعت قلیله چگونه دول عظام عالم را در اندک زمان مقهور ساختند
همه تواریخ بر است که اسلامیان چه ولوله در شرق و غرب عالم انداختند
بنحوی

تا جائیکه هشت نفر ایشان با هشت هزار جنگیدند و سی هزار اسلامی به ششصد
هزار مسیحی غالب گردیدند از گرسنگی و تشنگی و شمشیر و تیر و صحرا و دریا
باک نکردند معظم کرهٔ ارض را تحت حکم اسلام داخل کردند عجب اینکه
اصحاب تربیت یافتهٔ صاحب مذهب در جان باختن بیکدیگر سبقت میکردند
و هر یک با زر و برگ و قطعه قطعه خوراک مرغان شدن قدم بترویج اسلام
مینمودند بلکه از تأخیر شهادت در راه ملت دلتنگ میشدند مرگ را در حمایهٔ مذهب
اعظم مفاخر میشمردند از دریاهای آتش باک نداشتند و از کثرت اعدا
اندیشه نمیکردند با پای برهنه و شکم گرسنه محال خطر را میپیمودند با هر سختی و
مشقت خصوم را مغلوب مینمودند   افسوس همان قوم بیک نهیب
ملکی را میدهند صد حیف بگو هر چشم های خصم چون بر سر می نهند
ندانم چه بر سر ما آمد ما بی سامانه دست بالای دست گذاشته منتظریم
کدام خصم معاند بازوی ما را ببندد و حاضر شده ایم که کدام ملت بر
جبن و وحشت ما خندد   کسی نگوید اسلامیان کی شجاعت عالیه

مسیحا نژاد داشته که بر و بحر عالم را بقدم قدرت پیموده و اهالی هر ملک
وحشی و متمدن را مقهور و ذلیل خویش نموده اند   جواب اینکه
همه کس میداند که غلبه اینها هرگز نشده بشجاعت نفس نیست بلکه از تکمیل علم
و استعداد اسلحه قتاله با حیل و خدعه و عهد شکنی و دام افکنی ممالک را مقهور
میسازند و برای هر جزئی عمل دامهای تزویر بر پا میسازند و جمله اقوام اسیر
دام شده اند و الا تا حال شجاعتی از اینقوم دیده نشده می خواهی
حقیقت حال را بدانی اسیر کن بجنگ حاضر روس و ژاپون تا بدانی در مقابل شجاعت
قوت ندارند (۱۰) جبن و خوف که طرف تفریط قوه غضبیه و ضد
شجاعت است در مذهب اسلام مذموم و شخص جبان معاتب و ملوم است
احادیث شریفه در اینباب بسیار رسیده که فرموده اند مومن جبان نمیشود و ایمان
و جبن با هم منافات دارند جبن و خوف اگر چه فرقی دارند لکن نزدیک بیکدیگرند
و درجات مختلفه دارند   جبن از امور موهومه مثل اینکه کسی در اطاقی
از تنهائی میترسد یا در ظلمت و دل شب نمیتواند بیرون رود یا گمان میکند

جن و پری در آنها و آب انبارها هست یا اینکه از قبرستان میترسد   حمام یا
یا از مرده وحشت میکند یا اگر دل شب بخیرا(?) ببیند لباس سفیدی بخود پیچیده
مثل کفن وحشت میکند یا از رعد و برق متوحش میشود یا از صداهای مهیب
دلش میطپد یا از خوابهای ترسناکی اضطراب میکند یا از صورت عقرب و مار در جائیکه
ایمن است خائف میشود یا در امراض عمومیه بحد افراط متوحش میگردد مثل طاعون
و وباء بعضی را وسواس خوف بحدی میرسد که بول را حفظ نمیتواند بکند حتی
در جای خفی تنها خودش هم خوف میکند بعضی از خوف دزد احتیاطات غیر لازم
میکنند حتی بعضی نمیخوابد بالجمله افراد این موهومات بسیار است
خوف از امور محققه که احتمال خطر دارد باز مذموم است زیرا خوف و جبن چه ثمر میکند
مثلا اگر خصم بر تو قاهر و غالب است جبن تو غالب تر میکند مثلا خوف از دزد بکند(?)
بلی در جائیکه احتمال یا ظن ضرر و خطر هست از پیش احتیاط و سد راه ضرر کردن
بطریق عاقلانه بمقداریکه عقل تصدیق کند از حزم و عقل و کمال انسانی است
و این خوف نیست بسیاری بجان و عیال و اولاد خود سخت گرفته با نهایت

عشرت می‌کند از خوف پریشانی (احتمالی آینده) بیچاره در عمر محقق در حال احتیاج حاضر
پریشان‌تر از هر فقیر معاش می‌کند برای عمر موهوم و این تا آخر عمر همین حال را
دارد   از همه بیشتر در بشر خوف مرگ است که کم کسی پیدا می‌شود که این خوف را نداشته باشد
ولکن حقیقت جهت این خوف بسیاری مختلف است   یا از جهت اینست که مرگ را کسی
نیست شدن می‌داند و هستی را همه بالطبع دوست دارد   یا مرگ را نقضی می‌بیند
بسیاری اسباب عیش و عشرت از ملک و مال و تجملات و ماکول و ملبوس و
منکوح و غیرها فراهم کرده خیال دارد سالها عیش کند می‌ترسد از دستش
برود   یا این است می‌ترسد عیال و اولاد او بی او ضایع شوند و پریشان
و بیکس شوند   یا می‌ترسد او بمیرد دشمنان شماتت کنند   یا می‌ترسد
این بمیرد مالش را این و آن ببرد   یا خوف دارد از آنچه بعد از مرگ
از قبر و برزخ و سؤال و حساب و جواب و جزای اعمال   عاقل اگر تأمل کند
می‌بیند همهٔ آنچه گفتیم لغو و بی‌ثمر است مرگ چیزیست علاج ندارد
دور و نزدیک و زود و دیر همه امیدها قطع خواهد شد و اسباب
عیش

عیش خواهد ماند و آرزوها سر نخواهد آمد عیال و اولاد و دوستان
روزی جدای تو خواهند شد مرد کامل باید توطین نفس بمرگ نماید و این را
که یقین داند اینجا نخواهد ماند و این عیش و جوانی و نعمت و کامرانی خواهد رفت
پس کاری کند که نام نیک در دنیا و نعمت جاوید در عقبی باید و این
زندگی که برای او شد و رفت دیگر نخواهد شد لامحاله مثل هیچ
نبوده باشد   (۱۱)   خوف از چیزهائیکه عقلا باید از او
رست باید از صفات کامله است نه تنها وحشت و اضطراب بلکه اگر چاره
و کاری برای رفع آنچه از او می‌ترسد نماید این خوف مؤثر محمود است
و این همان حزم و هشیاریست و بی‌اعتنائی و تهور در این مقام از جنون
محسوب است مثلا یکنفر ضعیف و بیکسی بی‌باکانه خود را در معرض غضب پادشاه
و امیر قوی متعدی بیاورد و مع ذلک ملجائی گیرد و بخودش ملتجی
شود و نه ما منی بگریزد یا خود را نزدیک چنگال شیر درنده رساند یا تخته
تخته خود را به دریای طوفانی زند یا زیر دیوار شکسته بی احتراز نشیند مثل

قوم حالی ایران با این طمع و تسلط فرنگیان بر قدرت و حیل ایشان این
و با اینکه در پیش چشم ایشان بیشتر ممالک کره مغلوب و اسیر آنها
شده‌اند هیچ در خیال حفظ خود و احتراز از این بلای حاضر نیستند
این را شجاعت نمیگویند بلکه بیهوشی و جنون و سفاهت گویند
همچنین رجاء در محل خود پسندیده است اگر رجاء و خوف نبود
کلیهٔ اعمال متوقف میشد و نظم عالم بهم میخورد لکن رجاء هم باید در
محلش باشد والا حماقت و سفاهت شمرده شده است مثلاً
زراعت کرده و آب داده رجاء غله دارد تجارت کرده متاع بدکان نهاده
و نشسته امید نفع دارد خدمتی بزرگی قدردان کرده امید انعام و لطف
دارد در کشتی محکم در وقت آرامی دریا نشسته امید رسیدن بساحل دارد
نیستی امید ایرانیان حالیه بر اینکه بخلاف عادت مثل شاه عباسی
یا مثل نادری پیدا شده بی احتیاج تدبیر اسلحه و لشکر و
قدرت و ثروت که دول دیگر دارند ایشان را خلاص نماید رجاء هم از آن
مقوله است.

بمقدمات صحیحه و مجربه و امیدوار رجاء بیجا و بیمحل غلط است و
سفاهت قرض مکن باین امید که گنج خواهی یافت بتهیه مباش که امسال
امیدست زمستان خوش گذرد مثل اکثر بیکاران و فقراء مان که
معاش و لباس خود را همه از دیگران مجوی که گدائی میکنی و امید بند
خوف و رجاء در امور دنیویه و اخرویه باید متعادل و میزان باشند
خلق حسن خواهد بود شرع مقدس اسلام خوف و رجا را متعادل
مقرر فرموده بهر مقدار تخویف تهدید نموده بهمان مقدار امیدوار
عفو و احسان کرده است خوف تنها مهلک و رجاء تنها موجب ترک
اعمال و هر دو غلط است اگر امید داشته باشی که بر دشمن غالب میشوم
دست بالای دست گذاشته تسلیم خواهی شد اگر خوف از او نداشته
باشی احتیاط از دست داده با بیباکی گرفتار خواهی شد خوف و رجا
در امر دین و از غضب و رحمت رب العالمین بالسویه موجب نجات است و اجمال
در اینجا کافیست (۱۲) اسلام قوت نفس و صلابت در

امور را از صفات حمیده شمرده که شخص از تغیرات اوضاع و تقلبات
که لازمهٔ حیوة دنیویه است مضطرب نگردد و با هر تخویف و تهدید از دشمن
و با ظهور آثار نکبت و پریشانی از جای در نرود و مردی و هنر و بزرگی را از دست ندهد
و بمحض ظهور علامات خیبت از مقصود عقب ننشیند و بیک حمله از میدان
در نرود و برای فوت امور جزئیه دنیویه تنها با امثال خود ضعفا نکند
ضد این که ضعف و فتور در عهد و قصد و عزم و ثابت نماندن
و مثل برگ درخت بهر بادی تغیر حرکت دادن و باندک صدمه و ضرری
اضطراب کردن و باندک زحمتی نالیدن و بکم چیزی بالیدن و باجزئی
چیز متغیر شدن علامت ضعف نفس است که در اسلام مذموم است

(۱۳) علو همت در اسلام از صفات پسندیده است

که مرد اراده و عزم و توجه خود را بعزایم امور کند و قانع بترقیات کوچک نشود
اهل هر چیز و هر ملت همت بتحصیل اعلی درجهٔ آن گمارد مثلاً اگر علم
میجوید همت ببندد که اعلم خلق شود اگر تجارت میکند مقام خود را

در اعلی درجهٔ آن عمل بپسند در خصومت جز غلبه بخصم قانع بچیزی نشود اگر
منصب جوید از بالاتر نگوید در مفاخر بکم راضی نشود مردان عالم با همین صفت
و استقامت بجائی رسیده اند اقوام با همت عالیه درجات تحصیل
کرده اند بزرگان اسلام که باعمال اقدام داشتند در فتوحات بغیر از آنکه
کره زمین را مالک شوند قانع نبودند قوی روحان بمراتب دون راضی نشدند
حکایات بلند همتان و سبک روحان در متون کتب و تواریخ برای
تربیت اهل عالم زینت است لکن این را بدان که بعضی
خفیف عقلان و سبک مغزان جنون و بیهوده طلبی و یاوه جوئی را
اشتباه بعلو همت میکنند بخیال و طلب غیر ممکن و محال قدم میزنند
اینها را داخل دسته دیوانگان باید محسوب داشت مثل بعضی مخترعان مذاهب
باطله رؤساء مذاهب کاذبه را نظیر خود گمان کرده سبک سری کرده
اقدام میکنند که منشاء امری بزرگ شوند مثل باب که در ایران قیام
کرده و بعض اتباع او و مثل احمد قادیانی و مثل بعضی نوصونیها

که بچه سلطانی و یا بزرگی را بحیله میکشند و خود را بکشتن میدهند
و مثل بعضی جهله که چند روزی در مدرسه مانده چیزی نفهمیده با سبک مغزی
و جهل مرکب دعاوی یاوه هوا میکنند بالجمله علو همت نسبت بتحصیل مرتبه
عالیه است بمغزی و جهل مرکب ادعای اصل درجه بلند   و دنائت همت
طرف تفریطیست که شخص بهنر و پست فطرت نظرش همه بطرف رذالت
و پست فطرتی میباشد امتحان هرون الرشید و پسر خود امین و مامون را
امین   و طلب نمودن کنیزک مغنیه را برای عیش و شهوت و طلب مامون مجوسین را
برای آزادی ملت معروفست بعضی سائلان را دیده ایم چه قدر دون همت
بعضی شاهزادگان و حکام امتحان شده اند در نهایت دنائت که بجزئی
چیزی از فقیر حمالی دام میاندازند و بطمع کثیف خود را رسوا میسازند
بعضی دنی طبعان از ملتبسین بلباس علم بچند درهمی شهادت ناحق میکنند
و بجزئی بذل و منعی دوست یا دشمن میکردند حیف اسلام که المنة للطلب
معالی دعوت کرد و شروع آن در عالم با مجد و بزرگی سر کرد الآن بسلامتیان
در طلب

در طلب بزرگی و حفظ شئونات دنی ترین اقوام میشمارند چنانچه بی پدرانی
افتخار بنوکری خارج مذهب کافری کرده اهانت باهل ملت و وطن و مذهب
خود میرسانند عجب همتی است که در اهالی اروپا که برقابت هم هر دولت
و ملت همت بسته اند که از سایرین در علوم و صنایع و کمالات و
فتوحات و تدبیرات پیش افتند چه مردمان باهمت که محض اطلاع و افتخار
کرورها خرج کرده سالها روی دریا کشتی میرانند رانی میکنند و
بممالک میافتند تا کشف قطب شمالی و جنوبی کنند و جزایر و بحار
و معموره و مطموره عالم را اطلاع پیدا میکنند بلکه سالها در کشف حالات
یک ستاره رنج میبرند آفرین بر همت اهالی ژاپون که در اندک زمان
خود را از حضیض ذلت باوج رفعت رسانیدند آفرین بر دنائت ما
ایرانیان که هر سال خانمانها از اهل وطن و مذهب خودمان برباد کرده
و کرورها سالیانه بعلکی و تکدی و دزدی بممالک خارجه میرویم و هرچه
از علو دیگران و ذلت خودمان می بینیم بحال نمی آئیم (۱۴)

غیرت از صفات حمیده است در اسلام که اساس ترتیب
اسلام بان گذاشته شده و آن صفتیست که بواسطه این ملکه صاحب
آن راضی و ساکت نمیشود که ذلت و شنعتی نسبت داده شود و افتخار و عزت او در
آید خواه غیرت وطن و مذهب و قوم و پدر و مادر و اولاد و عیال و اقربا و عرض
ناموس باشد بلکه غیرت همزبانان و هم صنف و هم صنعت که از صفت مردان
جهان و علامت زرنگی و عزت ایشانست   افراط نسبت مذموم است
یعنی بعضی هستند که بهیچ بهانه مثل سگ درنده بجان این و آن میافتند و بابدک
خلاف توقع خود و دیگر از زحمت میاندازند و با عیال و بستگان و نسوان
سخت گیری میکنند و موجب بهمت میشوند و نام انحرکات جاهلانه را غیرت
میگذارند چنانچه در بسیاری از اجامره و اوباش دیده میشود آنرا باید
سفاهت و بیشرمی نامید و جهالت و سبعیت خواند   تفریط بلکه کم عبارت
از بیغیرتی و بیعاریست بدترین صفات و رذلترین ملکات است بسا بیغیرتان
هستند که هر ملامت و لعن و طعن را قبول میکنند تا یک لقمه نان بخورند

بمجالس مهمانی ناخوانده میروند و با راندن و روترش کردن بلکه
بعضی با زدن و بیرون انداختن بر نمیخیزند بسیاری با سلامت بدن
معاش و خانه خود را از دریوزه و گدائی میجویند و بهر بهانه فلوس خود
فلوس جمع میکنند بسیاری محض اینکه متحمل زحمت تحصیل معاش
نشود خود را کور یا شل یا مفلوج مینمایند بعضی با پارچه سبز یا کبود سر
یا کمر بسته از علامت انتساب به پیغمبر سوء استفاده کرده و اینمایند که صاحبان این
علامت باید در مجالس و محافل و بازار و مساجد کف در پیش مردم گشوده
یک فلوس پول یا کف گندم بگیرند بعضی از همین بیغیرتان حق و لازم
میدانند که با چاقو و مشت و هتک از مردم نان بگیرند   بیغیرتان در مجالس
با هرزه گفتن و مسخرگی بلکه فحش بپدر و مادر و عیال خود و دیگران
بار ها کردن باد و معلق زدن و چرخیدن و امثال انحرکات نان در آرند
بعضی تقدس و تقوی و عبادت و ترک دنیا را از بی غیرتی مایه معاش
بعضی درویشی و منتشا و کشکول و مدح و حرفهای فضول را اخرج بیغیرتی

قرار میدهند بعضی نامردان قورساقی و دیوثی را برای نان بگردن میگیرند
بلکه باعتقاد ایشان لله گی اطفال آقایان و شستن کثافت ایشان پادو
چماق بدست افتادن در جلو زنها همه از تنبلی و بیغیرتی ناشی میشود بلکه
بسیار جوانان لغو و مهمل و بیعار و تنبل که نه علمی و صنعتی و نه هنری یاد میگیرند
بالاخره لابد توبچی و سرباز و فراش و نوکر میشوند محض اینکه بفقرا و رعایا
اذیت کرده باشند و نان در آرند همه ناشی از پستی و بیغیرتیست بسیاری
از بزرگان ما معنی غیرت ملت و وطن و مذهب را نفهمیده با این رذالت
اهالی مذهب که محلات پر است از بزرگان و اطفال و نسوان بیکار و گدا
دلشان نمی سوزد و از هر جانب اجانب مملکت ما پیش قدمی میکنند و جمیع
نقود ما را میبرند و صنایع ما را محو میکنند و در هر باب حتی چراغ و لباس
و کاغذ و کتاب محتاج دیگران هستیم با اینها معتقد نیستند از نهایت بی
غیرتی و بیعاریست که تراز همه خود را در هر باب هیچ شمردن در تمام حرکات
و لباس و خوراک تقلید کردن و با کمال ذلت اختیار امور بدست دیگران
سپردن

سپردن معادن و راهها را خود عاجز شده بدیگران واگذاردن
و در ممالک خود و خارجه سربست اعطاء دادن بلکه سرحد دولت را فروختن
و حدود مملکت را اندک اندک از هر طرف بدشمن دادن و بپای تخت نزدیک کردن
همه از سرد شدن حرارت ملی و سلب غیرت فطری و فقدان همت
انسانیت الان اهالی عالم در اکثر نقاط حرارت و حرکت
ظاهر ساخته و توجه به تبدیل حالت ذلت خود پیدا کرده و همت بتحصیل
علم و کمال و صلاح اخلاق و حال گماشته اند فخر ما که از این حرفها
بود لشکنک و در حقیقت از چیزی عار و ننگ نداریم زیاده از تنابل
عاقلان واگذاشتیم البته شنیده اید که در دولت معتصم
برای یکنفر اسیر پادشاه با هشتاد هزار ابلق سوار چه کرد و حالات
بزرگان و امراء و علماء اوایل و اواسط اسلام را در تواریخ خوانده اید
بس است قصه (۱۵) وقار از خصال محموده است در اسلام
و نزدیک بآن است سکینه و طمانینه که در امور شخص اشتاب و عجلت

نباشد و امر را بزرگ نشمارد که از حد لازم اعتنا بآن امر کند
و اهمیت دهد مثل اینکه بعضی را دیده هستند که اعتنائی از بزرگی
دیدند که آن سید داشتند بهمان خود را بدرجه بلند رسید می بینند و
وضع خود را با مردم تغییر میدهند و بهمان قدر خود را فائق بر اقران
می بینند و بعضی بمحض اعتنای شخص مشهور خود را از دست داده
تمام اسرار و بواطن خود را در کف رفیق یا بزرگ میگذارند یا که
از کسی مخالفتی حکایت شد بشتاب در التهاب میکنند و تامل و سکوت را
از دست میدهند که بتحقیق مطلب برسند ثابت قدم ازند و صدق را
کذب و صحیح را از سقیم و ضرر را از نفع تمیز دهند و اطراف و نتیجه هر اقدام را
ملاحظه کنند و مثل کوه پا برجا باشند   معلوم شد که ضد آن که
عبارت از عجلت و شتابکاریست مذمومست و غالبا شخص عجول در
امور نادم و ملوم است و قدر چنین اشخاص در انظار میکاهد العَجَلَةُ
مِنَ الشَّیطانِ وَالتَّأنّی مِنَ الرَّحمنِ معروفست شتاب

زده

زده گیست که دین را از دست مردم میگیرد شتاب است که
غالب اهل علم و اهل صنعت آنرا ناقص میگذارند که استاد نشده
و اهل صنعتی نگردیده از شتاب بتحصیل مال یا اعتبار و اشتهار
با نااهلی و خامی اقدام بمطالب میکنند بشتاب اقدام
بخصومتها است که پشیمانی آرد   با عجلت جواب سؤالات دادن است
که آنها را خفیف میکند و وقار در حرکات و سکنات شخص را مهیب و
بزرگ کرداند   تفریط در این صفت هم قسم که اینقدر سنگینی کند شخص که
وقت امور و اعمال را فوت دهد یا اینقدر احتیاط و ملاحظات در اقدامات
داشته باشد که اوقات فوت شود این قسم مذمومست بسیاری
از نهایت تانی در ادای حقوق خود را ذلیل کرده اند بسیاری از شدت
احتیاط کار خود را ضایع کرده خصم را بر خود غالب ساخته اند چه بسیار از
بزرگان و حکام از شدت خوف و احتیاط و تامل اسرار را بگردن
مردم و خود سوار ساخته اند مثلا محتاط و متامل زیاد از حد لزوم گمان

میکند که فلان شریر را اگر دفع کند یا مجاب ننماید مبادا از او صدمه
باین وارد شود یا مقاومت نماید لهذا اغماض میکنند طرف مقابل و
هزار امثال آن حالت این بزرگان میانند که باید او را ترسانید و
اغراض خود را اجراء کرد فلهذا تدریجا ایشان غالب و رئیس از
شدت احتیاط مغلوب شود بسیاری را از اوباش و اشرار و ارباب تفتین
در شهرها و صحراها از سستی رؤسا و بزرگان ترقی میکنند والا
اگر در اول مرحله دفع میشدند یا بمقام بلند شرارت نمیرسیدند مثال
این بسیار است در ممالک خودمان و اگذاشتم بعقل و درک عاقلان

(۶۱) حسن ظن و خوش نفسی از صفات حمیده است

که شخص بخدا و خلق ظن خوب بکند مادامیکه از کسی بدی تحقق نکرده بد
با علائم و آثار و کشف اشخاص بسیار گمان بد نبرد بکسیکه خود بد دانسته
خصوصا از اشخاص بزرگ این صفت خیلی مطلوبست زیرا که صاحب غرضان
خصوصا در این عصر فتنه و جهالت با تدابیر و زبان دیگران اشخاص را متهم می کنند

و مطالب را مشتبه میکنند پس حسن ظن بخلق و حرکات ایشان را بمحمل
صحیح قرار دادن از صفات حسنه و حسن نیت و پاکی فطرت است
ضد این که سوء ظن بمردم باشد صفت بدیست بلکه بسیار رفیقها
بجهت نادوستی بعضی سوء ظن دشمن گردیده بلکه بسا خونها بسوء ظن ریخته
شده و انقلابات در عالم شده آیات و احادیث در مذمت سوء ظن بسیارست
صاحب این صفت را کار گاهی بجائی رسد که از کلیه خلق حتی از عیال و اولاد
و برادران و خادمان و غیرهم از وثوق می افتد و هیچکس را و هیچ امر را حمل
بدرستی و صدق نمیکند بلکه بسا دنیا و معاش و معاشرت براو
فریبی ضرر بر خود — تنگ میشود و همه را خائن و فاسد میداند و لازم آن این است که
دیگران هم باو اعتماد نمیکنند و قضا را در این عصر بسیار مبتلا باین قسم
اشخاص شده ایم اگر جائی بروی حمل بر بدی میکنند نروی حمل بر بدی
میکنند بمسجد روی حمل بر ریا و بمیخانه هم روی حمل بر فساد می کنند
غالبا این سوء ظن از اسباب بسیار کشف بد باطنی اشخاص میشود که ایشان

وقتی با نها اعتماد کرده بعد بدی ایشان واضح شد تدریجاً سوء ظن حاصل
میشود   تفریط [illegible] نصف یعنی اعتماد بهر کس کردن و هر کس را بمحض
ظاهر خوب دانستن و هر حرفرا قبول کردن و هر مدبر را محل وثوق قرار دادن
و پی هر کو بند رفتن و از اشخاص خصوصاً اهل این زمان در چند زبون بودن
عین حماقت و بلاهت است عمده بلاهت و نقصان عقل همین صفت است
بیچاره چنین جوانان در اندک زمان زندان مملکت را و امیر باید و خودش را
مضمحل مینمایند وای بر بزرگی که این حماقت را داشته باشد که بگوش باوری او
دودمانها را مروران برباد میکنند مال چنین احمقرا میخورند خصوصاً
در این زمان ما که باید زیاد احتراز از این اشخاص کرد عاقل باهوش
در ظاهر با همه راه رفته تصدیق کرده و حمل بر صحت نموده و حسن ظن کرده در باطن
از این آدمها کمال احتراز میکند بدتر از شیر خونخوار و مار زهردار نعمت
خودمان بهیچ چیز [illegible] مال و عیال و دین از این اشخاص امین نباید بود
دست بهر کس نباید سپرد الله اکبر بعضی نام خود اعیان زاده گذاشته بلکه

فی

لقبی هم در یافته خصوصاً لقب علمی مثل فلان العلماء و فلان الاسلام یا نایب
الغلمان مثلاً و بعد کارشان دزدی مال مردم و خیانت بخلایق و فساد
میان مردم است خداوند ذلیل کند اینهارا   (۱۷)   رحم و رقت قلب و
مهربان بودن به جنس بشر خصوصاً بهموطنان و هم مذهبان و ترحم بر مضطرین
و فقرا و مرضی و پریشان و ذلیلان و بیکسان و گرفتاران در اسلام از خصایل
حسنه و اوصاف پسندیده است و با آن انتظام امور دنیا و رسیدن برضای خدا
در عقبی بعمل آید   و ضد آن که قساوت قلب و بیرحمی باشد بدترین
صفات درندگان و حیوانات ضاره وحشیه است که در آیات و احادیث مدح ترحم
و ذم قساوت و بیرحمی از حصر بیرونست   افسوس که جمعی کثیر
نصف بلکه بیشتر اسلامیان خصوص اهل ایران در این صفت خبیثه قساوت
و خباثت و شدت هزار درجه از عقرب و مار موذی تر و از سگ و پلنگ
و گرگ درنده ترند و ذره رحم در دل ندارند خصوصاً کثیری از امرا و ملاکین
و تبعه دیوان و بعض عمامه بسران نادان که اصلا بحشر و نشر و جزاء و انتقام

کویا عقاید ندارند سهلست محض قوت نوعیه و ترحم فطری هم بر هم مذهبان و
هم جنسان رحم نمیکنند شکنجه ها که بر ضعیفان میکنند محض تحصیل
مال بی سابقه عداوت قلم یارای تحریر ندارد و زبان از تقریر شرم آرد
الحذر جمعی بی رحم سنگدل را میگمارند با اسلحه و شمشیر و تفنگ یکده
یا ناحیه مثلا میریزند میان شهر از قتل اطفال بیگناه هتک عرض نسوان
غارت اموال بطوریکه نه ناله و التماس و نه عجز و زاری ضعفا و نسوان
ترحم میکنند و نه مشتی آرد و نه لقمه نان و نه پلاسی برای ایشان میگذارند
بلکه خانها را آتش میزنند نه تنها مالک یک ملک یا نایب یا یاور بهانه
بهانه جوئی در کسی چیزی دیدند آن مال آن بیچاره را گرفتار میکنند
بلکه آتش میآورند شکنجه و قلم بانگشتان میگذارند بدتر از به گاز
میگیرند بلا تقصیر آه آه با مالک هست می بینیم دو کرور بلکه
بیشتر ثروت دارد اقلا بیست هزار رعیت دارد املاک او اسیر خدا عالم است
در دو هزار سال پیش که خرید و فروش نان و گرفتن کنیزان و غلامان

بچه

بچه درجه مبتدا اول بوده آنها با آن زرخریدان باید رحم بیرحمی سلوک
نمیکردند مثلا این بیرحم برای سیصد هزار نفر رعیت اسیر فقیر اینقدر
نمیگذارد که سیر نان بخورند حیوانات نگاه میدارند اسب و قاطر
خوب که وقت بار و رکوب شد اینها میگیرند گوسفند نگاه میدارند
بیچارها با سیری گوشت و روغن نمیخورند تمام سال ایشان شب و روز
غرق کارند همیشه مقروض و چیزی ندارند راه گریز ندارند کسی نگوید
که رعیت آزاد اعلان شده نه بخدا قسم غلام زرخرید از اینها آزادترند
اگر بجائی بگریزند تمام مایملک ایشان را از دست ایشان میگیرند سهل است
بدست حکومت بدتر و سواره یا بحکم رشوه یا اقلا بواداشتن دزدی یا ادعا
طلب و حکم ناحق از بعض بلاها هر جا است و هر قسم است آن گریزنده را چنان
مستاصل میکنند که یا اطاعت کند و یا مردن با اهل و عیال و
اطفال گرسنه در بیابانها یا زیر شکنجه و نکال مثلا آیا ممکنست جنبی از
ملک جهان شاه خان بگریزد که قطعه قطعه نشود یا ممکن است احدی

ضعیف تر از خودشان با این جباره شریک ملک باشد و نگاه تواند
داشت آیا قتل و غارت صد و هلاک هزاران نفوس و هزاران
خاندان در نزد بزرگان محقق و معلوم شود یا در پیشگاه رجال دولت
واضح شود آیا ممکنست برشوه و پول زیاد دادن اغماض نشود مثلاً بعضی خدا
ناشناسان بیرحم محض اینکه خود دخلی برند یا برای لقب یا عمامه یا شهرت
نسب یا بیشرمی در حکومت راهی دارند دودمانها ویران میکنند و خانمانها
خراب و رحمی بضعیفی نمایند باری لازم بود که قوه عقلیه بواسطه
تمدن و تربیت اسلامیه که سورت غضب که بالطبع در نهاد بشر است
از آن شکسته و تعدیل نماید ما وحشیان و بربریان این را که نکردیم به
درجات به قساوت و بیرحمی عادت کردیم بحد قسم عجب و تماشایی
از دو رسوائی که می بینند میاید کلاً اعضاء لرزان مثل اینکه عزرائیل
نمایان شده بقصد جان او و غیر کاسب بازاری فراشی را که
می بیند که مثل مار و عقرب باد رو کرد مثل مار گزیده می پیچد عجب است
آن

این ترقی معکوس در ما هر روز بیشتر میشود یعنی دزدان و قطاع الطریق
که بودند بس نبود امرا و بزرگان و ملاکین و اتباع ایشان بودند تمام
افراد توپچی و سرباز که همه در قصد جان ضعفا که بودند بس نبودند اجلا
نوکران فلان نجبا و اقوام نوکران او و نوکران فلان آدم مشهور باسم
عالم و ریش و پستان هر یک از این آقایان چه میگویند خدا شرار سادات
چرا باین شکل درآمده اند آه آه کار بجائیست دیگر برادر ببرادر و خواهر و پدر
و مادر و اولاد یکدیگر رحم نمیکنند دستگیری واماندگان بر افتاده
لکدکوب ساختن درماندگان رخ گشاد شرح انتقام خواهی کتاب دیگر و تعیین
تفریط این صفت که شخص بسیار رقیق القلب باشد که در مقام لزوم
هیچ شدت و درشتی بکار نبرد و از ضعف نفس مستحق تادیب و تعزیر و قتل را
قتل نکند و از شدت رقت بهیچ امر موجب خطر اقدام نکند از صفات ناصواب است
چنین شخصی بهیچکار نیاید و اثری از وجود او در نظم امور نخیزد بلکه این نتیجه
ضعف نفس است که کارهای دنیا و عقبی را سست میکند صفات مؤمنین

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ   صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ
مَرْصُوصٌ تعجب در این است ما بیچارگان با آن شدت و قساوت و بیرحمی
که در میان خود بهموطنان و هم مذهبان داریم در مقابل خصم از مور ضعیفتر
و سرمان در مقابل مشت ایشان از خمیر نرمتر است ندانم چه بلائی شده‌ایم
این بیرحم خونخوار سگ مردم آزار که در مجلس یک محترم صاحب جائی را
دید مثل سگ درید نمیدانم در مقابل یک نفر فرنگی خبیث و در حمله یک ارمنی غلیظ
بسوراخ کدام موش خزید و معجر کدام زن زا ابر کشید   (۱۸) حلم
از اوصاف محموده است در اسلام آیات و احادیث و کلمات حکمت
از حضرت رسول ص و ائمه ع از حصر بیرون افزون است حلم که عبارت از توسط
قوه غضبیه است ما بین افراط و تفریط بعد از علم افضل کمالات بشر است
بلکه علم که با آن حلم نباشد بیفایده است اسلام ترغیبات که بر حلم
فرموده محیر عقول است و انحالت و ملکه ایست که موجب سکون و آرامی
نفس است بطوریکه در مقامات هیجان غضب و وقوع منافرات طبع
از جای

از جای در نرود و عمده اسباب موجبات غضب و تندی نکند و کظم غیظ
که عبارت از فرو خوردن خشم باشد یعنی در باطن خشم حرکت میکند
و صاحب این صفت آنرا بروز نمیدهد نزدیک بحلم است حلم زینت مردان
و وقار شخص است و علامت بزرگواریست حلم سپر است برای دفع اعداء
و خطاست از ندامت و سوء عاقبت   حسن خلق از لوازم انسانیت
که با هر کس دوست یا دشمن با گشاده روئی و اظهار محبت و نرمی برخورد
و رفتار نماید بلکه انسانیت همانست و همچنین عفو و اغماض از خلاف
و خطای دیگران و بروی در نیاوردن بلکه خود را ندانسته وانمودن
از لوازم حلم و بزرگی نفس است و همچنین مدارات با بزرگ و کوچک
بطوریکه مردم از انسان رمیده نشوند   ضد این صفتها که غضب و
درندگی و بدخلقی و غلظت و درشتی و مثل سگ درنده این و آن را دریدن
و با خوب و بد دعوا و جنگ بدترین صفاتست نهی اسلام از اینها مجال
نیست ذکر نمایم و اصحت کسیکه غضب و تندی نماید از سه قسم

نیست یا کسی غضب و درشتی نماید که در دست او مقهور و عاجز است
معلوم است آن شخص چه قدر آدم نانجیب و سگ درنده است که عاجز بیچاره
دست و پا بسته را به نیش و چنگال خود بیازارد چنانچه عادت ناپختگان
عصر است که رعیت یا نوکر یا هر کس را که محکوم او باشد در مقام اهانت
و خفت او بر آمده اظهار بزرگی خود را با درندگی می‌نمایند بلکه بعضی بیحیا باشند
که بی سابقه و بیجهت در مجالس و محافل مثل سگ حمله بر مردم میکنند و
تصریح و تعریض هتک و اهانت می‌نمایند مثلا در شهر یا فلان الشریعه
یا فلان الصدر یا فلان العلماء هست که این لقب را از همان بیحیائی و
درندگی یافته که کسی را صاحب شرم یا عاجز دید چنگال با و تیز میکند و یا
اینکه کسی غضب نماید که از او قوی‌تر است این بحقیقت دیوانگیست که خود را عمداً
زیر شت و عمود و هتک قوی‌تر از خود که با او توانائی ندارد و یا غضب او
بحیوانیست که مقابل او است احمق است زیرا که بزبان حال میگوید
یا مرا بزن و فحش بده و هتک کن و هکذا بدانکه لازم تندی

و غضب و درشتخوئی اعمال و حرکاتیست که اکثر حرکات صاحب خود را لغو
و بی وقار و بی اعتبار کند و بسیکه غضب شده ضرر است و
برای غضب کنندگان رسوائی و ندامت از قبیل فحش گفتن و بدگوئی
کردن و عیب گفتن و اهانت کردن و آداب را ترک نمودن و بقاعده در
مجالس و رود و خروج جلوس کردن و با القاب بد مردم را خواندن
و زدن و زخم کردن و کشتن بعضی که اینها را قدرت ندارد نفرین سخت
کردن خود شرا فحش دادن بعضی را این جنون بدرجه ایست که با آسمان
و زمین و باد و باران و سنگ و حیوان تندی میکند و فحش میدهد و بخدا
و قضای خدا بد میگوید بلکه بعضی را رنگ سرخ و چشم پرخون و اعضا
لرزان و لب و دهن کج میشود بلکه بعضی مثل خر فریاد میکند و این طرف
و آن طرف میدود و لباس خود را پاره میکند و افتاده غش میکند
و لوازم نفسانیه خبیثه غضب هم بسیار است از عداوت
با مردم و بدخواهی و سخن چینی او و انکار فضایل و اثبات عیوب

و رذائل و دروغ و افترا زدن و انکار حق نمودن و حسد و از نعمت
و عزت و سعادت او دلگیر شدن بلکه عزت او را نکبت خود دانستن و قلب
خود را مشغول خصم ساختن و درصدد ضرر و آزار او بودن از قبایحی که حصر
ندارد و همه اینها را شریعت اسلامیه منع فرموده   طرف تفریط این
صفت هم مذموم است زیرا آن عبارتست از ذلت و مهانت و خواری
نفس که در مقامات غضب هم شخص بغضب نیاید و در حفظ دین و مذهب
و عرض و ناموس و عزت و شرافت و مال و ثروت خود سست و عاجز
باشد چنین کسی در اندک زمان از قدر میافتد و عزت و شرافت او
زائل میگردد و مال و منال او بتاراج میرود و فخر و کمال او پایمال
میگردد خصوصا در این عصر در ملک ایران که پرده حیا را جهال دریده اند
از امرا و علما و بزرگان گرفته تا ادانی عزت و شرافت و تقدم را در بیحیائی
و سگ طبیعتی قرار داده اند بطوریکه امیر و حاکم صحیح از آن میدانند که
بسیار بیباک و بیشرم و ظالم و درنده باشد از اهل علم هر کس

پرده

پرده حیا را پاره کرده و درندگی دارد و جمعی اشرار قول چماق نگاهداشته
که بکله مردم بکوبند و درندگی نمایند این شخص عالم و محترم و متعدد زیاده
شده هر نوکر و خادم که تندخو و سگ مزاج و درنده تر است مرغوبتر است
حتی از طلاب علوم دینیه فعلا علم و عبادت و سکوت و درستی و تقوی
پسندیده نیست بلکه از ایشان زدن و شکستن و دریدن و هتک مطلوبند
در این عصر گویا لازم است شخص بقدر امکان شدید و بیحیا شود برای حفظ خود
بخود ببندد تا پایمال نشود از حضرت رسول ص مرویست که فرمودند زمانی
میآید که مردم گرگان باشند و هر کس گرگ نباشد گرگان او را بخورند

(۱۹) تواضع از اخلاق حمیده و صفات پسندیده است

در اسلام و آن عبارتست از شکسته نفس بودن و ملکه ایست که اقتضا
میکند که شخص خود را از درجه که دارد بلندتر اعتقاد نکند و خود را در کمالات
و درجات از دیگران بالاتر نداند و آیات و احادیث و ترغیبات و کلمات
حکیمانه از رؤسای دین در اینباب زیاده از حد شمار است و آسیب

عزت و محبوبیت شخص است و هرگز با تواضع کسی ذلیل نشود بلکه تواضع
اساس تمام اوصاف حسنه تواضع است چگونه شخص عاقل تامل خود را
بلند شمارد بعد از آنکه اصل و مآل و عمر و جسم و روح و ذلت و عجز و
مسکنت و حقارت و اسارت در دست حاکم قضا و قدر را میداند و عقل و ادراک و
هنر و کمال و قدرت و علم خود را میداند که قابل هیچ نیست تا اینحال چگونه
خود را می پسندد یا دیگران را چگونه از خود کوچکتر شمارد و حال آنکه مردان
بزرگ و صاحبان کمال در عالم بعضی بالاتر از دیگری فوق شمار دیده
و شنیده و یا چگونه خود را شخصی گمان میکند و حال آنکه خود را با اشخاص
صاحبان کمال عالم بسنجد   ضد این صفت عجب و تجبر است که اگر کسی را
حالت باشد خود را بپسندد و خود را کامل در هر مقام و هر کمال اعتقاد کند
و حالات خود را بی نقص شمارد این صفت عجب است و خودپسندی که منشا
آن جهل و حماقت است احمق حقیقی که شبهه در احمق بودن آن نیست جاهل
مرکب خودپسند است واقعا این مرض نیست در بعض نفوس که زوال آن خیلی

مشکل

مشکل و صعب است و اگر خود را از دیگران بالاتر و دیگری را از خود پست تر شمارد
نسبت بآن شخص این تکبر دارد هر دو صفت از خبیث ترین صفات است و نهایت
جهالت در طبیعت ماده این مرض است عجب تر اینکه بسیاری از این خودپسندگان
بچیزهائی افتخار میکنند که مرد کامل شرم میکند مثلاً بعضی فخر بنسبت
که من پسر فلانم و در واقع ملاحظه میکنی آن پدر که این با و فخر میکند یا ظالم سگ
طبیعت خونخوار یا لئیم خسیس مالداری بوده و یا با فهم مردم آزار که با جهل و قید
نفسی یا نصیبی یا فقیه یا عالم صوری که خود را بغلط در میان علما انداخته و اگر فرض کنیم
شخص عالم کاملی یا متقی صالحی بوده ابداً بعالم این پسر نادان دخلی ندارد بلکه
افتخار او بدیگری دلیل است که خودش از هنر عاری است والا چه حاجت بافتخار
بدیگران داشت   إِنَّ الْفَتَى مَنْ يَقُولُ هَا أَنَا ذَا   لَيْسَ الْفَتَى مَنْ
يَقُولُ كَانَ أَبِي   بعضی از عجب بعلم است این عجب از همه است بسیار که
مَثَلُ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا هستند گمان میکنند همینکه عمامه چون گرز
سام بر سر گذاشت و ده زرع سفید در کمر معطل نگاه داشت و عبائی

[illegible]

که قبای چند محاجت دوش کرده آستین فراخ و دامن قبا دراز
و کفش مخصوص در پا کرده دیگر تمام مراتب علمیه را طی کرده و علما و حکما عالم
باید در پیش او قدم نمایند یا اینکه چند نفر از عوام کالانعام با او آقا گفتند
یا از دعاء خر و گاو پیش او برزند یا چند نفر از اجامره و اوباش بزور
دست او نان خوردند پس او را درجهٔ امیرالمؤمنین حاصل شده بیخبر خبر ندارد
که هنوز از درجهٔ خری قدمی بالاتر نگذاشته خود را اعلم زمان پنداشته و الا اول
درجهٔ علم و کمال آنست که بایستی بدانند این پندارها در بازار علما و عقلا حقیقةً
بقدر خردلی از خردلی قبول نیست بعضی افتخار بمال دارند عجب نادانان که محض
اینکه در صندوقش پول بسیار و در سفره اش غذاهای چرب و نرم و در تنش
لباس اعلی که ابدا دخل بعالم دیگران ندارد باینواسطه خود را بزرگتر از دیگران دانند
بعضی افتخار بجاه و ریاست دارند احمقان از حقیقت خیالات اتباع بیخبرند
که بر ریش او خندیده و دین و جان و مال او را مایهٔ عیش خود ساخته‌اند و فیکه
روزگار برگشت خواهد دید کسی او را نخواهد شناخت و از بلیات وارده

اوی

احدی او را خلاص نتواند ساخت بیچاره بیکس است و غریب
بعضی خودپسندان جهال از اولاد امرا و علما و اغنیا که از طفولیت
چشم گشوده در خدمت خود چاکران دیده و از هر کس از اتباع و خدام
و اقوام و عشایر همه تملق شنیده و خود همه وقت با ناز و نعمت پرورده و
از فقرا و رعایا جز طاعت و سجده ندیده اینها چنان متکبر و گردنکش بار
میایند که خود را مادرزاد از همه علما عالمتر و در همه چیز از هر کس اهل خبره تر و فرمانهای
خود را فوق فرمان خالق اکبر و مخالفت خود شان را هزار مرتبه از کفر بدتر
میدانند عمده جهت اینکه اگر این گوساله خوار کرده متملقان مثل گوساله
سامری سجده کرده‌اند بانگ او را وحی پروردگار نامیده و اگر این کره خر
نهیق حماری نموده آن خر پرستان بر سم او مثل خر عیسی سجده کرده‌اند

ظرافة   وقتی در خدمت آقازاده احمقی بودیم که جمعی هم از
اهل طمع و تملق دم کرد آورده گردن کج با کمال خضوع دو بال عبا پوشیده
در مقام تصدیق صدای بَلِه بَلِه آی بَلِه باسمان میرسانیدند

مقال با قید از هنرهای نادرشاه و فتوحات آن مرد بیعدیل کشیده آقا
زاده فرمود چیزی نیست من دانسته‌ام نادر چرا اینطور ترقی کرد از جرئت
او بود هرکس جرئت داشته باشد او هم نادر است من در قلب خود بنا را
بجرئت گذاشته‌ام اگر پادشاه من باشم کارها میکنم از نادر هم بزرگتر
متملقان گفتند ماشاءالله آقا چه چیزش از نادر کمتر است یکی گفت
من شکل نادر را دیده‌ام آقا خیلی باو شبیه است اگر ریش بگذارد قدری بلند
شود بعینه گانه نادر است آقازاده بنا کرد دست بسبیل کشیدن و اظهار
شجاعت نمودن همه تملق گفتند خوب بود آقا پادشاه میشد ایران را اصلاح مینمود
بالاخره من تنگ آمده گفتم مگر نادر پادشاه بود نادر پادشاه شد اما هم
خوب است شاه بشود نه هرکه سر بتراشد قلندری داند شنیدم یکی
با قازاده پدر مرده رسید جوان صاحب مال بهر عنوان فنون زده پول در آورده
و خلعت گرفته بود در روزی میگفت ماشاءالله چشم آقا بچشم جناب علی اکبر
شبیه است و آقازاده بیچاره مغرور این کلام شده بعد از خلعت و انعام
[illegible]

صورت خود را در آینه با صورتها که میکشند جوانی سوار اسبی بنام جناب
علی اکبر موازنه مینمود و دلیل شباهت اثبات میکرد بعضی
مغرور میشود بجمال بعضی بجوانی بعضی بیک صنعت یا هنرکه داشته مثلا وقتی گاه
پیش برده بالجمله نخوت و غرور و عجب و گردنکشی جهات بسیار دارد و مراتب
نوم بشمار آرد همین بحراست که صاحبش را جاهل محض میکند
صاحب کبر و نخوت چگونه گردن فرو میارد بنادانی تا از کسانیکه از خود
ایشان پست تر میشمارد تحصیل علم و کمال نماید این است غالب اکابرزادگان
جاهل و از جهل خود غافلند همین خودپسندیست که سبب بغی و انکار حق
و بی انصافی میشود گردنکش متکبر هرگز زیر بار حق که از دیگری خصوصا از ضعیفی
بروز کند نمیرود این نخوت کار صاحب احمق خود را بجائی میرساند که هر حرف
باطل که زده و هر غلط و خطا که کرده سر آن می ایستد که آن صحیح است و اصرار و اعتساف را پیش
نهاد میکند و عار میکند خطای او معلوم شود و دلتنگ میگردد اگر مطلب
صحیح و حق از کسی دیگر ظاهر شود بعض عالم نمایان که در بلدی شهرت پیدا کرده اند

با صورت شخص خود در

اگر نفس خود را اصلاح نکرده از غایت نخوت هرگز قبول نمیکند غیر او علمی داشته باشد
و از ابو جهل در اصرار میکند که هرگز خطا از او ناشی نمیشود و هرگز زیر بار نمیرود که عالمی دیگر
پیدا شود که از خود و بد خلاقی التزام گرفته که بعد از او علم بکسی نرسد بعضی از غایت تکبر
صدر مجلس شدن را حق خود میدانند و اگر کسی وقتی خلاف توقع او نماید کانه آسمان و زمین
بهم خورده بعضی احمق‌تر از دکان راضی بقبول آن کس میشود که او را تقدم جوید بعضی
حرکت نا ملایم از منک میشود تا صدر شمرده شود نمیدانم در لفظ صدر چه هست
سینهای طالبان خورد شود بجهت که اصل صدر نماند نایب صدر میخواهد معارضه با
خدای جبار نماید بعضی عالم نمایان که چند روز مرجع عوام شده محض از
غرض ریاست صد و دویست از اشرار بدنیان را حفظ و حمایت میکنند تا احدی
نتواند انکار ریاست او نماید یا کردن از فرمان او بپیچد بعضی بسکه نخوت
دارد اگر دید کسی تازه ترقی کرده مقابل او یا بالاتر شده از حسد جگر خون میشود
بعضی از نهایت کبر و نخوت از مسجد و جماعت و شنیدن موعظه و نصیحت و
احکام دین و شریعت دلتنگ میشود و از اهل دین بودن ننگ میکند بعضی

خود را

خود را بزرگتر از این میشمارد که بخدا سجده نماید بعضی خود را مثل سگ نموده
القاب احترام مردم را میاندازد و با القاب خلق را مخاطب میسازد
بعضی بزمین ناز میکند که منم در روی تو راه رفتم بعضی رعایا و
نوکر و فقرا و بندگان خدا را از مورچه ضعیف و از پشه نحیف‌تر هم کمتر میشمارد
بعضی عالم نماها دیده‌ایم که با عالم دیگر در مجلس جمع نمیشود مبادا با او احترام کند
و قیام نماید یا او با این در چیزی تقدم جوید بعضی سؤال حیران
جواب ادنی را اکبر قدر خود میشمارد بالجمله این صفت خبیثه از اول دنیا تا حال
بسیار سبب هلاکت مردمان گردیده چنانچه طرف تفریط این که شخصی
محترم خود را خوار و ذلیل و داخل اطفال و بیقدران ساختن و هر ذلتی را از هر تحقیر
خفیف قبول کردن از بدترین صفات است تواضع با ذلت فرق دارد تکبر و وقار با هم
مشتبه نشود التَّکبُّرُ مَعَ المُتَکبِّرِ عِبادَةٌ افسوس که از نبودن علم
و ترقی و قدم توجه علماء ظاهریه شریعت طالبان ریاست تکمیل اخلاق مردم
نپرداخته‌اند فضلا بالکلیه اهل ایران از صفات کمالیه عاری و بری و هیچکس قدر

ومحل خود دانسته اند دیگری از آنها که ببرکت عقل سرشار با تربیت یافتگان
روزگار تربیتی یافته باشند والا غالباً اهل ایران بدو قسمت شده یکی
در طرف افراط و دیگری در طرف تفریط واقع شده اند غالباً آنهائیکه لباس
علم پوشیده اند از آنها که در جائی رئیس یا قاضی یا مفتی یا ملقب بلقبهای
دروغ علمی شده اند فلان الاسلام و فلان الحجه و فلان العلماء و فلان الشریعه
و اتباع اینها حتی ائمه جماعت حتی ملای محله و معلم اطفال و طلبه تازه بمدرسه
رسیده و بستگان اینها و امراء و حکام و صاحب منصبان از صدر گرفته تا ذیل
تا توپچی و سرباز و فراش و داروغه و نایب محله و نایب حسینعلی و نوکران اینها
بلکه حتی مهتر و قاطرچی و پاکار و کدخدا اینها و دسته خود را بزرگ و صدر
و مقدم و آمر و ناهی و واجب الاطاعه و آزاد و در هر عمل خلاف لازم الاحترام
و مقدم میدانند بلکه عنوان بزرگی برای اشخاص خود را لازم ملزوم این عنوانها
میدانند مثلاً امروز فلان برادر که طلبه شد عنوان تقدم و ریاست
برای او بر تمام اقوام و امثال او پیدا شد فلان امروز سرباز

و توپچی شد فردا فرمان او بر همه امثال و کسبه و رعایا نافذ است حق
خود شان همینها را میدانند و حق دیگران از ذلت و اطاعت و هر کس از این اعیان
خالیست آهالی دهات و کسبه بازار بر تمامی اصناف حتی تجار خود شانرا کوچک
میشمارند و حق خود را قبول ظلم و امر و نهی و تحکم و تقدم از انجماعت میدانند
کانه معنی آزادی و مساوات اصلا بگوش ایشان اسلامیان ایران
نخورده با اینکه اساس مذهب اینها است تحذیر از عقیب بیچاره الطاعت و خدمت
و بذل جان بچماق و مال یساق فلان فراش نانجیب بدتر از چپان تکلیف
لازم بخود میدانند که هرگز اطاعت خدا و رسول باین درجه نیست و این
از بی انصافی بزرگان و جهالت کوچکان است و الا بلا احکام امراء و بیلاکین
یکی را که کوتاهی در خدمت یک کماشته پسر و باکرده خیانت مضمحل و نابود
ساخته اند خیانت باعث امتحان رو مطلق العنان در ایذاء و اضرار رعایا و
فقراء نموده اند که احدی قادر بر نطق و دم نیست   دیروز یکی که مستاجر
سه دانگ تیمچه کوچک دهی است آمد که نایب اسال الیات مرا زیاد

از سال گذشته میخواهد با اینکه اظهار تحجر آقای وزیر کردم امر فرمودید مثل
سابق رفتار کند باز آمد گفت نایب شهر اقتضا نکرد آنچه خود گفت گرفت
گفتم باز اظهار کنم گفت من غلط میکنم که بکجا و این جسارت کجا برای چه تو همان
و بخیر از بعد از ده روز بلائی میاورند باید با این پریشانی بیست تومان جریمه دهم
برای دیوان هم عذر تمیز شد فلان دیوار که بسبب التجا کرده دار و هزار
فحش بعد گشته محترم بدهد در کسی یارای جواب نیست تا یک سید لوکرا
با یک عمامه دار بسته فاهر بلا بسر آید حق کاسب صبر است و اطاعت
تعجب میکنم حکمت الهیه چه اقتضا کرده آن بیچارگان تمام سال را جان
میکنند نان انجا غیر امید میدهند دهندگان ذلیل و دیگران گیرندگان عزیز
بلی از بی ترتیبی و ترک قانون اسلامست که احکام زمان جاهلیت جاریست که جمعی
در مطاوعیت بدرجه خالق و جمعی در مطیعیت بدتر از زرخرید ای بیچاره
بیخبر از تمدن اسلام با تواریخ حالات و سلوک صاحب شریعت اسلام
و جانشینان او را سیر کن ببین تواضع و کرامت نفس تا چه درجه بوده
تابدانی

تا بدانی که اسلام تمدن را بچه رسانیده بحالات ما روسیاهان نظر مکن که
اسلام را بدنام ساختیم و اقلا نظری بر رفتار اعدای ما که قانون دین ما را عمل کرده
بگردن ما سوار شده اند نمیکنیم (۲۰) صدق صفا از اخلاق
مرغوبه است در اسلام و غرض من از آن است را گفتن در مقال تنها نیست که آن
از افعال است و در مقام خود اشاره خواهیم کرد بلکه غرض پاکی قلب و موافقت ظاهر
با باطن و استقامتست که شخص منافق و مزور و خدعه کننده نباشد و آنچه
در ظاهر اظهار میدارد از محبت و صداقت و درستی در باطن هم چنین باشد و اما این صفت
که شعبه بزرگ فتوت و مردیست بالاترین کمالات بشریت و بسیار بسیار
نادر الوجود است خصوصا در این عصر ما و این ناشی میشود از علم و بزرگی نفس
و مناعت شخص از حالات رذیلانه و تحرز از قبایح جاهلانه ضد آن که نفاق
و دورویی و تدلیس و حیله جوئی باشد بدترین صفات بشریه و مخل نظام تمدن
و مایه خرابی خانوادها و بلاد است و شعب نفاق بسیار است بعضی بجائی
راه پیدا میکند و اظهار صداقت با کسی مینماید در مقام حدوث که آن شخص را

ایمن از خود ننموده با دوستی با وصد منه بدتر این طور آدم خائن خبیث تر این خلاف ثقت
بعضی از طبیعت رذل و هرزه است که با همه و هر صنف میخواهند راه پیدا کند
و با هر کس و هر طایفه اظهار دوستی و یکانکی کند و از اسرار و اعمال هر کس
خبردار شد از این در مجلس آن و از آن در مجلس این بکویند و از برای همه کس عیب
کویند و راه ضرر پیدا کنند و از تمام کارشان اظهار دوستی با ضد یا دو طرف
اعداست که شغلشان جاسوسیست برای هر کس در این عصر نفاق میان اهل اسلام
بدرجه شیوع کرفته که تمام اعمال و اقوال محض ظاهر شده اصلا اعتماد به صدق
و رفاقت و عهد و قسم کسی هست همه کس همه اسرار با محرم هستند عمی و ثقت
و اعتبار و وثوق اظهار میکنند با تمام خلق ابر بندند و نهند کسی کسی را وکیل و وصی و امین
و محرم میکند همه اخیانت می بینند بقول کسی اعتماد نمانده همان شخص مداح تو
بلا جهه فردا قدح است کسی که نان تو را میخورد در زیر دامن خنجر قتل تو را تیز میکند
احدی مراعات حقوق خود و احسان ندارد و کسی شکر نعمت و امتنان نمی نماید
امید وفا و حیا در میان زن و شوهر نیست در جاه بجهت میان برادر و برادر

ابوی

جدی

بجی خود قانع نیست قلبی از کسی صاف نیست مشورت با احدی نمیکنند و اصلاح و پیش
از مردمان در امور امید نتوان داشت همان لفظ صلح را میکویند و از آن فساد میجویند
خانمان زار و حسب و منصب از کار در معراج آه آه   اکر در کوهی در غاری سر فرو برده
کردیده با وحشیان سر کنی از شر این ظاهر دوستان ایمن شوانی بود آه نعوذ
هزار اعوجاج پیدا کرده است   خدا آکاه است که خلا مردمان این بلد را طوری
می بینم که یکنفر یکحرف اطمینان نتوان کرد اهم جمیع مقاصد و اعظم جمیع مرادات
ایشان خراب کردن خانمانها و بر انداختن طوفان آتش نجابت انهاست
عجبا که مثل کرک آشتی هم بهم یکر اظهار میکنند و مجال خوردن کوشت و دریدن
یکدیکر میجویند عجبا امروز دو شریر بهم دست میدهند تا دیکری را فنا کنند فردا
همین دو تا با اجنبی یغانی کردن یکدیکر اتحاد مینمایند بدتر از مار و عقرب
و شیر و پلنک در لباس نرم و قشنک هستند اسلام از اینها بیزار و اینها
از اسلام بیزار   باید دانست که در این عصر مردمان سراپا خیانت و زرنک
شده اند با اینها طریق صدق و صفا بودن و اسرار قلب را با اینها میان

نهادن و تعهد و اخوت و امانت و ظاهر اخوت اینها اعتماد کردن خلاف طریقه
عقل است بلکه باید در ظاهر با ایشان راه رفت و در باطن از اینها در حذر بود بلکه
با بهترین اینها تقیه لازم کردید باید همیشه چون ذل خورده حقایق را مستور کرد بلکه
جاهل و نادان و موافق این ابلهان وانمود تا از شر ایشان ایمن توان بود و در باطن
بکمال تحرز از اینها باید کرد که هر روز هزاران فتنه و تزویر برای دین و دنیای شخص
میسازند از آنها معیشت و زندگانی و رفتار با این گرگان و روباه صفتان
بسیار صعب شده خدایا از کسانیکه بیشتر احسان و خوبی کرده ام از همه
بیشتر صدمه و بدی دیده ام هر کس را بیشتر اعتماد نمودم زیاده تر خیانت از او دیدم
جز صبر چاره نیست نمیدانم عاقبت این قوم چیست (۲۱) قناعت
و اقتصاد و زهد و تقوی نسبت بدنیا از صفات پسندیده و اخلاق حمیده است
در اسلام و چون اینباب اصل و عمده تمام خیرات و کمالات و ماده تمام
شرور و نقایص و فسادات است و تمامی انبیا و اولیا و عرفا و حکما و عقلاء هر ملت
و هر طایفه در اینباب تحقیقات و تاکیدات و حقایق و استعارات و تمثیلات

ذکر کرده

ذکر کرده اند و کتب و دفاتر در عالم در این باب فوق حد حصا است و
خطب و مواعظ و منابر و مجالس از این کلمات پر است و تحقیق اینباب مجال وسعی
میخواهد و بسیار اشتباهات و تدلیسات در این باب ظاهر شده است بطریق اختصار
لب مطلب را ذکر میکنیم چون سلسله بشر که بحکم خالق اکبر در این کره زمین
راس موجودات بلکه مالک زمین و آنچه در آن هست میباشند و زندگی هر فرد و
علی سبیل الاجتماع و زندگانی هر نوع که اصل مقصود این سلسله از عموم
حرکات و سکنات و اعمال و افعال استمداد دادن همان و تکمیل همانست بالبدیهه
موقوف است این زندگی و استراحت در این زندگی بمالک و متصرف بودن
در این کره ارض و هوا مثلا و آنچه در آن هست از آنچه حیوة یا استراحت بآن است
که علی سبیل الاجتماع زمین و آنچه در آنست این را دنیا میگویند و چون حیوة
که محبوب همه است بلکه غیر آن محبوبی نیست و محبوب بودن همه چیز بجهة محبوب بودن
آنست موقوفست بودن این اشیاء در تصرف آدمی که استعمال نماید
بلا مانع پس اینها محبوب خواهد بود بلاشبهه و چون زندگانی موقوف است

بخوردن و آشامیدن بقدر کفایت و محفوظ بودن از سرما و گرما و استراحت
و خواب با امن از ضرر رسنده و درنده مثلاً از اینجا حاجت بماکولات و مشروبات
و ملبوسات و مساکن و محل امن پیش آمد و قدری توسعه اقسام هر یک سبب شد
که زیاده از قدر ضرورت بقاء حیوة را طلب نماید که کنف کان زمین و آنچه در آن است
از معادن و نباتات و حیوانات که در حاجت انسان بکار آید محبوب و لازم شد
تحصیل آنها برای حفظ حیوة   و دو مقام پیدا شد یکی تحصیل و بدست
آوردن این اشیاء و یکی صرف و خرج آن در حوائج و چون محبوب بودن این
اشیاء برای همه نفوس همه نفوس را توجه بتحصیل آنها میباشد و گاه گاه
بجهة عوارض مشکل میشود دست آمدن آنها و مشکل میشود نگاهداشتن آنها
برای ضرورت همین سبب شد تا اهتمام نفوس بشریه شد بتحصیل
و حفظ آنها و از اینجا غالب صفات و اعمال متناقضه و متضاده و تعارضات
و تشاجرات و صفات جلیله و رذیله در اینباب پیدا شد بلکه این باب
اصل و منشاء و راس کل خطا و ماده و مایه تمام قبایح گردید

حب ا

در بیان کسب و قناعت

حب الدنیا راس کل خطیئة شد در مقام تحصیل آن و در
مقام صرف افراط و تفریط هست که از افراط و تفریط در هر یک صفات و حالات
رذیله زیاده از حد احصاء تولید گردید بطور اختصار حد وسط در مقام تحصیل
کسب و قناعت باشد که یعنی هر نفس از بشر بقدر ضرورت خود کافی خود و
متعلقان در عقب تحصیل ما یحتاج برود و کفایت کند در مقام بقدر
رفع حاجت یا قدری لایق از وسعت هم بطلبد و فی الحقیقه شبهه نیست که
بهترین خلایق و معتدل ترین بشر همانکس است که تحصیل قدر حاجت را
ترک نکند و زیاده از کفایت را طلب نماید این شخص است کاسب که حبیب الله است
و عمل او سنت که جزء عبادت است و او ست قانع که اکتفا کرده بآنچه بارز حمت
و کدیمین بدست میآورد و راضیست بهمان بقدر کفایت که نفس و روحش
راحت است و جسدش در استراحت و با همه عالم در صلح است و دارای
گنجیست که فنا ندارد احادیث که در مدح طلب حلال و قناعت و رضا بآنچه
از دنیا حاصل شود هست حصر ندارد   و لکن مردم در این مقام اکثر باطرف

افراط یا در طرف تفریط واقع شده‌اند و کلیهٔ شرور از افراط و تفریط در این
باب تولید یافته   اما طرف افراط که عبارتست از حرص و شره
که نفس در مقام تحصیل و دست آوردن اموال دنیویه قناعت بقدر کفایت
ننماید بدترین صفات مهلکه و رذل‌ترین اخلاق رذیله میباشد که طمع در مال مردم
و ظلم بخلایق و خیانت و دعاوی ناحق و تزویرات و انکار حقوق و عداوت با اکثر
و حسد و دزدی و ترک استراحت شب و روز و غرق تحصیل مال شدن و
با مردم شب و روز با هر قسم رذل حرکات جنگیدن و در مجالس و محافل
مرتکب اقوال و افعال رکیکه شدن و منت بردن کشیدن و از خدا و رسول
و عبادات و طلب علوم و کمالات ماندن بلکه از عیش و استراحت و
سیاحت و لذت و زیارت عقلا و لقاء احبا محروم گردیدن و با سگان
و گرگان دائما چنگ بروی یکدیگر زدن بلکه مخالفت با پدر و عداوت با
عیال و اولاد نمودن و شب و روز غرق محاسبات و زد و خورد بودن و از افکار
و آمال باطله فارغ نشدن و از تمام فیوضات روحانیه ماندن انچه از فطرت

دهر

در طلب مال و حرص زیاده دست آوردن انجمله کمالست غرض ما اشاره است
بر اینمطلب که کتب و دفاتر پرست و قرآن و احادیث نبویه و فرمایشات و مواعظ
و خطب و تجربیات عقلا و نصایح حکما و بیانات بزرگان هر ملت و دعوت
هر نبوت درینمقام است و صریح حکم عقلست که ماکول و ملبوس و مسکن و مرکوب
و منکح و نقود و غیرها که از قدر حاجت بیشتر انسان دست آرد غیر از اینکه آنها را
معطل کند و خودشرا معطل نماید و محتاجان با آنها را معطل نماید و همیشه در حفظ و
اصلاح آنها بیجهة کوشش نماید و عمر خود را ضایع کند دیگر چیزی نیست بدیهی است
گندمی که تو نخواهی خورد آنرا جمع کردن و دست آوردن یا خاک را دست آوردن
ابدا تفاوت ندارد مسکنی که حاجت بنشستن آن ندارد آنرا ساختن بجز
هرزه کاری چیزی نیست   و باید دانست که غرض ما مذمت غنی و ثروت
نیست و نه هم این است که مطلق فقیر از غنی بهتر باشد بلکه غرض این است
معطل داشتن چیزی که برای حوایج موجود شده از استعمال در آن
محل که برای او خلق شده بحکم عقل بدیهی بدترین صفات و اعمال میباشد

مثلاً کسیکه چشمهای خود یا دیگری را بکند یا گوشها را با سرب بگیرد یا دستها را
بلا جهة از دوش ببرد بعینه مثل همانکسیست که طلا و نقره را زیر زمین کند یا الماس را
در صندوق مقفل سالها نگاهدارد یا اطاقیرا سالها خالی گذارد یا کتابیرا منع
از مطالعه کند و هکذا پس هرگاه کسی مالک کرورها ثروتست و لکن بتحقیق
یک کرور معین کرده برای اینکه فلان متاع که محتاج الیه نوعست که در این مملکت
نیست و کسانیکه همقدر اراده اشیائی ندارند جلب آنرا بشوند او جلب کند برای
اینکه کار نوعی را راه اندازد یا چند کرور گذشته راه سازد و هکذا کارخانجات
سازد و سایر اعمال نافعه این غنی و ثروت بسیار ممدوح است و همان
تجارتیکه تعریف و مدح وارد اینست فرموده‌اند التّاجِرُ مَرْزُوقٌ وَ
الْمُحْتَکِرُ مَلْعُونٌ آیا این غنی که مثلاً صد قریه را مالکست که سکنهٔ آنها را
سرپرستی مینماید و از تعدیات حفظ و حمایت میکند تخم و آلات زراعت میدهد
و قرض و مهلت میدهد و آن املاک را آباد میکند بشر از غلات آنها متنفع میشوند
این بهتر است یا فرض کنید آن پیره زن هشره که ده تومان از خانهٔ شوهر دزدیده

در سوراخها پنجاه سال نگاهدارد باحتمال اینکه مبادا وقتی محتاج شود پس
مبادا کسی گمان کند که اسلام مطلق ثروترا منع یا مذمت فرموده تا کسی بگوید
بدون غنی و ثروت برای هیچ ملت و مملکت ترقی و عزت ممکن نیست زیرا
اصلاً فقراء که روزانه مایحتاج تحصیل میکنند چگونه کارهای بزرگرا انجام
میدهند آباد کردن ساختن حمامات و دکاکین و بازار و جلب امتعه و استخراج
معادن و تعمیر کاروانسراها و راهها و آباد کردن دهات و استخراج قنوات و اجراء نهرها
و رودخانها و بستن سدها و احداث آسیابها و غیرها اسلام حرص بجابر
تعطیل بیجهة مالرا منع کرده بالجمله کسب و آبادی و تحصیل اموال برای اغراض
صحیحه بهترین امور است در شریعت مقدسه اسلامیه حتی برای توسعه اهل و عیال و بذل
بفقراء و مهمان و اطعام و حمایت امور اسلامیه و انجام امور خلایق و حمایت بر ضرورات
جهاد و غیرها اما طرف تفریط در تحصیل مال که عبارت از بطالت و بیکاری
و بی کسبی باشد بدترین امور است در اسلام فرموده‌اند از ما نیست کسیکه دنیای خودرا
ترک کند برای آخرت بلکه فرموده‌اند ملعونست کسیکه کل و بار خودرا بردم

تحصیل کنند بلکه فرموده‌اند خداوند جوان بی کسب و بیکار را دشمن دارد
بلکه حضرت رسول صلعم میفرمود در مقامیکه جوانی امیدید خوشش می‌آمد از کسب او
میپرسید اگر میگفتند کسب ندارد میفرمود از چشم من افتاد برای اینکه
دین خود را مایهٔ معاش خواهد کرد بالجمله بی کسبی و بطالت از بدترین
اعمالست اکثر شرور و فسادها در عالم از همین بیکاری ناشی شده و صحبت
کسیکه بخواهد در اینعالم زندگی کند با عیش و استراحت هم نماید با وجود
احتیاج باین ضروریات در عقب تحصیل اینها نباشد لامحاله باید از آنچه
مردم برای حاجت خود تحصیل کرده‌اند بگیرد و ایشان هم که با زحمت برای
ضرورت خود تحصیل با احتیاج کرده‌اند بسهولت از دست نمیدهند
لابد بوسائل دست میزند از اینجا ظلم و دزدی و حیله گری و سؤال و تکدی
و اذیت دیگران ناشی میشود و عمل و نظام عالم را مختل مینماید پس بدترین
خلایق همین جماعت هستند   و ااسفا اسلام با آن اهتمام در
انتظام و تحریص بر کسب و قناعت بر حق خود و منع از تکدی و ترغیب بدستگیری
وتعاون

وتعاون بر بر و تقوی و نظم و منع از ظلم و تعرض خلق بیکدیگر حالا
اغلب اهل اسلام خصوصاً اهل ایران هر دو طرف تفریط و افراط در باب
تحصیل اموال و معاش جمع کرده‌اند یعنی میانه روی که عبارت بود از کسب
و تحصیل با عمل خود بطور قناعت و اکتفا بقدر حاجت هر دو جزء آنرا ترک
کردند که در ارتکاب زحمت و تحمل با کدیمین و حرفت و صنعت بطرف تفریط و
مهملی و بیکاری و بطالت افتادند و خواستند از تعب و مشقت باشند
خصوصاً بعد از آنکه این کسب و زحمت و قناعت بعمل و صنعت را از بدبختی
و سوء حال بزرگان و امراء و علماء لازم ملزوم با ذلت و مظلومیت و پستی
و حقارت و مغلوبیت و نکبت دیدند دست از کار و کسب و زراعت و صناعت
و علم اینها کشیدند بلکه تحصیل اینعلوم را منافی اسلام نامیدند بلکه ترک کسب را
بزرگواری و زهد و بی اعتنائی بدنیا نامیدند و از اینطرف بر مالک بودن
مال و منال و ماکول و مشروب و ملبوس و مسکون و تجملات و مستلذات و
جاه و جلال و خدم و حشم در شدت میل و حرص و نهایت شره هزاران مقابل

کها تیرا طالب شدند پس حمله کردند بآنها که زحمت میکشیدند و دل ایشانرا
پست و حقیر و رذل و مقهور و مغلوب و رعیت و عبید و ذلیل نامیدند
و بعد چند دسته شده آنها که قوی‌تر بودند دسته بنام امیر و بزرگ و نفرها
و اهل دیوان و دستکان مسلط گردیدند بر اخذ مال اینها و دسته دیگر
با این دسترس نداشتند اسلحه و چماق و حربه بدست آورده راهها قطع کردند
و در صحاری و دهات مشغول قتل و تاراج شدند از امراء و عمامه بسرها
بلجاء و دستگیر اینها شدند و حامی و ترغیب کننده اینها شدند
که از آنچه آنها تاراج کنند باینها بدهند بعضیها شبگردی و خانه بری را کسب کردند
بعضیها دزدی را در کسب ظاهری مقرر کردند که در داد و ستد و بیع و معاملات
همه را خیانت و دزدی را پیشه کردند بعضی بلباس تکدی درآمدند و اینها هم اقسامی
پیدا کردند از نام هدایت بر خود گذاشتن و اختراع مذهب و جعل اصطلاحات
و تنطق بکلمات رنگین و بنام تعلیم بر خود بستن و بعضی با مدرسه نشستن بعضی
باسم ارشاد و مرید و مراد بعضی با درویشی و قلندری و مداحی و بعضی

باسم

باسم زهادت و تسبیح و ریا و بعضی با قضاوت و افتای ناحق و بعضی
با فالگیری و منجمی و شاعری و مداح و قداح بودن و بعضی با بازیگری و بعضی
با دعانویسی و ادعا جفر و رشاقت و کیمیاگری و تسخیر ارواح و نجوم و بعضی بدعوی
کرامت و کشف و ریاضت و بعضی با جن‌گیری و شعبده و بعضی با کف سؤال
کردن بجز منها و در خانها افتادن و در محلات خود را مریض و فقیر نامیدن و اصرار
شعار ساختن با تزویر و حیله مال مردم را گرفته پس ندادن بعضی با هر کس مدعی
شدن و دعوی تراشیدن و وکیل و شهود دار القضا شدن
بعضی در مسند قضا و حکم نشستن و با ثبه دخل امرا و حکام شده با سجلات
ناحق مال دست آوردن بعضی باسم خادمی فلان بزرگ یا عالم متعدد مردم را
لخت کردن بالجمله نماند از آنها که میخواهند با کد یمین تحصیل معاش کنند
مگر قلیل و ذلیل که در این اعصار مستاصل و لابد مانده ترک وطن کرده پناه
بممالک خارجه برده ممالک کفار را ترجیح داده عمل بکاران ایران بدر تضییق افتاده
امرا و علما و اشرار و مستکبران جای بند کردن نیزه نمی‌یابند بالاخره

یکدیگر را باید مضمحل و نابود سازند آه اسلام آه اسلام (۲۲)

سخاوت از صفات محموده است در اسلام که ترغیبات بر آن در کلام ملک علام
و حضرت خیر الانام و خلفاء کرام فوق حد احصاء است چنانچه زهد و قناعت
حد وسط میان افراط و تفریط بود در تحصیل اموال سخاوت حد وسط میان افراط
تفریط است در خرج و صرف مال که عبارتست از ملکه و حالتی که خرج و بذل کردن مال در آن مورد
که موافق عقل و شرع مستحسن و مصرف آن در مقام احسن است برای شخص سهل باشد
و مضایقه از صرف آن در موقع صحیح نداشته باشد این صفت محتاج بمدح و نعت
نیست بلکه اجل صفات بشریه و اکبر کمالات نفسانیه حقیقت جوانمردی و فتوت
و روح بزرگی و انسانیت و مایهٔ افتخار و عزت و مادهٔ احترام و محبوبیت است علامتی
برای مردانگی بالاتر از آن نیست بالجمله سخی عزیز است نزد خدا و ملئکه و انبیا و اولیا
و حکما و عقلا و جهلا و اخیار و اشرار و از بلیات محفوظ و از صدمات محروس
و باین خاصیه اگرچه فاسق است بکرمست چه بالاتر از اینکه طبع شخص بالذات
حکیم باشد و چیزرا بمصرف حقیقی که برای آن خلقت شده صرف نماید و مرهم هر دلهای

مجروح و امیدگاه بندگان و رفع احتیاج پریشان و فخر نوع انسان و قاضی
حاجات و مظهر صفات خالق البریات باشد   افراط در اینباب که خرج
کردن مال در جائیکه پسندیده نیست نزد عقل و شرع پراکنده کردن مال بیجا و محض
لغو و مهمل و اینکه مخارج را زیاده از مدخل کردانند و تجملات و اوضاع عیش زیاده از اندازه
و خرج بر رفقاء بیمعنی و در مقامات بیفایده مثل قمار و شراب و زنان هرزه و جوانان
هرزه گرد و متعید نشدن بحفظ مال که خدمه و رفقاء و محاسبان پامال نمایند و
بمدحهای ناصحیح بذل نمودن و شعراء و ارباب طرب بخشیدن و منجمها و مزوران
با حیله و تزویر سؤال کنندگان ~~محض جلب مال باین مصارف خرج کردن~~
و معامله کنندگان برای فریب دادن و اظهار حسن خدمت محض جلب مال باین
مصارف خرج کردن و زحمت تحصیل حلال ندانستن و قدر و فایدهٔ ثروت را
ملتفت نشدن که عزت و احترام و بزرگ نفسی و قدر و قرب پیش خلایق و راه
انداختن کارهای خیر و حفظ دین و خدمت بعلم و انسانیت و اصلاح امور تربیت
و راحت نفس از افکار باطله و شرارت و حفظ خود و بستگان از حاجت و ذلت

همه با بالست این زاندنهسته مال حاضر وارث او فوری رحمت را پریشان و
پراکنده ساختن و بحیث اجابر مروا و باشش و اشرار و ارباب طرب و قمار
ریختن که اینرا اسراف گویند سفاهت و حماقت و بدترین صفات رباب جهالت
مورث فلت و ندامت و موجب تقبیح و نکبت و سبب افتادن از اعتبار و عزت
و کشیدن شقاوت و نکبت و بدبختی بطرف خود است شرع اسلام در نهایت
این را منع فرموده بلکه اینطور اشخاص را که سفها میباشند از تصرفات در مال
خودشان ممنوع و محجور کرده نهیده است طرف تفریط در انیباب که عبارت
از بخل و خست و دنائت و لئامت بدترین مهلکات و رذلترین صفات است
لئیم بیچاره همیشه حسد بر شش در زحمت و رنجش در وحشت و خودش در خجلت
و ذلت در معیشت در کمال نکبت و شقاوت آن پست فطرت تا مش غنی و نفع بخش خود
غیرش خدا و رسول و اولیا و عرفا و حکما و عقلا و جهلا و اغنیا و فقرا و سعدا
و اشقیا کلا بی قدر و ذلیل هر کس از او و نیز از خوردن طعام او زهر با جلیس او
پشیمان و خوار و عیال و اولادش شکنجه بخل او گرفتار و همگی از زندگی او بیزار

و غضب خدا او را طالب و بیزار و بالاخره مالیکه با بخل جمع شده در اندک
زمان میان ورثه بدست ظلام و اشرار تار مار خواهد شد بیچاره چنین ممسک
دشمن او است و خودش هم دشمن جان خود است آیات و احادیث
فرمایشات حکیمانه در اسلام در ذم این صفت شمار است تا بحدیکه جوان
بسیار زیاد
فاسق غرق فجور و معاصی که سخی باشد بهتر از پیر عابد بخیل و لئیم شمرده شده
و سخاوت بزرگان دین و دودمان حضرت امیرالمؤمنین ع شهره عالم است
و شیوع بذل و عطا و افتخار بودن مهمان نوازی و احسان بفقرا در اوایل
اسلام بر کسی پوشیده نیست و همین شیوه و ترغیبات و تحسین احسان و ذم
بخل و جمع مال و خرج نکردن آن بالاخره بهانه شده که تنبلان بیکاره و نادانان
بیچاره ترک کسب و زحمت کرده یا اعتقاد کرده یا چنین وانمایند که هر کس
علم تحصیل کند یا تعلیم یا تعلم و بیان احکام شریعت نماید یا کسی مشغول
ذکر و عبادت شود یا خود را از این اصناف نماید یا کسیکه خود را منتسب
بصاحب شریعت کند یا مدح بزرگان دین نماید باید ترک کسب و صنعت

وعمل و زحمت کرده منفعت خورد و سایر مردم مکلف هستند بر اینکه نان آنها را
بدهند و اگر ترک کنند تقصیر کرده‌اند بلکه عالم و رئیس دین انحصار میدانند
که بهر وسیله و اصرار و سؤال بالاخره اجبار مال تحصیل کرده بآنها بدهند تا آنکه
این ازمنه که آنها که مدعی ریاست دینیه میشوند خود را مکلف نمیدانند که از سایر مردم
بهر وسیله است بهر اسم و رسم ولو اینکه در واقع بار رسانیدن و صدمه زدن باشد
گرفته با نجماعت که خود را ملتبس بلباس دینی کرده‌اند و فی الحقیقه لشکر آن رئیس هستند
بدهند تا اینکه مداح و حامی او باشند اگرچه فقراء و ایتام و کوران و شکستگان گرسنه
بمانند بالجمله خست و بخل بدترین صفات بشریه است پس مرد عاقل که صفت بینائی را
داراست از خرج کردن مال در محل مناسب آن تقاعد نمینماید   یک تأسف دیگر
هم دارم که در اسلام فعلاً از نکبت ما که علم و کمال نداریم اولاً افتخارها بجمع مال
و داشتن آن شده و بعد اگر کسی در مقام خرج کردن آن برآید بسیار بسیار کم است
در محلیکه موافق عقل و مناسب باشد خرج نماید مثلاً افتخار میکنند بر اینکه
صد تومان برای مهمانی یک مجلس که پر از اغنیا باشد با لوان طعام خرج کنند
دلهر

که صد یک آن کافی بوده ولکن سالی یکدو تومان معظم یکتومان برای تنظیف
محلات بلد و اجراء آب نمیدهند و مضایقه میکنند از اینکه ایتام و اولاد فقرا را
کفیل شده تعلیم و تربیت کنند و یا یک پریشان قابل کسبی را مایه کسب
داده از فقر دائمی خلاص نمایند یا تأسیس مجالس خیریه کنند بلی گاهی میگویند
فلان قدر مال بعد از مردن من بدهید آنهم یا داده نمیشود یا میرسد بهمان چماق
زنان و گردن کلفتان با اهالی فقر و اهالی علم و کمال بالجمله از چه شکایت کنم و از که
حکایت نمایم   نه جای گفتن است حوصله نهفتن نه جای ستیز و تاب گریز
از سوء حظ ماست که هنوز که اطراف ما کلا از شرق و غرب و جنوب و
شمال همه بیدار شده و قدمها بلکه ترقی گذاشته‌اند ما از هیچ چیز عالم
خبر نداریم و کانه این قانون اسلام که سراپا عقل و حکمت است و کلیه عالم را همین قانون
سرمایه فوز و عزت شده از آن اصلا خبر نداریم   مخفی نیست که صفت حرص
بر جمع مال و بخل از خرج آن مادهٔ صفات قبیحه و اعمال رکیکه است از قبیل عداوت
با مردم و بیرحمی و شقاوت و قساوت و قطع صله ارحام و دعاوی ناحق و انکار

حقوق وظلم وخیانت و اغتشاش راهها و تقلب و تعلب و غش در کسب
و دزدیدن در کیل و ترازو و غیبت و بهتان بلکه زدن و بستن و کشتن و شکستن
و قتل و غارت میان طوایف و نفاق بزرگان و شرارت کوچکان و تزویرات و
حیل و حکمهای ناحق و رشوهها و تهمتهای دروغ و تهمتها و غیبتها و بدگوئیها و سعایت و
شرارت همه از شدت حرص و بخل و نبودن تربیت و انتظام حکومت است در ایام
یک چیز هم خیلی اهمیت داشت ذکر شود و آن اینکه هرگاه بنا شد برانیکه کسی صرف مال
کند باید بجا صرف کند که حقیقت معنی سخاوت آن بود که مضایقه نکند شخص
از صرف کردن مال در محل مقرر برای آن و چون این مطلب را در مورد دیگر خواهیم گفت
اینجا ترک کردیم (۲۳) بصیرت و عبرت از صفات
کمالیه است در اسلام و آن نتیجه کمال عقل و حکمت است و تعریف عبارتست از اینکه
شخص صاحب تعقل و تأمل باشد که بحسب آنچه از عمرش میگذرد از حوادث
و وقوعات عالم تجربه حاصل کند و بالنتیجه برای آینده غالبا اطلاع پیدا کند
از آنچه تجربه کرده و دیده و اکمل این قسم اشخاص آنهایند که اکتفا بحوادثیکه در عمر
خود

خود دیده نکنند بلکه عمرهای کاملان و حکما و عقلاء گذشتگان و تواریخ و
حکایات و کلمات حکیمانه ایشانرا هم ضمیمه تجربیات خود کنند و بالنتیجه چون
بحکم تشابه ازمان و اتحاد حکم در افراد انواع و اصناف موجودات و وقایع جهان
از افراد حوادث عالم استدلال میکنند بر کلیه مطلب و وقایع جزئیه که محل ابتلا و مورد
حکم خودشان است محکوم بآن حکم مینماید بعضی از تعقل بجائی میرسد که بسیار
حکم میکند برای آینده در موارد جزئیه و کلیه و بنادر سابقه تخلف نماید مثل اینکه
استدلال میکند از حال جماعتهای بسیار که در پیش از زمان خودشان بوده اند و کسانیکه
در زمان خود او هستند که بیباکانه با نهایت حرص و آز از هر جا باشد مال جمع کرده
و ذخیره میکنند و دنیا با ایشان اقبال کرده بعد از اندک زمانی این مال و اقبال با نکبت
و نکال و بزوال نهاده برای ایشان جز وزر و وبال نمانده و چه بسا آمال قریب وصول
گردیده ناگهان صاحب امل محروم مانده است بالجمله عبرت و بصیرت در امور عالم و تجربت
در رفقاء و همسایان صدیقا از بنی آدم و اقبال و ادبار هر شیئی و استنباط حالات
از واقعات و تشخیص حق و باطل از علامات و کشف مطالب از ترکیب و آثار کارها

واطلاع از مقدمات و نتایج حاصله از آنها در هر باب و متنبه بودن از مرور
شب و روز و ملتفت شدن باینکه عمر که اشرف مایه و اعز بضاعت است در پیچ
درگشتن است و قدر زندگی و وقت خود را دانستن و اوقات بیفایده و بمصرف
نگذراندن و توجه بعواقب نمودن و اشخاص را شناختن و اغراض آنها را کشف
کردن و بظاهر فریب نخوردن و خود را بدست مردم ندادن که فایده عمل و عمر تو را ببرد
و از وجود خود ثمر و فایده طلبیدن و عقل و هوش و حواس و سخن و اعضا
و اموال و متعلقات خود را لغو خرج نکردن و بیجا معطل نکردن و از عمر خود بهره برداشتن
و در عالم از خود اثر باقی گذاشتن و سایر آثار که از تجربت و بصیرت و عبرت حاصل
آید و تعقل که مراد از آن در هر حال بهتر از سابق شدن است ترقی و کمال
انسان فرمودند بَقِیَّةُ العُمرِ لا ثَمَنَ لَها و فرمودند مَنِ استَوی
یَوماهُ فَهُوَ مَغبُونٌ وَ مَن کانَ یَومُهُ شَرّاً مِن اَمسِهِ فَهُوَ مَلعُونٌ
هر کس دو روز او برابر باشد مغبونست یعنی هر کس حالت انسانیت و کمال و ترقی
او امروز بمقدار همان دیروز باشد مغبون است زیرا که یک روز از عمرش رفته که
آن را

آن را بفساد داده چیزی در عوض آن نگرفته و هر کس امروزش بدتر از دیروز باشد
او ملعونست که از رحمت خدا و عالم انسانیت دور افتاده   طرف افراط
که بالکلیه شخص فکر و عمل خود را غرق افکار در عواقب و حقایق و آثار عمر نماید و بکنه
نظر در عالم غور کند و عالم را بالآخره و عمر خود را هبا و هیچ دیده دست از کار
کشد یا غرق ریاضتی و کاری که او را بالکلیه مشغول نماید کند بلکه بعضی
بجائی میرسد که ابدا لباس و تنظیف و غذا و حرکات و اعمال و عیال و
معروفیت و خویش و آشنا و بیگانه را ترک کند تا اینکه بسیاری میشوند
که خود را میکشند تا از این عالم خلاص شوند این در شرع اسلام مذموم است
زیرا اجمالا خلاقی که با این نظم و نسق و ترتیب و حکمت عالم را خلق فرموده که
در هر جزو آن هزاران حکمت و فایده ملاحظه نموده و بشر را باینهمه رئیس و فائق
کرده است چگونه میشود که این وجود را که از آن در عالم اثرها تواند شد راضی
شود که آن را مهمل و بیکار و متروک و نیست و کالعدم و محو محسوب دارد یا خود را
بالکلیه از صفحه زمین بردارد و امثال این جماعت در هر فرقه از قدیم بوده اند

تا بجائیکه بعضی پیدا شده عالم را محض صورت بلا حقیقت و وهم و خیال گمان
کرده‌اند و بعضی گفته‌اند همه چیز در عالم مشکوک است هیچ چیز معلوم نیست میگویند
در همه چیز شک داریم و در اینکه میگوئیم شک داریم در این هم شک داریم که اینها
سوفسطائیه گویند و بعضی بوحدت وجود قائلند و بانواع مختلفه آنرا تقریر
کرده‌اند مشهور اینکه غیر یک ذات چیزی نیست و هرچه بنظر میاید تجلیات اوست
که بنظر چنین میاید این تکثر و اختلاف موهومیت جهد کن خود را مست
دان و نیست کن تا بحقیقت رسی   و طرف تفریط آنضعیف که
پرده غفلت چشم بصیرترا پوشیده آن اهل افراط حقایق را موهومی خواندند
اینها موهومیات را در عالم حقیقت گذاشته‌اند و اکثر و اغلب اهل عالم خصوصا
در ممالکی که علم و حکمت کم است این صفت را دارند از غفلت و نبودن عبرت و بصیرت
که آرزوهای طولانی غلبه کرده هر کس عمرها برای خود فرض میکند و بخیال عیش
در آینده در هشتاد سالگی اساس زندگانی هزار ساله را میچیند و تو تمام
اقدامات میکند و بهر خیال از جای در میرود و عمر خود را صرف باطل میکند و ه و

گمان

گمان میکند اگر صاحب فلان قریه گردید و یا بفلان جاه و منصب رسید یا اگر
در مجالس بالاتر نشست یا بلفظ فلان آقا ملقب گشت یا با فلان رفیق شد
یا با همان راه پیدا کرد یا فلانه زن را بدام آورد یا سوار کالسکه گردید یا غلبه
بفلان کرد یا فلانرا بزیر رکاب آورد یا شکم فلانرا از فلان غذا پر ساخت
یا فلان قسم فرش در اطاق انداخت یا طلا و نقره را خزینه نمود یا بر ثروت خود
افزود و تمام معنی انسانیت و افتخار را دست آورده و عمر را بیجا صرف نکرده ثمر
عمرها همان بود که او چشید فائده خلقت همین که باو رسید بلکه غفلت
اهل خود را چنان غرق آرزوها مینماید که از هزاران ملیان یکنفر پیدا نمیشود که بانچه
خیال و فرض کرده و در عمر خود طلبیده و ثمر تشبرا نفهمیده بان رسیده باشد
یا خود را در محل فائده دیده باشد عجبا بانچه میرسیم ثمر آنرا از پیشتر بیشتر
می بینیم صد مقابل آنرا طلب مینمائیم خوشا بحال جماعتیکه ثمر خود را در علم
و معرفت حقایق و کشف دقایق و ثمر اعمال خود را تنها برای شخص خود تصور نکرده
غایت وجود خود را خدمت بعلم و معرفت و ثمره اعمال را فائده بحال نوع بشر

فهمیده و آثار مفیده و اعمال نافعه باقی بگذارند و آنچه کنند از آن فواید عمومیه می طلبند
و عاشق موهومات و اسیر فرضیات خود نشدند نصاً فاعلت سبب حرص
و بخل و اعمال رکیکه و صرف عمر در باطل و لغو است و این پرده است که
عقل حقایق بین را مغلوب جهل لعین میسازد تامل اگر کنی وقتی می بینی مردمانی بزرگ
و معروف عمر خود را بلغو و باطل صرف کرده مرگ و عالمیرا براحت انداخته
ثمر او جمع و حبس مال یا گرفتن معاش هزاران نفوس از دست ایشان زیاده
از حاجت بلکه هزار حاجت خود و بستگان و صرف عمر بلواط و مستی و قمار و
هرزه کاری که عمر خود را بی قدرتر از هر چیز دانند و از لوح مزار هزاران هزار سلاطین
و جابره و بزرگان حرف عبرتی نخوانند صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ
خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَلَٰكِنْ لَا يَشْعُرُونَ بالجمله حرص و بخل
و خست غالبا ثمره سوء نیت و طول امل و خبث سریرت و کوری بصیرت و جهالت
و غفلت و ترک عبرتست ثمره شجره زقوم حرص و بخل جمیع سیئات و

فابحث اسلام مرا دعوت نبوی است و حقیقت یَهْدِي بِهِ اللّٰهُ مَنِ اتَّبَعَ
رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ (۲۴) حیا و شرم از صفات
حمیده و خصال پسندیده است در اسلام و آن حالتیست در نفس انسانی که اثر
انفعالست در نفس که او را منع میکند از اقدام بر عملیکه قبح آن معلوم شده
و بتحقیق غلبه ادراک عقلست و احاطه تصرف آن بر نفس که او را منع کند
از مرتکب شدن بر قبیح و هم ملامت میکند و ذلت میدهد نفس او را و ندامت میآورد
از آنچه مرتکب شده از عمل ناسزا و قبیح پس نا شده را منع میکند و از شده نادم
میگرداند و باعتذار و استغفار وا میدارد این صفت بالاترین صفات
حسنه است و اشرف کمالات نفسانیه از احادیث معصومین آنچه در مدح حیا رسیده
ذکرش موجب تطویلست کسیکه حیا ندارد عقل و ایمان ندارد و از زمره
انسان خارج است و از سگ محققا کمتر است تو انکه که همان حیا سگرا مانعست
از آنکه بگزد کسیرا که صاحب او است و او را نان داده و از آنچه اطاعت او
میکند و همچنین از سایر حیوانات همچنین هست لکن از بشر کسانی پیدا

میشود که اصلاً شرم نمیکند انصافاً اگر حیا و شرم و ملاحظهٔ رسوائی و
افتضاح و خجلت زدگی میان مردم نبود نظم عالم متصل بهم میخورد نفوس انسانیه بهرزه درجه
بیشرمی باشد باز از بعض قبایح واضحه شرم میکنند در محافل و مجامع کشف عورت
نمیکنند بلکه بسیاری از بیشرمان باز از کشف بعض قبایح ایشان شرم می کنند
واقعاً توان گفت همه کمالات انسانیه در حیا میشد حسب هر کس هر درجه حیایش
کمتر است همانقدر چون انسان نیست و ایمان ندارد مثلا چگونه رو برو انسان بکسیکه سالها
آشنا و رفیق بوده فحش میدهد و هکذا   طرف افراط این صفت که در شرم
از حد بگذرد خوب نیست انسان را از مقاصد خود محروم مینماید و مغلوب میکند و در
مقام مخاصمه از اقامه حجت عاجز مینماید و زبان الکن میشود بلکه از سؤال و طلب
علم میماند و بسیاری چنان ملاحظهٔ مردم و شرم میکنند که از کسب و تحصیل معاش
میمانند بسیاری از اغنیاء از درجه که پائین شد از تحصیل مال بطرزیکه سابقاً تنگ
برای او داشت کناره جوئی میکند و خود را استاصل مینماید بعضی از شرم
از حفظ مال خود میگذرد و عیال و اولاد و دیگران و خدمه پامال میکنند و او از شرم
رو

منع نمیتواند بعضی از غایت شرم سالها اولاد خود را نزد مردم صدا نمیکند
و هکذا انصافاً در این عصر حیا و شرم بقدر متعارف متوسط هم انسان را
مستاصل میکند زیرا بیحیائی و وقاحت اوج گرفته کسیکه شرم دارد
مغلوب خواهد شد   طرف تفریط این صفت که عبارت از بی
حیائی و وقاحت باشد بدترین صفات مهلکه و در عالم بشریت و مدنیت
و اسلامیت از این سوزنده تر آتشی نیست کسیکه حیا ندارد ظلم نیک
و هر و بکلو است که انسان را با نهان تشبیه کنند از شیطان بدتر است بلکه
در عالم هیچ از بیحیا بدتری نیست پس اگر کسی را بدترین مذمت و توبیخ کنند
باید بی‌شرم گویند و تشبیه به بیشرمان کنند این صفت خبیثه را در این عصر
رواج پیدا شده و بیشرمان مقدم و محترم شده اند در بلاد اسلام آه
چگویم بسیاری زی عالم بر خود بسته و با این زی شریف بر دیگران تقدم
جسته صدر را میگیرند و هیچ شرم نمیکنند در حالیکه خود خود را جاهل
میدانند و میدانند مردم ایشان را جاهل میدانند مع ذلک اگر مطلب علمی بحث

شود عرعری هم میکنند عجب‌تر اینکه بعالمان حقیقی تقدم میجویند بلکه اهانت مینمایند
عجب بیشرمان هستند که از خر سفیه‌ترند باز القاب عالیه علیه را بر خود میگیرند
فلان الشریعه و اشریعتاه فلان الاسلام و وا اسلاماه فلان العلماء و اعلماه
فلان الدین و ادیناه فلان الاشراف و اشرفاه فلان السادات و اسیاداه
اعجب اینکه دیگران ایشانرا با این القاب میخوانند و همه میدانند که اصلا حقیقت
ندارد و سراپا استهزا است و آن احمقان بیحیا میبالند بلکه اگر کسی نگوید
مثل سگ درنده او را پاره پاره میکنند بسیار بیشرمان امروز با فلان عهد
رفاقت و صداقت میبندند فردا بیجهت با کمال بیشرمی اظهار عداوت باهم کرده بیجا
هر عناد میکنند بعضی بیشرمان در محافل انسانیرا ترک کرده بی اعتنائی
بشخص محترم میکنند از ظلام جمعی هستند محض زندگی و درآوردن پول
بی تقصیر تنگ یک بیچاره مظلوم را میکنند و هر فحش و رکیکرا میگویند
تا مال درآرند بعضی ها که ابداً با ایشان ولادت انسان گفتن سزا نیست
با دعوی بزرگی شرم نکرده با مردان و امردان می آمیزند و با او باش

در مجالس

و اشخاص رذل طرف بازی و شرب شده مست و مدهوش حرکات
وحشیانه مرتکب میشوند و حرفهای رکیکه میگویند بعضیرا که انسان از گفتن
بنی آدم با ایشان شرم میکند برو میافتد و دبر را مایهٔ معاش میکنند
بعضی دیوث میشوند بعضی جای کشش اینها امثال زنان قحبه هستند دیگر خود
قحبه‌ها را چگویم بعضی در محافل و مجالس حرکات قبیحه و فحشهای صریحه بعمل میاورند
تا جهال را بخندانند و خود بکرم شده یا نانی درآرند بیشتر از اینها را که شنیده‌ام
شرم دارم بنویسم که در مجالس و اضح بریش و صورت و دهن اهل مجلس
و آنها که میخندند باد و باد و بدتر از باد اخراج میکنند آه ای انسان ای شریف
ای صاحب عقل و علم و هوش ای صاحب غیرت و ناموس ای از ملک برتر
ای از تمام مخلوق بهتر ای متصرف در کائنات ای گردنکش که دیگر از اخیر و خود را
جلیل میشماری بخود نظری کن ببین در چه کاری و عمر و وقت خود را با چه
عمل میگذاری   واسفاه که مرغوبیت اشخاص و اعتبار و تقدم
و بزرگی ایشان فعلاً با این صفت خبیثه شده هر کس بیحیاتر است

مرغوبتر است بلکه میجویند خادمی و وکیل و ناصری از بیشرمان پیدا کنند
بلکه خود از سگ بدتر بیشرمان هستند که با این هتک و بیشرمی فخر هم میکنند
و آنرا علامت زرنگی و شجاعت قرار میدهند مثلا میگویند مرو فلان عالم
محترم را در فلان مجلس شرمنده کردم یا فلان آقا را فحش گفتم یا اعتنا بشان فلان
بزرگوار نکردم یعنی خیلی خر و بی ادب هستم از انسانیت و شرم و حکمت خبر ندارم (تشخص)
ای ایران حیف که ظلمت جهالت ترا فرا گرفته و علم و حکمت را بمملکت خرابه من افشانده
و ناموس شریعت رفته و قانون ترتیب اسلام از افتاده و مردم رو بتنزل نهاده

(۲۵) ندامت

صفت پشیمانی صفت خوب و مرغوب
در اسلام است و آن از اثر عقل و شرم است زیرا از التفات بحکم عقل و انفعالات
نفس است که وقتی انسان بوسوسه شیطان و غلبه شهوت یا غضب فعل قبیحی از او
سر زد و خود ملتفت شد و قبح آنرا برخورد نادم گردد و اظهار تأسف و عذر
و تدارک مافات و معتاد تعویض بدن و اصلاح فاسد نمودن و توبه و انابه که
همه افعال حسنه هستند از اثر ندامت است هر قدر شخص بی اشاره دیگری خود
از

رود ملتفت قباحت و رکاکت کار شده نادم گردد عاقلتر و کاملتر است و اگر
لامحاله گوش بملامت دیگران بدهد و اعتراف و اعتذار کند و نادم شود
باز خوب است   اصرار که ضد ندامت است بدترین صفات مهلکه است
و اقبح ملکات رذیله از خود فعل قبیح بدتر بر نخوردن بقبح آن و پشیمان نشدن است
و قصد دوباره اقدام بر آن عمل است بعضی در اجتناب یاد داشته و دارند که
ابدا گوش بملامت و نصیحت کسی نمیکنند بدتر از آن بعضی با ناصح نزاع میکنند
و دشمن میشوند از آن بدتر بعضی هستند که چنان از ایشان امید قطع شده
که کسی جرئت ملامت و نصیحت نمیکند بلکه عقلاء نصیحت او را لغو میشمارند بدتر
از آن بعضی چنان لجاجت دارند که هر قدر نصیحت بشنوند بدتر اصرار میکنند
و شدت میکنند کانه عداوتی با حق دارند   مرد کامل آنست که قبح
چیزی را که ملتفت شد پیرامون آن نگردد و یا بعد از ارتکاب ندامت در چیزی شد
آنرا دیگر مثل سم قاتل دور اندازد مثلا کسیرا اخاذ یافت دیگر اصلا با او اعتماد
نکند و قبح فلان چیز را فهمید ابدا توجه بآن ننماید از این کاملتر کسیست که تجربه عقلاء

وفرمایشات حکما را تجربه کرده بکار بندد و حکیم آنست که رفیقی شفیق داشته باشد
مواظب عمل او که قبح حرکات و را بکمال میل و شعف باو بگوید و او ممنون شود
و از ایرادات دشمنان عبرت گیرد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
از اینجا فهمیدیم که توبه و انابت چه قدر عمل خوب و حال مرغوبیست که این قدر
تأکیدات فرموده‌اند (۲۶) محبت و خیرخواهی بدانکه صفت محبت
که مدار انتظام عالم بر آنست و همان جاری و ساریست در اجزاء موجودات و شعاع
در انبیاء بقدر پهنای زمین بیشتر است مطلق محبت و میل بانچه مناسب و موافق
و ملائمست باشیئی درجات مختلفه دارد و غالبا طبیعی و قهریست و غرض ما بیان
آن نیست بلکه غرض من آنجهت است که اختیار را در اصل وجود آن یا زیاد کردن آن
مدخلیت هست و آنجهت ملائمست و لا دوستی تمام موجودات داشته باشد
و خیر و خوبی هر کس را و هر چیز را بخواهد و توافق و انتظام و تحاب و وداد را در اجزاء
و افراد بنی آدم بقدر امکان دوست دارد حتی میل داشته باشد که کسیکه باو
عداوت دارد رفع عداوت کند و خیر و خوبی او را هم خواهانست اهل محبت بودن

و هر جا چیز خوب و شخص خوبی را دید محبت پیدا کردن خود شان از لطافت
ادراک و صفای قلب و خفت روح و نشاط نفس است و اشخاص عالم هر کس
مقداری و درجه را دارا است بعضی جمال خوب را دوست دارند و صدای ملایم
و نغمهٔ مطرب را و یا کلمات شیرین و اشعار لطیفه مثلا بالجمله هر کس بحسب
ملائمت طبع خود چیزی را دوست دارد و درجه محبت و محبت او بسته بدرجه بزرگی و
جلالت یا پستی و دنائت محبوب او است پس کسیکه عاشق درهم و دینار
و اموال است پایدار است تا کسیکه عاشق اکل و شرب است مثلا شراب و تریاک یا عاشق
غذای لذیذ یا عاشق گلستان و باغ و بستان و همچنین هر کس را درجه ایست
بعضی الطبیعت کج و سلیقه معوج است مثلا عاشق حرکات رکیکه مسخره‌ها است
یا عاشق نازهای قحبها یا شایق آمیختن با مردان و آلوده شدن کثافت دبر
امردانست بعضی را محبت بجمال خوب زنیان محض تماشای ایشان

گر طالب یک قرص نانی نانی ... ور طالب یک جوهر کانی کانی
بحر نکوهمت ز من گوش بدار ... هر چیز که تو طالب آنی آنی

امیر المؤمنین ع فرموده قیمة کل امرئ ما یحسنه لکن واضحست
اکمل موجودات انسانست محبت آن محبت صحیح است و جنبهٔ جسمانیت و صورت
انسانیت هم اگرچه اکملست از سایر مخلوقات لکن جنبهٔ روحانیت و معنویت
و کمالات نفسانیه بشریه بمراتب بالاتر از جمال صوریست و محبت اخلاق نفسانیه
و صفات روحانیه اکمل محبتهاست مثلا عشق بشخص حکیم عاقل کامل متواضع
دانای صاحب تجربه صاحب علم و وقار خیرخواه خلایق مؤدب شریف النفس
چه مناسبت بعشق بغلان جمیله نادان بد دهن بیعفت و تنبل کثیف دارد شخص کامل
محب کمالات نفسانیه و صاحبان اخلاق روحانیه میباشد پس اشرفیت را از انجا
توانی دانست چه درجه دارد اگر شخص از هرچه که فانیست گذشته عاشق جمال ازلی و محب
جلال لم یزلی باشد واضحست که قدم بمقام اعلای انسانی گذاشته بمقام متعام
دیگریست که این شرحها آنرا کافی نیست پس بجان من جهد کن اهل محبت باش کلیةً
و در محبت مخصوصه محل محبت خود را ملاحظه نما   افراط در محبت که آنرا عشق گویند
درجات بسیار دارد که اقل آن آنست که از هرچه غیر محبوب خود اگر ضرر شد

در راه وصال محبوب بکند و این عشق باید دید که غالبا ناشی از شهوت
و طلب عیش و عشرت میشود و حسن ندارد اگرچه لذت جمیع مطالبست و لکن
مذمومست اگر متعلق باشد بامور شهوانیه که شخص شرف و عزت و مال و راحت
و طلب علم و احترام پدر و مادر و خویشان را مثلا فدای یکنفر زنی میکند تا وصال
آن میرسد بملاحظه حالات نفسانیه و عفت آن و بعد از اندک زمان بعد از
زوال شهوت عشق هم زایل و حب باطل بلکه مبدل بعداوت میگردد و آخر
آن غالبا منجر بنکبت و رذالت میشود بدتر از ان عشق مردان و امرد انست و این
بتحقیق مرضیست اگرچه بسیاری از عشاق و شعرا مدح آن نموده و آنرا قنطره
حقیقت خوانده و صوفیه آنرا بهانه تعشق بدختران و پسران و طرب و عیش و غزل
خوانی و سرود کرده اند که اصلا بطلب حقیقت و وصول بمعرفت هم خلقت ندارد
بلکه سبب بعد از حضرت آلهیت و بلای شیطانی جانکاه بلی عشق صاف
خالی از خلل و اتها موجب صفای قلب است و قوت روح و آن بامور روحانیه
و لطایف جسمانیه تعلق میگیرد و عجبا آدم فریبان میخواهند جوان پاک کرد

جاحی زاده معتمال را دست آورده که میل و شهوت پیدا کرده بزن زانیه جنده
یا طالب شده لواط با پسری بجار مال و جان و آبرو و عمر اعتبار خود را نثار کرده
و آن رفیقان عیاشش و هم پیاله های او باش بعد از آنکه دمار از روزگار
او آورند از هر در میرانند و احمقش میخوانند این را مدح کردن و عاشق صادق
نامیدن و سالک را حقیقت خواندن از اشد امراض است

طرف تفریط این هم که جمود و خشکی باشد و نفس باشیاء کامله و اشخاص صحیحه
محبت پیدا نکند از بی تمیزی و کم ادراکی و حیوانیت و پستی نفس است

هر کرا بر سر نباشد عشق یار   بهر او پالان و افساری بیار

ادانی
مردم و عوامهای پست و اشخاص رذل از این عوالم بیخبرند و از عالم محبت کور و کر
طالب خورد و خواب و بالی درجه الاغ در حرص جماع و آمیختن با هر کس و هر کثیف
میباشند تمیز هیچ چیز ندارند از عالم حکمت و حقیقت بیخبر و از کمالات نفسانیه
و محبت صاحبان حال دور مثل گاو و خرند عزیز من چه گویم که محبت
صحیحه چه فایدها میدهد محبت نوع و محبت نظم و قانون صحیح و محبت قوم و هم وطنان

و هم

و هم مذهبان و محبت استقلال وطن و حفظ شرف و ناموس کشور در این عصر
سبب ترقیات و تنزلات اقوام و ملتها بالاترین شرف و افتخارات است
و این محبت تا قلوب عموم و اغلب یکقوم را احاطه نکند بالاخره آنقوم فانی و
منجزی و مضمحل خواهند شد خصوصاً که هر گاه هر فرد فرد آنقوم بمحبت منافع
شخصیه و اغراض خاصه خود پشت پا بمنافع کلیه و نوعیه زنند و در قید حفظ جهة
جامعه قومی و مذهبی و وطنی و زبان خودشان نباشند خصوصاً این عصر که بواسطه
عروج و ترقی و تمدن اروپائیان انقلابی دیگر در کره زمین پیدا شده زیرا عقلا و حکما
و امراء ایشان ملاحظه کردند و تأمل نمودند که وصول بکمالات نفسانیه و راحات
جسمانیه و تسهیل امور معاش و حفظ از شر دیگران و غلبه بر خصمان و تحصیل
مقاصد یکان یکان با انفراد و تنهائی و استعمال اغراض شخصیه هرگز درست
نمیشود لهذا بنا را بر تشارک و تعاون و اتحاد و اجماع گذاشته همت
بر اجراء منافع نوعیه گماشتند و ضرر فرد واحدی از هم مذهبان و هموطنان و
همزبانهای خودشان را ضرر کل دانستند و منافع دیگران و آیندگان هم جنسان

خود را منافع خود دانسته‌اند بسیار متعاقب اشخاص ضرر مالی وجانی و هر قسم زحمت
بدنی و مسافرت و مشقت و بذل اموال را متحمل شدند تا کلیه قوم را بطور عموم راحت
بخشند و همه را عزت دهند و خصوم را دفع کنند و با معاونت و ثبات قدم بمقاصد
رسیدند و تمام قوم خود را باعلی درجه عزت کشیدند متوجه وحشیان خود
غرضان سایر نقاط عالم گردیدند تمام اسباب عزت و قدرت و استراحت
و ثروت و مکنت ایشان را از دست ایشان برای خودشان گرفتند و مضمحل
ایشان را در تفرقه ایشان شناختند یکی در ظاهر ساختند و آن دیگری را انداختند
از این سلوک و تمدن ایشان سایر اقوام عالم هم تدریجا فواید محبت قوم و
حراست وطن و حفاظت نوع را فهمیدند محبت ایشان زیادتر گردید و اینعالم و طریقه
عقلانیه ایشان تمام عالم پهن گردید هر جماعت که غیرت داشتند و مایه
غیرت ایشان را داشتند متوجه محبت اعضا و اجزاء و اقوام خود شدند
رو به نجات شدند والا اسیر و ذلیل گردیدند ملاحظه کن که امریکائیان
با چه از دست جور و تعدی انگلیسان نجات یافتند و قوم ضعیف ژاپون که چه دند
[illegible]

که بتخت عزت برآمدند خوشا بسعادت جماعتی که محبت وطن و قوم و مذهب
در کل ایشان دویده و عطر این غیرت بدماغ ایشان رسیده بعضی جهلای
خودغرضان و دشمنان دین و جان هموطنان محض خودغرضی و نافهمی و بی‌غیرتی
این مطالب را از جمله شعب کفر و تبعیت کفار نامیده مثلا میگویند که حرف تمدن
و وطن‌پرستی و حفظ مذهب و حراست قوم و مشارکت در تحصیل تسهیل علوم
و صنایع و راهها و رفع حاجت از دیگران و نفع بردن بطور عموم از آنچه
خدا تعالی در مملکت خلقت فرموده از معادن و قوی و روزنامه نوشتن و خواندن
که ترغیب بحفظ وطن و تحذیر از کید دشمن میکند و احداث مدارس و کارخانجات
و تعلیم اطفال و حرف عمال و مساوات زن و مرد و امید نوعخواهی از بزرگان داشتن
اینها فرنگی مآب شدنست بلکه بعضی از شدت جهالت میگویند اینها بالاخره
بکفر میکشد احمق خر این را نمیگوئی وای چه شد که دو ثلث ممالک اسلام
بتصرف کفار آمده و بیشتر از دو ثلث اسلامیان الان اسیر و رعیت
فرنگیان هستند احمق خر نمیگوید ما از آنها بهتر نیستیم فردا با ما حمله کردند

چه کنیم احمق خر میکوید بلی سماور و ساعت و بلور و اسباب و چراغ
و روغن چراغ و اسلحه و معادن و کفش و کاغذ کتاب و همه چیز ما را باید هند بخریم اما اصلا
نباید خود بدانیم از مدرسه و حکمت و صنعت مکو کافر میشوی ای احمق خر اینها بد است
پس چرا میکیری و فکر میکنی فرضا چهار سال نبود ولایت که از قدیم مانده بود داد
اینها را خریدیم و تمام کردیم بعد از آن چه باید بکنیم بلی یکی میکوید شمشیر و قداره
ظلم را در دست دارم یکی میکوید بکمند و چماق دزدیم سلامت یکی میکوید قلم و
زبان حکم و شهادت ناحق و تزویر و تدلیس کفایت است ای بیچاره قومم ای بینوا
هموطنان ایجهال و خفته کان چه کرفتار ریاست و بزرکی خود پرستان و نفس
بندکان شدید که همه اعضا و اجزاء یا خدمه و عبید و رعایا و پرستندکان
خود را دشمن بلکه عزت و شرف و افتخار و زبان و وطن و قوم و مذهب و ناموس
خود را در اعلی درجه دشمن میدانند بلکه صریحا بسیاری میکویند ایخدا ما را
از تعدی و ظلم این امراء و علماء که خود را باین اسم نامیده اند روح ما را
میکیرند و خون ما را میمکند خلاص کن اکرچه مثل هندیان و افریقیان و مصریان
باشیم

رعیت انکلیس شویم یا مثل قفقاز و ترکستان اسیر روس باشیم اکر حالت
باینطور ماند و خود پرستی و اغراض شخصیه که می بینیم باین وضع باشد
البته راست میکویند غرض من این حرفها نبود باینجا کشید آخر این مطلب
طولانیست بکذریم بهتر است   غرضم این بود که عرض کنم بعضی جهله که خود را دانا
و عالم مینامند مبادا بدین اسلام نسبت دهند که محبت وطن و قوم
و نوع و مذهب پرستی و توجه بمنافع نوعیه از قانون اسلام نیست
کلیه عالم این حب وطن و اتحاد مذهب و حراست قوم و تمدن و تعاون و مواسات
و تعلیم و تعلم و حب نوع را از اسلام فرا کرفته و هنوز بار قومی در این رتبه
بمقام اهل اسلام صعود نکرده اند اهل اسلام آن مذهب پرستی و ترتیب وطن
و حب قوم که از اسلامیان ظهور کرد اکر از تواریخ و آثار معتبره ثابت نبود قبول
نکردنی بود بلی مثل آن همین سال از ژاپونیان در جنک روس ظاهر کردید
حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْاِیمَانِ فرمایش حضرت رسولست حب وطن حب
اهل وطن و حب اتحاد مذهب و حراست قومیت است که تمام عزت و بقا

و غلبه و ثبوت و ثبات و سرایت اسلام از آن ناشی گردید چون نوع بود و حفظ
مذهب که جوانان اسلام را طرف مرگ و جهاد بیشتر و لذیذتر از حجلهٔ عروس میکشانید
افتخاری از مرگ در راه دین و بذل مال در جهاد مشرکین بالاتر نداشتند ضرر و صدمه
و قتل بخیر یا بکفر یه اسلامی در مغرب کلیهٔ اهالی اسلام را در مشرق متزلزل میآورد
تدبیری برای جزئی تغییر در امر دین در زمان خلیفهٔ سیم چه انقلاب و وحشت
در تمام عالم اسلامی ظاهر شد قتل حجر بن عدی چه ولوله باسلام انداخت شنیدی
که اسلامیان با چه همت و اتحاد شرق و غرب را مسخر داشتند اسلامست عرب را
برتری بر کلیهٔ اقوام داد و بلد مکه و خانهٔ کعبه را الی انقراض عالم مطاف و مزار کلیهٔ عالم
ساخت و خاک شهدا را در ملک عرب سجده گاه خلایق گردانید و منتسبین
دودمان نبوت را شرافت بر خلق بخشید و زبان عمده سکنهٔ ارض متمدن را مایل
بزبان عربی گردانید و زی و لباس و رسومات و وضع قوم صاحب شریعت را
غلبه بر هر رسم و زی داد و خط و ربط و ادبیت و اشعار و تواریخ و علوم و احکام
نصف کرهٔ زمین بلکه بیشتر به منتسب باین قوم گردید همانا محبت مذهب و قوم و

دین

دین برای حفاظت و حراست و قوت و قدرت و قومیت و قوام شریعت فرض
امت شد باری غیرت دین و حب وطن و قوم فعلا در کلیهٔ اقوام حرارت
دیگری پیدا کرده و هر قوم انجرار تر اند زند محققا بتدریج اعضا سرد و سست
شود بالاخره بمرگ و تلاشی خواهد کشید   بدانکه اول محبت است
و بعد میل و عزم و عمل و محبت ناشی میشود از توجه بجمال و محسنات آن شئی و اتم
واضح میگردد با گفتن و شنیدن و تامل و نظر کردن اینجا لت و اقران که در
ایرانیان دیده میشود مانعست از نظر در امور عالم و تامل در حالات حالیه بنی آدم

(۲۷) شکر و حق شناسی از صفات جمیله و خصال حلیله
در اسلامست و آن عبارتست از معرفت منعم و دانستن نعمت او و حمد و ثنا
او کردن و حق او را شناختن و تعظیم و تکریم او کردن و کاملتر معنی شکران آنست
که انکسیکه نعمت دهند باو هر نعمت داده آن نعمت را در جایخود صرف و خرج کند
چنانچه فرموده اند شکر در اصطلاح علما عبارتست از صرف کردن بنده جمیع آنچه
که خدا باو عطا کرده هر یکرا در آنچیزیکه برای او خلق شده   و شکر بنعمتی

دارای تمام کمال ممکن در حق بشر است یعنی کسیکه بحقیقت این شکر را نماید رسیده است
بدرجه که برای مخلوق فوق آن درجه متصور نیست و این معنی چون اقتضا دارد شناختن
منعم را کماهو حقه و شناختن نعمتهای او را و دانستن اینکه هر چیز برای چه خلق شده
و کار کردن هر چیز در آنچه خالق آنرا برای آن محل خلق کرده پس مثلا باید چشم را باید در چه
استعمال کرد و در چه نکرد و گوش را کذا حتی حیوانات و نباتات و نور و ظلمت و سنگ و خاک
و سایر مخلوقات و اعضا و قوی و نفسها بخود المحل هر یک آماده اند و در محل خود کار کنند
و ابدا تعدی و تفریط ننماید و از بشر کسیکه فایز باین درجه و صاحب این منزلت باشد هزاران
ملیونها یکنفر هم باز خیلی مشکل است پیدا شود لهذا فرموده قلیل من عبادی
الشکور شیطان هم قسم خورده که نگذارد بندگان خدا شاکر او باشند
ولا تجد اکثرهم شاکرین شاهد مدعا است بلکه این مقام مقام خیلی بلند است
و هر کس بمقدار این مقام نزدیکتر است کاملتر است و دورتر است ناقص تر است
و مطلق شکر نعمت و دانستن حق صاحب حق و مدح و ثنای صاحب نعمت را
کردن و تعظیم او نمودن از اول واضحات و اجلای عقلیه است و کفران نعمت منعم را

در نزد هر طایفه بدترین قبایح و فضایح است کفران نعمت کنند در نزد هیچ طایفه
معذور نیست و مستحق قطع نعمت و عذاب است و شکران موجب مزید نعمت است
لئن شکرتم لازیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید
ومن یشکر فانما یشکر لنفسه ومن یکفر فان الله لغنی حمید
نکته قبول رشوه برای کسیکه احقاق حق و رسیدن امور خلق با او است
در نزد تمام طوایف و ملل و در قانون تمام دول قبیح و ممنوع است مع ذلک چه نکته
دارد کسیکه رشوه را گرفت البته نگاهداری طرف رشوه دهنده را مینماید
اگرچه طرف دیگر را حق داند و آنچه گرفته کسی نمیداند و دهنده هرگز اظهار گرفتن
بلکه گفتن نمیتواند جهت همان لازم بودن شکر نعمت و لازم بودن عوض
عطا در نزد همه کس است و الا همین شخص رشوه گیر بسیار میشود که چند مقابل آن
رشوه را ظلما از کسی میگیرد یا میدزدد و باکی ندارد و ابدا خیال عوض هم
ندارد و لکن این عطا و باختیار دادن چیزی اگرچه بناحق و بهر غرض باشد
بگردن گیرنده عوض و حق ثابت میکند بحکم طبع و عقل میخواهد عوض نماید نسبت

امیرالمؤمنین ع دو سه کلمه مختصر فرموده‌اند که اگر از آن بزرگوار از آن کرور کرور
فرمایشات حکیمانه نبود مگر همین دو کلمه کافی بود همین دو کلمه در نزد عقلاء و حکماء در اثبات
بزرگواری آن اعلم بشر میفرماید اُمْنُنْ اِلی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ اَمیرَهُ
وَاحْتَجْ اِلی مَنْ شِئْتَ تَکُنْ اَسیرَهُ   وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ
تَکُنْ نَظیرَهُ یعنی منت گذار و عطا کن هر کس که میخواهی بر او امیر و فرمانروا باشی
و صحبت اگر هر کس و لو ادنی رعیت هر کس اگر چه سلطان مقتدر باشد عطا
کرد و نعمت داد مقصود او را انجام میداد هر چه باشد نهایت آنکه عطا باید جبر
مقصود باید   عطای جهان شاه خانست که کلیه رجال ایران بلکه علما
طهران و غیر طهران را مامور فرمان او ساخته   و کلمه وسط یعنی اظهار احتیاج
کن هر کس که میخواهی البته اسیر او خواهی بود و صحبت هر کس برای هر چیز
اظهار حاجت بکسی کرد البته اسیر و ذلیل او است   کلمه آخر اظهار
استغنا و بی احتیاجی کن هر کس که خواهی مثل او باشی البته مثل او و با او برابر
خواهی شد   به یکی که بنا را گذاشت که از فلان شخص من توقع ندارم

بحی

حاجتی برای من بر آورده کند البته مثل او هستم هر که باشد
خود این ضعیف با دو سه نفر از بزرگان امتحان کرده‌ام که خیلی توقع و احترام
در نزد او دارم با کمال احتیاج در طلب خود راضی نشده‌ام او احسانی و انعامی
بمن کند که لابد بعد از آن از آن توقع و عظمت نزد او خواهم افتاد و در این
باب خیلی مایل بوده‌ام اصلا وساطت و هیچ حاجت هم با ایشان
نداشته باشم که در قضاء حاجت قلیله ذلت کثیری در خود دیده ام
خداوند حفظ فرماید بالجمله شکر حق و نعمت و دانستن حقوق کرم
در کسی نباشد و قطعاً بالکلیه از کمال انسانی خالیست بلکه بدتر از حیوان که
سگ و شیر و خرس و اسب و خر و گاو حق نعمت را میدانند نعمت اگر چه
از کافر باشد نعمت اگر چه حق ملاقات و تبسم و گشاده روئی و صحبت
همسفر و همسفره بودن باشد شکرانه اش لازمست   از اینجا معلوم شد
تفریط در انتقام کفران نعمت و حق ناشناسی بدترین صفاتست و از اهل
او باش هم حتی الامکان میخواهند از صفت حق ناشناسی پرهیز نمایند

و اما افراط در اینباب نسبت بمنعم حقیقی ممکن نیست افراط شمرده شود ولکن
نسبت بعض صاحب نعمتان میشود که زیاده اظهار خضوع و تمجید و مدح و ثناء خود کشی
تملق گوئی و پست فطرتی نسبت داده شود اگر خیال رسیدن باحسان جدید
و تزویر باشد بدنما است اما اداء حق احسان گذشته بهر درجه شخص مبالغه
نماید پسندیده است   باری از اینمقام بگذریم اسلام که اینقدر این
صفت عالیه را پسندیده و اسلامیان از طرف شکر نعمت کشیده بسیار از این
اشخاص بزرگ نام رذل طبیعت در این اعصار پیدا شد که مادامیکه حاجت
بحمایت و رفاقت کسی دارند در نهایت تواضع اظهار بندگی و تملق مینمایند
همینکه حاجت ایشان رواه افتاد یا نفاق مقتضی شد با دیگران رفاقت
پیدا کردن تمام آنچها را بر طاق نسیان میگذارند بعضی هیچ وقتها سالها
نعمت و احسان و حمایت از کسی می بینند بجهت اینکه کم شد یا آن بیچاره
منعم نتوانست یا غفلت کرد همه حقها را فراموش کرده اظهار عناد و عداوت
مینمایند   (۲۸)   صبر از اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده است

در اسلام

در اسلام بلکه چند صفت که اجل صفات است یکی صبر است و آن عبارتست
از حالتی و ملکه در نفس که انقلابات و تغییرات و مصیبات روزگار آن را
منقلب نماید و اظهار بیتابی و جزع از صدمات و ضرر نکند و چون تحقیق اینمقام
و بیان آیات و احادیث در اینباب کبیر الحجمی نخواهد چنانچه در قران کریم هفتاد ۷۰
بلکه بیشتر جا ذکر صبر و ترغیب و مدح آن شده و تطویل منافی مقصود ما میباشد
ملخصا عرض میکنم آنچه برای انسان واقع میشود یا مکروه طبع و زحمت بر نفس
و المست یا محبوب و موجب لذت و هر یک از اینها و یا چیزیست که اختیاریست
و انسان باراده خود بر انحو واقع میکند یا چیزیست که باراده او نیست
(۱) چیزی مکروه طبع بدون اختیار و قصد و مثل اینکه مریض میشود
مالش تلف میشود اولاد و اقربا مثلا میمیرند و هکذا   (۲) چیزی محبوب
بلا اختیار مثل صحت و وسعت رزق و اولاد و عزت و هکذا نصیب میشود
(۳) عملی مکروه طبع با زحمت پیش آید که با اختیار اقدام کند مثل اینکه
عبادت کند با بیداری شب تا صبح و روزه بگیرد و مال بذل کند و بدن خود زحمت

وهد و هکذا (۴) علی مطبوع و محبوب را باختیار خود ترک شیئی
محبوب کند مثل ترک شراب و قمار یا بردن مال غیر مثلاً و مثل اینکه اقدام نکند بر ریاضت
رفیق و اکل غذای لذیذ و صحبت زنان جمیله و استراحت و عیش و تفرج و غیرها
امّا اول که چیزی مکروه طبع وارد شود بدون اختیار تو و تو جزع نکنی و تن در دهی و سکون
و ثبات را از دست ندهی این صبر بر مصیبت است که معروفست و مرد عاقل کامل اگر تأمل
کند که جزع هیچ فایده ندارد و تغییر در آنچه واقع شده نخواهد شد و اضطراب و
استیحاشش جز بر خفت دلالت ندارد اینها را ملاحظه کرده و سکون را از دست ندهد ممکن است
بالاتر از این آنست که انسان کامل بعد از اینکه دنیا و انقلابات و تغییرات [illegible]
این عاریت سرا را دیده توطین نفس کند و خود را مهیا دارد که لطمات و صدمات از امور خواهد شد
واحد بر اخلاصی محالست به امام علیه السلام فرمودند تمام زهد و تمام کمال
نشر میان دو کلمه قرآنست لِکَیْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَکُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا
آتَاکُمْ محزون و غمگین و متأسف نباشید بر چیزیکه فوت شد از شما و شاد
نگردید بهر چه میاید بر اشما ای والله چه تأسف بر چیزیکه از اول یقین بود فوت
شدنش

شدنیست و خود تمدید انستنی رفتنی است و چه شادی بر آمدن چیزیکه یقیناً رفتنی است
و ماندنی نیست مثلاً یقیناً این چشم و گوش و دست و دندان و قوی و اولاد
و عیال و دوستان و مال و منال و جاه و عمارات و غیرها از تو جدا خواهد شد
خواه تو بروی اینها بمانند یا اینها بروند تو بمانی پس از اول چیزیرا که خودیت [illegible] شدن
و آمدنش مبال و از رفتنش منال آه کو عقل و کو بصیرت   و امّا صبر بر نعمت
که بی اختیار رو دهد و کار تو از تنزل و درجه پست ترقی رو نهد این صبر
مشکلتر است از صبر بر مصیبت که تغییر حالت ندهی و خود را گم نکنی و با رفیقان و
دوستان و با خدا و دین و شریعت و اهل ملت وضع حرکت و نجابت خود را
از دست ندهی و بعالم دیگر داخل نشوی و خود را بانچه بالاتر از دیگران ببینی
و خلق را بچشم دیگر نگاه نکنی و اقسام صبر در انتقام و سکون نفس و تغییر نکردن خیلی
مشکلست   اما قسم سیم که باختیار خود با صبر و ثبات و مردانگی قدم گذاشته
زحمات را بجان بخری زحمات عیال و اولاد و حفظ بندگان خدا و تعب در راه راحت
بندگان و مشقت اصلاح حال ملت و جهاد و زحمات سفرها و خطرها را باختیار

بجان خریدن و در مقام گرفتاری دوستان از مال و جان مضایقه نکردن و اقدام
بامور با فایده با هر زحمت نمودن از آن هر دو مشکلتر است   اما چهارم که باید اختیار
از آنچه میل نفس بآنست و موجب لذت و راحت نفس است با اختیار از آن دست
کشیدن برای فواید بزرگی و کمال نفس مثل اینکه مال غیر را در حال احتیاج با وجود
قدرت نخورد و از قمار و شراب و غیبت و حرکات لغو و هرزه کاری و انتقام و فحش
در مقام بگذرد و حفظ کمال و شرافت نفس را نماید صبر بر این از همه صعبتر است و این چهار
درجه هر یک امتحانیست برای مرد و کمال مرد با این امتحانات ظاهر میشود بتحقیق تمام نوامیس
و شرایع و قوانین در عالم بالاخره بصبر بر میگردد   و از همین جا معنی ضد صبر که
جزع و بی ثباتی یا نامردی و نانجیبی و بیهنریست معلوم میشود   معلوم میگردد
که فعلاً چون معنی شرف و افتخار و عزت و اعتبار و علم و علو همت و ترقی در درجات
قوت و انسانیت از ایرانیان زایل میشود لهذا در هیچ مقام از این مقامات
امتحان درست در نمیآیند و راه بزرگان اوایل اسلام نمیروند   (۲۹)
توکل از صفات عالیه و خصال متعالیه است اسلام که خداوند عالم دوست

دارد متوکلین را و معنی توکل آنست که نفس انسانی ملکه و حالتی داشته
باشد که در امور و حوائج خود از جلب منافع و دفع مضار و حفظ از صدمات
و بلیات اعتماد و اتکال او بخداوند عالم و موجد و خلاق که مجاری امور
در قبضه قدرت اوست باشد و بی اراده او اسباب و ارادات و افعال
خود را لغو و بی اثر داند و اعتماد بوسائط دیگر غیر خدا نداشته باشد و این مقامیست
خیلی بلند و عالیست بسیار ارجمند که وصل آن از بشر بسیار کم است
و هر کس نور و لذت آن مقام را یافته هم و غم او و اعتنا او باین اسباب
بسیار کم و امور او از هر کس منظم است کسیکه تعقل و تأمل در نظم عالم
و حالات مخلوقات داشته باشد و ببیند که چگونه خلاق و مدبر عالم هر یک یک
از ذرات عالم را که بهر چیز محتاج گردانیده همان ما یحتاج او را از جائیکه خود نمیداند
و بسببی که اصلا خود اصلاح آن نمیتواند مرتب و منظم داشته و از حال ذره
از ذرات کائنات غفلت نفرموده و بحال خود وانگذاشته و اگر صاحب
عبرت و خبرت و تجربت باشد و گاه گاه بحالات گذشته خود از عالم طفولیت

و وقت رجولیت هر روز و شب برای هر حاجت و وقوع هر مصیبت ملاحظه
نماید که چگونه انجام امور او شد از جائیکه خود گمان نداشت و چگونه اعداء
و خصوم او دفع شدند با آن وسیله که خود آن وسیله را نمی انگاشت
و خود خود را مضطر می پنداشت و چگونه هر روز و هر آن دست غیبی کارهای ورا
انجام میدهد و چگونه هر آن بلاها از او از جائیکه گمان نداشت رفع میشود و چه غمها که
خود کرد و مقدمات فراهم آورد نتیجه نداید و چه فواید و منافعات بی ترتیب مقدمات
بدان رسید البته با تأمل در این مقامات میداند که امور در دست دیگریست پس اعتماد
میکند بان کس که اوست مسبب اسباب و وا میگذارد اصلاح حال خود را بآن
مفتح الابواب و باین درو آن در نمیزند و برای اسباب که خود بوهم و خیال بافته
جان نمیکند و این اعتقاد در نفس انسان یک اطمینان و بزرگواری میدهد
که اضطراب و وحشت از او زایل میشود و ذلت التجا بمخلوقهای ضعیف را
نمیکشد و خود را با احتمالات پست و حقیر نمیکند در تنهائی کاشف صاحب
لشکر است در غربت کاشانه دارای هفت کشور را از فقر هراسان و از اعداء

ترسان

ترسان و از توهمات لرزان نمیگردد   این مقام عالی درجات دارد
بعضی را توکل بمقامی میرساند که بصحراها به تنهائی بی زاد و راحله قدم میگذارد
و با جبابره و عظما با تنهائی با موعظه و نصیحت بسر آرد از انقلابات دهر باکی نکند از دشمنی
عالم خوفی نماید و از دوستی کل بنی آدم اطمینانش بیشتر نگردد   و بعضی سبب اسباب
مقرره میروند و ترتیبات مقدمات بقصد متعارف احوائج میکند لکن اسباب را
غیر مؤثر می بیند و عمده اعتمادش بمسبب الاسباب است بعضی سعی زیاد در اسباب
میکند و عمده اعتمادش باسباب است و اعتقاد دارد که مسبب الاسباب هم چنین
مقرر کرده و بی اسباب مقرره مقصود حاصل نگردد و بعضی همان اعتماد و اعتقاد
باسباب ظاهریه و اقدامات خود و عمل مخلوقات دارد از هر دری مایوس شده پناه
باستان مخلوق دیگری میبرد   بالجمله متوسط که خلق حسن است اینست که بمقدار
مقرر در عرف و انجام مرشده در شرع متوسل باسباب شود و اعتمادش در تاثیر
اسباب هم بمسبب الاسباب باشد مثلا زراعت کند و تخم بپاشد بامید خدا
که غله خواهد چید و دکانرا باز کند که خدا مشتری خواهد رسانید و دوا بخورد که خدا تعالی باثر

امید وایا غیر آن شفا خواهد بخشید   اما افراط در اینباب که بالکلیه ترک اسباب بکنند
زراعت نکرده غله خواهد زیر دیوار شکسته نشسته گوید توکل دارم دوا نخورد که از غیر خدا
بیزارم و عمل نکند که برحمت خدا امیدوارم مذموم است بلکه معارضه با خدا است
زیرا که اگر میخواست بمقدمات مطالب را دهد دیگر اسباب و مؤثرات خلق نمیفرمود
اَبَی اللهُ اَنْ یُجْرِیَ الْاَشْیاءَ اِلّا بِاَسْبابِها با توکل زانوی اشتر ببند
واما تفریط که توجه بخلق و امید و از حفظ و حراست مخلوقین بودن
و در فرار از عمل خود شناختن و دفع صدمات از این روسا و امرا خواستن
و خدا را بالکلیه نشناختن از هر دری رانده بدری دیگر پناه بردن و تملق حیلانی
و سجده بایشان کردن و روی بمثل خود محتاج آوردن بدترین صفات و موجب
ذلت و پستی و حقارت و موجب ندامت است   (۳) رضا از صفات
حمیده عالیه و خصال پسندیده متعالیه در اسلام مقامی خیلی بلند است زیرا که
آن عبارتست از ملکه در نفس که بسبب آن شخص بهر چه که در عالم نسبت بخود او
و کلیه عالم واقع میشود خوشنود باشد و بنظر بلند بداند که آنچه در کون واقع میشود
احسن

احسن همان بوده و اینمقام از مقام صبر و شکر و توکل و محبت بالاتر و آثار و نتیجه
اینها است اهل مقام رضا در عالم قدم بعالم ملکوت گذاشته و بعالم بنظر ربانی
نظر میکنند و هر بلا را بجان مثل نعمت میخرند در ظاهر و باطن از آنچه مکروه
دیگرانست که اهتمی ندارند دنیا را با آخرت مخلوط کرده اند اینچند روز عمر را
نابود حساب کرده اند یعنی مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا را مصداق شده اند
خود را در اینجا می بینند پس آیا کسیکه مثلا ده سالست مرده از گرانی و ارزانی
و عزت و ذلت و فقر و غنی و مدح و مذمت و احترام و هتک و فحش و دعا و قلت
و کثرت و عداوت و محبت و سایر انقلابات عالم کاری دارد و اینها بحال او تفاوتی
آرد نه چنین شخص بزرگ این چند روز را سیاحت گاه قرار داده
برای خود دکانه سیاحت حالت آن جماعت وحشیان که در هم افتاده یکدیگر را میدرند
و این جماعت اطفال که مشغول بازی هستند میکنند و در باطن باین حماقتها که
ما داریم و باین هوسها که با آن غرق هستیم میخندند مثل آنکه شخص عاقلی ببیند
بزرگی سوار گردیده و جمعی سوار و پیاده که خالص طمع در رکاب او میروند راه بازاست

وکسی نیست هی چو بهادر دست فریاد میکنند هوی هوی برید برید   عاقل میگوید
بابا که برود کجا برود چرا برود چه خبر است عجب کارهای ما بازیچه است   بالجمله
شرح مقام مرد کامل که باین درجه رسیده من نمیتوانم لکن باید دانست که طالب و
صاحب این مقام در میان این مردم نیست بیکس باشد عیال و اطفال و گرفتاری ندارد
ملک و مال و وطن و خانه را مقید نشده غمی ندارد والمی او را نیازارد رعیت کسی نیست
مرتبی احدی نیست قید غذائی ندارد کسی او را دشمن ندارد از مرده کانست و از زنده تر
از و نیست   هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق   میگوید گر تیغ بارد
در کوی آن ماه   گردن نهادیم الحکم لله   بالجمله خوشا بحال کسیکه باین مقام
رسیده که اصلا تغیرات دنیا برای او تفاوت نکند و اوضاع این مردم را که بازیچه است
بازیچه بیند غالب مردم را مثل حیوانات ملاحظه نماید   امیر المؤمنین علیه السلام
والله اجتماع مردم بدور من برای من اطمینان و عزتی نمیآرد و پراکنده شدن
ایشان از دور من وحشتی ندارد   باز تعبیر نماید   باک ندارم مرگ بطرف من آید
یا من بطرف مرگ روم   مرگ اگر مرد است گو پیش من آی   تا در آغوشش
بگیرم

بگیرم تنگ تنگ   من از و جانی ستانم جاودان   او زمن دلقی
ستاند رنگ رنگ   هَجَمَ بِهِمُ العِلمُ علی حقیقةِ البصیرةِ و
اسْتَلانُوا ما اسْتَوعَرَهُ المُترِفُونَ وَاَنِسُوا بِما اسْتَوحَشَ
مِنهُ الجاهِلُونَ آه آه شَوقًا اِلَیهِم   مبادا فریب خوری این
صوفیان آدم خوار و قلندران حیله کار را که دم از این مقام میزنند و سری
میجنبانند و دستی میجنبانند و آهی میکشند و هوئی میکنند از آنها محترز باشی
یا بعضیکه خود را عالم یا عارف یا عابد یا زاهد نامید و بر این شهرت کشیده
گمان کنی اهل این مقام هستند اهل این مقام اهل عزلت هستند خصوصا در این عصر
که حضرت پیغمبر و ائمه هدی سلام الله علیهم از حالات این عصر خبر داده و از شهرت
حذر فرموده اند حتی اینکه فرموده اند دین خود را نگاهدار باینکه از ولایتی بولایتی
بگریزی مثل گربه که بچه خود را از اینجا بآنجا میبرد از کوهی بکوهی بگریز و از علما و عرفا
و وزراء آنعصر بپرهیز بلکه با آن تاکید در امر ترویج فرمودند زمانی میاید
ترک ترویج اولی میشود   بالجمله محبت شهرت و دوستی معروفیت و مرجعیت

وطلب باست تا عالم رضا وصحت هرگز جمع نمیشود   بدانکه تفصیلات
اخلاق مرغوبه وصفات رذیله وعلامات هر یک واحادیث ومواعظ وترغیب وترهیب
ومعالجات امراض نفسانیه محتاج بکتب مبسوطه است ودر اینجا بهمینقدر هم زیاده واقتصد
پس بهتر اقتصار بهمین قدر است واز همینقدر کمال مذهب اسلامی وتکمیل این دین
نفوس بشریه وتمدن را معلوم میشود   عرض کردیم که قانون اسلامی ناظر بتکمیل
نفوس بشریه وانتظام امور بانکه بیان میفرماید آنچه باید ملاحظه نماید شخص کامل در
عالم خودش با قطع نظر از معامله ورفتار او با دیگری یا با ملاحظه طرفیت با دیگری
وانچه ملحوظ است نسبت بخودش تنها یا ملاحظه انچه که لازمست در عالم باطن
وروحانیت وتکمیل صفات نفسانیت که آن علم اخلاق بود یا ملاحظه اعمال
جوارح وحرکات وسکنات نسبت بخودش تنها که آن علم آداب است
از اخلاق قلیلی نمونه ذکر پس اشاره بآداب نمائیم   شجرهٔ سابعه
در آداب واین شجره هم مشتمل بر فروع واغصانی بسیار (۱)
صرف عمر بدانکه آنچه انسان دار هستی وبود او است از روز یکه

مولود

مولود شد وقدم بعرصهٔ شهود نهاده تا آخرین نفس که در این دنیا کشد
عمر اوست که مرکبست از چند سالی وهر سال چند ماه وهر ماه چند هفته وهر هفته
چند روز وهر روز چند ساعت وهر ساعت چند دقیقه وهر دقیقه چند ثانیه وکذا
امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید که چه قدر زود تمام میکند دقایق
ساعات را وساعات ایام را وایام هفته ها را وهفته ها ماهها را وماهها سالها
وسالها عمر را البته میدانی از روز تولد علی الاتصال بطرف مرگ میروی
وهر روز وهر آن همیشه در نقصانست واگر تمام آنچه در دنیا است بدهند
یکدقیقه توقف نمیکند که ناقص وتمام نشود وهرچه را میخواهی برای همین
عمر میخواهی وهرچه باشی خوب باید در همین عمر خواهی شد وهرچه تحصیل
کنی برای عالم دیگر آن هم در همین عمر است پس باید این سرمایه بسیار بسیار
در نزد تو عزیز باشد وهیچ ثانیهٔ از آن هدر خرج نکنی ومفت یا بقیمت ارزان
از دست ندهی پس اول آنچه لازمست درست تشخیص بدهی که آنرا بچه
خرج کنی   لکن یک نکته را ملتفت باش که با اینهمه وضوح سفارش عمر تو

فایده ندارد زیرا این را ملتفت خواهی شد در حالیکه اگر این سرمایه از دست
تو رفته و بخواهی خوب خرج کنی هم دسترس نداری پس این باقی عمر تو فایده
دارد اینست که در حدیث فرموده بَقِیَّةُ العُمرِ لا ثَمَنَ لَهَا یعنی باقی عمر قیمت
ندارد و هیچ چیز مقابل آن نمیشود   و یک نکته دیگر اهم ملتفت باش تا تو
بخواهی بدانی که چه خوبست عمر را بآن صرف کنی عمر گذشته و تمام شده خواهد بود
پس خوبست آنچه فهمیدگان و عقلا و حکما هم جنسان خود مان بعد از صرف عمر و تجربه
فهمیده اند آنرا مسلم بگیری و الا عمر برای تجربه کافی نیست تو هم عمر دیگر نداری
که در این تجربه و در آن عمل کنی   امیر المؤمنین ع در وصیت خود بحضرت امام
حسن علیه السلام میفرماید ای پسر من من عمر و تجربه کردم مثل یکی از گذشتگان
بلکه کانه بوده ام با ایشان از اول تا آخر شان و من ملخص مینویسم برای تو آنچه
تجربه کرده ام تا تو کار بندی و از زحمت تجربه برهی بعد شروع کرده نصایح را
میفرماید حیف اکثر ما ها تا آخر پیری و مرگ اصلا ملتفت نیستیم که چه باید شد و چه
باید کرد و یا در آخر وقت ملتفت میشویم یا اگر بکار مفیدی رجوع می کنیم بکه

دیر و بالطبع میشود بجائی میرسیم سعادتمند قومی و کسی که مربی او در عالم
طفولیت چنان بسرعت و سهولت او را تربیت کرد که وقت عمل نگذشته
بکار آمد   پس میگوییم انسان یا اینست بعد از این عمر برای نفس و
روح خود بقا و عالمی دیگر اعتقاد دارد یا همین عمر را امید اند بعد فالاولی
که عموم اهل زمین و کلیه اهالی دین و مذاهب و اکثر حکما باشند و نصیحت است
صرف عمر را میخواهند برای اصلاح امور جائیکه خود را همیشه در انجا ماندنی میدانند
و هم اصلاح امور باقی عمر که احتمال دارد در اینجا باقی باشند   و دویمی که
دهریه باشند آنها هم بحکم عقل بهترین صرف عمر آنرا میدانند که اثری از ایشان
مفید بحال نوع بشر و ذکر خیری و کمال و علو و افتخار در زندگی تحصیل کنند   باقی مانده بعد از مرگ
بالجمله مرد عاقل باید پیشنهاد خود کند که عمر خود را صرف کند بطوریکه وجود او
بیفایده نباشد و در عالم انسانی قدم زند و خود را از عالم جماد و حیوانی
بالاتر کشد پس چه قدر احمق است کسیکه گمان کند که هر گاه از غذاهای لطیفه
و لباسهای نظیفه و زنهای ظریفه بدست آورد و شب و روز شرابا خند

وبازی و مستی و لهویات گذرانید عمرش را خوب صرف کرده با جمله
سعادت و خوشبختی و شقاوت و بدبختی در نظر کسان باختلاف درجات
ایشانست بسیاری از اهل عالم سعادتمند آنرا میدانند که از اموال
دنیویه بار سنگین بدوش گرفته باصلاح و حفظ آن عمر صرف نماید در این مقام
بحث کردن طولی دارد آنچه سعادت در اسلام اینست که شخص بنا گذارد بر اینکه
عمر خود را صرف کند بر علم و معرفت و شناختن حقایق اشیاء و حکمت و نظر در
حال گذشتگان و تجربت و عملی که از آن رزق حاصل آید بقدر کفایت و صرف عمر
در طاعت و عبادت و نشر علم و هدایت و تربیت جهال و دعوت و بقدر توانائی
دستگیری افتادگان و اجراء عدل و احسان و ابقاء آثار خیریه و رجوع به کتب
و تواریخ و تصنیف و تالیف در ابواب علوم و نشر کمالات پس از اول بر پدران
و بزرگان و مربیان ملت لازمست که از جوانی و طفولیت نورسیدگان را باین قسم
مطالب عادت دهند و فخر و سعادت هر کس را از اول در این اعمال نهند و درجات
علیای ایشان در سبقت باین اعمال قرار دهند و شجاعت و جوانمردی و حفظ

قوم

قوم و وطن و یاد گرفتن طریق جنگ و دفاع و حراست و هیبت و یگانگی با همدینان
و آداب دخول و خروج مجالس با ایشان آموزند تا از اول با غیرت و عزت
نفس بزرگ شوند و تملق و سؤال و ذلت را در نظرشان قبیح نمایند و احترام
و اکرام را منوط باشتهار پدر و قدرت و قاهریت و غنی و ثروت و هتاکی
و وقاحت مقرر ننمایند بلکه احترام و آفرین و مدح و تحسین را بر هر یک که در مقام
علمی و ادبی و درک حقایق و حفظ شرف و فتوت و کسب افتخار و عزت مقدم شد
قرار دهند پس از اول جوانی همت بر این وجهه شود که در مقامات علمیه قناعت
بهیچ درجه نکند و در قید جمع مال بیفایده و صرف عمر باعمال لغو و شهوت انتها
نباشد و همت بر خورد و خواب نگمارد و ذلت و حاجت بدیگر از اقبح شمارد
و با کمال غیرت و مردانگی در پی حفظ شرف اقدام نماید و هر مقدار از عمرش را
که بیکار گذرانده یا مشغول افعال لغو و هرزه و بی ثمر باشد آنرا تضییع وقت
داند و دقایق و ساعات عمر خود را خیلی با قیمت داند و از اشخاص ول گرد
که کارشان اینست که دوش میکشند تا مردم را مشغول بگفتار و اخبار لغو

کنند پرهیز کنند که اینها آفت عمر خودشان و آفت عمر مردم هستند
چه بسیار نادانان که محض گذراندن وقت و کشیدن قلیان و یاوه زنخ زدن
در حق دیگران عمر عزیز را ساعتها پی ساعت تلف میکنند پس اسلام از همه چیز
عمر او اوقات را بیشتر قیمت داده و آنرا از همه چیز عزیزتر نهاده مبادا بیباکانه
تلف و ضایع کنی و در شتاب گذشته پشیمانی و نادانی نمائی
چه قدر خوبست مرد عاقل هر روز طرف صبح بعد از فراغت از نماز و تعقیب
و قرآن نفس خود را پیش گذاشته و مخاطب داشته بگوید ای نفس میدانی
از دیروز صبح تا حال یک روز و یک شب هم از عمر من ناقص شد و این پایه از دست
رفت الآن لطف خدا مدد و سعادت یار شده امروز که روز تازه است هنوز
من زنده و صحیح و قادرم و در اعضا و جوارح و عقل و قدرت نقصی ندارم ای نفس
خواهش میکنم امروز را با من معاونت کنی و در ساعات مواظبت
نمائی که بیهوده بهدر خرج نشود و مفت از دست نرود البته قدر وقت خود را
بدان از این بهتر اینکه آن وقت ساعات و روز را قسمت کرده مقرر کنند که

ساعت فلان

فلان ساعت فلان عمل و فلان ساعت مثلا خوراک و فلان وقت خواب و بهذا
تا غروب بعد از آن مواظبت کنند که بطریقیکه مقرر کرده نفس تخلف
نکند و اوقات خود را ضایع ننماید و فراموش از عهد خود ننماید و شام بعد از نماز
نفس را مخاطب ساخته حساب روز را بکشد که بگو امروز چه کرده و یکروز عمر را
تلف کرده در عوض چه آورده اگر خوب کرده و عمر را منفعت داده و عمل مفیدی نموده
تحسین کند و اگر ضایع کرده و بیهوده بهدر گذرانده مذمت و سخت گیری نماید
و انتقام آنچه نکو کرده در آینده بگیرد **(۲) معاشرت** بدانکه
در میان حکما و عقلا و علما گفتگو خیلی واقع شده و اخبار و احادیث هم
مختلف رسیده که آیا رفت و آمد و معاشرت با خلایق بهتر است یا عزلت
و کناره جوئی و گوشه نشینی و برای هر یک فایده ها و ضررها ذکر کرده اند و احادیث
شاهد آورده اند معلوم است بسیار اعمال مفیده و کارهای با اثر درست
نمیشود مگر با معاشرت مثلا تعلیم و تعلم و هدایت و موعظه و ایصال خیرات
و احسانات و دستگیری و صنایع و اختراعات و تجربه ها و علم اخلاق حسنه

واطلاع بر آنچه از مطالب عالیه در عالم هست و معاونت و عیادت مریضان و
مشایعت جنازه‌ها و آبادی بلاد و طرق و همچنین اشتراک در اعمال خیریه همه محتاج است
معاشرت و در میان مردم بودن و اشخاص را شناختن و نیک و بد را
تشخیص دادن و اصلاح میان خلق کردن و همچنین آنچه جمیع صدمات
و فتنه‌ها و عداوتها و گرفتاری بغیبت و بدگوئی و ظلم و کثرت احتیاج و حرص
مال و جاه و غیر اینها در معاشرتست در عزلت و کناره‌جوئی اگر آن فایده‌ها نیست
از این ضررها هم ایمن است و لکن حق مطلب اینست که معاشرت با شرایط خود در
مقام خود بهتر است و عزلت با شرائط خود در مقام خود البته باید بکمال سعی
و مواظبت کرد که با هر ناکس معاشرت و مراوده نشود خصوصاً در این عصر که اکثر
اشخاص سراپا نفاق و شقاق هستند همه اینها از برای خود میخواهند بسیاری
معاشرت میکنند بطمع مال یا اینکه با معاونت و معیت و نام رفاقت تو تعدی
بر دیگران نمایند و یا تو را هم شریک عداوت اعداء خود سازند و تو را آلت
انتقام و ظلم خود قرار دهند مثل اینکه بسیاری از آنها که با حکومتها

و امراء و متقدرین معاشرت و اظهار محبت و معیت میکنند اگر چه اینان
او را بشناسند و معیت هم نداشته باشند بلکه منافق هم بدتر از همین
دخول و خروج مجالس این متقدرین را اگرچه در خلوت فحش بشنوند خارج
بنظر مردم محبت و معیت میدهند و بهمین واسطه مال مردم را میخورند و تعدیات
بر مردم میکنند بلکه غالباً مردم باین اعتقاد که این شخص مقرب با این شخص
متقدر رفیق است و حرف او را میشنوند باین بدبختان منافق پناه میبرند و
رشوه‌ها میدهند بلکه این خبیثان بدرجات بیشتر از حکومات دخل از مال
مردم میکنند و تعدی بر مردم مینمایند بلکه گاه گاه مردم را که عداوت با ایشان
دارند در پیش آن متقدر مقصر کرده با دخل رسانیده خود را خوش مردم مینمایند
در این عصر این اشخاص بیدین خیلی زیاد شده‌اند مثلاً خیلی هستند که
در باطن بدترین دزدان و بدترین ظلام هستند لکن لباس اهل علم پوشیده‌اند
و بواسطه ثروت که از دزدی و ظلم و رشوه جمع شده یا بواسطه شهرتی که از پدر
و جد درست یا نادرست یادگار مانده لقبی برای خود تحصیل کرده فلان العلماء

یافلان الشریعه یافلان الاسلام یافلان الصدر مثلا واین را وسیله
معاشرت با متقدرین و حکومت و راه یافتن بمجالس خلوت و جلوت ایشان
کرده بنظر رعایای بیچاره خود را قاهر بلکه مختار کل امور ان حاکم یا امیر یا عالم متقدر
هر رشوه را از مردم میگیرند و هر ظلم را مینمایند و حقوق و دیون مردم را میبندند
تعدیات ایشان
و مردم اصلا قدرت اظهار ندارند بلکه بعضی در صحراها با دزدان و در شهرها با اوباش
باحکومت
و هرزه گردان شریک و معاون هستند و بتحقیق از معاشرت ایشان اقتدار
بایشان میرسد که با این راه یافتن اولا مظلومان قدرت شکایت از ایشان
ندارند و ثانیا راه تدلیس و اشتباه کاری بر ایشان یافته اند مثلا میدانند کدام
از مقربین
ادم حاکم باید رفیق شد و بکدام باید رشوه داد و کدام حاکم را باید معاون
خود کرد تا شاکیان را اصلا راه ندهند یا بالاخره چند نفر مظلوم که شاکی شدند
پامال کنند دیگران حساب خود را کرده دیگر شاکی نشوند مثلا حالا چگونه رؤسا
و متقدران از شر معاشران آسوده شوند زیرا باید یا جلو دست اینها را بگیرند یا باید
از محل دست کشند و بنای زد و خورد با این اشرار نهند خداوند رحم بمظلومین نماید
بعضی

بعضی معاشرت میکنند بطمع مال بعضی بطمع عرض و عیال بعضی بطمع
اینکه تو دین خود را در حمایت او بدهی بعضی برای اینکه سؤال از دیگر انکرده مال
بکف او نهی بعضی برای اینکه تو را اذیت بدهد و بالباس دوستی دشمنی خود را
بخرج نهد بعضی برای اینکه سخن برد و سعایت کند و عالمی را بهم زند اقل ضرر انهم
اینست که بیکار و بیعار میخواهد وقت خود را بگذراند و حرفهای مفت و لغو زند و از این
و آن گفته وقت خود و تو را ضایع نماید پس از بسیاری از این معاشرتها که سراپا
ضرر دین و دنیا است البته عزلت هزار درجه بهتر است بلکه فرار از این دیوان آدم
خوار از همه چیز لازم تر است اما اگر معاشرت با مردمان عالم و حکیم و خیرخواه بیغرض
و رفیق باوفا و ناصح امین که در قلب نسبت بتو اصلا بدخواهی و غش نداشته باشد
و منادمت او فائده دین و دنیا بتو رساند و مصاحبت و مکالمت او عقده از دلت را
کشاید البته معاشرت با این اشخاص بهتر است و چنین معاشر و صدیق رفیق
کبریت احمر و اکسیر اکبر است تمام دنیا فدای یکموی او   لمؤلفه الضعیف
اگر دیدی رفیق صاف و ساده   بصافی مهر تو بر دل نهاده

چشیده لذت شهد محبت — شده روشن دل از نور حقیقت
که باشد وقت شادی مر تو را یار — بوقت غم تو را دلدار و غمخوار
بگیرد دستت اندر حال نکبت — بشوید از رخت خاک مذلت
بقول و فعل باشد رهبر تو — نکوخواه و دلیل و یاور تو
بوقت گیر و داری باشدت یار — نه چون دونان شود بر دوش تو بار
بود در ظاهر و باطن تو را دوست — بود او مغز و عالم جمله چون پوست
برو جان را فدای جان او کن — جهان را جمله قربان او کن
برو سر نه بخاک مقدم او — ز عالم شو همیشه همدم او

اگر چنین رفیق صدیق نیافتی تنها باش و رفیق خود کتب اکبر و افکار عالیه شغل خود کن تا عمر خود با نجام رسانی

اقتصاد (۳)

یعنی میانه روی در اعمال و افعال و احوال بطور اختصار آداب پسندیده اسلامیه ترا بهتر این بود بعد از آنکه پیشنهاد عمر خود را با فی ترتیب در سنوات عمر بدانی کم سازی باید بکنی و همچنین در ماههای سالها و هفته ها و روزها و ساعات که با نظم

صحیح اجزای عمر خود را با نهایت رسانی بهتر است در اوایل طفولیت تا هفت و هشت سال طفل را واگذارند که مشغول لعب شود و بی قید و حبس جسد نمو نماید و قوایش محکم گردد ولکن باید مواظب شد که عادت بازیهای لغو و حرفهای رکیک و هرزه و صرف همت بخوردن و شکم پر کردن نکند تا از اول سبب همت و دون الطبیعه بزرگ نشود و تا آنوقتها تحمیلی بر او نباید وارد کرد اگر بعضی بازیها و نقل حکایات که در ضمن متضمن موعظه و حکمت باشد عادت دهند اگر چه در آنوقت مشغولیت و بازی میدانند ولکن بعد از آنها نتیجه طبیعت حکمت آمیز میگردد و نهایت تحذیر از فحش و دروغ کند که اصلا عادت ننماید و در نزد او احترام بزرگان و حفظ آداب و حفظ عفت را مرغوب نمایند و غذا او استراحت و رحمت او را متوسط کنند تا خالص از عادت نکند و از زحمت منکر نشود و در نزد او از بزرگان مؤاخذه بر قبایح و تعریف محاسن نماید فایده دارد و سؤال و چیز خواستن از دیگران را با او یاد ندهند بلکه ممانعت عادت دهند   افسوس که در این عصر ترقی ما ها بالکلیه از تربیت عاری هستیم

مادران تربیت اطفال نمیدانند و امراض ایشان و معالجه ایشان را نه خود میدانند
نه طبیبی دارند غالباً از شدت محبت هر چیز مضر میخورانند و هوای آنکاه دارند را
نمیدانند لهذا بسیاری را از طفولیت معیوب بلکه مقتول میکنند و بحرکات رکیک
و حرفهای بیقاعده وامیدارند که اسباب مشغولیت و خنده باشند

(۴) اشتغال خداوند حکیم در آیه شریفه مدت زندگانی را
بیان فرموده اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِینَةٌ وَتَفَاخُرٌ
بَیْنَکُمْ وَتَکَاثُرٌ فِی الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ در حدیث وارد شده که
هشت سال از عمر لعب است که بازیچه اطفال است که محض حرکات و اشتغال است
و از روی شهوت و حرص بر بازی نیست و نه غایتی منظور دارند و هشت سال
لهو است که بازیست از روی حرص و میل و لذت در بازی و غلبه بر طرف
مقابل و هشت سال که از سن شانزده تا بیست و چهار باشد بالطبع
طالب زینت است و اظهار جمال و عشق و محبوبیت و هشت سال که تا سی و دو
باشد در مقام تفاخر و طلب علو بر اقران و امثال در هر چه فخر و شرافت اعتقاد نمایند

بعد از آن طبع حریص مایل بر جمع تا چهل سال و تکثیر نسل و اولاد بعد از آنکه حرص مایل
و محبت اولاد بعد از سی و دو ظاهر شود و بهتر است که در هر وقت عمر موافق
میل طبیعی تربیت علمی در تکمیل نفس نموده شود پس از سن هشت که طبع مایل
و حریص بلهو و بازیست که از لهو خسته میگردد در همانوقت حین انتقاش و قبول
صور تعلیمیه در نفس است و او را واداشتن بتعلم علوم و حقایق و انس دادن بمطالب
و مقدمات صحیحه پس معلم دانای ادیب لبیب عاقل خلیق مهربان ترقی خواه
بر طفل بگمارند و او را بتعلم وادارند و البته بکمال سعی در تسهیل طریق تعلم
نمایند و با رفق و مدارا و مهلت و مواظبت مشغول کنند طوری نمایند که
محل تعلیم را مجلس ندانند و معلم را امیر غضب نخوانند و نفرین بر پدر و مادر با زبان
حال و قال نکنند که چرا در این حال ترقی و طلب تفرج و بازی او را بدست جلادی
سپرده محبس داده‌اند و در حال تعلم قهراً او را ملحوظ دارند و علوم مفیده
و نافعه باو یاد دهند و با عقاید صحیحه پرورش کنند و غیرت و عزت نفس و شرف را
در نظر او جلوه دهند و از علم نجات دنیا و آخرت را جویند در دنیا مقدمات

بی حاجتی او را بخلایق فراهم کند تا سائل و متکدی و دزد و شریر و ظالم نگردد
پس علم و صنعت یاد دهند و بمذهب صحیح با دلیل ملیح معتقدش گردانند و هم
آخرت و دین و مذهب و هم جنسان و حب قوم و وطن و احترام استاد و مربی
و پدر و مادر و صاحبان حقوق و احسان را با ایشان تعلیم نمایند و البته اهم مقاصد
حفظ شرف نفس و غیرت را با ایشان وانمود کنند و مسابقت و تقدم بر یکدیگر در
کسب علم و تحصیل کمال را جلوه دهند و کسیکه ابراز هنر نماید تحسین و آفرین گویند
والبته جهد کنند که قابلیت ماده را ملحوظ دارند و هر کس استعداد و میل علمی
و صنعتی دارد بهمانش وادارند و البته بچیزیکه اهلیت آنرا ندارد مجبورش نکنند
و در پی تعلم و تفریح و فرج دهند و البته باید قابلیت و رغبت ملحوظ باشد
بسیاری از اطفال در ملک ایران ضایع و مظلوم میشوند که مثلا قابلیت تعلم
فلان علم یا صنعت را ندارند جبرا وامیدارند و سالها در پی آن میفرستند
و کو تحها میرسند آنرا که قابلیت ندارد یاد نمیگیرد و از آنچه قابلیت دارد
دستش نمیرسد بیچاره ضایع میگردد و ملکه مفاسد بسیار بر این مطلب
مترتب

مترتب میشود هیچ چیز را نباید جبری شمرد مثلا کسیکه قابلیت و اهلیت
طبابت ندارد مدتی جبرا وادار شدند چند کلمه یاد گرفت یا خدمت طبیبی کرد تا وقت
تعلم صنعت و علم دیگر گذشت و صاحب عیال و اطفال و مخارج و استقلال گردید
حالا بیچاره چه کند در ایران امتحان و منع هم در کار نیست این بیفهم ناقابل
شروع بطبابت میکند یعنی باید یک عمر معاش او را آدم کشی بگذرد
یا مثلا یکی خیلی قابلست از درشتی پیکر و مهابت منظر و قوت جگر که سرباز و نایب او ظاهر است[1]
و لشکری باشد و اصلا قابلیت ندارد از حرف علم شریعت در سالی دو کلمه یاد
بگیرد حکما میگذارند بمدرسه در آنجا چند سال درس شرارت میخواند و شریعت را
و هم میدهد بعد از حاجت بمعاش و بزرگ شدن بیچاره چه کند
جز اینکه شر و دعوی بر اش باشد یا اگر دستش رسد مثل بسیاری با حق
قضاوت کند و در عمر مایه معاش او خراب کردن دودمانها و پامال کردن مسلمانها
باشد یا شغل خود شهادت ناحق را کند یا سعایت و بهم زنی خلایق یا یکدی
یا بالاخره مضحکه و مسخره گی نماید و همکذا دادن منصب ریاست لشکر و سرتیپی عسکر

بجوان نازپرورد لطیف ضعیف القلب امیرزاده که اهلیت علم استیفا داشت
وهکذا سایر صنایع و علوم و اعمال   بالجمله این سن اطفال از هشت تا
شانزده خیلی مراقبت و مواظبت در تربیت بدن و روح و علم و آداب
و صنعت اطفال لازمست که تحقیقت بنیاد نیکبختی و بدبختی عمر ایشان
از آن وقتست و هم مورد توجه ناپاکان و هرزه گردان هستند وقتست
که بایشان یاد دهند آداب ورود و رفتار و کردار و گفتار و خورد و
خواب و سایر لوازم اعمال را و موهومات را از نظر ایشان محو کنند و بگویند
شرافت نفس و حفظ عزت و ناموس را از همه چیز مهمتر بایشان فهمانند و از تواریخ
گذشتگان صاحبان همت و غیرت و حکایات عبرت و تجربت برای ایشان
بخوانند و رفع حاجت خودشان و همدینان و هموطنان را اهم مقاصد
ایشان گردانند و احتیاج بدیگران و ذلت را در نظر ایشان تقبیح نمایند
و حرکات و کلمات رکیکه را در نظر ایشان بی اعتبار و بی قدر شدن خالص
فهمانند و از مصاحبت دونان حذر دهند و کسالت و بطالت را قبیح نمایانند

(٥) ترقی   در سن پانزده و شانزده عقل بدرجه رسد
که انسان مورد تکالیف الهیه و محل مدح و ذم و جای عتاب و عقاب و عفو
و ثواب میشود و استقلال در امور و اصلاح نفس و عقل و معاش و دنیا و آخرت
خود را در خود می بیند و ظاهرا خود را مستغنی از پرستاری و تربیت دیگران میابد
وقتیست که توجه خطاب بخود او شود و توقع از خود او شود مشکلترین وقت انسان
در مقام امتحان و داخل شدن بسلسله نیکان یا بدان همین وقتست
از طرفی شدت غلبه شهوت و عشق و عیش و کامرانی و زینت پرستی و غرور
جوانی و خود را بناگهان از تحت محکومیت مربیان بیرون دیدن و کمال قوت و قدرت را
برای هر امر در خود یافتن هنوز تجربه نادیده سفرها نکشیده پستی و بلندیرا نخورده
هوسها در سر دارد و خود را از پدران و پیران کاملتر میداند و نصایح ایشانرا
خرافات و حماقت میخواند وقت اظهار قابلیت است و آشکار شدن جوهر طبیعت
مردانگی کرده وقت صحیح عمر خود را بهدر دهند و نام بدکاری و نامردی
و پستی بروی خود ننهند وقتیست که هر نام در آنوقت که از شانزده تا بیست و چهار است

ذکر شدند و مشهور گردیدند و هر عنوان و هر صنعت و هر بلندی یا پستی
که در آنوقت ها بخود پیدا کردند باقی عمر را بهمان نام و عنوان خوانده خواهند شد
سعی کنند که هنر شیر مردانست شهوت نفس و هوا و هوس شانرا
نیفکنند و برفاقت آدمهای نانجیب و خلف و هرزه کار مردم آزار سست
نفس پرست کمتر جاهل راغب نشوند وقت تجرد و صفای قلب و بحبوحه جوانی
و عقل و هوش و ادراکست از علوم و کمالات بهره ور شوند و با پاکان نام آور
گردند البته از نصیحت بزرگان و فرمایشات پیران خود را مستغنی ندانند
و بطرف عبادت و معرفت خدا و رغبت شریعت غرا و شکستن هوا خود را بکشانند
و روز و شب و عمر و ساعات خود را بسیار غنیمت دانند شاید در این هشت
سال از تحصیل علوم و کمالات لازمه انسان کامل تربیت شده متمدن فارغ
آیند در جوانی نام بلند کنند (مصرع) نه زیرکست بدانکه این وقت عمر چون
وقت شدت هیجان شهوتست که بنیه در کمال صحت و مزاج در غایت استقامت
و معده و اشتهاء قوت و وقت ازدیاد منی و میل بر جماع و رفع اذیت عزوبت و شهوت

بالمره

و همین است که سبب عشق و محبت بر نسوان و دختران و حرص بر تزویج است
و همین است که جمال نسوان را در نظر جلوه میدهد اگرچه در واقع منظرشان قبیح
باشد و همین سبب میشود که جوان محض وصال آنکه در نظرش جلوه نموده
مال و علم و صنعت و حسب و نسب و شان و مناسبت و لیاقت و پاکی و عفت را
منظور ندارد و از نصایح پدر و مادر و خیرخواهان و پیران گردن می پیچد و همین است
که انسان را حریص میکند بر آنکه لباس و صورت و قد و حرکات و افعال و
اعمال خود را پاک و با زینت نگاه دارد که محل پسند نسوان خصوص معشوقه اش
باشد و هر شجاعت و ظرافت را بخود می بندد و مهیجات عشق و مودت را اظهار
میکند و این حالت در آنوقت که تکمیل قابلیت هاست انسان را از تحصیل علوم و
صنایع و فراغت خاطر میگذارد بلکه غالبا مکالمات و اشعار نشاط خیز
و حکایات و حرکات عشق انگیز را طالب میشود و میل بجوانان هوا پرست میکند
انصافا وقت خیلی خطر و محل شدید ضرر است از طرفی اگر آنچه بخواهد
او است که تزویج باشد تصدیق کنیم واقعا این تزویج و تاهل است

که اکثر مستعدان کمال و علم و ترقی را از پسران و دختران از کمالات گذاشته
و در جوانی گرفتار بلاها ساخته و بساط نشاط ایشان را در نوردیده و در جوانی هر یک
گرفتار هزار غم کرده‌اند و از طلب علم و منصب عالی و فخر متعالی میمانند و از سیاحت عالم
و اطلاع از اطوار اصناف بنی آدم محروم میشوند ذُبِحَ العِلمُ فی فُروجِ النِّسا
حقا و اگر از تزویج منع از عزوبت در نهایت مشقت و از شوق و شهوت
در اذیت بلکه هوا و نخوت و هرزه گردی و شرارت را مصدر خواهند شد و اگر گوییم
محض اسکات شهوت تزویج حقیقی و طلب و لذت نماید بلکه اکتفا کند بعضی با آن
و پیرو زنها واقعاً این هم سبب صدمات بدنی و هلاکت جسمانیست مع ذلک
غالباً برای تحصیل کمالات ترک تزویج لابد است مردانگی کرده با نفس بجنگند و
خود را از شر نفس اماره خلاص نماید بهتر است بهتر اینکه عشق تحصیل علم
و تکمیل نفس را غلبه دهند که عشق شهوت را از بدن مغلوب شود و زینتهای جسمانیه را
تبدیل و تعویض بزینتهای معنویه نمایند پس زینت خود را از علم جویند و هر چه
گویند از عشق کمال گویند و نام آور را از ادب و هنر کتابت و خطابت و تعلم

از

طریق سؤال و جواب جویند و حرکات مناسبه هر مقام و هر کس بحسب شغل و
منصب و عملی که مناسب حال اوست آنرا برتبه اعلی رسانیده و زینت خود
تقوی و عفت و حیا را گردانید بدانند که اگرچه هزار مشتری برای و پیدا
میشود دختر را با هزاران مرغبات از حسن و جمال و کمال و علم و خلق و حسب و
نسب و مال و جهازیه و غیرها بنظر او جلوه میدهند بلکه چنان بنظر او میآید که گر
این دختر از دست برود دیگر در دنیا مثل او نیست بدانند که همه اینها غلط و این
جلوه‌ها عشوه است و ان علی الاتصال دختر سیر انید و طالبان بطرف او
میآیند تو تحصیل کمال کن بلی گاهی نفس جوان فریب میدهد و را با آن
احادیث و مرغبات که در شریعت اسلام برای تزویج هست حقست و لکن
هر نکته مقامی دارد آن در جائیست که مانع کمالات نگردد بالجمله دراین
خیلی لازم است با فراغت خاطر تکمیل علوم لازمه نماید و خود را جاهل دانسته
در هر مجلس و محفل و در هر مقام و هر کلام در صدد تحصیل تجربه باشد و عمل خود را
اطلاع و شناختن اوضاع قرار دهد و سعی در تحصیل آداب حرکات بزرگان

وکوچکان نماید وتکلمات خودرا بزیور ادب مزین دارد ودرمعرفت حق واعتقاد
بمذهب واخذ طریق دینیه تخلیه نفس نموده بانوارات فطرت انسانیه منور شبهات
وهنشرات شوش نکرده وشیطان پرستان بالقاء شکوک متحیرش نساخته اند
ادله صحیحه خداشناسی ومذهب حق رابنظر انصاف بنگرد وشریعت وقانون
حق راملجاء خویش نماید وخودرا بزیور حق شناسی بیاراید خوشا جوانیکه
تاسن بیست وچهار از هر علم خبر دارد ودرمعارف وشناخت پروردگار
وآداب انسانیت پسندیده کاملان روزگار گردید بعد از این سن شروع
کند بثمر دادن وفایده بخشیدن واثر گذاشتن بلکه تربیت کردن دیگران واداء
حقوق بزرگان واثبات حق برکوچکان چنین جوانان چشم وچراغ ملت
وملجاء وملاذ امت وفخر وعزت دولت هستند (حیف از چنین
جوانان مملکت ایران خالیست در پیران بعد از پنجاه وشصت سال اینحال
وکمال را نمی یابیم چه جای اینکه چنین جوانان وفرضا اگر پیدا شوند کو قدر
دانان (۷) تفاخر چنانچه آیه شریفه دلالت فرموداز حق

[illegible]

بیست وچهار تا سن سی ودو وقت میل طبیعت است بطلب افتخار
وعلو وتقدم بر امثال واقران چنانچه تجربه هم کاشف است وهرکس اهل
هرعالم وهرعمل وهرصنعت است در عمل وعالم خود خواهد با امثال در عمل
مقدم باشد واین طلب علو وتقدم اگر نکشد بجائیکه حسد بر اقران آید
وطالب پستی دیگران باشد تا از او بالاتر نباشند اگر این نباشد
کمال حال انسانی ومحرک روحانی اوست برکسب کمال وجمال حال ونفس
انسانی چون پرتو جمال مطلق وخلیفه حق است البته دائما رو بطرف علو
وترقی وتقدم دارد وهرگز قناعت بدرجه پست را روا ندارد واین است
طالبان مناصب مثلا میخواهند در لقب ومنصب مثلا یا در احترام ومقام
وهکذا اهل صنعت در صنعت واهل تجارت در تجارت طالبان ثروت در ثروت
حتی کشتی گیران ورقاصان ودزدان واهالی لشکر وغیرهم وطالبان
رفعت علمیه تسابق بیکدیگر مینمایند وبهر وسیله میخواهند مقدم بر اقران
باشند اینباب بسیار مهمی است در تکمیل ملل واقوام واشخاص

واصناف اولاً هر چیز و هر صنعت و هر عمل در میان قومی فخر و شرف مقرر گردید
ابتداء جوانان جویای نام و عقلا طالبان احترام و احتشام مسابقت میکنند تا در آن
عنوان مقدم بر دیگران گردند چنانچه در اوایل اسلام حلم و علم و مجاهدت در جهاد
و ترویج شریعت و عفت و زهد و عبادت محل افتخار گردید صدق و صفا و راستی
و وفا نامداری شد همه سعی میکردند در اینها قدم زنند مثلاً در زمان معاویه
و عمرو عاص مکر و دها فخر بود مثل اینکه ادبیت و نحو و شعر مدتی در اسلام مایه احترام
و انعام در نزد سلاطین و حکام بود شعراء و ادباء مهره بعمل آمده سعیها کردند
مدتی در میان اهالی اروپا افتخار را در حمله بوحشیگری بممالک شرقیه و جنگهای
صلیبیه میدیدند مدتها است افتخار با تقدم در علوم و اختراعات عجیبه و
صنایع غریبه شده در ژاپون مثلاً حب وطن و اتحاد ملیت و اتفاق و زینت
افتخار گردید جانها میبازند و بخصم قوی پنجه بی باکانه میتازند و خصم را
مقهور میسازند   مثلاً افتخار در میان رجال بزرگ با جمع ثروت بسیار
باهر تعدی شده که افتخار در این است که اثری یادگار زنند در میان امثال

این بلد

این بلد ما فاخریت با بیحیائی و تزویر است یا ندادن حقوق مردم با ارتکاب خلاف
ادب و هتک احترام محترمین مثلاً و هکذا   لکن باید دانست که کسب فخر
و تقدم در هر چه که شرف و فخر شمرده شود گاهی با اینست که در واقع آن عنوان
تحصیل میشود که شرفست و گاهی بستن آن عنوان بر خود و تدلیس و اشتباه
کاری   و گاهی با پست کردن و پست خواستن دیگران تا کسی از او
اشرف نباشد   کمال اهتمام بر اقوام و اشخاص لازمست که اگر حیوة
حقیقی میخواهند تا بطور حقیقت با برهان و تجربت آن عنوان ثابت نکردن
مدعی عنوان از آن نام و نشان و احترام و مقام وصف ننمایند و راه تدلیس را
نگشایند که اول مرض و نقص غرض و بالاخره بیکاری و اضمحلال است
آه آه اگر اینجا چشمها دریاها اشک بریزند سزاست و اگر عقلا خاکها
بسر بریزند رواست اسلام که ابدا راضی نبود کلمه بلا حقیقت بکسی گفته آید و
جزئی منصب و لقبی و عنوانی با حدی بی تجربت داده شود افتخار را در کمالات
صحیحه مقرر فرموده و کبریائی تقوی و درستی بکسی متقدم نموده است شنیده اید

مثل ابوذر بزرگواری بقنبر فرمود ای سیاه زائیده حضرت نبوت صلعم فرمود
ای اباذر سفید زائیده بر سیاه زائیده فضیلت ندارد إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ میدانی ابولهب عم پیغمبر ص در چه مقام و بلال حبشی را
چه احترامست حالا پاپا و اولاد در میان ما این ایام افتخار بچیزهائی شده که در
اسلام نقص و ذلت و نزد کل عقلاء عالم پستی و خست و بعد اگر هر چه
عنوان دار یا سبب افتخار است دیگر زحمت تحصیل و تکمیل در کار نیست مثلاً
عالم صاحب عنوان و محترم است لکن نه از بابت اینکه عالم است چنانچه در اسلام مقرر
و در ملل دیگر در نظر است بلکه عالم آن میدانند که معتقد باشد بر مغالبه و
قاهر باشد باهر که واقف و بعد هزار نفر بلکه ده هزار نفر باسم عالم محض
لباس و تلبیس نامیده میشوند و آن شأن و لقب و زینت و نشان را از خود
می بندند تا یکی بتحقیقت در پی عالم باشد پس جوانان در تحصیل این
افتخار در عوض تحصیل علم بمقدمات اشتباه و تدلیس میپردازند و هکذا
امارت و تجارت و امانت بلکه اکثر کمالات خرید و فروش شده مایه و پول

همه را

دودمان نبوت

همه را درست میکند   از غرائب است که میخندند بر اینکه در سامره
و میان اهل سنت سیادت و انتساب بحضرت هاشم فروشی است
مع ذلک بسیاری خود پول میدهند یا صرف میکنند یا باشیان عالم
گویند یا عاقل خوانند یا امین دانند یا میرزا نام نهند و اگر با حقیقت یا
تدلیس شرف و فخر زائل شد اقدام بجد و زائل کردن فخر آنکس میکنند
که زحمت کشیده و بمقامی رسیده پس افترا میزنند و انکار ها میکنند و اثباتها
مینمایند   بلی فرق میان حال حیوة قوم و حال مرگ و اضمحلال
همین است که طبایع در مقام طلب شرف و فخر و علو در عوض تحصیل کمال با
کمال حرص اقدام بتضییع قوم خود میکنند یا با تدلیس و اشتباه
پیش میایند که احترامات و اعطاء عمل و منصب و لقب بنا اهل و در غیر محل
واقع شود و کسانیکه بتحقیق زحمت کشیده و بمقامی رسیده اند محروم مانند
و دیگران که اهلیت ندارند تشویق ندیده بلکه زحمات را لغو و بیجا دیده ترک کرده رو
بتدلیس و اشتباه کاری نهند یا هر کس با این حال زحمت کشیده مورد

اقراها و تهمتها و محل انکارها و اوباشها و افتضاح تا بالکلیه آنچه بتحقیق شرف و
عزتست زایل و آنچه بلا و زحمتست نازل گردد   بالجمله اسلام در اینمقام و همه
ایام اهل خود را دعوت بکسب فضایل و کمالات و عزت و افتخارات حقیقیه نموده
پس باید آنرا اتفاق نمود و بحث لغو و تدلیس و ظاهر اکتفا نمود و در عالم نفسانیت
خود اگرچه احدی نداند بآداب شریفه متادب شد پس در اینمقام بهتر است
آداب چندی را بدون تفصیل ذکر نمائیم   (۸) طهارت   بدانکه پاکی
و نظافت از آداب مهمه اسلام است بلکه اول تحمیل اینباب بکلیه عالم اسلام
نشر کرده اسلام نهایت تاکید کرده در طهارت و نظافت قلب و نیت و اعضا
و جوارح در اعمال و افعال و در طهارت ظاهر بدن و لباس و خانها و ظرفها و
فرشها و ماکولات و مشروبات و ملبوسات و محلات و بلاد و باغات و نهرها
و شهرها و امر فرموده دقت در نظافت و طهارت هر باب بعضی واجب و بعضی
مستحب و کثافات که از آنها احتراز کردن از آداب اسلام است بعضی چنانست
که اگر صاحب شرع بیان نمیفرمود کثافت یا نجاست باطنیه آن شیئی را مردم

نمیفهمیدند

نمیدانستند و بعضی در عرف هم کثیف شمرده شده اما نجاسات شرعیه
که بسیاری قطع نظر از شرع هم کثیف شمرده میشوند آنها است که واجب
شده در نماز و طواف در لباس و بدن از آنها نباشد و در خوردنی و نوشیدنی
اگر باشد حرام است و با رطوبت ملاقات هر چیز با آنها آنچیز را هم نجس میکند و
باید مسجدها و مصحفها از آنها پاک باشد چنانچه تفصیل آنها در فقه و در رساله های
عملیه مسطور است که آنها مشهورند مثل بول و غایط و منی و خون و میته و خمر و
هر مسکر مایع و سگ و خوک و امثال اینها که اینجا مقام تفصیل آنها نیست
و نهایت تاکید هست که لباس و بدن خود را پاک از چرکها و کثافات
و چه قدر تاکید هست شستن بدن و غسلها و پاک نگاهداشتن از هر چیز
که موجب اذیت و نفرت است از بابت عفونت یا از بابت چرکینی و کثافت و پاک
کردن خانها و خاکروبه و لعاب عنکبوت را زایل کردن و آب پاشیدن
و خوش منظر و معطر نگاهداشتن صحن و اطاق و غیرها و تنظیف محلات
از زباله و خاک و خاکستر و قاذورات که در نهایت شدت ممنوع است

جلوس برای رفع حاجت در محلات و درهای خانها و کذرها و سر راهها و نهرها
و جاهای برداشتن آبها و در باغات جاهائیکه میوه درختان میافتد و در سر قبرها
و چه قدر محبوب است که کوچها و بازارها و حمامها و مدارس و مساجد و معابد در نهایت
نظافت باشد و آب پاشی و جاروب شود و از بدن و لباس و غذا و محل جلوس
و عبور و معاملات خلایق اصلا عفونت ظاهر نشود و کثافت رؤیت نکردد و دست
پاک از چرک و کثافت باشد و شخص تحرز از اظهار آب دماغ و دهن نماید و با نظافت
معاشرت کند و اشیاء بازار و دکاکین پاک باشد و لسان زبان و دهان
و اعضاء خود را از حرفها و اعمال کثیفه بری دارد و ظرفها را ناشسته نگذارد
و خلوت و مسکن خود را پاک نگاهدارد تا زکی و دارا آنچه نسبت و دخل بنظافت دارد
روزی چند مرتبه شستن رو و دست و در شریعت مقرر شده غسلها مقرر کردید
د ۹) آداب بدن البته بدن خود را سراپا پاک نگاهدارد یا سر را
بتراشد یا اکر زلف گذارد تمام سر را گذارد پاک از چرک و غبار نگاهدارد
بهتر آنکه زیاد نگذارد دراز شود تا نرمه گوش یا تا دوش شانه زده و شسته

و صابون زده و براق و منظم نگاهدارد و سبیل را از طرف لب بچیند و لبها را
ظاهر گذارد چه نادان احمق کسیکه می پسندد بحسب خلقت لبها را خداوند پاک از مو
و رنگ آنرا ممتاز از رو کرده که اطراف آن نمایان کرده و عمدا مو را بگذارد آنرا بپوشد
و بطرف دهن افتد تا آلوده بهر چه خورد و نوشد شود و البته ریش را اگر تراشد
مرد را حیف است که خود را زن سازد بگذارد علامت شخصیت و وقار و مردی
که خدا خلق فرموده و او را از زن ممتاز نموده بماند و دراز نکند بی جهت تا محض سینه
و ناف سفید نهایت آنچه باشد زیاده از یکقبضه نباشد کمتر بهتر است
و آنرا پاک و شسته و شانه و صابون زده و براق نگاهدارد و صورت خود را پاک
نگاهدارد و موهای زاید را ازاله کند اقلا از پانزده یکدفعه نوره استعمال کند روز
و عطر زیاد استعمال کند و نگذارد بغل و سایر جاها بگندد و از سیر و پیاز
وقتیکه میان جمعیت رفتنی است بپرهیزد و بدن را نرم و کرم عادت ندهد
و خود را بکارهای سخت معتاد گرداند و زیاد استراحت نطلبد و زیاد هم بکار
مشغول نشود و چشم و گوش و اعضاء و جوارح بدن را با اعتدال استعمال

کند نه بیکار بماند و نه زیاد بکار مشغول شود تا بحدیکه خود را خسته و فرسوده
و از عمل منزجر کند حتی در عبادات هم حد اعتدال را نگاه دارد و در کتابت و مطالعه
و فکر و تحصیل علم در این طفره کند تا کند و خسته نگردد والبته اگرچه غنی و
بی احتیاج باشد بکسبی و صنعتی اشتغال کند بیکاری بدترین بلاها و مایه فسادهاست
البته در منزل از کارهای شخصی خود مثل اینکه طعام پختن و سفره آوردن و آفتابه
پر کردن و لباس دوختن و پاک و پینه کردن و آب کشیدن بلکه برای مهمان و غیره
طعام آوردن و کار راه انداختن و با اطفال مشغول شدن و حمایت عیال و
خدمه خانه کردن مضایقه ننماید اگرچه خدمتکار داشته باشد و لباس خود را خود بپوشد
نه مثل بعض متکبران که لباس ایشان را مثل طفل دیگری بپوشاند و بسیار ملاحظه شرم
و ادب در جلوس و حرکات خود نماید در تنهائی هم شود با نه حرف و حرکت و قیام
و قعود کند و از حرکات نا ملایم و بازیهای چرکین و کثافت و بی ادبی در تنهائی
خود هم احتراز کند اولا خود شخص شخصی است وقار و سنگینی را ترک
نکند و ثانیا عادت باو کند روغن مالی ببدن و حفظ دماغ و جسم از صدمات
ضرور

ضرور است چنانچه حفظ نفس خود از هلاکت واجب است پس از جاهائیکه خوف
ضرر هست احتراز کند (۱۰) آداب غذا اولا بقدریکه سد رمق بکند
و دفع ضرر با آن بعمل آید از غذا واجب است چنانچه اگر بمقدماتی و کسبی بلکه سؤالی
موقوف باشد بار واجب است و باختیار خود را کشتن و بهلاکت انداختن حرام است
و از غذا و دوا در حال صحت و مرض آنچه که ترک آن موجب مرض یا طول مرض و دیر
یا قمن باشد تناول آن واجبست آب و غذا از مال دیگری بی اذن صاحبش
حرام است مگر در حال اضطرار بقدر سد رمق بشرطیکه بعد قیمت دهد و اذن
صاحب مال یا اذن صریح میباشد یا اذن فحوی یا اذن شاهد حال و باید
رضا از روی قلب باشد پس هرگاه از خوف ظاهرا اذن دهد یا در میان مردم
مثلا رو مانع رخصت دهد و نتواند منع کند از خوف مذمت و خجلت مثل اینکه
بعضی بیخبرانه و سر زده داخل مهمانیها و مجالس غذا میشوند یا باغی بی میل صاحب
آن میروند یا کسی ظاهرا رو مانده تعارف کند یا کسی بگوید بده او بروی ولی در دل
بد دهد همه حرام است شراب هر مست کننده و بعد ز زده اش هم حرام است

اگرچه کسی باشد که مست نشود یا کسی بقدری خورد که مست نشود قطعاً هم
حرام است شاید سر اینکه مقدار کم شراب حرام است اگرچه مست نکند
این باشد معلوم است که مست شدن بدترین حالات بشر است و اضح است
عقل که تمام شرف انسان همان است آنرا زایل کردن و خود را بحالت
خرس و خنزیر آوردن بدترین قبایح است و حفظ این قانون و نظم و حراست
این قوروق با اینست که کم و بیش آن منع شود و الا بهانه بدست جاهلان داد
اگر رخصت کم آن داده شود یا رخصت بکسی داده شود که مست نشود زیرا بمقدار زیادی
و مستی میخورد و میگوید من کمی خوردم یا ندانستم مست خواهد کرد
میته و مردار حرام است و آن هر حیوانست که با قانون و شرایط اسلام ذبح نشده باشد
و اگر با قانون و شرایط اسلام حیوانی را ذبح کنند سگ و خوک که دریائی نباشند
مطلقاً همه اجزاء آنها نجس و حرام است بعد از ذبح هم چنین و انسان هم بعد از
ذبح نجس است تا اگر مسلم باشد بعد از غسل میت پاک میشود و گوشت این
حرام است و غیر این سایر حیوانات اگر بطریق اسلام ذبح شوند گوشت و سایر

اجزاء پاک میشوند پوست و سایر اجزاء استعمال شود ولکن خوردن گوشت بعض
حیوانات حرام است اگرچه ذبح شده باشند و آنچه حلال گوشت و حرام گوشت است
در شریعت اسلام معروف است کلیةً هر حیوان صاحب چنگال و درنده از خزنده و پرنده
حرام است و حشرات الارض حرام است از حیوانات اهلیه شتر و گاو و گوسفند و اسب
و الاغ اگر حرام نیست ولکن این سه تا که برای سواریست مکروه است و از حیوانات
بریه امثال اینها که آهو و گاو کوهی و بز و گوسفند کوهی و گوزن باشند حلال است
و از مرغان حلال و حرام معلوم است و اگر شناخته نشوند هر کدام چینه دان یا مهیز
دارد یا در پریدن دفیف از صفیف بیشتر است حلال است و دفیف این است که پرها را میزند
صفیف این است که پر گشاده بحرکت بالا و پائین میرود   خون و جمیع نجاسات
و هر غذائیکه متنجس شده حرام است   هر چیز نجس باشد لکن از خبائث
و کثافات شمرده شود حرام است مثل آب بینی و دهن دیگری که کثیف شمرده شود
یا مثلاً گوشت چند روز مانده و عفونت کرده بالجمله هر چیز که از خبائث شمرده شود
خاک خوردن حرام است مگر جزئی خاک شفا و دوا   هر چیز که ضرر کند

بر کسی مثل اینکه او را مریض کند یا مرض او را طول دهد یا سبب دیر خوب شدن
باشد یا مثل افساد معده بنماید و مثل اینکه در حال تخمه غذا خوردن حرام است
اجمالاً آنچه در شریعت اسلامیه حرام شده خوردن آن از روی حکمت ربانیه
یا ضرر بعقل و روحانیت انسان دارد اگرچه ما درک نکرده باشیم مثل اینکه ما نفهمیم
چرا آهو حلال و خرگوش حرام شده یا بفهمیم مثل اینکه شراب ضرر بعقل و جسد
دارد یا ضرر بجسد دارد حرام شده   هر کس را از حکمت خبر و از کمال عقل او
اثر هست با تأمل صحیح میبیند خلقت و هیئت و وضع و حالت خود این حیوانات حلال گوشت
و حرام گوشت خبر میدهد که گوسفند ماکول خلق شده و گرگ غیر ماکول و البته
عقل حکم میکند که آنچه ضرر بر روحانیت و جسمانیت انسان دارد باید منع شود
بلی همه اینها در حال اضطرار و برای حفظ رمق و دفع مرض اگر موقوف شد حلال
میشود جز اینکه در خوردن گوشت انسان اگر زنده باشد کشتن برای خوردن
در حال اضطرار هم جایز نیست و اما خود اگر مرده باشد در حال اضطرار که اگر آنرا
نخورد میمیرد آیا جایز است اشکال دارد   همچنانچه هر حلال که بانسان ضرر کند

مثل

مثل اینکه مست نماید بیهوش کند یا بجهة ضرر کند با اختیار خوردن حرام میشود
و آنچه از معدنیات و نباتات و حیوانات در زمین هست غیر آنچه گفته شد بدن یا عقل
و قوی ضرر نزند حلال است خوردن و آشامیدن و یا توتون آنرا کشیدن یا بهر قسم
بوئیدن یا بدن مالیدن بلی بعضی چیزها مکروه میباشد تفصیلاً در جهة مضرات است
بدانکه توسط در اکل و شرب در شریعت اسلامیه ممدوح است پرخواری
و شکم پرستی و مقید بغذاهای لذیذ شدن یا در قید غذاهای مختلفه کثیره
بودن مذموم است کُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا   اَلْمِعَدَةُ بَیْتُ الدَّاءِ
وَالْحِمْیَةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ تفصیل اگر کنیم در شریعت اسلامیه آداب غذا بسیار است
بعضی اینست که گرسنه نشده غذا نخورد و قدری میل باقی مانده دست کشد و شکمرا
پر نکند و شدت حرص بغذا را اظهار نکند هیچ طعامی را مذمت نکند و مدح زیاد از
طعام هم نماید با کبر و غرور سر طعام ننشیند در ظرف طلا و نقره خوردن حرام است
و در سفره شراب غذا خوردن بلکه در مجلس شرب و سایر معاصی نشستن
حرام است مهمانی مؤمن رفتن که غرض ضیافت و احسان یا توهین

با برادر دینی یاد داشته باشد مستحب است خصوص طعام عروسی و خانه نو ساختن
و حج آمدن و ختنه پسر کردن بلکه اجابت دعوت مؤمن مستحب است تا مسافت
یک میل راه فاصله مستحب است پیش از طعام دست را بشوید و با دستمال پاک
نکند تا طعام خورد و بعد از طعام هم بشوید و در مجلس ابتدا پیش از غذا
صاحب طعام بشوید بعد از آن کسیکه در طرف راست او است تا آخر دور و
و بعد از غذا ابتدا از کسیکه در طرف چپ مهماندار است بشوید تا آخر دور و
صاحب طعام باشد و اثر تری دست با برو و چشم بمالد و بعد از طعام با دستمال
پاک کند جمعیت همه دستها را بیکظرف بشویند و اول دست شستن را
علامت بزرگی و تکبر قرار ندهند   در وقت طعام بر زانو نشیند بر ران
چپ با سه انگشت یا چهار غذا خورد بعد از طعام انگشتان را بلیسد و طعام از پیش خود
خورد لقمه را کوچک بردارد و بسیار بخاید تا لعاب دهن بدست مخلوط شود
و بمردم در وقت خوردن طعام نگاه نکند و به پیش دیگری دست دراز نکند پیش
از شروع بسم الله گوید بلکه برای هر لون طعام بسم الله گوید یا بِسْمِ اللّٰهِ
علی

عَلیٰ اَوَّلِهِ وَعَلیٰ اٰخِرِهِ بگوید و بعد از طعام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید بلکه در وسط بسیار
حمد کند و متذکر نعمت الهی شود و بعد دعای معروف را بخواند و در خوردن صاحب
طعام شروع کند و بعد از همه دست بکشد و مهمانان برای صاحب طعام دعا کنند
و اگر وقت نماز باشد نماز را مقدم دارد مگر آنکه دیگران انتظار او داشته باشند
و بعد از طعام بر پشت خوابیده پای راست را بر بالای پای چپ بیندازد و بعد
از طعام خلال کند و برای مهمانان خلال بیاورد و دهان را پاک کند و دهان را
بعد از طعام بسعد بشوید   احترام طعام نگاه دارد خصوص نان احترام کند
و خورده های سفره را که میریزد بخورد و در صحرا اگر باشد بریزد و مرد پیر شب را سیر
بخوابد و گرسنه نماند بلکه مطلق هر کس بی شام ماندن خوب نیست نمک و سرکه
در سفره باشد ابتدا بنمک و ختم بسرکه نماید و سبزی در سفره حاضر نماید گوشت
زیاد نخورد و بسیار ترک هم نکند از چهل روز زیاده ترک نکند بهتر آنکه در هر سه روز بخورد
غذای نباتی خوردن بهتر است   ناخوانده بمجالس نرود و زیاده بر خرج
شکر از نکند تکیه در وقت غذا نکند   در آروق زدن سر باسمان نکند

در سر طعام چهار زانو ننشیند خود شراء دعوت کردند پسرش را با خود نبرد
با دست راست خورد مگر معذور باشد در حال رفتن غذا نخورد نان را با کارد و مثل آن
نبرد و نان را زیر کاسه نگذارد و استخوان گوشت را پاک نکند هر روز گوشت نخورد
دو مرتبه سیر خوردن مکروه است گوشت را نیم پخته نخورد مرد پیر گرسنه نخوابد روزی غذا از
اگر نادار است قناعت کند در غذا میل اهل خانه و عیال را مراعات کند نه میل خود را
با دو انگشت متکبرانه غذا نخورد با آهن و نی و ریحان و خوص خرما خلال نکند
ماهی نخورد مگر کم پنیر کرده و گردو با پنیر نخورد گوشت خشک کرده شده نخورد
گوشت گندیده که از خبائث نباشد نخورد اینها همه مکروه است در اسلام اگر گندیده و خبیثه حرام است
از طعامها بعضی در اسلام ممدوح است نان جو مدح دارد نان برنج خصوص برای
اسهال خوبست گوشت خوب است اما نه بسیار گوشت کبک و گوشت
جوجه مرغ و گوشت قطا و گوشت گوسفند و گوشت گاو خصوص با چغندر و تخم مرغ
و هریسه که حلیم گویند تعریف دارد عسل شفای مرض بلغمی است عدس خصوصاً بریان
شده و آرد گندم بریان و پنیر با مغز گردو خوبست شکر و سرکه و زیت و زیتون و

روغن

روغن و شیر خوبست شیر گوسفند سیاه بهتر و شیر گاو زرد برنج
و نخود بریان و باقلا و لوبیا و ماش هر یک علیحده تعریف و فایده دارد مویز سرخ
خوب است انار و سیب و به و امرود و آلو و زردآلو و کدو و خربزه و ترنج هر یک
علیحده تعریف دارد خرما و رطب و سنجد و انگور و کشمش مدح دارد بادروج
و کندنا و کرفس و ترب کاهو و قارچ و گزر و چغندر و شلغم و پیاز و انواع سبزیات
برای هر یک فواید و مدائح ذکر شده بطور عموم اغذیه نباتیه از حیوانیه مرغوبتر است
در اسلام و تقلیل غذا و لاقیدی ممدوح در آب خوردن هم اموری ملحوظ است اولاً
برای نوشیدن آب خالص از همه مشروبات بهتر است خصوصاً آب باران و آب زمزم
و فرات مدح دارد و دعاها مخصوصاً در خوردن آب است بهتر است با مکیدن مخلوط
کردن لعاب دهن و با سه نفس بخورد از نزدیک دسته یا شکسته کوزه نخورد
و در وقت خوردن سلام بر امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتلان او کند و بسیار
آب ننوشد که ضرر دارد یکدفعه آب را سر نکشد آب نیل مصر مکروه است ایستاده
آب خوردن و یکرگ خوردن خوب نیست (۱۱) آداب لباس اولاً

عورتین را مرد از نظر کننده محرم واجب و ستر تمام بدن بر زن غیر رو و دستها
و روی پاها واجب است و اگر شوهر امر کند زن را بلباس تجمل واجب است
رخت خوب و تازه و زینت زن برای شوهر و شوهر برای زن در اول دامادی
و زفاف و اول ورود بر یکدیگر مستحب است و لباس خوب پوشیدن اعالی
برای تعظیم شرع و مهابت اسلام و لباس خوب عالم برای احترام علم
و نفرت نکردن دیگران خوب است مطلق لباس پاکیزه و [illegible] خوب است زینت کردن
زنان برای شوهران بهر قسم ممدوح است چنانچه زینت زنانه برای مرد خوب
نیست   لباس حریر بر مرد حرام است مگر در جهاد و برای امر دو زن در احرام
حرام است پوشیدن پوست میته حرام است لباس غصب حرام است بر زن
شوهر مرده تا خروج عده که چهار ماه و ده روز است زینت حرام است لباس
خوب و تازه نه بقصد زینت مکروه است پوشیدن زن یا مرد لباس زینت
و تجمل برای اینکه دیگری را بزنا ترغیب کند حرام است انگشتر و زیور طلا
بر مرد حرام است مثل لباس زری   خوب و سنت است لباس قیمتی

پوشیدن

پوشیدن برای تجمل و زینت و بهتر لباس سفید است خصوصا از پنبه لباس را
دراز نکند بلکه کوتاه باشد و آستین از انگشتان نگذرد جامه [illegible]
بیرونی و میان خلق باشد در پوشیدن جامهٔ نو بعضی دعاها و آداب است
بعمل آورد من جمله کوزهٔ نوی را پر از آب ساخته سی و دو دفعه سورهٔ قدر خوانده
بر آن دمیده و قدری از آن بر جامه بپاشند   زیر جامه را رو بقبله
نپوشند شلوار و کفش را نشسته بپوشند پای راست را در هر دو پیش از چپ
بپوشد و در کندن عکس کند و دعا هست بخواند نعلین و موزهٔ زرد بهتر است
نعلین سفید هم خوب است [illegible] بی زیر جامه و شلوار نباشد پیراهن از کتان
هم مدح دارد   انگشتر در دست راست کنند عقیق و فیروزج و یاقوت
و جزع یمانی و بلور تعریف دارد انگشتر از آهن خوب نیست جامهٔ سیاه بلکه پر
تند رنگ خوب نیست مکروه است مگر عمامه و عبا و شلوار سیاه و جامهٔ
سرخ در غیر وقت دامادی مکروه است عمامه را نشسته پیچیدن و بی تحت الحنک
خوب نیست تا بجای کفش راه رفتن مکروه است و مکروه است شخص جامهٔ شهرت

بپوشد و انگشت نما شود هر کس باید ملاحظهٔ مناسب حال سن و زمان و
ولایت و شأن را در زی و لباس بکند مردان لباس زنان و زنان مردان
پوشیدن حرام است چنانچه خود را مرد و زن نمایاند و بالعکس باشد حرام است

(۱۴) آداب خواب

بدانکه تمام صاحبان روح حتی نباتات
مضطرند بر خواب و انسان را از خواب که برادر مرگ است علاجی نیست در شرع اسلام
در حقیقت خواب و آداب آن و خوابها و تعبیر آنها بیانات بسیار هست که
محتاج برسالهٔ علیحده است مختصر آداب آنکه اولاً وقتیکه خواب غالب میشود
قوی را منکسر میکند عمداً نخوابیدن و طوری کردن که خواب نیاید خوب نیست بعضی
از طلاب علم این را میکنند که مطالعه نمایند این عمل هم به بدن مضر است و هم
بهوش و حواس و قوی مضر است و هم آن کار که با آن حالت باو مشغول میشود
پیشرفت نمیکند و فایده بر آن مترتب نمیشود بلی بهتر اینست که مقدمات را
چنان قرار دهد که در آن وقت که میخواهد بیدار باشد خوابش نیاید مثلاً غذا را کم بخورد
و غذای مرطوب نخورد و حرکت و عمل زیاد که موجب خستگی میشود ننماید بلکه اینها را

هم

هم بطوری کردن که خواب از اندازهٔ متوسط کم شود خوب نیست و مضر به بدن و دماغ است
بهتر این است که در شب و روز از هفت و شش ساعت کم یا زیاد نخوابد و این را
دو دفعه بکند بهتر است شب برای خواب بهتر است شب را خدا تعالی نوم و
سبات و سکن نامیده اوایل شب تا سه ساعت یا چهار ساعت بیدار
بودن بهتر است   بلکه ترتیب شبانه روز را منظم کردن برای خورد و خواب
و کار بهتر است در روزهای دراز و شبهای دراز قدری تفاوت ملحوظ باشد
پس قدری پیش از صبح و بین الطلوعین را عادت به بیداری و عبادت نماید
و از طلوع آفتاب شروع کند بهر کاری که اهل آنست لقمة الصباح را ترک نکند
بیست و یک مویز سرخ ناشتا و یک دو عدد سیب خوب است از طلوع
آفتاب صاحب هر شغلست از درس و صنعت و قضاوت و هر عمل که دارد مشغول
شود آفتاب که خیلی بلند شد و مقداری بزوال ماند غذای روز را بخورد و با
مقداری فاصله یکساعت یا دو ساعت تا زوال یا قدری از زوال آن طرف قیلوله کند
برخواسته بلا فاصله نماز خوانده باز مشغول کار خود شود تا یکساعت و نیم مثلاً

نماز مغرب

بغروب نمانده دست از کار کشیده وقت تفرج و تفریح اگر باشد تفرج کند بعد از
غروب و عشاء را خوانده یک دو ساعتی یا سه ساعتی شب مثلاً غذای شام بخورد
و متعارف بر رکان این زمان که از نصف شب میگذرانند و هنگام سحر و صبح را
میخوابند ترک کند که بخت است یاری بعد از غذای شب بلا فاصله نخوابد بلکه مقداری
بیدار ماند و کار مخفی یا مصاحبت یا رفقا نماید بعد بخوابد تا چهار و پنج ساعت مثلاً یا شش
ساعت و بهتر اینکه خود را همیشه از سرما حفظ کند و گرم نگاه دارد در بیداری و خواب
و در خوابیدن زیاد خود را به بستر نرم عادت ندهد و درشت و نرم با لباس و لباس
کنده را فرق چندان در نظر نگذارد مرد باید در این قیدها اسیر نباشد مستحب است
پاک با وضو بخوابد و خیالات و نیت خود را صحیح کند با این قصد بخوابد که روح
و جسد خود را استریح کرده باعمال با فایده دنیویه و اخرویه اقدام کند و بطرف راست
دست راست را زیر رو گذاشته رو بقبله بخوابد سورهٔ توحید و آیة الکرسی و تسبیح
حضرت فاطمه علیها السلام و دعاهای وارده بخواند و متوجه باشد که شاید
عالم خواب عالمی است روحانی و جزئی از نبوت برای او کشف حقایق دست دهد

واگر

واگر خواب پریشان دید برخواسته نشسته سه دفعه آب دهن بطرف چپ انداخته
بخدا پناه برد و مجدداً بخوابد و اما خوابها و صحیح و غیر صحیح آنها تفصیلی طویل دارد
سعی کند که وقت سحر بیدار باشد و البته پر خواب نباشد که بسیار
کثیف و در اسلام مذموم است حیف است که باختیار شخص خود را مثل مرده ای
زیاده از قدر لزوم مثل مردگان نماید   اول بیداری متوجه پاکی باشد
وضو گرفته رخسار را از کثافت خواب پاک کند و در بیداری هم دعاهاست
بخواند

(۱۳) آداب اعضاء

بدانکه لازمست انسان قدر
نعمت هر یک از این اعضاء و جوارح و حواس که ابزار و آلات کار و تحصیل امور
دنیویه و اخرویه هستند بداند گوش و چشم و بینی و زبان و دهان و دست و پا
و سایر اعضاء را بطور صحیح مفید کار فرماید اولاً در عمل هیچیک افراط و تفریط ننماید
یعنی هیچیک را بیکار نگذارد و هیچ یک را از قدر وسط و کما فی تا حد خستگی و شکستگی
بکار نیارد و در مقام استعمال هر یک را بکار مفید استعمال کند   اما گوش را
حق آنست که با آن کلمات علمیه و مطالب حکمیه و موعظه و نصایح و تواریخ و حرفهای

اطلاع و تجربه آور را گوش دهد و از اصوات منکره حفظ نماید و کلمات نغز و صوت
حسن و اشعار فرح آمیز و مطالب فصیحه را که مشتمل بر غنا و حرام نباشد و سبب ترویح
روح باشد شنیدن عیب ندارد خصوصا استماع قرائت قرآن و فضایل بزرگان
و البته حریص باشد بر شنیدن مطالب علم و حکمت چنانچه حرامست گوش
دادن باصوات لهو و لعب و تغنی و طرب که فانی کننده عمر و محرک شهوت
و مزیل حیا است و حرامست گوش به غیبت و بدگوئی دیگران و یا سب و فحش و
ایذاء مؤمنان و مطالب عبث آمیز و حرفهای شک خیز و حرفهائیکه هتک
محترمی در آن باشد همچنانچه مکروهست گوش دادن بکلمات لغو و بی ثمر مثل آنکه
نقالی و سرگذشت که در آن تنبیه و موعظه و تجربه نباشد و مثل انکه بسیار میشود
بیکاران مشغول حساب ثروت دیگران یا قدرت مقتدران میشوند یا شوخیهای
بیمعنی و حرفهای بیفایده میشنوند چنانچه مشغول ذکر معاصی اگر شوند گوش نباید داد
و همچنین بمجادله ها و مباحثات لجاجت آمیز و هکذا بهتر حفظ گوش است
از شنیدن وقایعیکه دلرا تاریک و انسانرا از مردم بی اعتقاد میکند در تغییر
فوز

خلوت گزیدن بهتر است از شنیدن مکالمات متداوله افسوس که در میان
اسلامیان مطالب علمیه و وقایع تاریخیه و اطلاعات عصریه و مقالات حکمیه متروک
لابد دست خالی بلغویات میپردازند و اما چشم را مشغول دارد بنظر کردن بر آثار
قدرت پروردگار و عبرتها و بی ثباتی روزگار و مطالعه کتب نافعه و نگاه باعمال
و صنایع معاشیه و معادیه و زیاد حفظ کند چشم را از صدمات خارجه و مضرات
که هر کس چشم ندارد نصف مرده است مَنْ فَقَدَ حِسًّا فَقَدْ فَقَدَ عِلْمًا
و چشم خود را از نظر بنامحرم و نظر بامردان بطور شهوت نگاه دارد چه مفسدها
از دیدن که تیری از تیرهای شیطانست برپا شود زیرا که همانست محرک
میل و شهوت و بالاخره بعشق و شدت محبت کشیده بلغو و هرزه امور دنیا
و آخرت و معاد و معاش را مختل گرداند و نظر ننماید به چیزیکه در آن کشف اسرار
مردم و اطلاع بر عیوب و خفایای باشد حتی اینکه در اسلام حرامست بی اذن
صاحب کاغذ بنوشته آن نظر کردن و از سوراخ و خلوتی بخانه و حالات شخصی
یا جماعتی نظر افکندن و بعورتین شخص محترم که ممیز باشد نگاه کردن و هم

چنین البته در امور معاش و دنیا و مال و منال و جاه و جلال به پستتر
از خود نظر افکند که از خدا خود راضی و قلب آرام و مطمئن و بعیش و معاش خود
خوشنود و شادمان خواهد بود و نظر بالاتر نفکند که نعمتهای خدا را خود کم شمارد
و دلشرا تنگ دارد بلکه هیجان حسد و عناد آرد و یا ظلم و خیانت و حرص و آز وادارد
غالبا مردم از این وادی بهلاکت افتاده و رو بظلمت بخل و خست نهاده اند و در علم
و اخلاق و آداب و کمالات و عبادات بالاتر از خود نظر افکند تا قناعت بدرجه
پست ننماید و دیدن مردان بزرگ بر غیرت او فزاید رحمتها سهل کرده و در معاش
بفقرا نظر کند و البته رفاقت و نظر بحال بداخلاقان و دون طبعان نکند
و اما زبان خیلی مواظبت لازمست که سکوت و کم گوئی را عادت کند
پر گوئی علامت نقصان عقلست و پر گو در معرض خطرهای بزرگست البته سعی کند
کلام او سنجیده باشد و سخنان پسندیده گوید و از فحش و لغو و غیبت و
حرفهای رکیک و شوخیهای نالایق احتراز کند و همیشه زبانرا بخوبی گوئی
عادت دهد و از علم و حکمت و موعظه و نصیحت سخن گوید نطق و کلامست که نماینده
ماهیت

ماهیت و عقل و درک و بزرگی و جلالت و رذالت انسانست البته مراعات
آن خیلی لازمست واقعا هزاران احادیث و تاکیدات و کلمات حکمت آیات
در مراقبت این عضو وارد شده است عضویست سهل الاستعمال و صعب
الحفظ و سریع الاثر و کثیر الخطر کار کردنش مقدمات و اسباب لازم ندارد
و تمام اعضاء در گرو خطران هستند و حرف میگوید یا سر تاج و بر خلعت و شکم
نعمت و قلب راحت و بدن استراحت و بر شخص عزت و دولت و شرافت آرد
یا او حرف میگوید کله مشت میخورد و پشت تازیانه و چشم میل و رخسار سیلی و
گردن زنجیر و قلب دلگیر و پاها پا کند و مال غارت و حال نکبت آرد واجبات و
مستحبات آن بیشمار و محرمات و مکروهات آن بسیار است مباحات
آن که بجای نازک نکشد کمست   حکیم و عاقل و دانا کسی بود که سخن
بفهم گوید و کم گوید و نکو گوید   شاید در ابواب آتیه انشاء الله متعرض
حال آن باشیم   دهان و زبانرا بخوردن انواع اطعمه و مستلذات عادت
ندهد و شکر ابر کردن متعود نکرداند تا بهر چه پیش آید رضی و از مردی نشود

خیلی پست همت است آنکس که مثل اطفال در پی چرب و شیرین باشد
جامی گوید بشیرینی مکن همچون مگس جهد — که آخر بند بر پایت نهد شهد
بخوش خواری و خوش پوشی مکن خوی — متاب از زحمت پشت و شکم روی
چه روبه گر شوی بر بزم شاهان — کشندت پوست از سر سگ نهادان
پشت و پهلو را به پشتی و بستر نرم عادت نهد عادت مخدرات را کنار گذارد
بهر چه پیش آید از نرم و درشت خوش باشد قید فلان لباس و فلان تخت
و صندلی نداشته باشد از نبودنش هم استنکاف نکند مقصود اینکه قید بود و نبود
اینها نداشته باشد — دستها را بیکار و بیکاره نگذارد اگرچه غنی
باشد بیکاری بدترین دردهاست بلکه دستها را با کارهای سخت قدرت
نماید اندازه و سطر ادکار ملاحظه کنند نه بیکار نه رشته آن دراز البته
دست را با تعدی و تکدی بطرفی دراز نکند بدترین بنی نوع بشر آن کس است
که تعدی یا تکدی کند این دو تا با هم متلازمان و قریب المخرج کسیکه
با تکدی عادت کرده دست بدان تعدی مینماید چنانچه در اکثر مفت خواران
وسؤال

و سؤال و فنون گیران می‌بینیم کسیکه بتعدی مبتلا شد اگر ممکن بتکدی میکند نشد
چنانچه اکثر پیران و شعراء ظلام و فراشان از آخر عمر با تکدی آخر میشود
آه آه باز دلم جوشش زد و قلمم خروش آورد ای اسلام پاک چه قدر امت ترا
بعلم و صنعت دعوت فرمودی و از تعدی و تکدی منع نمودی لیکن صاحب شرع
مقدس و بانی ناموس مقدس اسلامیان دو قسمت شدند نصفی تعدی را
هنر و افتخار شمرده فنون آن و علم و عمل آن را بکمال رسانیدند از وحشیان آدم
خواران گذشتند و از خونریزان چنگیزیان آن طرفتر شدند — نصفی تکدی را ترقی
دانسته نام عباس دوس را از جهان برافکندند با اینکه این هر دو جمعیت با یکدیگر
نهایت تباین را دارند لکن هر دو بعمل یکدیگر در نهایت تمایل و مشارکت دارند
الآن کدام سلسله سائلان و الحاح گیران و حیله جوئی نام گذارانند که
بی تعدی اکتفا بتکدی کنند بلکه تعدی شان بیشتر است و کدام یک از
متعدیان و ظلم کنندگان هستند که تکدی و حیله گیری را دخل ندهند
آه بیچاره اهل کسب و صنعت و رعایا و اهل حق و ضعفا در زیر این دو سنگ آسیا

خوار شدند اگر کسی بگوید از مثل تو که قانون اسلام مینویسی ودعوی
کمال و صدق کلام میکنی بعید است زیرا که چرا نصف اسلامیان از تعدی و
تصغیر استکبری ناامیدی اینها لامحاله کسی باید تعدی و از کسی تعدی نماید که
آنها از علما و ارباب صنایع و ضعفا هستند پس چرا آنها را علیحده نشمردی
جواب گویم عزیزم عملی که بزرگان ملتی کنند هرگز نمیشود کوچکان خالی باشند
و با آنها سرایت نکنند و تبعیت نمایند آنها هم با پائین تر از خودشان تعدی دارند
و از بالاتر و مثال خودشان تکدی خیال اینند و عمل شایع و صنعت و فنها
و قدرت و اعتبار شده همه را و به فضیلت نهایت اینکه هر کس هر چه میخواهد
میتواند بهر کس و بدانش بند شود پا بچه قدر تأمل کن و نظر تراعمو ته و بجشیم
من بنگر بمبینی چه خبر است بخدا من خودم تکدی میکنم و جمعی کثیر از من سؤال
و تکدی میکنند و تو ای برادر مظلومی و بسیار اشخاص ظلم مینمائی
باری برادر دست از اعطا و جود عادت ده و سر یتیمان بکش و حمایت
و دستگیری از افتادگان کن و مصافحه با مؤمنان و بعمل وصول خیر بجا آر
وحراست

وحراست مملکت اسلامیان کار نما با پای براه خیر رو و بدیدن اهل علم
و کمال و معابد و مساجد و زیارت مؤمنان و زیارت قبور و عبرت و مشایعت
جنازها و عیادت مریضان و مشایعت و استقبال مسافران سفرهای خیر و
خودت بسفرهای حج بیت الله و زیارت معصومین علیهم السلام و مطلق سفر و
سیاحت و تحصیل تجربت و عبرت و تکمیل نفس برو در دیوان حضرت امیر
علیه السلام وَسَافِرْ فَفِی الْاَسْفَارِ خَمْسُ فَوَائِدَ تَفَرُّجُ
هَمٍّ وَاكْتِسَابُ مَعِيشَةٍ وَعِلْمٌ وَآدَابٌ وَصُحْبَةُ مَاجِدٍ
شخص با نیک و بد و عزت و ذلت و سرما و گرما به پند اهل تجربه و کامل نشود و اینها
هم در وطن چندان دست نمیدهد سفر بهترین چیزهاست برای تکمیل نفس اگرچه
در عصر حاضر مسافرت در تمام نقاط زمین غیر ایران بسیار سهل شده
خصوصا برای اغنیا بالجمله پای کار برای اشغال است در امکنه این استعمال
در تحصیل حق و علم و کمال کند از موارد معصیت و تهمت بگریزد (۱۴)
تکاثر آیۀ شریفه بحسب مضمون آن حدیث شریف موافق عیان

دیگر به بعد از سن سی و دو را انکار در اموال و اولاد فرمود چون اموال بیش ذکر شد
شاید همینکه شخص از سن سی و دو با نظرف گذشت تا چهل بحسب اقتضاء
طبع متوجه میشود بزیاد کردن مال و وقت هم اقتضا دارد زیرا هر کس تا آن سن
لامحاله از علم و منصب و کار و صنعت چیزی بدست آورده که با آن تحصیل مال نماید
و وقت کمال عقل و هوش و وقت استحکام بدن و جوانی و قدرت و توانائی است و تا آن وقت
فهمیده که در این عالم اگر لعب و لهو و عیش را خواهان است یا زینت و تفاخر و غلبه بر جوانان
یا علم و کمال و شرف را طالب است همه موقوف بمال و اگر میخواهد خدمتی بمذهب
و ملت و وطن و بشریت کند یا میخواهد وقت پیری و ضعف در استراحت باشد
فعلا تحصیل مال لازم است پس توجه میکند بطلب و جمع مال و راغب میشود
بمراعات عیال پس لازم نیست اند که خوب فهمیده اکثر مقاصد خیر و شر و دنیا
و آخرت و مذهب و ملت و دولت همه با مال و ثروت دست میدهد لکن
البته در آن هم توسط را از دست نباید داد مثل اکثر تنبلان و بیکاران ایران و
درویش و قلندران و مقدس صورتان نادان ذم دنیا و مال که در کتاب

خدا

خدا و احادیث و زبان حکماء هر قومی هست آنرا وسیله بیکاری و گدائی
و کثافت و حاجت نماید و نه مثل حریصان و دنیا طلبان بالکلیه علم و دین
و عیش و عزت و شرف و احترام فدای جمع اموال کند بلکه بداند که بی مال بهیچ
سعادت و کمال نتوان رسید پس رفع حاجت از ناکسان جهان کند
از راه صحیح مال و مایه بدست آرد لکن مثل حریصان احمق همت نگمارد که
از هر جا و بهر قسم و بهر ذلت مال جمع کرده بالای هم گذاشته ابدا بهیچ جهه
از ثروت نکند بلکه آنچه این بنده ضعیف با تجربه دانسته این است که
هر کس که از هر صنف و طایفه و نوعست بحسب حال خود از شهر یا ده و بحسب شان
خود از امیر یا کفاش مقداری از مال را طلب کند که آن سرمایه و بضاعت
معاش باشد و منافع و ربح آن کفایت معاش او و بحسب حال و عیال و
جمال او نماید و خرج خود را بقدر ربح آن بلکه قدری کمتر قرار دهد و همت بگمارد که
آنرا از دست ندهد و بر آن مایه نهد زیرا اگر اصل آنرا از دست دهد و یا برای
مخارج زیاده بر ربح آنرا قرض کند البته این اول فقر و نکبت و ذلت است

واگر بنا باشد که با مایه قناعت بکند و مخارج و معاش خود را تنگ کرده
مایه را زیاد کند البته بمقصد حد توقف ندارد و هرچه زیاد کند زیادتر خواهد
صاحب ده قریه است و پنج آن از خرج زیاد آمده میخواهد بار دیگر مایه بیشتر شود
بیست قریه هم کفایت نمیکند و منافع آنها را هم باز روی مایه میگذارد این هم
اول ذلت و نکبت است اگر در هرگز راحت و عزت و خدمت مذهب و وطن و ملت
و شرف قوم نخواهد کرد بجهة اینکه اینهم مثل اولی منافع و بخشش از خرجیکه در نظر
دارد یعنی زیاد کردن مایه کم است بیچاره تا آخر عمر بهمین گرفتار است بالجمله
اقتصاد لازم و توسط نجات دهنده است البته گوش بحرفهای هوا پرستان
و جاهلان مده که بعضی محض عداوت اغنیاء و ایرادجوئی بعض اکابر و علما و اجزاء
طماعی بعضی از بزرگان که مایه معیشت دارند که سؤال از مردم نکنند آنها را
ذم میکنند مقصودشان این است که آنچه در دست تو مایه معاش هست
بباد ده و خود محتاج باش بلکه سؤال هم بکن بباده و برای مطلب خود زهد حضرت
موسی ع و عیسی ع و حضرت رسول الله ص و امیر المؤمنین ع و زهد بعض اولیا و علما را

شاهد

شاهد میاورند نمیدانند که مقتضای حال و عصر و مناسب حال ایشان
همان بوده و بعضی هم که حریص مال هستند و بر اخود و بال میجویند آنها
هم سلطنت حضرت داود و سلیمان و ثروت حضرت ابراهیم و بضاعت
بعض ائمه هدی و ثروت بعض علما را شاهد قرار میدهند حق همان است
که ذکر کردم چون یک نوع عداوت میان فقرا و اغنیا هست هر یک حالات
دیگری را تقبیح میکنند فقرا چنانند که اغنیا اشیا را احتکار کرده اند
اغنیا چنانند که فقرا مهمل و تنبل و از بدخوئی خود را پریشان کرده و همه حکمت
خالق حکیم است (۱۵) اولاد از چهل سن بعد حرص (و مال و عمر)
بر کثرت نسل و تحصیل راحت و رفاهیت برای آنها است بحسب اقتضاء
طبیعت با تجربه دیده شده تا آن سن اگر انسان اولاد ندارد چندان در
آن قید نیست ولکن از چهل با نظر فکر بودن اولاد و صلاح امور
ایشان و تربیت و بزرگ نمودن آنها است و شاید از جهة این است
که بعد از چهل سن شخص خود را رو به تنزل و مرگ و کوچ از این عالم می بیند

وتدریجاً ملتفت میشود که رفتنی است و بسکه محبت بوجود و بود خود درین
عالم دارد می بیند که ممکن نیست بهیچ وسیله اینجا بماند پس حریص میشود
براینکه لامحاله که رفتنی است بالکلیه نرود و جزء و بدل او درین عالم بماند و
اولاد را جزء و بدل و عضو و بعض و بدل خود می بیند میخواهد او بماند یعنی
نقص نماند لهذا همه مساعی او بر اصلاح حال ولد بیشتر از خودش است
پس آنوقت وقت حرص بر مال و اولاد است و این دو فتنه و ابتلا است
برای او اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ باعتقاد این بنده
در آنوقت وقت دیگر ابتلا بکثرت تزویج و تکثیر نسل برای بسیاری از
اشخاص سور خطر دینی و دیوثیت در حق اولادهم باعتدال و توسط
باید بود نه در فکر مقدمهٔ قطع نسل و نه در تحصیل مقدمات تکثیر اولاد و نسبت
با ایشان نه بآن اندازه محبت و خدمت که از همه چیز برای ایشان بگذرد
و نه اهمال در حق ایشان نماید انشاء الله معاملات والدین با ولد ذکر
خواهد شد   بعد از این سن بهتر اینست که شخص بطرف توبه و عبادات

بسیار

بسیار متوجه باشد و حالات لهو و لغو و حرکات جوانی را ترک کند
بتصنیف و تالیف و ترتیب خلق و اصلاح امور عامه و باقی گذاشتن آثار
خیر و کلمات حکیمانه متوجه شود و وقار و شخصیت خود را بیشتر ملاحظه کند و اعمال
سابقه را کمتر مرتکب گردد و بنحو دراز بیشتر ملاحظه نماید و اوقات خود را غنیمت داند
و منتظر مرگ باشد و امور خود را زیاد پریشان ننماید   بدانکه مناسب بود
حالات فصول سال و ماهها و روزهای هفته و ساعات هر یک را
که هر وقت چه مناسب حال بشر است و اسلام در ظرف سال چه اعمال
مقرر فرموده و ماهها را با یکدیگر و روزها را با یکدیگر فرق گذاشته ذکرکیم دیدم
خیلی طولانی میشود اعمال ماهها و روزها و شبانه روز را علمای کبار علیحده
ذکر و ثبت کرده اند طالب رجوع بآنها کند و حفظ شعائر اسلام را نماید
اعیاد را عید کند جمعه را با اعمال آن بردارد ماههای عبادت را با غیر آنها فرق
دهد اوقات و ساعات عبادت و استراحت را ملاحظه نماید روایت
هست که حضرت رسول صلعم شبانه روز را سه قسمت میفرمودند یکی

(در تقسیم عمر و حالات)

برای خلق که اصلاح امور مردم و جواب سؤالات و قضاء حاجات و
زیارات میفرمودند و یکقسمت را برای عبادت و خلوت و مناجات
با پروردگار و یکقسمت را برای استراحت و معاشرت با عیال و اکل و شرب مثلاً
میفرمودند بالجمله اشخاص هم متفاوتست و صنایع و حالات و شئونات
مختلف باید شخص مجتهد حال خود باشد ولا حول ولا قوة الا بالله

(شجرهٔ ثامنه معامله با کوچکان و برای این شجره هم فروع و اغصان
چند است (۱) باید دانست اولاً که بزرگ و رئیس چه صفت دارد و با چه
ثابت میشود که آن رئیس است و دیگران مرؤس هستند تا تکلیف و رفتار
رئیس با مرؤس مقرر شود پس میگوئیم در عالم سه قسم ریاست مقرر
گردیده و ریاست نامیده شده (اول) آنچه در مذاهب مقرر گردیده
و از جانب خالق و گردانندهٔ عالم که ریاست و مولائی او قطعی عقلی است
ریاست بکسی داده شده و او بعض بشر را نسبت ببعض دیگر عالی مقرر
کرده مثل اینکه در شرع یهود انبیاء و سلاطین تعیین شده از جانب خدا

یا در شرع نصاری اوصیاء حضرت عیسی و پاپها و در شرع اسلام
حضرت رسول خدا و اوصیاء او که معین شده‌اند از جانب خدا مثلاً
والد نسبت بولد و زوج نسبت بزوجه و مولی نسبت بعبد و امثال ذلک
(دویم) رئیسی که خود جمعی دیگر او را رئیس خود ساخته و اطاعت او را گردن جمعی
گرفته‌اند مثل خلفاء اسلامیه بقول اهل سنت و روساء جمهوریه مثلاً
(سیم) ریاست که با قهر و غلبه ثابت و مقرر شود و رئیس خود
بقوهٔ قهریه ریاست را مالک گردد و دیگران هم از خوف ریاست او را گردن
گیرند در عالم این هر سه قسم هست و آخری از همه بیشتر است و حال آنکه
حقانیت ندارد و حق اینست که چنین گوئیم مقصود از ریاست یکی
بر دیگری و مرؤسیت آن دیگری چه باشد اگر اینست که بر مرؤس
احترام و تقدیم و اطاعت رئیس واجب باشد بطوریکه مخالفت مذموم و قبیح
و نزد عقلاء مستحق ایذاء و عقاب و عتاب باشد چنانچه در نظر عقلاء و
اهل عرف معنی ریاست همین است پس میگوئیم این مطلب یعنی وجوب

اطاعت یکی بر دیگری درجات دارد پس ریاست درجات دارد و جامع کلی
مطلب اینست که معقول نیست بلاجهة یکی را بر دیگری ریاست و او را بر این اطاعت
باشد بلکه جهتی لازمست که عقل تصدیق نماید بطوریکه منحصر است که عقل
تصدیق کند حتی اینکه رئیس مذهبی هم بلاتصدیق عقل ممکن نیست زیرا
ابتداء باید اطاعت صاحب مذهب عقلاً واجب باشد تا او هر کس را
رئیس قرار دهد ریاستش محقق شود و در شرع اسلام موافق عقل کل عقلا
امام اطاعت آنکس واجبست که منعم باشد بر مطیع و ریاست منحصر است
بر کسیکه او را حق نعمت باشد و چون درجات انعامات دارد لهذا ریاسات
درجات دارد اولاً منعم کل و مولای حقیقی مطلق آنست که عالم و آدم را ایجاد
نموده از عدم و آنها را منعم فرموده بانحاء نعماء عالم که اطاعت و عبادت او
واجب است بحکم عقل و مخالفت او سبب عتاب و عذاب است این است که
بشر از اوائل تا اواخر چون خود را منعم می بینند در جستجوی نعمت دهنده
و خالق خویش بر می آیند که عبادت و اطاعت و تضرع و طلب مزید نعمت

از ثبوت حق اگر بگریزد در هر ملک اسلامی باشد لازمست حاکم آن ملک تا اخذ حق
و اجراء حد کنند یا بفرستند نزد حاکمی که بر او ثابت است احدی از رعایاء اسلامیه
حق حمایت مدعی علیه یا مقصر ندارد و اگر مقصری که بر او حدی ثابت شده یا حقی برده
پناهنده مملکت کفر و دولت مخالفه شود اولاً در شروط معاهده باید شرط که مقصر
اسلام را نگاه ندارند و اگر نگاهداری کردند باید مطالبه کنند و اگر ندهند باید بگیرند اگر چه
بجنگ باشد مگر اینکه در جنگ خطر باشد آیا در اینصورت معاملهٔ بمثل کنند مقصران
آن دولت را پناه دهند بلی بالجمله اگر حق مالی کسی در کسی ثابت شده خواه عین
و یا دین در صورتیکه صاحب حق استدعا کند واجبست حاکم الزام کند خصم را باداء حق
و اگر امتناع کند حبس میکند و جبراً عین را گرفته بصاحب آن میدهد و اگر دین
باشد جبراً حکم باداء مینماید و اگر امتناع کند جبراً خود از مال او اداء میکند اگر چنین
که صاحب حق در ذمهٔ او دارد و اگر از نهان چنین ندارد مجبور میکند و حبس میکند که از
مال خود فروخته بدهد و اگر نفروشد خود حاکم شرع از مال او فروخته اداء حق میکند
و آیا برای تأخیر و امتناع تعزیر هم مینماید بلی و بسته است بنظر حاکم بطوریکه صلاح داند

واگر ثابت شود که عصیان بخدا و مرتکب خلاف قانون شده برای ارتکاب هر
مخالفت عقوبت هست از قتل گرفته تا تازیانه و تمام تفاصیلرا ایجاز کردن بموجب
تطویلست اشاره ببعضی مینمائیم در چند فصل (۱) حبس مخلد
وآن حد سه گروهست کسیکه امر کند بکشتن کسی قاتل قصاص و امر کننده
حبس دائمی میشود کسیکه دزدی کرده و یکدفعه دست راست و دفعه دیگر پای چپ
او را بریده اند در مرتبه سیم حبس مخلد میشود زنیکه مرتده شده حبس دائمی
میشود و در وقت نماز زنها میزنند و در حبس تنگ میگیرند تا یا توبه کند یا در حبس بمیرد
(دویم) قتل و آن چند گروهست (۱) کسیکه در دفعه چهارم
در حبس مخلد در محبس دزدی کند (۲) کسیکه با مادر یا خواهر یا دختر یا دختر برادر
یا دختر خواهر یا عمه یا خاله خود زنا کند (۳) اهل کتاب که با زن مسلمان زنا
کند جبرا یا زن مطیعه باشد (۴) مسلمانیکه با زنی جبرا زنا کند
(۵) کسیکه با زن یا کنیز مدخوله پدرش زنا کند (۶) کسیکه
سه دفعه برای تفخیذ مرد تعزیر شده باشد یعنی میان دو ران و امثال جماع
می

منی ریخته باشد در مرتبه چهارم قتل میشود (۷) زنیکه برای سحق سه دفعه
تعزیر شده در چهارم قتل میشود (۸) کسیکه برای دشنام بدیگری
سه دفعه حد زده شده در چهارم قتل میشود و همچنین شرابخوار که سه دفعه حد شده
باشد (۹) کسیکه سحر و جادو کند (۱۰) مرتد فطری با شرایط
(۱۱) مرتد ملی اگر تا سه روز توبه نکند یا بعد از سه دفعه ارتداد و توبه باز توبه شکسته
مرتد شود (۱۲) هر مرتکب خلاف شرعیه که دو دفعه حد خورده باز مرتکب شده
بنا بر احتیاط در چهارم قتل و قول بعضی در سیم قتل شود (سیم)
دست راست بریدن در اول مرتبه کسیکه دزدی کند و در دفعه دویم پای چپ
او را و در سیم حبس مخلد و در چهارم قتل ولکن چهارده شرط دارد در محلش ذکر
شده و بقول بعض علما طفل نابالغ اگر دزدی کند در اول عفو و در دویم تادیب
و در سیم سر انگشتانش را آنقدر تراشند که خون آید و در چهارم سرهای
انگشتانش قطع شود و در پنجم مثل بالغ دستش بریده شود و در بریدن دست
چهار انگشت دست راست از بیخ برند کف و انگشت ابهام بماند و پای چپ را

مفصل وارد میر بند بطوریکه پاشنه بماند (چهارم) محارب واو

آن کس است که اسلحه مثل شمشیر و سایر اسلحه را کشید مردم را بترساند

و حمله میکند خواه راهزن باشد یا نه در آبادی یا صحرا کسی را قتل کند یا زخم زند یا مالی

ببرد یا نه که حد او دست راست و پای چپ بالعکس بریدن و کشتن و بدار آویختن است

که بنا بقول بعضی حاکم مخیر است هر یکرا کند و بنا بقولی هر سه را بترتیب بعمل آرد

با شرایط (پنجم) زنا وآن این است که مرد با زن دخول حشفه شود بدون

اینکه زوجه یا کنیز خریده باشد و اشتباه نباشد با بلوغ و عقل و عمد و اختیار که

چند قسم حد دارد با شرایط که در اینجا ذکر نشد (۱) سنگسار کردن باینکه زمین را

کنده تا کمر در آن نشانند آنقدر سنگ زنند که بمیرد و این حد زنای محصن و

محصنه است یعنی مرد زن دار و زن شوهر دار که دسترس داشته باشند و بقول

بعضی اول صد تازیانه بعد سنگسار شود و این اختلاف در مرد و زن جوان است

و اگر پیر باشند بی اشکال اول تازیانه و بعد سنگسار است (۲)

صد تازیانه است و آن حد زن بی شوهر و مرد بی زن که زنا کرده باشند هر یک

چنین

چنین باشد یا زن شوهر دار که هنوز دخول نکرده باشد یا مرد با زن صغیره

یا دیوانه زنا کند یا زن شوهر دار با طفلی زنا کند (۳) مردیکه زن نگرفته

و بقولی گرفته و دخول نکرده هرگاه زنا کند صد تازیانه زنند و سر تراشند لکن

و یکسال از آنجا بیرونش کنند (۴) بنده که آزاد نیست هرگاه زنا کند

پنجاه تازیانه زنند (۵) هرگاه زانی نصف بنده و نصف آزاد است

زنا کند هشتاد و پنج تازیانه زنند (۶) هرگاه زانی یا زانیه مریض باشد

و طاقت تازیانه ها ندارد دسته بگیرند از تازیانه که بشماره حد او شاخه داشته

باشد یکدفعه باو زنند (۷) هرگاه زنا در زمان محترم مثل شهر رمضان

یا مکان محترم مثل کعبه واقع شود بعلاوه حد تعزیر هم نمایند (ششم)

لواط وآن اینست که مرد عاقل بالغ مختار جمع شود با مرد دیگر یعنی یا در دبری

وطی کند یا وطی دهد آزاد و بنده و مسلمان و کافر بی زوجه و با زوجه فاعل و

مفعول فرق ندارد حد آن این است که یا با شمشیر بکشند یا بسوزانند

یا سنگسار نمایند یا دیواری بر سرش خراب کنند یا از جای بلندی

مثل کوه مثلاً بعید ارند و اگر بدبر دخول نکرده میان دوران مالیده تا منی ریخته
با دو مرتبه تعزیر و در سیم صد تازیانه و در چهارم بکشند (هفتم) مساحقه
این است که دو زن فرج خود را بیکدیگر بمالند حدشان صد تازیانه و بقول بعض
علما اگر شوهردار است سنگسار کنند واگر دو زن در زیر یک لحاف برهنه
بخوابند دو مرتبه تعزیر و در سیم صد تازیانه میزنند (هشتم) قذف
که دشنام باشد بامعنی که بکسی نسبت زنا کردن یا دادن یا لواط کردن
یا دادن بدهد مثل اینکه زانی یا زانیه یا ولد الزنا یا دیوث یا قحبه مثلاً و هکذا بگوید
و گوینده بالغ و عاقل باشد و معنی آن لفظ را بداند و فحش داده شده آزاد
و مسلمان باشد و مشهور بفسق و انفعل نباشد و فرزند او نباشد در اینصورت
هشتاد تازیانه بر او باید بزنند مگر اینکه ثابت کند یا باقرار مقذوف یا بشهود
یا اگر زن و شوهر باشند لعان نمایند و اینحد جنبه حق الناس دارد که دشنام
داده شده مطالبه حد میکند بلکه اگر پیش از حد جاری ساختن بمیرد بوارثش ارث
میماند (نهم) شرب خمر یا هر مسکر کسیکه بالغ و عاقل است

وحرام

وحرام بودن مسکر را میداند و بی اضطرار خورد حد او هشتاد تازیانه است بنده و آزاد
و مسلمان و کافریکه آشکار بخورد فرق ندارد و اگر شبهه شود که ندانسته خورده یا حرام
ندانسته یا مجبور و مضطر بوده حد نمیتوان زد واگر شراب بفروشد و حلال بداند
تعزیر میشود و اگر خوردن یا فروختن آنرا حلال داند مرتد است قتل میشود کذا اگر سه دفعه حد
زده شد در دفعه چهارم قتل میشود (دهم) قوادی که عرب قواد گوید یعنی
دلال میان مردان و زنان بزنا یا میان مردان بلواط هفتاد و پنج تازیانه حد او است اینها که ذکر
شد حد معین است که زیاد و کم ندارد و تعزیر عقوبت است که موقوف است بنظر حاکم و آن
بر هر فعل حرام و ترک واجب هست و بعضی را در طرف کم اندازه هست که از آن مقدار کم نباشد
و بعضی در کم و بیش همه موقوف بصوابدید حاکمست مختصراً بدون ذکر شرایط و تفاصیل اشاره
ببعضی میکنیم (۱) کسیکه جماع کند با زوجه خود در روز ماه رمضان بیست و پنج
تازیانه میزنند (۲) کسیکه زن آزاد دارد و بی رخصت او کنیزی عقد کرده دخول کند
دوازده تازیانه و نیم میزنند (۳) دو مرد که برهنه زیر یک لحاف بخوابند
از سی تا نود میزنند بصوابدید حاکم (۴) مرد با زنی بیگانه در زیر یک لحاف

خواهده باشند زده تازیانه تا نود و نه میزنند (۵) کسیکه با انگشت بکارت دختری را
زایل کند از سی تازیانه تا هشتاد و هفت و بقولی تا هشتاد و بقولی تا نود و نه میزنند
(۶) کسیکه اقرار کند که حدی بر من هست و تعیین نکند انقدر تازیانه
زنند که خود او گوید تمام است و لکن باید از صد نگذرد (۷) کسیکه یک مرتبه
اقرار بزنا یا لواطه یا مساحقه کند که چهار مرتبه نباشد تعزیر میشود (۸) دو زن بیگانه
در زیر یک لحاف بخوابند مرتبه اول و دویم (۹) کسیکه دشنام بکسی دهد که عرفا
دشنام گویند و نسبت فحش یعنی زنا و لواطه و مساحقه نباشد (۱۰) کسیکه
تعریض و کنایه نسبت فاحشه بکسی دهد مثل ولد الزنا یا زانی نیستم یعنی تو چنینی
(۱۱) کسیکه پسری یا زنی را بشهوت ببوسد (۱۲) کسیکه طفل یا دیوانه
فحش گوید (۱۳) دو مرد که بیکدیگر فحش زن گویند و هر دو زن داشته
باشند مثلا زن قحبه گویند (۱۴) کسیکه واجبی ترک کند (۱۵) کسیکه
زن خود گوید تورا باکره ندیدم (۱۶) کسیکه شراب بفروشد و حلال نداند
(۱۷) کافر که تجاهر کند (۱۸) طفل و دیوانه که شراب خورند (۱۹) کسیکه

لذر

بزور مال کسی را از دستش گرفته بگریزد (۲۰) کسیکه صاحب مال را غافل کرده
بحیله برداشته بگریزد و در حرز نباشد (۲۱) کسیکه بتزویر مال مردم را ببرد
و یا نوشته جعل کند مثلا (۲۲) کسیکه بنک یا دوای بیهوشی یا مست کننده بکسی
بخوراند (۲۳) کسیکه استمنا کند (۲۴) کسیکه غلام خود را بخشد
(۲۵) کسیکه در مجلس شراب و مسکر باختیار خود بنشیند (۲۶) کسیکه
ماهی بی فلوس یا گوشت حیوان حرام گوشت یا میته بی اضطرار بخورد یا حیوان
زنده یا سیر مثلا بخورد (۲۷) طفل یا دیوانه که دزدی کند یا اظهار ارتداد نماید
(۲۸) کسیکه وطی حیوانی کند و بقولی بیست و پنج تازیانه و بقولی صد و بقولی کشتن
حد لواطست و اینها غیر اینست که آن حیوان هم حرام میشود و ضامن قیمت او میشود و تکلیفات
دیگر و بدانکه در تعزیر میان بنده و آزاد فرق نیست و باید حاکم شرع ملاحظه
بزرگی و کوچکی معصیت را بکند ملاحظه اختلاف حال او را در زیادی و کمی تعزیر نماید و
تعزیر با توبه ساقط میشود بخلاف حد که بعضی با توبه ساقط نمیشود و بدانکه
تفاصیل این ابواب بسیار است مثلا هر یک از اسباب تعزیر بچه ثابت

میشود و آنچه در حق الناس تا صاحب حق مطالبه نکند جاری نمیشود رجوع نفقه نمایند
و اشاره بچند چیز میکنیم (۱) حاضر شدن بیشتر یا جمعی یا اقلا یکنفر و بقولی
ده نفر و بقولی سه نفر را واجب میدانند و بعضی علما گفته اند مستحب (۲) امر کردن
آن کس را که سنگسار میکنند غسل میت کند و کفن بپوشد و اگر نکرده
باشد بعد از مردن غسل و کفن و نماز و دفن نمایند (۳) در زنا اگر گواهان حاضرند
اول ایشان سنگ زنند و اگر باقرار ثابت شد اول حاکم خود سنگ زند
(۴) هرکسیکه هم تازیانه و هم سنگساری است اول تازیانه و بعد سنگسار کنند
(۵) زن را تا سینه مرد را تا کمر در گودالی محکم پنهان کرده باشند (۶)
اگر باقرار ثابت شده و سنگی باو خورده بگریزد دیگر برنگردانند و اگر با گواه بوده
یا سنگی نخورده بگریزد برگردانند (۷) در تازیانه مرد را عورتین بپوشند و
زن را با لباسش تازیانه زنند و بنابر مشهور تازیانه را سخت تر زنند (۸)
تازیانه را بر سر و رو و فرج ایشان نزنند (۹) مریض و زن مستحاضه و نفاس دار
که گمان صحت رود تاخیر حد تا خوب شدن نمایند و اگر ضرورت شد بهمانطور

حد زنند که ذکر شد (۱۰) حد زن حامله را تاخیر کنند تا زائیده و طفل از شیر
بگیرد اگر شیر دهنده دیگر پیدا نشود (۱۱) کسیکه در حرم کعبه بستی و ملتجی شده
در آنجا حد نزنند و بیرون نکشند ولکن تنگ بگیرند تا خود بیرون رود
مگر آنکه در حرم خلاف کرده باشد که در حرم حد میزنند (۱۲) کسیکه
او را بدار حلق آویخته اند زیاده از سه روز نگذارند اینها همه واجبات بود
و بعضی مستحبات و مکروهات هم هست (۱) مستحب است که ندا و اطلاع
دهند مردم را بحضور حد (۲) سنگسار کنند با سنگ متوسط نه چنان
بزرگ که زود بکشد و نه چنان کوچک که دیر کشد (۳) مردان را ایستاده
و زنان را نشسته و مخدره ها را در خانه حد زنند (۴) تازیانه را متفرق زنند
که بیکجای بدنش نباشد (۵) در بریدن دست و پا طوری کنند که
زود و آسان باشد (۶) بعد از بریدن بروغن زیت داغ کنند
(۷) دست بریده را بگردنش آویزند (۸) مکروه است حد زدن کسیکه
براو حد است (۹) مکروه است اقامه حد در مساجد (۱۰) مکروه است در شدت

گرما یا سرما پس در تابستان صبح یا بعد از عصر و در زمستان وسط روز (۱۱)
مکروه است کسیکه را حد یا قصاص شود (۱۲) مکروه است شفاعت در اسقاط
و تاخیر بلا عذر........ وَاَمّا عُقُوبَتْ و مجازات در جائیکه کسی به بدن دیگری
صدمه وارد آورد احکام و شرایط و چگونگی ثابت شدن آن بسیار و ذکر جمیع
تفصیلات آنها لازم و قسم مجازات قصاص و دیه و غیر آن اقسام بسیار است
و بطور کلی قصاص یا قتل یا جرح در جائیست که جانی بالغ و عاقل و مساوی با مجنی علیه
در حریت و بندگی باشد و مساوی در دین باعمد و اختیار جنایت کند مگر اینکه
در قتل نفس مجبور را هم قصاص میکنند و ممکن باشد که بقدر جنایت نه کم و زیاد
عوض و قصاص کردن و در غیر این مقام با شرایط دیه است پس باید مقامات را
بطریق اختصار بیان کنیم و آنچه مشهور است ذکر کنیم مقام اول
قصاص در چند جا است (۱) قتل نفس هر گاه کسی عمداً کسیرا بکشد با اسلحه
مثل تفنگ و شمشیر یا خفه کردن و هر چه باشد یا زهر بخوراندش و یا به آتش
یا آب یا از بلندی انداختن و یا سگ و شیر و ماری را مسلط کردن یا هر جائیکه

خلاصی

خلاصی ممکنش نباشد یا فریب داده بچاهش انداختن یا بهر سببیکه قتل بفاعل
سبب بستند باشد چه قاتل بخبر باشد یا چند نفر مرد یا زن مقتول مرد
یا زن صحیح یا مریض طفل یا جوان یا پیر غنی یا فقیر شریف یا حقیر یا بلاعمد بزند با آلتی
که غالبا قتاله است که قصد کشتن داشته یا نداشته در وقوع و به شهادت او زدن توم
کسیرا بکشد قاتل قصاص میشود در جمیع این صور مگر اینکه مقتول بنده باشد آزاد را
قصاص نمیکنند در عوض او ولی در صورتیکه بسیار بنده بکشد که عادی باشد
میکشند و مسلمان را در عوض کافر نمی کشند ولی در صورتیکه عادی شده باشد میکشند
و پدر و جد پدری مقتول را هم قصاص نمیکنند و نابالغ قاتل را قصاص نمیکنند
و دیوانه قاتل را قصاص نمیکنند و کسیکه خونش شرعاً مباح
شده کشنده او را قصاص نکنند **احکام قصاص** اگر مردی
مردیرا بکشد قصاص میشود اگر چند مرد دیگری را بکشند همه را میتوان کشت
و زیادتی دیه هر یک را داد اگر زنی مردیرا بکشد در عوض میکشند و چیزی
علاوه نمیدهند بنابر مشهور اگر دو زن یک مردرا بکشند هر دو را میکشند

وزیاده نمیدهند چونکه دو زن یکمرد است اگر بیشتر از دو زن یکمرد را بکشند

همه را میکشند و زیادی حصه هر یکرا میدهند اگر یکمرد و یکزن مردی را بکشند

هر دو را میکشند و نصف دیه مرد را میدهند اگر یک خنثی یکمرد را بکشد

در عوض میکشند اگر دو خنثی یکمرد را بکشند هر دو را کشته و نصف دیه

یکمرد را بدو تا میدهند و بانحساب بیشتر هم معلوم میشود اگر یکمرد یکزن را بکشد

در عوض میکشند و نصف دیه مرد را میدهند و اگر چند مرد یکزن را بکشند همه را

بعیر از میکشند و نصف دیه یکمرد که دیه تمام یکزن است باقی دیه ایشان را زاده

میکنند اگر یکزن بچرا بکشد میکشند اگر دو زن یا بیشتر یکزن را

بکشند همه را می کشند و بعیر دیه یکزن یا قیراط میکنند بنده را

در عوض بنده میکشند بنده را در عوض آزاد میکشند چند بنده را

در عوض آزاد میکشند اگر قیمت اینها از دیه مقتول علاوه داشته باشد

میدهند باقی تفصیلات از اینجا معلوم میشود قاتل هر قسم کشته باشد

در قصاص خر باشمشیر کردن زدن چیزی نیست و شمشیر باشد باکند بریدن

کافر

که زخمت زیاده دهد حرام است و اعضاء او را مثله کردن یا با آب غرق

کردن یا باتش انداختن جایز نیست زن حامله را تا زاییدن بلکه

تا شیر دادن طفل اگر شیر دهنده پیدا نشود قصاص تاخیر میشود

اجرت کشنده از بیت المال است اگر بیت المال نباشد ولی مقتول بدهد

قصاص حق ورثه مال است جز از زن و شوهر و خودشان بی اذن حاکم قصاص

میتوانند و سنت است اذن حاکم و بعضی واجب میدانند اگر ترک کنند

چیزی بر ایشان نیست و اگر بعض ورثه حاضر نباشند بقول بعضی حاضران

قصاص میتوانند و اگر ولی قصاص نابالغ باشد جد یا پدر یا وصی او

باید صبر کنند تا خود او بالغ شود و بعضی گفته اند اگر مصلحت باشد تاخیر نکنند

که سبب فوت قصاص میشود اگر بعض ورثه قصاص و بعضی دیه قصاص خواهند

میکنند و حصه دیگر را از دیه میدهند و در قصاص وکیل گرفتن جایز است

(۲) قطع اعضا هرگاه کسی یک عضو کسی را تلف کند عمدا با بریدن

یا غیر آن اگر قصد تلف و ضایع کردن داشته یا این قصد نداشته و لکن آن

آنکه تلف کننده بوده جای قصاص است بلی هرگاه قصد تلف نداشت
و آن آلت و سبب هم تلف کننده نبود قصاص نیست بلکه دیه است
و شرط دیگر اینکه آن دو عضو مساوی باشند یعنی دست صحیح را مثلا بعوض دست
شل قصاص نمیکنند اما شل را بعوض صحیح اگر صاحب آن راضی شود میتوان
برید بشرط اینکه خوف سرایت و تلف خود شخص نباشد و راست را بعوض چپ
قصاص نمیکنند مگر اینکه راست نداشته باشد و قصاص چون در جاییست که
زاید و ناقص نباشد یعنی بقدر حق استیفا کنند لهذا جاهائیکه قصاص است
میگوئیم اگر کسی دو گوش یا یک گوش کسیرا قطع کند در عوض مثل آن میکنند
و بهر مقدار که از ثلث و ربع و غیره برید در قصاص هم همان مقدار قصاص
میکنند و اگر گوش باقی است و شنوائی آن زائل شده کاری میکنند که
شنوائی جانی زائل شود   اگر چشم کسیرا از حدقه در آورده قصاص
میکنند یکی یا هر دو و اگر حدقه باقی و دیدن زائل شده چنانچه در حدیث است
پنبه مقابل چشم او گذاشته چشمش را باز نگاه داشته آیینه را با آفتاب گرفته
شعاع

شعاع او را می اندازند نور چشمش زائل میشود   در دماغ و لبها و زبان و دست
از کتف تا از مرفق یا از زند یا انگشتان همه یا هر چند تا و قطع و پا یا و انگشتان
پا یا دندانها و سایر اعضا که ممکن است مثل آنچه تلف کرده بی کم و زیاد
قصاص کنند در همه قصاص است و در زخمهای سر و بدن که استخوان شکسته
و از جا در آمده نباشد در همه قصاص هست که طول و عرض زخم را اندازه گرفته
و نشان زده بشکافند و عمق نیز اعتبار نیست احوط این است که تا زخم مجنی علیه
خوب نشده قصاص بجانی نکنند بجهة اینکه احتمال هست زخم سرایت کرده بکشد
خصوصا در وقتیکه زخم صعب باشد و ظن و احتمال قوی بسرایت باشد
و باید دانست که در قتل نفس و اعضا و جراحات قصاص حتمی نیست زیرا
مجنی علیه یا ورثه را حق هست که قصاص نمایند یا عفو نمایند یا مطالبه دیه کنند
و اما بر مجنی علیه (جانی) لازم است که در صورتیکه دیه مطالبه نمایند بدهد یا حق دارد بگوید قصاص
کنید ظاهر اینکه از باب حفظ نفس بر او لازم است که دیه داده خود را خلاص
نماید بلکه صلح به بیشتر یا کمتر از دیه هم میشود (در دیات) در اغلب جنایات

بدنیه دیه لازم میشود مثلا در قتل و قطع اعضاء و جراحات کلا اگر عمد نباشد بلکه شبه
خطا یا خطا باشد دیه هست خطاء محض آن باشد که قصد ضرب هم نداشت اتفاق
چنان شد که جنایت کرد مثل اینکه بمرغی تیری انداخت بکسی خورد شبه خطاء
آنست که قصد ضرب داشت و قصد قتل مثلا نداشت و آلت هم قتاله نبود اتفاق
چنین شد که قتل کرد و در عمد هم در جائیکه قصاص ممکن نشود مثل اینکه محلش
فوت شده یا استخوان شکسته مثلا و کذا دیه هست همچنانکه هرگاه بگوید قصاص
تبدیل بدیه کردم دیه است پس بنحو اختصار بدیات هم اشاره مینمائیم در چند فصل

(۱) اگر کسی مردی را بکشد بغیر عمد باید دیه تمام بدهد خواه جوان باشد یا پیر
صغیر یا کبیر صحیح یا مریض بلکه اگر روح حلول کرده در شکم مادر و هنوز متولد نشده
باشد بهر نحو بکشد مثلا اگر چاهی کنده در راهی که رونده نمیداند و افتاده
تلف شده ضامن است اگر سنگی گذاشته در راهی که حق ندارد و کسی
پایش بند شده و افتاده بچاه یا غیر چاه و تلف شده ضامن است اگر ناودانی
بمحلیست که حرکت کرده و افتاده است و صاحب آن دانسته یا نگذاشته

افتاده

افتاده کسی را تلف کرده ضامن است اگر دیوارش خم شده نزدیک افتادنست
میداند اصلاح نکرده افتاده کسی را تلف کرده ضامن است طبیب اگر کسی را معالجه کند
هر چند حاذق باشد و مریض هم اذن دهد بمعالجه او نفس یا عضوی تلف شود
ضامن است مگر اینکه قبل از معالجه برئ کند بنا بقول بعض علماء کسی متاعی
بکسی برخورد و تلف کند ضامن است کسی زن خود را در بغل و آغوش چنان بگیرد
یا چنان جماع کند که تلف شود ضامن است کسی اگر روی کسی بخسبد و تلف کند ضامن است
اگر در جای تنگی و راه تنگی بایستد و کسی باو برخورده و تلف شود ضامن است
اگر کسی را شب از خانه اش خوانده و بیرون برده مفقود شده ضامن است مگر
شاهد داشته باشد که بخانه اش برگردانده یا دیگری او را کشته اگر زیاده
از قدر حاجت آتش افروزد سرایت کرده کسی را تلف کند ضامن است
اگر کسی را مهمان خوانده و سگش او را گزید ضامن است اگر جلو حیوانی را گرفته
میکشد یا سر یا دست کسی را تلف کند ضامن است نه با پای اگر سوار است یا در دست
نگاهداشته یا سر یا دست یا پا تلف کند ضامن است اگر حیوانی بسته یا درنده

بازنده دارد در حفظ آن تسامح کرده ویل کرده که سرایت کند ضامنست

اگر چارپا پیر اصاحبش یا دیگری رم دهد و کسیرا تلف کند ضامنست (۲)

دیه قتل نفس مرد مسلمان یا صد نفر شتر است که مریض و لاغر نباشند یا

دویست گاو که عرفا گاو گفته شود یا هزار راس گوسفند متعارف یا دویست حله

از برد یمانی که هر حله دو جامه است یا هزار مثقال شرعی طلا یا ده هزار درهم شرعی

نقره که خالص باشند و در قتل عمد در یکسال اداء باید نماید و در شبه عمد در دو سال

و در خطاء محض در سه سال و در شتر هم دارند و فرقی هم هست که در خطاء دیه بر عاقله وفرقی

قاتلست و تفاصیل در محل خود مسطور است (۳) دیه قتل خنثی سه ربع دیه مرد

و دیه زن نصف دیه مرد است در تمام آنها که ذکر شد و دیه اهل کتاب دیه مرد

هشتصد درهم شرعی و در زن چهارصد درهم و دیه غلام و کنیز قیمت آنهاست

بشرط اینکه قیمت آنها از دیه مرد و زن آزاد بیشتر نباشد که بیشتر نمیتوان گرفت

و دیه طفل در رحم اگر ساقط شود هرگاه روح و لوج کرده و حرکت نماید دیه تمامست

و اگر سقط شود در حالیکه خلقت تمام و استخوان هم هست لکن هنوز و حرکت

نداود

و دفع مضرت نمایند و در معرفت و تعیین باری عالم هم قدار مذاهب پدید

آمد و عقل حاکمست بر اینکه از بشر و غیر بشر هر کس را بدیگری حق نعمت است

بهمان درجه حق ریاست دارد و مولای حقیقی منشئ نعمتها و نعمت دهندها است

نعمت اعم است از روحانی و معنوی باشد یا جسمانی و ظاهری و اعم از ایصال

منفعت و دفع مضرت چون انبیاء و اولیاء و علماء که تربیت خلق نمایند و

استاد خلایق باشند نعمات روحانیه می بخشند و سلاطین و امراء

که بتحقیق نعمات جسمانیه دهند و دفع صدمات نمایند و پدران و مادران

و مولی نسبت بعبد و شوهر نسبت بزوجه و امثال اینها که منعم باشند

ریاست دارند و تکالیفی دارند در ریاست و سیاست خودشان و درجات

مختلفه دارند در لزوم طاعت و بعضی معاملات هست که معاوضه و معامله

میان دو نفر مساویست اشتباه برئیس و مرئوس میکرد مثل آقایان

با نوکران و اجیران و مالکان املاک نسبت بمستاجرین و رعایا و امثال

ذلک پس قسم اول که مذهب آنرا رئیس قرار دهد همانست که عقل ریاست آنرا

تصدیق دارد بنای مذهب اسلام برهمین است   اما رئیسی که مردم جمعشده
از آن رئیس کنند و اطاعت او را کردن گیرند این هم تصور ندارد مگر در جماعتیکه لابد
هستند اعمال بشریه را موجب تمدن تجزیه نمایند یعنی هر کس عملی را اختیار کند که
در نظام کل مدخلیت داشته باشد چون یکی هم باید نظر در صلاح داشته باشد
و اجراء قانون را بدست و معاونت جماعتی بنماید بنهند ایکی که اهلیت آن از همه
بیشتر باشد برای اینمطلب اختیار میکنند و اطاعت او را کردن میگیرند و این
بتحقیق اطاعت قانونست که بر میگردد باطاعت حامل قانون که این
حمل قانون و وادار داشتن بآن خودش نعمتی است و او منعمست بر کل و اطاعت
او لازمست پس رئیس اختیاری بتحقیق رئیس نیست بلکه اقدامش باجراء
قانون نعمت است و از این باب منعمست و اطاعت او از این باب لازمست
و اما رئیس قهری که بضرب شمشیر خلق را باطاعت وا دارد آن حقیقة
رئیس نیست و حق ندارد و اطاعتش هم لازم نیست و حقوق و محبت رئیس
و مرؤس میان او و دیگران ثابت نیست بلی بسیار میشود که این شخص مقدر
که بمق

ابتداء مردم او را قبول ندارند غرض او اصلاح حال عموم و اجراء احکام
ناموس اکبر و اثبات نعمت و حامی عدل و مواسات و امنیت و رفاهیت است
و توسل باینمقصد را جز قهر و غلبه ندارد و بعد از اینکه با قهر اطاعت او را
کردن گرفتند و شروع بتصرف در امور کرد اثبات نعمت و اجراء فیوضات
و عمل بقانون مینماید و کلیه خلق ممنون نعمت او میباشند و منعم حقیقی بودنش
ثابت گردیده خلق بطور حقیقت گردن باطاعتش مینهند و اطاعت او را
لازم میشمارند مثل اثبات ریاست با قهر و غلبه از بعض انبیاء کرام که از آن
جمله است شارع اسلام و همچنین بعض اولیاء کرام و بعض سلاطین
عظام که اجراء عدل و قانون اسلام مثلا کرده و خلق را منعم بنعمت عافیت
داشته اند کیفکان رؤسا که در اسلام تصدیق شده بعضی را سیاست
و ریاست بر کل ملت و مدنست و بعضی بخصوص اشخاصی سایس و رئیس
هستند و برای هر یک طریقه و قانونی مقرر شده که اول را علم سیاست
مدن و دویم را علم تدبیر منزل میگویند (۲) سیاست مدن بدانکه

بحکم عقل و عقلاء در حفظ تمدن و مساوات و عدل و موسسات میان عموم و یکه
بجهت جامعه مذهب یا نسب یا مملکت قوم و جمله‌ای ملت مستقله شمرده شده‌اند
قانونی لازم است که هر صنف و هر شخص و صاحب هر حال و عمل بطبق
آن قانون سلوک نماید تا نظام مدنیت محفوظ بماند و نفوس بشریه یا اینکه
بطوری بدرجه کمال برسند که خودشان بی دعوت و عیب و قهر قاهر قانون را
پیروی میکنند و تعلم میگیرند یا اینکه اگر مختار باشند بهوای نفس آنچه
میل ایشانست اقدام میکنند خواه مطابق قانون یا مخالف باشد قسم
اول را هنوز در میان بشر در هیچ جماعت ندیده و نشنیده‌ایم بلی بعضی از
اقوام در این اعصار نزدیک باین شده‌اند و غالبا بخلاف نفس گردن
بحکم قانون نهاده مخالفت آنرا روا نمیدانند خوشا بحال چنین قوم
متمدن که علما و حکما و عقلا و تربیت یافتگانند مثل دولت اتازونی امریکا و
مثل مملکت ژاپون مثلا کیفکان اینها هم محتاجند بقاهر و رئیس آمر که تعلم
علم نمایند و زحمت تحصیل عقل و منع نفس را متحمل شوند تا بدرجه کمال برسند

و خود عمل بقانون را لازم دانند و مع ذلک نفوس بشریه با این طبایع و هواهای
مختلفه ممکن نیست همه باختیار پیرو قانون باشند از این جهت که هر
جماعت لابد محتاج برئیس امر اطاعت باید کنند نهایت اینکه در هر مملکت
و میان هر طایفه بنامی و عنوانی نامیده می‌شود پادشاه یا امیر رئیس جمهور
یا امام و حکمدار این رئیس تنها یا با جمعی که برای تنظیم امور لازم هستند
در دو مقام ضرورت دارد وجود ایشان یکی مقام جعل و بنای قانون کلی
و ملاحظه مصالح عموم با تمام متعلقات و اطراف آن و دیگری مقام
اجراء قانون و واداشتن تمام اجزاء امت و ملت هر شخص و جماعت را
بعملیکه مقرر گردیده در قانون کلی برای مصالح عموم و هیچ یک از این دو بی آن
دیگری فایده ندهد چنانچه انشاءالله توضیح خواهد شد و واضح است هرگاه
هزاران کتب مملو از ذکر قوانین باشد هزاران سال عمرها برای تعلیم
و تعلم صرف شود تا طریق اجراء معلوم نشود و اقدام باجراء نشود
اصلا فایده ندارد هم چنانچه تمام عالم اقدام باجراء آنچه دلخواه
باشد کنند بی ملاحظه مصالح و قانون سراپا در انقلاب خواهد بود
و آیا این دو باید در یک شخص تمام شود که یعنی هم مقنن و هم مجری باشد
یا بعضی مقنن و بعضی مجری کافی است حق اینست این دو عمل گاهی
مجتمع می‌شود و گاهی متفرق میگردد و در هر حال باید اجراء بطبق

قانون باشد و اما جعل قانون و ملاحظهٔ مصالح عمومیه در میان بشر
دو قسم تقریر شده یکی آنکه عقلاء جماعت باتفاق رای و تعاضد عقول
و مشاورت ملاحظهٔ مصالح کل کرده بیغرضانه آنچه بعد از رد و بحث
و تامل در اطراف و نفع و ضرر و لوازم و منافع و مضار او آن را اختیار
کنند و دیگری آنکه یک نفر را معصوم از خطا و سهو و اشتباه و غرض
و سایر عیوب آورندهٔ قانون از جانب منعم حقیقی و مالک عالم دیده
و دانسته آنچه او تقریر فرماید همه را بدون ملاحظه و رد و بحث و جرح و تعدیل
تعبداً قانون کلی دانسته مقام اجراء آن برآیند که این جماعت اخیره
اتباع انبیاء هستند و معظم آنها اهل اسلام هستند و لکن در اسلام طریق
اول هم با کمال تاکید ملحوظ گردیده و امر منجر به آن رسیده زیرا کلیات
قوانین بسبب مقامات تغییر عنوان پیدا میکند و تغییر عنوان سبب تغییر
حکم است در قانون کلی مثلاً قانون با خصم صلح مقرر فرموده و جنگ مقرر
فرموده هر یک در مقام خود که صلاح باشد و تشخیص آن در وقایع باشد در
ملاحظات عقول است که آن هم در باطن رسول است بالجمله قانون
اجراء هم با دو طریق مذکور مقرر است و باید در هر دو مقام یعنی مقام بیان
قانون و اجراء محکم شود و لکن غالباً ضبط قانون و تعیین تکلم آن در
میان علمای اسلام ملحوظ گردیده و طریق اجراء هم قلیلاً ذکر شده و لکن
این ایام اقدام باجراء کلیه یا جزئیه ترک شده پس در این رساله

بهتر است اول قانون اجراء را ذکر کنیم که فعلاً آن اهمال شده و کار اسلام
بهلاکت کشیده و اما حکم کلی قانون کتب فقهیه عبارت از همانست (ه)

قانون اجراء بدانکه هر حکم و هر عمل که باید بموقع اجراء گذاشته شود یا موافق
میل نفس و خواهش طبع اشخاص است که عمل متعلق بآنها است یا مخالف
میل آنها است و صحبت که اجراء حکمیکه موافق میل است صعوبت ندارد و مقدماتی
برای آن ضرور نیست یا مخالف میل طبع و خواهش آنها است که در حق آنها باید
اجراء شود در این مقام برای اجراء حق و عدل و نظام بین الانام چهار طریق است
چنانچه بشر هم در این مقام بچهار قسم هستند طریق اول با تعلیم علوم و تزکیه
نفوس و تجلیه قلوب و تکمیل عقول باشخاص توضیح نمایند حسن عدل و انتظام
و درجه بلند نوع پرستی و حفظ شرف و حب وطن و قوم و افتخار بقاء استقلال و
اقتدار هموطنان و هم جنسان را زیرا که جمعی از بشر که عقل کامل و استعداد
خوب و همت عالیه دارند فهمیدن این مقامات و درک این درجات کفایت میکند که
بخلاف میل طبع و بقصد هوای نفس ترک غرض شخصی و هوای [illegible]

اقدام بعدل و انتظام و صحت عمل و حرکت و کلام میکنند و این حالت با تعلیم
عموم و تکمیل نفوس میشود که مردم را تربیت کنند با موعظه و نصایح و بیانات
و نقض حالات اقوامیکه هلاک شده‌اند و تواریخ جماعتیکه ترقی کرده باوج رفعت
رسیدند اسلام در این باب بنهایت اقدام فرموده تعلیم و تعلم را از مهد تا لحد
بهر زن و مرد از هر ملت اگرچه چین باشد لازم فرموده و بیان حالات سلف و
سیر در زمین و عبرت از حالات گذشتگان از قرآن و احادیث زیاده از احصا
فرموده و خطب و مواعظ و کلمات حکم و نصایح بقدر کفایت کل بشر الی آخر الدهر از بزرگان
دین مبین صادر شده و اهالی مادام هوشیار و بیدار بودند و بعلوم و مواعظ
علیه پرداخته و روح غیرت و رقابت تا اجانب داشتند و هم مذهبان را اعضاء خود میدانستند
و قدر استقلال و وطن میدانستند اکثری با کمال عقل خود بعدل و انتظام مشغول
بودند و تمام عالم در پیش ایشان نابود میبودند تا بتدریج تغییر یافتند و باینحال افتادند
إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ　　طریق دویم
فهمانیدن اینکه دنیا دار مکافات است و جزاء اعمال خوب و بد همه را روزگار در کنار

خواهد گذاشت و هیچ عمل را فراموش نخواهد داشت و بیان مواقع مکافات
و تجربه‌های تمیز آفات و حکایات عبرت آمیز و نقلهای تنبیه خیز در این باب
زیرا که بعضی از نفوس بشریه بملاحظه حسن و قبح و مروت و فتوت و علو فکر و همت
اگر بکارهای خیر اقدام و از اعمال بد تقاعد نکنند لکن همینکه دانستند مکافات
هست و خداوند جزای اعمال را فراموش نمیکند و زود و دیر اثر خیر و شر بصاحبش میرسد
با ملاحظه تقاعد از شر و اقدام بخیرات مینمایند و قطعاً اعمال خیر و شر مثل دواها و سمها
خاصیت ذاتیه دارند که یا عزت و فراغت و سعادت و یا ذلت و گرفتاری و نکبت
می‌آرند در اینباب هم شریعه اسلامیه چه بیانات فرموده و بچه اندازه توضیح داده
کتاب خدا و فرمایشات خلفاء ائمه مملو از این بیانات است　　طریق سیم
بشارت و انذار از عالم آخرت و دار ثواب و عقوبت و وعدهای ثواب و نعمتها
و قرب درگاه الهی و عزت در ملاء اعلی بر اعمال خیر و حفظ قانون حق و وعیدها
از عقاب و بلیات و عذابها و دوری از رحمت و درگاه و نزول بدرکات اسفل
بر اعمال شر که بسیار اشخاص بشریه که ایمان بخدا و انبیاء و اعتقاد بمعاد و جزا

دارند بهمین ملاحظه قدم بر خیرات و ترک شرور میکنند بلکه غالباً اگر این
اعتقاد نباشد نظام عالم مختل و امور اغلب نوع بشر معوق و معطل میماند زیرا بسیاری
از امور را گماشتگان حکام نمیدانند و صد یک آنچه دانسته شد بر شاه
معلوم نمیگردد و صد یک آنچه در پیشگاه روشن شاه ذکر میشود بی اشتباه نمیشود
و حق باطل دانسته میشود و صد یک حقوقیکه معلوم روشن گردید جاری نمیشود اگر
خوف معاد و جزای آخرت از جهال برداشته شود امور زیاد مختل میگردد طریق چهارم
مکافات و انعامات و مؤاخذات دنیویه بشریه از حکومت و رئیس کل که کسانیکه اجرای امور
مفیده نمایند از رئیس و دولت و ملت انعام و اکرام و اعزاز و افتخار ببینند و کسانیکه مرتکب
خلاف قانون شوند زجر و عتاب و ملامت و اذلال یابند معلوم است که اسلام در اینباب
چه مقدار تاکید و اصرار فرموده برای آحاد امر بمعروف و نهی از منکر را سلطنت داده بلکه
واجب نهاده و برای هر عمل خلاف قانون تا پای از حد و تعزیر مقرر فرموده و برای حاکم عفو و
طلوع اغماض و تاخیر و شفاعت مرخص نکرده و برای حکومت در حقوق ناس برای همه کس که
حقی از او ضایع شود راه شکایت را چنان کرده که احتجاب و منع از آن نهی فرموده و در حقوق الله
اکا

برای هر مسلمان رخصت اطلاع دادن و شهادت نمودن مجانی داده تا هیچ خلافی
مکتوم نماند و هیچ خلاف معلوم بی جزا نگردد ملاحظه کن اگر تمام عقلاء عالم جمع شوند
آیا ممکنست برای اجرای قانون از این بهتر طریق بالاتر و محکمتر راهی پیدا کنند و صلاة
برای خلاف مقررات قانون برای حکومت و اجرای او جزای نقدی و جریمه قرار نداده و رشوه را
در حرام بودن و نهی بدرجه کفر رسانید تا راه خلاف باز نشود زیرا رشوه واضح است که
تمام حق را باطل میکند و جریمه معلوم است رخصت تعدی است زیرا کسیکه
جزاء را جریمه دید از شهر او ضعفا هزار تومان مثلاً غارت میکند و عشر آنرا
بجریمه میدهد بتحقیق چه به یاغی غارت است و بهانه تاراج اموال ضعفا که فقرا
زده غارت کنند یا مانع نشوند تا دخل برند یا رشوه است برای اقویا
که هر مقدار جریمه میدهند بیشتر صد مقابل آن از ضعفا میبرند
اگر کسی گوید و نیکه تمیز خیرات و کمالات را بدهند و شرور
و جهالات را با آنها فرق نهند قانون را از جانب خدا آورند از معصوم
بخط ادانند و حسن خیر و قبح شر را واضح نفهمند و کوشش شان همواره

بمواعظ کاملان و نصایح بزرگان باشد و دنیا را دار مکافات و نظم و آخرت را
معاد و دار اجر و جزا بخوانند و دلالت و امر معروف و خیر و نهی از منکر و شر را
لازم شمارند و برای هر خیر و نیکی از جانب دولت و ملت انعام و اکرام
و برای هر شر و بدی از سایس و رئیس عذاب و عقوبت داشته باشند چنانچه
همه اینها را تو برای اسلام ادعا کردی باید چنین قوم در قوت و قدرت و خوشحالی
و سعادت و آسودگی و ثروت و تمدن و معاشرت و علم و حکمت فائق بر تمام
عالم باشند و مربی کل اهالی کره زمین گردند پس این چه نکبت و ذلت و فقر
و شقاوت و عجز و مسکنت است که اسلامیان بدان گرفتار خصوص ایرانیان
بآن دچار شده اند گویا اینها همه مغالطه است که تو بجای تمدن خود از دیگران
آموخته میگوئی   جواب گوییم   هزاران فریاد ای برادر جواب این سؤال
و حل این اشکال چنانچه حق و لائق است ممکن نیست آه آه چه گوییم   زبان در قید و گیر
و نطق در حبس و زنجیر است آه آه چه گوییم   الغیرت میبایست عقلا و علما و حکما
و جهان اسلامیان محض رضای خدا و احیاء مذهب و تربیت نوع و قصد

ثواب

ثواب بمواعظ و نصایح نمایند حسن و قبح و فخر و شرف و نکبت و ذلت را
برای جوانان و نوخواستگان و جاهلان توضیح کنند و غرض خیر افاده
و افاضه نداشته باشند و از این ترتیب اصلا غرض دنیوی نداشته باشند
و مکافات و انتقام را در دنیا و ثواب و عقاب را در اخری مرکوز اذهان کنند
و از این طرف معاشران خلق و امراء و حکام و قضات در امر معروف و نهی از منکر
و اجراء حدود و اولاد جاهلین اقدام نمایند لکن حال اختلال اوقاف و نیات فاسد   واکرام
گشته مرتبان و واعظان و ناصحان و معلمان آنرا هم قسمی از صنایع و حرف
و معامله تحصیل مال قرار داده اند و آنرا مایه تحصیل دنیا و گرفتن مال مردم از
دستشان و عیش راحت و تفوق بر دیگران و آسودگی از تکالیف و نصابحت
بزرگی و جاه و جلال گردانیده اند راحت طلبان بیشرمان و حیله گشت
دنیان این صنعت را سهلتر و پر دخلتر و محترمتر یافته با تبدیل لباس و کلمه
اقتباس کرده قدم بر دایره تربیت ملت یعنی تحصیل مال و معیشت گذاشتند
هر چه جهال می پسندند آن گفتند و از هر چه مال بدست آید رو بآن کردند

سه طریق اجراء که بیان حسن و قبح و مکافات دنیویه و ثواب و عقاب اخروی
باشد برگشت تحصیل نان شد و بعبارت دیگر بهانهٔ سؤال و گدائی و حیله
و تزویر و رهزنی گردید   و از آنطرف مقتدران و بزرگان و حکام و امرا
قدرت و امارت را خواستند که تحصیل مال و عیش و راحت و جاه و جلال نمایند
اگر خیر اذکر کردند غرض اجراء بود اگر شرعی و خلاف قانونی دیدند یا تحصیل مال
برشوه و جریمه برای ایشان بود حسن و قبح و اکرام اهل خیر و اذلال اهل شر بتدریج
مبدل شد بحمایت اشرار و نگاهداری از دزدان و بیشرمان و هر جا بدترین خلق
راحت‌ترین و محترم‌ترین خلایق گشت مواعظ و نصایح از میان رفت تجربت و عبرت
برافتاد حکایات مکافات حکایت شد ثواب و عذاب آخرت را اعتقادها سست شد
شبهات دهریه و ملاحده رخ پیدا نمود و از خدا و امر و نهی و زجر و منع امرا
و بزرگان خبر پول گرفتن و ترغیب اهالی فسق و فجور و شر و دزدان بر قبایح نماند
کارها هرج و مرج شد و آداب ها خلط و لطمه آمد بدان بر نیکان مقدم شد و نظرها
تمام بر دخل و جمع و حبس مال دوخته شد مذهب و قانون و علم و دولت

دوزن

و قدرت و لشکر و کتابت و حالت در امور و لقب و منصب و همه حرکات
و سکون از قالب و صورت نامید روح همه را تحصیل مال و طلب عیش و جلال ادا نشد
این روح کثیف این کالبدها را نحیف ساخت و بالکلیه از حقیقت انداخت
پس نماند از اسلام بجز نام و از قرآن بجز خواندن آن چنانچه صاحب شرع مقدس
خبر داده بود   الله اکبر وقتی بود در اسلام مفید و مرتضی و ثقة الاسلام و محقق
و علامه و جمال الدین و فخر الدین شد و ضیاء الدین و نور الدین و هکذا
امیر و فلان الدوله یا نظام الملک ها وزیر و مشیر و رئیس کیا را میکشند و الآن
کیان و چیانند میمون و نسناس الآن فلان الاسلام و الدین و الشریعه شده
و خرس و روباه فلان الصدر و فلان العلماء گردیده از اینها چه توقع داری و آیا کمال
و نقص اسلام را میخواهی از حال و اعمال اینها بدست آری   خوب گفته
شیخ الاسلام ار تو با پسر عم پیغمبر است   حجة الاسلام اگر این است
اسلام ابتر است   بگذریم از اینجا که این مقام را شرح نتوان کرد پس باید
بگوئیم که شرع مقدس در اجراء اقامهٔ اینها چهار طریق را بچه ترتیب و مقدمه مقرر داشته

اما واجب فرمودن تعلیم و تعلّم و قرائت قرآن و اجتماع مسلمین در عیدها و
جمعه‌ها برای شنیدن خطب و مواعظ و نماز جماعت که در ضمن آن هست بیانات تکالیف
و ثوابها و عقابها بر اعمال و مکافات اعمال آن در اسلام و صحبت که بچه درجه تأکید
دارد و چه قدر امر شده به پرهیز از مصاحبت و مجالست و رفاقت با فساق و اشرار
و امر شده به بی اعتنائی بر ایشان و تقدیم اخیار و معتبر شد فخر و کرامت در تقوی
و ترک شد افتخار به نسبها الی غیر ذلک که هر قدر مرد عاقل ماهر و حکیم کامل تأمل در اجزاء
این دین مقدس نماید بیشتر مصالح و استحکام این اساس برای او واضح شود و ما
این مقام را ترک نمودیم عمده قانون اجراء رابطور ریاست و سیاست شرعیه که
عمل عالی است نسبت به پست‌تر از خود آنرا ذکر می‌کنیم بدانکه
اگر در نصب و تعیین رئیس اتفاق اهل ملت را شرط بدانیم بی شبهه در جریان ریاست
رئیس کل و نفوذ اوامر و نواهی او در حکومت خارج وجود پیدا نمیکند مگر با اجتماع
و معاونت جمعی که کافی باشند و بحسب شریعه اسلامیه واجب است اجماع و
معاونت نفاذ امر و اطاعت رئیس کل خواه نصب آنرا از خدا تعالی بدانیم و خواه با بیعت
واتفاق

واتفاق امت و ملت و اول اقامه این اداره و اتفاق بر نظم
و قوام این حلقه و استحکام ارکان و بنیان آن اوجب واجبات
و الزم مهام امور است زیرا تا این اداره برپا نشود و اساس آن بر
صحت و استقامت گذاشته نشود سایر امور کلاً مختل خواهد شد
و تقریر اجراء سایره قانونه و اقدام بر جریان آنها لغو خواهد گردید
زیرا که استحکام امر دولت و ریاست کلیه نه افراد تکمیل عقاید و اخلاق
و نه سلوک اداب توانند پرداخت و نه سایر رؤسا بر مرؤسین و مرؤسین
بر رؤسا و مساوین بر مساوین قوانین مقرره را اجراء می‌توانند داشت
و بمعنی دیگر کل اوامر دینی و اعمال خلایق در عبادات و معاملات کلاً مختل خواهد
گردید هر ملت را این اساس و بنیاد مستحکم است ارکان آن را خلل نیابد و
قدرت و غلبت آن یوماً فیوماً ازدیاد گیرد و اول همه افراد از همه چیز
لازم‌تر سعی در تشیید این اساس است عجب از بسیاری از اهالی عصر ما
که فریاد و فغان از فروعات سر می‌کنند و انقلابات امور را بزواید نسبت

میدهند و ملتفت نیستند که اگر در یک قریه یکصد فرسخ از پای تخت دولت
دور یک نفر گدائی کند یا در صحرای حجاز یکی از اعراب بیک نفر حاج ایذا
کند یا یک فلوس از رعیت یک فراش برباید یا در امر یکجا بیک نفر اهانت
شود یا یک سنبل از گندم یک مزرعه بظلم جدا شود یا یک کوچه از دهی کثیف
ماند یا یک نفر در تمام مملکت گرسنه بخوابد همگی از اختلال اساس حکومت
و اغتشاش بنیان ریاست است و اگر اقامه این امر در اسلام بطوریکه در
قانون کلی اسلامی مقرر است می‌شد یا اقلاً بآن نزدیک و شبیه می‌بود فعلاً
در کره ارض غیر اسلام مذهبی نبود و بیک نفر اسلامی صدمه و ظلمی و تحقیری وارد نمیشد
و تفصیل این مقام علاحده کتابی محتاج است و ما اینجا بطور اختصار اشاره میکنیم

بدانکه اینکتاب قاصر باین باب که رسیدم خود را در مخمصه و مخاطره خیلی صعب گرفتار
دیدم و در میان دو محذور خطرناک واقع گردیدم از آن جانب ابتداء غرضم این بود
و منتهی اظهار هم کذاشتم که بطور تحقیق علت و فلسفه تقهقر و ضعف دول و ملل اسلامیه را
بیان نمایم و باربان واضح کشف نمایم که عمل بقانون اسلام علت علو و عروج و

استحکام

استحکام است و سبب تدنی و ضعف ترک عمل بقانون اسلام شده و از نظر
مبتلا بیان اینکه بطور حقیقت عالی و رئیس و منعم و واجب الاطاعه در اسلام
که مقرر شده و صفات و علامات آن چیست و حال آنکه از نگارندگان
اسلام هنوز در این باب سلوک راه تصریح و توضیح و تعمق نموده بلکه بجا از تحقیق
این باب اغماض نموده یا سلوک طریق تملق و تقیه نموده و از انجاب بطور تحقیق
علت تقهقر اسلام عمل نشدن بهمین باب است لا غیر بحقیقت اینجا که رسیدم
نادم از شروع باینکتاب گردیدم و از آنجانب از جانب عقل و غیرت و تمدن
و ملت خود را مکلف دیدم بالاخره بهتر دیدم که آنچه در نظرم هست بنویسیم و
بِاللهِ التَّوفیقُ وَهُوَ العاصِمُ   بدانکه منعمیت و علو و ریاست
رئیس کل ملت بعد از واجب الوجود اعظم ریاست و اکبر نعمت است بلکه
همان ریاست خالق و منعم بشر است که در این مظهر ظهور میکند مَن یُطِعِ
الرَّسُولَ فَقَدْ اَطاعَ اللهَ   اَطیعُوا اللهَ وَالرَّسُولَ
وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُم بحکم عقل قاطع و نقل بدیهی در تقاء و استقلال

ملتی وحفظ نظام میان جماعتی که با جهة جامعهٔ مذهبی یا لسانی یا وطنی یا نسبی
جماعت واحده شمرده شوند و با تعاون و تمدن هر یک بعملی که لازم در
معاش و حراست از صدمات خارجه دارند اقدام نمایند در حفظ تعادل این باب
لابد است از اداره ریاست و حکومت و اولی الامر در میان ایشان جماعت باید باشد
کثیره باشند یا قلیله و این یا ستر اداره که منتسم از بابت اینکه هرگز
با یکنفر قائم نمیشود اگر چه رئیس کل یکنفر باشد بلکه لابد باید جماعتی با آن رئیس کل
معاون باشند در حفظ نظام ملکه باید قاهرتر و عالمتر و کاملتر تمام اصناف
آن جماعت همین صنف باشند و کلام در این مقام بسیار است نمیخواهم
از مقصد زیاد دور افتیم و صحبت در یک خانه و یک قریه و یک شهر و یک
مملکت در تمدن لابد است از انقسام یعنی هر کسی با هر کسی بیک عمل ضرور در حفظ
معاش و نظام و یا بعملی مفید در توسعه و تحسین معاش اقدام نماید و
تقسیم این اعمال و هر کسی را بعملی مناسب لیاقت یا میل و طبیعت واداشتن
و هر کس از وظیفه خود تجاوز کند منع کردن و دفع صدمات خارج از ایشان

باصدمات

یا صدمات ایشان از یکدیگر کردن لابد اداره که بدانند و بتوانند میخواهد این است
که از اول حال اجتماع و تمدن بشر در میان هر فرقه و در تمام اصقاع عالم
اداره ریاستی بوده و هست و حسن حال آن جماعت بسته بکمال آن
اداره است و این اداره به سه عنوان در مقام اعمال در عالم برپا گردید
یکی جمهوریه که آن قوم جماعتی که اعقل و درست و خیرخواه و کافی دانسته اند از میان
خودشان منتخب نموده و اطاعت اتفاق رای یا اکثریت آراء آنها را گردن
گرفته و باین ترتیب عمل نموده اند دویم سلطنت مشروطه که آن جماعت
یکنفر را از میان خود منتخب کرده اسم ریاست و لزوم طاعت باو داده
و شرایطی و حدود و اوصافی در آن رئیس شرط نموده و او را مقید باتفاق
عقول عقلا در اجراء امور نموده و جماعتی معین برای اجراء آن مقرر کرده اند
که آن جماعت مکلف و مسئولند و هر صنفی را عملی خاص است که بر آن
مکلف و مسئول هستند سیم سلطنت مطلقه که اصل اساس آن
این است که جماعتی قویه مقتدره صاحبان اسلحه که طالب این شغل شدند

که بی زحمت مکاسب و صنعت آنچه بهترین لوازم معیشت بشر است
از دست باقی آن جماعت گرفته و با عیش و استراحت بهترین جمیع نعمتها را
خود مصرف کنند و اینها هم بکثیر ابتدائیه نتیجه اینکه رجحانی بر ایشان
دارد انتخاب کرده آنرا رئیس مقرر میکنند و اطاعت او را گردن میگیرند و شاید
بعدها از نسل و اقوام او همان رجحان بر دیگران نداشته باشند و لکن
باز دیگر او را رئیس میکنند بملاحظه اینکه ریاست آن سلسله عادت شده
و اطاعت آن جماعت سهولت پیدا کرده و اگرچه در میان مطیعین بهتر
از او بسیار است و لکن بر باقی صعوبت اطاعت و نمایند لهذا ایشان را
میگزینند و از این ریاست و جماعت هم بسیار میشود در حفظ نظام و حراست
تعادل میان سایر اصناف سعی نمایند بملاحظه اینکه مقصود اینها اگرچه
عیش با استراحت و اخذ بهترین نعمت و لکن می بینند که ما بقی را باید آسوده
کرده و فراغت داد تا تحصیل مال و نعمت کنند و از ایشان بهترین را از دست ایشان
بگیرند و باید بایشان قوت داد تا در دفع هجوم و حملات اعداء معاون و یاور
باشند

باشند اما جمهوریت اگرچه از آنچه که همه خلق نظر در مصالح و مفاسد
خود دارند و آزادی در افکار و آراء دارند بهتر است و لکن از جهات دیگر بسیار وقت
مستلزم مفاسد عظیمه است که اینجا مجال ذکر نیست سکوت عنه بهتر
و اما سلطنت مشروطه که حقیقت مصالح باتفاق برگزیدگان عقلاء ملت
از زبان یکنفر جاری شود و همه یکنفر را بنظر ریاست و نفاذ امر بنگرند و طامعان ریاست
و گردنکشان از طلب ریاست و خلاف مأیوس شوند با این بهترین شقوق است
و استدامت آن ید دولت و سلطنت و استقامت این جمعیت و ملت از همه
بیشتر و خلاق و رئیس کل از اکثر جهات آسوده تر است و اما سلطنت مطلقه
برای بعض جماعات که همه گردنکشان و وحشی حالتان باشند و رئیس کل
بحسب اتفاق صاحب عقل قویم و رای مستقیم و خلق کامل و رأفت شامل باشد
بسیار خوبست همچنانچه اگر جاهل مستبد و ضعیف الرأی یا ظالم وحشی
یا طماع تنگ قلب باشد یا دوره و اتباع فاسد الاخلاق باشند بدترین
بلایا است بهر صورت استقلال و عزت و ترقی و تنزل آن جماعت بسته باشخاص

رئیس کل است و این قسم دولت تغییر و تبدیل و ترقی و تنزل و زوال از همه زودتر است

این را که دانستی بدانکه دولت باتفاق تمام اهل اسلام از شیعه و سنی اسلامیه
و همه شعب و فرق اسلامیه در اصل شریعت و مذهب دولت مشروطه و مقترن و هم
آغوش با شریعت مذهب و قانون اسلام است که رئیس مذهب و سلطان
مملکت یکیست چنانچه در ادوار سابقه در اکثر ممالک عالم سلاطین رئیس مذهب
و از روی اعتقاد مذهبی مردم ایشان را واجب الطاعه میدانسته اند پس در اسلام
بحسب معتقد اهل سنت و جماعت اولاً پیغمبر که رئیس دینی و دنیوی و معین شده است
از جانب خداوند با آیات واضحه و شرط است که او اکمل از تمام بشر در جمیع صفات
کامله و فضل و عقل و اعدل کل بلکه عاری از جمیع نقائص و معاصی و خلل و معصوم است
بعد از او نصب و تعیین رئیس را بهمان صفات و نسق که پیغمبر مثل از جانب خداوند بی عیب
و نقص و معصوم باشد و اعلم باشد اگرچه لازم نمیدانند ولکن در تعیین رئیس
و سلطان اتفاق را تمام عقلا و علماء و اهل حل و عقد اهل اسلام را لازم میدانند
که باتفاق رای محض صلاح بینی اسلام بغرض نفسانی و عصبیت نسب یا دوستی

یا دریافت

یا دریافت مال و غیرها بهمه یکی را که اکمل از دیگران دانسته انتخاب کرده بیعت نمایند
و عقد اطاعت به بندند و ریاست او مشروطه است براینکه تمام تصرفات
و اوامر و نواهی او بطبق قانون اسلام باشد و اصلاً حق یک فلوس
تعدی از حق مقرر در قانون یا یک کلمه درشت بکسی بیجهه گفتن یا ضرب یکمشت
اصلاً ندارد و برای خود مرتبتی بر دیگران قرار داده یا اقرباء خود را نتواند بر دیگران نتواند
تقدیم کرده و واجب است برا و حفظ عدل و مساوات و اگر تخلف از قانون مقرر
در یکباب یکدفعه هم نماید امت حق مؤاخذه و طلب توبه و رجوع و اصلاح دارند
و اگر اصرار در مخالفت قانون کند خلع توانند و هکذا اشتراطات دیگر که حق تخلف
برای رئیس کل نیست   و اما شیعه رئیس کل شرایط در نزد ایشان
شدیدتر و بیشتر است اولاً باید رئیس کل مثل پیغمبر در جمیع صفات و حالات
و معصوم در تمام عمر و اعلم و اکمل بشر بلکه صاحب معجزات و کرامات و تعیین او را
از جانب خداوند بتصریح پیغمبر و نص هر یک بر دیگر میدانند معلوم است شرایط
چنین شخصی که محال است در تمام عمر بحرفی از احکام قانون مقرر کلی تخلف نماید

وبعد از اینکه چنین سلطان عادل معین از جانب خدا دین نشد باز امر رجعت
بصاحبان صفاتیکه بیان نموده‌اند که نواب ایشانند که باید عاقل و بالغ و مرد
و عالم باحکام از روی ملکه اجتهاد و دلیل و عادل باشد که اصلا در یک مقام
تخلف از قانون کلی مقرر ننماید و الا معزول خواهد بود و حق خلافت نخواهد داشت
پس باجماع و اتفاق شیعه و سنی و تمام اهل اسلام ریاست و حکومت در اسلام
مشروطه است و رئیس کل با معاونان یا احدی از آحاد ملت حق تخلف از قانون کلی
ندارد   افسوس که از اول اسلام تا حال ریاست بشرایط مقرره بنا بمذهب
اهل سنت معمول به نشد مگر از اول هجرت حضرت رسول ص تا چهل سال یعنی تا شهادت
امیرالمؤمنین علیه السلام و حال آنکه باز در بین از عثمان تخلف شد که سبب قتل او
گردید و بنا بر مذهب شیعه معمول به نشد مگر ده سال از هجرت تا وفات رسول ص
و از بیعت با امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا شهادت او پنج سال بهر حال غرض ما
در تکلیف بزرگی و ریاست رئیس کل اسلام و سلوک و معامله ایشان بود با دیگران
پس میگوئیم مناصب و اعمال که بر رئیس کل راجع است از حیثیت ریاست

ملت

ملت و حکومت و سلطنت و لزوم اطاعت او بر سایر افراد ملت چند است
و منقسم است بدو قسم زیرا یا آنچه معامله و سلوک او است با خارج یعنی
جماعتیکه داخل تحت ریاست او نیستند و از اهل مذهب و ملت اسلام نیستند یا
از اهل اسلام شمرده میشوند لکن داخل در تحت اطاعت این رئیس کل نیستند یا در این
باب سلوک او با ایشان چگونه باشد از باب حفظ ملت از ضرر و مفاسد
ایشان یا داخل کردن ایشان بقید اطاعت یا صلح یا جنگ یا غیر اینها
یا اینکه و سلوک او است نسبت بداخل یعنی با اهالی اسلام یا غیر اسلام که داخل در
تحت سلطنت و ریاست او هستند و قید اطاعت او را گردن و تفصیل ابواب مناصب
و تکلیف رئیس کل را ذکر کردن مجال خیلی واسع میخواهد و اجمالاً ضابطه کلیه این است
که هر امریکه مصلحت قوام مذهب و دولت و اقتدار اسلام و حفظ ممالک اسلامیه
و مصالح راجعه بعموم اسلامیین یا دفع مفاسد از ایشان خارجاً و داخلاً
و نظر در امورات جزئیه نسبت بآنهائیکه ولی ندارند و حفظ عدل و ایصال
حقوق بصاحبان و شعب و فروع اینها همه با رئیس کل است پس بهتر اینکه

هر یک از این ابواب را بطور اختصار علیحده بیان کنیم (۱) بیت المال
بدانکه اول اساس و اصل قوام هر سلطنت و دولت و جماعت متمدن و بنیاد
تمدن ابتداء ملاحظهٔ جنبهٔ مالیهٔ آن دایره است زیرا برای حفظ سلسله و قوام آن
جماعت واجب شد که هر یک از اجزاء آن بیک عمل ضروری یا نافع در قوام و نظام
آن قوم با امن اقدام کرده بانجام رسانند لابد است جماعت متعدد و متهیا
باشند برای اینکه هرگاه از خارج جمعی قصد سوء باین جماعت کردند که امن را
بردارند و سلسله را بپاشند آنها را دفع کنند و حدود مملکت را حراست
نمایند و این جمع اگر اشتغال بتحصیل معاش و کسب مال کنند ممکن نیست
بآن مقصد قیام کنند و همچنین در داخله مملکت جمعی برای حفظ امنیت و دفع قوی
از ضعیف و حراست حرث و نسل و فیصل امور زراعیه و دفع قطاع الطریق و
دزدان و حراست اموال ضعفاء لازم هستند و همچنین جمعی برای تعلیم و تربیت
ملت و حفظ و تدوین قانون و اجراء حدود و احکام و دعوت انام بر استقامت
ضرور هستند و همچنین بعضی در میان ملت از نواقص الابدان یا عقول و ضعیف

العمل

العمل یا کثیر العیال پیدا شود که تحصیل خود شان بمعاش شان کفایت
نمیکند و همچنین برای مصالح اسلامیه تحصیل اسلحه و ادوات جنگ و مرکوب
و علوفه و آذوقه بلکه کشتیها و بلکه برای نوائب ناگهانی خزینه و بیت المال
ضرور میشود و استقامت این امور بسته است بخزینه و بیت المال دولت و ملت
و تحصیل آن بلکه بمقدار قدرت و استقامت هر ملت و دولت و مملکت باستقامت
و کثرت ثروت و مالیهٔ آن مملکت است و اختلال آن موجب اختلال تمام امور است
اگر بمقدار مصارف لازمه مالیه تحصیل نشود یعنی دخل بر خرج وفا نماید یا آنکه محل
تحصیل نشود یا بمصارف لازمه صلاح کل صرف نگردد و با افراط و تفریط خرج شود
البته بالاخره آن سلسله نظم الملک گسیخته گردد و در مقام ضرورت بدست قومی
متعدد مقهور گردد و ازینرو عقلاء اقوام و دول ملتفت این نکته تمام مساعی شده
مل مصروف بانتظام این اساس است و ما در این مقام باید بنحو اختصار در سه
مقام گفتگو نمائیم اول اینکه تحصیل مالیه و ترتیب تحصیل و خرج آن
بعهده کیست دویم اینکه باید آنرا از کجا و بچه نحو تحصیل شود سیم

اینکه مصرف و مخارج آن کجاست   اما اول یعنی تحصیل کننده مالیه
رئیس کل و سلطان اسلام است و آیا در اسلام جایز است که بیشتر از یکی سلطان
و رئیس باشد مثلاً دولت اسلامیه بیشتر از یکی باشد که هر سلطنت نسبت
بملک خود متصرف و واجب الطاعه باشد خصوصاً هر گاه اهالی و ممالک
اسلام بسیار زیاد شد مثلاً نصف یا بیشتر ممالک زمین اسلامی شد که
ضبط آن بیک اداره صعب شد این مسئله را اگر چه صریحاً ندیده‌ام عنوان
کرده باشند لکن عمل اوائل اسلامیان از زمان خلفاء تا آخر عباسیان
کاشف است که سنی و شیعه هر دو قایل هستند زیاده از یک رئیس و امام
واجب الطاعه و صاحب بیعت در اسلام صحیح نیست و باید کلمه اسلامیه واحده باشد
چنانچه بعد اگر شد جمیع قبایح و معاصی شق عصای امت و بغی و اطاعت
نکردن سلطان مملکتی بود و توسعه ممالک اسلامیه با اینمطلب منافی نیست
ازجانب زیرا هر قدر توسعه باشد آن رئیس کل که یا با بیعت یا بتعیین امام و رئیس سابق
معین شده در بلاد دور دست حاکم و نائب از جانب خود میتواند بگماشت
دولت

و مذهب شیعه هم نسبت بامام معصوم معین من قبل الله همین است
و جنگ جمل و صفین و سایر وقایع اسلامیه مبتنی بر همین است و صبر امیر
المؤمنین علی علیه السلام در خلاف خلفاء و سکوت برای حفظ اتحاد کلمه بود
و اما شیعه در مقامیکه امام غایب باشد ریاست کل و مداخله در مناصب امام
و اخذ اموال و حرمت اسلام را حق نواب عام امام میدانند که بآن صفات یکی
معین فرموده‌اند که عالم مجتهد عادل عاقل بالغ کامل باشد آیا در زمان
غیبت امام هر گاه در هر شهری چند نفر یا هر دهی و هر ناحیه یکی یا چند نفر با این صفات
باشند چنانچه هر یک متعرض افتاء و بیان حکم میتوانند شد و قضا و فصل
خصومت میتوانند کرد یا دخالت بامر صغار و غیب میتوانند کرد آیا در امر بیت المال
و اخذ مالیه شرعیه و ترتیب لشکر و حفظ ثغور و ترتیب اسلحه و مرکوب و کشتیها
و سایر لوازم دولت اسلامیه جایز میدانند که هر یک از اینها بهر مقدار
که دستش رسد خود بعنوان علیحده و سلطنت مستقله باشد یا اینکه اصلا
لازم نمیدانند بلکه میگویند که عنوان بیت المال و لشکر و اسلحه و سلطنت

در حال غیبت ضرور نیست بلکه هر یک از آنها مالیه شرعیه را تحصیل نموده بمصالح
فقرا و تعلیمات صرف کرده لشکر و اسلحه و خزینه و غیرها مرتب بکنند یا اینکه
لازم نمیدانند که اینها جمع شده باتفاق آراء یکنفر را سلطان معین کرده اداره
بزرگی از لوازم دولت اسلامیه برپا کنند و دیگران هر یک در صقعی بتفصیل امور
پردازند یا اینکه تعیین سلطان هم لازم نیست در ترتیب امور راجعه بمصلحت
کل علماء امت باتفاق و مشاوره و اختیار رای عمل کنند که بعبارت اخری
از جمهوریتی که بدوام تعرض یکی از اینها بالصراحه کرده باشند ولکن معلوم است که اول را نمیگویند
زیرا با آن کثرت ملوک طوایف و استقلال هر شهر و ده و ناحیه هرج و مرج و اختلال
و ضعف راه یابد و هیچیک بدفع اعداء متمکن نگردد و دویم را هم نمیتوان گفت زیرا
محققاً ملک و ملت و مذهب و مملکت بی اداره لشکر و اسلحه و دولت ممکن نیست
پس لابد باید یکی از دو طریق آخر را اختیار کنند و اما تشخیص اینکه این شخص
مدعی نیابت از امام و استحقاق درجه دخالت در امور ریاست اسلام است آیا حق
دارد که داخل مجلس مشاوره باشد و رای دهد و دخالت در امور شرعیه نماید این مجمل

ادعاء

ادعاء مقبول نیست باید امتحان شده عقل و علم و عدالت و کفایت و دانائی او
بتصدیق اهل خبره مسلمین عدول ثابت شود نه مثل حالا چه گویم آه حیف از
اسلام بالجمله یا باتفاق رای همه یا سلطنت یکنفر متفق علیه باید اشخاص
عقلاء عدول موثوق بهم تعیین شوند برای تحصیل مالیه شرعیه از محال جبایه
امن باشد از خیانت عاملین و جور و تعدیات ایشان و اجرت بر ایشان که عاملین علیها
هستند از وجوه شرعیه باید داده شود که بگیرند و بنویسند و حفظ کنند و قسمت کننده
و بمحل مصرف کنند کان هر یک را مؤنه باید دهند بمقدار مصلحت بقدر کفایت
(اما دویم) یعنی تحصیل وجوه و مالیه شرعیه از محل آن اگر بیان تفاصیل کنیم
طول دارد اجمالاً ایجاب از اراضی و زمینها است از اراضی خراجیه که بحسب مصلحت از
اراضی خراجیه یعنی جاهائیکه در اسلام بقوت و قهر فتح شده این زمینها تا انقراض
دهر مال همه مسلمین است یعنی که رئیس اسلام باید خراج آنها را اخذ کرده بمصالح
مسلمین مثل جهاد و لشکر و اسلحه و تعلیم علوم و اجراء احکام و سایر آنچه مصلحت
عمومیت خرج کند و خراج را مختار است بحسب مصلحت یا بر روش و نقوش

سکه و متصرفین آن زمینها معین میکنند که مثلا سر شماره هر نفس سالی
چه بگیرد یا بر زمین بحسب مساحت و جریب مثلا یا از محصول آنها قسطی و حصه مقرر
میکنند و از جنگلها هم بحسب مصالح و از اراضی مجهول المالک که باید منافع آنها را
تصدق نماید و از معادن بطوریکه در فقه مقرر است و از غوص دریاها و عمده مالیه
از زکوة است از غلات اربع جو و گندم و خرما و مویز و از حیوانات ثلثه شتر
و گاو و گوسفند و از طلا و نقره و اما اگر جهاد اتفاق افتد غنیمت و اسیر معظم
مدخولات است و اگر صلاح و لازم دیدند برای تقویت اسلام مثلا از بیت المال مایه و خرج
گذاشته کشتیها برای تجارت و جنگ ساختن و ارضهای بایر و خراب آباد کردن
و اجرت دادن و قنوات احداث کردن و استخراج معادن و احداث جنگلها
با استعمال از اشجار جنگلها و ساختن قناطر و راهها مثلا راههای آهن و
غیرها و سایر طرق تحصیل مال که منافع اینها را گرفته بر مصالح ضروریه اسلام
صرف نمایند و همچنین از طرق مدخولات شرعیه است جزیه از اهل ذمه اخذ کردن
و آیا حق دارد رئیس اسلام اینکه اموال التجاره که از بلاد خارجه و ممالک داخل

ملک

ملک اسلام میخواهند بکنند از آنها بهر متاعی چیزی مقرر کرده رخصت دهد بمملکت اخذ
اسلام داخل کنند که این را گمرک گویند اهل سنت جایز میدانند و از شیعه
منع معلوم نیست و اما اخذ وجه از اهل اسلام اگر مال التجاره حمل بخارج دهند
جواز معلوم نیست و اما از خرید و فروش متاع و حمل و نقل اشیاء در داخله اسلام
و از ملک اسلام بملک دیگران جایز نیست ولیکن هرگاه از اموال اسلامیه بر مصالح
اسلام قنطره و جسر مثلا ساخته باشند که منافع آن را صرف مصالح اسلام کنند از عبور
آن اجرت گرفتن و همچنین کوبات و کشتیها و همچنین مثل کالسکه و عرابه که معمول شده
که غرض از همه تقویت بیت المال و ازدیاد قدرت و حراست مصلحت اسلام باشد
صحیح است و کمال دقت لازم است در اخذ و حفظ و ازدیاد مالیه و خزینه اسلامیه و تکثیر
آن بطرق صحیحه و صالحه که شرع مرخص فرموده و شعب آن بسیار است و این باب
باب خیلی عمده است در اقامه عمود اسلام و قوام نظام تمدن کامل بین
الانام پس در هر صقع و ناحیه حکام جزء باید اشخاص موثقین و عدول برای
اخذ زکوة و خراج معین نمایند و تمام آنچه محصولات هر بلد است تعیین کرده

مال هرکس بنصاب رسیده معین کرده زکوة وخراج را اظهار کرده ثبت دفتر دولت
اسلامیه نموده و فواید عظیمه مترتب بر این انتظام در اینکه غلات و ارزاق هر یک از نواحی
معلوم شود و عدد نفوس هر ناحیه هم معین باشد بتفصیلیکه ذکر خواهیم کرد
تا اینکه معلوم کرده در کدام ایالت ارزاق زیاده بر حاجت کمتر است و در کدام بقدر کفایت
و در کدام بیشتر است تا از زاید برای ناقص نقل شود و اشخاصیکه احتکار می کنند
و اشخاصیکه حق ارزاق از بیت المال دارند معین آید و همچنین اهالی و رعایای اراضی
خراجیه را تعهد کند که ملک مسلمین را معطل نکنند و کمال تعهد معادن کنند و مالیه
دولت را درست ضبط نمایند و بدانچه مالیه که در شریعت اسلامیه مقرر شده بسیار
وافی بجمیع حوایج و مصالح اسلامیانست و در تحصیل آن جور و اجحاف با حدی
نیست و اگر بطوریکه مقرر است ضبط و تحصیل شود دست خیانت بریده شده مبلغ
معظمی خواهد بود و بحسب مصالح ازمنه و تعلق آراء مجلس شورای علماء و عقلاء عدول
توسعه بدایره مدخولات و مالیه دولت اسلامیه بعنوانات کثیره توان داد و تفصیلات
احکام خراج و زکوات و خمس و جزیه و غنایم و سایر مالیه بیت المال در جای خود

دقه

درجه مقرر است و غرض ما در این کتاب همگی بیان کلیات احکام اسلام است
در هر باب و توضیح اینکه قوانین اسلامیه اصلا در هیچ مقام منافی عدل و حق
تمدن و نظام نیست بلکه بهتر از آن متصور نیست پس سؤال میکنیم از کسیکه
توهم کرده اسلام منافی تمدن است آیا دولت اسلامیه که زارعین را در تمام سال
در کنف حمایت نگاهداشته و از تعدیات داخله و خارجه خود کشت ایمن و مزروع
محفوظ داشته که احدی یک سنبل آنرا تلف نتواند و هرکس بخند غرامت دهد
در تمام سال عشر ما حصل خود را اداء ابداً غیر از آن احدی دانه و فلوسی از او مطالبه
نتواند و همچنین کسیکه با کمال امن و فراغت معادن را استخراج کرده انتفاع
حاصل کند خمس آنرا بدولت پردازد و همچنین اهل کتاب با کمال امن در ملک اسلام
تعیش کنند سالیانه جزیه دهند یا تجار و ارباب صنایع و غیرهم از ربح
مدخولات جمیع مؤنه و مصارف خود را خرج کرده آنچه از ربح زاید بماند خمس آنرا
بدولت پردازد و همچنین سایر امور مالیه و دولت هم آنچه گرفته محتاجین همان
مملکترا که عاجزند و مضطرند که یا باید هلاک شوند یا سؤال و تکدی کرده رو بکار را

باغنیاء سپاه کند یا شرارت و دزدی نماید انها را مونه دهد یا عساکر
وآنها که امن را نگاه میدارند و حراست جان و مال و عرض ایشان کرده
وجان میبازند تا اعداء ایشان را دفع کنند با نها مونه دهد یا برای تربیت اطفال
ونشر علم و تکمیل اخلاق ایشان یا امن راهها و تسهیل مسالک و منازل مسافرین
وهکذا سایر مصالح عمومیه خود آنملک صرف نماید آیا توان گفت که این خلاف انصاف
یا خلاف عدل و یا خلاف تمدن و نظام است بلی شاید این توهم را سبب اطلاع
حال حاضره و اعمال سلاطین است و ایراد کنند و گمان کرده که این اعمال از روی قانون
اسلام است ...... از این باب ایراد کنند و حق دارند زیرا آن قانون الان بدل
گردیده بر آنچه املاک خراجیه و غیر خراجیه در هم شده و زکوة و خراج و خمس و جزیه و سایر
مالیات شرعیه متروک شده یا شکل دیگری و ماخوذات از رعایا عناوین دیگر بسیار پیدا
نموده بدرجه که هیچ مناسبت میان آنچه که در قانون مقرر بود با آنچه فعلا معمول است
نیست پس مثلا اولا تمام زمینها و املاک را خراجی نامیده وقتی بملاحظه
بهر ملکی خراجی مقرر کردند ابتداء ملاحظه عجز و ضعف یا قدرت و قوت
دهندگان

دهندگان با جور بملاحظه مساوات که یا ملاحظه قیمت اراضی یا منافع آنها را
نمایند نشده و تمام آن مالیه و خراج را ملکه مرسوم و مواجب لشکر تحمیل
برکشته بست و فقراء کردند که ملاکین که مثلا یکی صد هزار تومان ملک و ثروت
دارد و دولت حراست آن ثروت و حفظ استراحت این غنی را میکند انها
بخلوص خدمت بدولت و ملت نمینمایند و زکوة و خمس و سایر مقررات شرعی را
هم تارک شده اند ولکن رعیت که یکجفت گاو و یک الاغ مثلا مالک است و خمسها
کشیده خمس بلکه نصف بلکه بسیاری دو ثلث آنچه در میاورد از ملاکین بنام
اربابی از دست او میگیرند و هر قسم تعدی بلکه غارت را از ایشان می کنند
بعلاوه خراج زمین و اجرت عسکر و سرباز را هم بپادشاه ادا میکنند بعلاوه اگر
وقتی ملکی آباد بوده یا کسی بکسی واگذاشته خراجی یا جزیه یا مالیات مثلا مقرر کردند
تا صد سال و بیشتر همانرا از آن ملک و شخص اگرچه بایر و شخص فقیر باشد میگیرند
و جائی آباد و شخصی صاحب مکنت شده همان شیئ قلیل که صد سال قبل میداد
میگیرند بعلاوه همان مالیه که برای دولت مقرر شده چهار و پنج بلکه ده مقابل هم

بنامهای مختلف گرفته میشود و فلوسی از همهٔ آنها بمصالح ملک و ملت و تقویت کشور
اسلام صرف میشود بلکه بخزینهٔ سلطنت هم داخل نمیگردد و بعد رعایا
سالیانه ده قسم بیشتر جزیه شلمانی و زحمت و خدمت میدهند بلاکین جزیهها
میگیرند بلکه مسلط بر مال و جان و عیال ایشان بلکه اینها را بنده زرخرید
و خود را سلطان واجب الطاعه میدانند حکومتها علیحده جزیه میگیرند بدون حد
و اندازه بلکه بقدر پیشرفت سرباز و فراش و نوکر مالک و اهل دیوان هکذا
و داروغه و کدخدا و نایب با کار هر یک علیحده و کمرکچی علاحده جریمه نزاع مردم
با یکدیگر علاحده جریمه هر معصیت جدا علاحده جریمه هر مخالفت تا خیال مخالفت
یا اقرار مخالفت بر مالک علیحده جریمه اقرار مخالفت حکومت علیحده و غیر از این
مشغله که هر روز اختراع تازه میشود و گیرندگان و خورندگان بدترین مردمان اشرار
بنامهای مختلف محض اخذ مال مردم و عیش بی زحمت و ریاست و تفوق بر ضعفا
لباس دیوانی پوشیده و تحصیل اسم و لقب با منصبی کوشیده دست
تعدی گشاده و داد نامردی داده تمام مال و ثروت مردم را میبرند بدون اینکه
دزده

دزده بملت و مملکت و دولت فایده دهند یا بمصالح اسلامیه یا سلطنت کوشش
دهند گرفتن بقانون و بحساب و مباشرت اشرار خلایق و بمصرف هیچ و پوچ ......
...... اما وجوه اسلامیه و مالیه مقرره در قانون حق بشکل گدائی و سؤال در آمده جابجا
یا بنام خمس یا زکوه یا تصدق یا فنون تزویرات و عبادت فروشی با لفاظ مختلفه
سؤال و اصرار کرده از مردم میگیرند یا بقضاوت و افتاء و وکالت و شهادت
و ثبت دفاتر از دست مردم مال گرفته عمّا بنا آن مال آنها بعنوانست که در قانون کلّی مقرّر است
و نه گیرنده و خورنده از آنهائیست که باید با و داده شود بلکه اهالی محروم و این
گیرندگان جمعی راحت طلب و تنبل و شرور و شوم هستند اما آنها که بحقیقت ارباب
استحقاق یا مصالح ملت بکار میآیند ایشان محروم میباشند پس
در عوض عشر یا خمس که مالیه اسلامیه بود دو ثلث بلکه چهار خمس گرفته میشود که
خمس بصاحبان اموال نمیماند و در عوض اینکه جمعی حافظین ملک و دولت
و ناشرین دین و شریعت یا عجزه از کسب و صنعت که همه میبایست خمس یا عشر
اهالی ملت باشند فعلا نصف بلکه دو ثلث بکسب و صنعت یا تنبلی و بطالت

مسلط بدیگران شده میگیرند و براحت عیش میکنند عجزه هستند و اقدام
بمصالح ملت و مملکت دارند بلکه ثلث ظالم و ثلث گدا و سائل و ثلث دزد
و مزور هستند امنیت انها سد راه نظام و مانع عدل و نظم و علم و تمدن
بین الانام و مایه تهمت مذهب اسلام و ضعف تمام این اساس با نام احسن الاقوام
هستند (۲) سیاست خارجه باید دانست که در عالم مطلق برای
هر قوم که بخواهند استقلال و اقتدار و عدل و تمدن و نظام احفظ نموده پاینده
باشند بعد از اصلاح مالیه و مکنت و ثروت و خزینه که همه امور با آن جریان یابد
بعد از آن ملاحظه معامله و رفتار با اقوام و ملل و دول خارجه است یعنی جماعت
مستقله دیگر که داخل تحت اداره ایندولت نمیشوند و برای خودشان مستقلا
اداره هستند خواه با اینقوم هم مذهب باشند خواه مختلف المذهب که
با آنقوم یا در جنگ و مخاصمه خواهند بود یا در صلح و مهادنه و معاشرات و مراودات
و اعمال سفراء و حفظ حدود مملکت و ابقاء نظم تجارت و سایر روابط و علائق
و جهه مقدم بودن اینباب بر سایر ابواب واضحست زیرا تا اینقوم ایمن
ازش

از شر اعداء و مطمئن بر قدرت مقاومت با آنها نباشند و وحدت اتفاقی
در حد مملکت ایشان نداشته باشند امکان ندارد که باصلاح امور داخلیه
خویش پردازند و بامور معارف و صنایع و تمدن و کسب معاش
و انتظام امور خویش مشغول شوند پس بر اداره ریاست کل که یا شخص واحد
معین یا تعیینی از پیش سابق یا جماعت منتخبین از علماء و عقلاء موثقین باشند
لازمست متوجه باصلاح این امر باشند .... اولا باید دانست که لازمترین
امور بر دولت تعداد نفوس مملکت و حفظ اعداد موالید و وفیات در هر سال
در تمام مملکت که اگر این مطلب را واجب ندانیم محققا فواید مهمه را داراست و
بعید نیست که در این ازمنه بجهه موقوف بودن حفظ نظام و استقلال
بر آن واجب باشد و چون این امر در همه ابواب فواید دارد اشاره اجمالیه
می کنیم و لکن بشرط اینکه نفوس را که تعداد میکنند شغل و عمل و کسب
و صنعت و ثروت یا فقر او را بنویسند انمقصد فواید دارد در اینکه بسیار شبهات
رفع میشود مثلا آیا چه وقت بالغ شده تا در جهاد و عسکری شامل شود یا در حج

از او شده استقلال بمال خود پیدا کند و تکالیف شرعیه واجبه و محرمه
بر او منجز شود پس زکوة و خمس واجب گردد و بر معاصی و مخالفات حد و تعزیر شود
و نسبش محفوظ باشد که هاشمی و غیر هاشمی مشتبه نشده و بسیار غیر هاشمی
حقوق هاشمی و بالعکس نخورد و وارث بودن کسی محل شک و نزاع واقع
نشود و ارث برستی بصاحبش برسد و کسیکه ثروت و مکنت دارد یا قدرت
بر کسب معیشت حقوق فقرا را نخورد و خود را فقیر و مستحق بخرج ندهد و فقیر و عاجز
معلوم گردد تا رفع اضطرار او شود و بحساب معلوم شود که مثلا در هر صد نفر چند
نفر بامور مصلحتیه از امور اسلامیه مثل تعلیم علوم یا افتاء یا قضاء و یا امور
عسکری اقدام کرده اند چنان نباشد که از هر صد نفر پنجاه نفر بعنوان
معلمی یا عالمی یا عسکری و غیر اینها نامی بخود بسته دست خالی متعرض حد مال
فقرا و بیت المال شوند و معلوم شود که نفوس سالیانه در زیاد شدن یا ناقص
شدن هستند و جهت و علت هر یک معلوم شود و عدد نفوس هر ناحیه معلوم
شود تا بر وفق عدد نفوس تهیه رزق و معیشت ایشان دیده شود و معلوم شود

که هر سال

که هر سال چه قدر از اطفال مشغول علوم هستند و چه قدر فارغ التحصیل شده اند
و کدام از امتحان درآمده که قابل معلمی بودن یا مفتی یا قضاوت یا طبابت
یا ریاست لشکری یا ریاست بحریه شده است تا هر کس بی امتحان بمیل و
دلخواه خود بامور یکه اهل آن نیستند اقدام ننمایند و مقدار غله و محصول ملکی
یا ملکیانه و عدد نفوس معین گردد تا اینکه در مقام حاجت که غالبا احتکار می کنند
منع شود و هکذا فواید دیگر که بعد از این ذکر خواهد شد   اما سیاست
دولت اسلامیه نسبت باقوام خارجه واضحست این امر بحسب ازمنه و اوقات
و تفاوت حالات و ضعف و قوت دولت مجاوره تفاوت میکند و بطور کلی
حراست ممالک اسلامیه و نفوس رعایای اسلامیه از شر و صدمه معاندین
واجب کفائی و این مطلب بر هر چه که در هر عصر موقوف باشد واجب است
و این را هم باید دانست که برای دولت تهیه دفاع خصم دیدن باندازه که
ظن قوی و اطمینان باشد برآنکه هر گاه خصم هجوم بمملکت اسلامیه کنند
دفع میشود این لازم است و واضحست حالت جنگ یا صلح و امان و معاهده برای

تهیه فرق ندارد بجهت اینکه اطمینان نمیشود کرد براینکه امروز صلح هست شاید
ناگهان هجوم کنند بلکه برقرار ماندن صلح و حفظ عهود و حدود موقوف است
که دولت را قدرت به درجه باشد که خصم مأیوس از غلبه باشد والا روزیکه
هجوم کردند آن روز بخیال تهیه اسلحه و عسکر افتادن غلط است و فایده نخواهد داد
پس در مثل این عصر حاضر ما که دول کافره خصوصاً دولتهای نصاری استعداد
اسلحه و لشکر و آلات حمل و نقل و تهیه آذوقه و رزق لشکر را در بر و کشتیهای
جنگی و توپهای کوه کن در بحر تهیه دیده و راههای آهن مرتب کرده که در یکشبانه روز
سی منزل راه را با چند هزار لشکر و آذوقه بهر سر حد ملک اسلام میتوانند برسانند
از بر یا بحر و ان تفنگها و شمشیرها و نارنجکها که درست کرده اند و آن تلگرافها و تلفونها
که دایر کرده اند در اینحال که هر روز و هر ماه و هر سال مملکتی از ممالک اسلامیه میتازند
و یا با ممالک غیر اسلامیه میتازند و هر قوم را ذلیل و مقهور و مغلوب و رعیت خویش
میسازند خصوصاً که هر گاه به دولتی اگر تنها یک دولتشان کفایت نکند
چند دولت متفق شده آنرا نابود میکنند در چنین عصری بر علما و عقلا

و امراء و حفظه ممالک اسلام واجب است که دائماً تهیه دفاع اینها را از بر و بحر ببینند
کدام احمق است که بحسب قانون اسلامی بگوید چون در عصر پیغمبر و اوایل اسلام
جنگ با تیر و نیزه و شمشیر بود و حرکت لشکر با پیادگی و با شتر و اسب شلا
با جزئی آذوقه در انبان و مشق رمایه و مشق جنگ هم بشکلی واجب نبود بلی
مستحب بود زیرا کار کردن آن اسلحه چندان مشق و تعلیم ضرورت نداشت دست به
استعمال کننده است و تهیه لشکر هم ضرور نیست همینکه ندای الجهاد شد
همه مردان که قابل جنگ باشند حاضر شده بهیئت اجتماعیه دشمن را
دفع میکنند و کشتیهای جنگی یعنی چه اسلامیان را در دریا چه کار است هر احمق
که خود را عالم و فقیه و عاقل نامیده در چنین عصری چنین گوید محققاً ضرر به اسلام
زده و بر شریعت و پیغمبر افترا بسته و هر کس خود را از این بابها معاف دارد و کنار
کند بلکه ایشان خود را بالاتر از این قرار دهد که داخل در باب حفظ اسلام شود
بلکه اگر لازم شد اسلحه گرفته بجهاد حاضر نشود و مشق جنگ نماید خود را
بالاتر از پیغمبر و امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب کبار مثل سلمان و ابی ذر

ومقداد و عمار وغیرهم داند که ایشان اهم از هر باب جهاد و حفظ اسلام را
قرار داده خود اسلحه پوشیدند و در جنگ کوشیدند چنین احمقی سبب
اضمحلال اسلام شده است .... ملخص ما سبق اینکه حفظ حوزهٔ
اسلام بر اسلامیین خصوصاً بر علما و مجتهدین واجب است و آن موقوف بر
وجود لشکر اسلامی بقدر کفایت و اسلحه و سایر مقدمات ضروریه است و مقدمهٔ
واجب واجب است و مقدمات در این عصر مقتضای اسلحه معموله این زمان از توپ
و تفنگ و فشنگ و نارنجک و نیاسیت و غیرها با ترتیب دیگر حفظ ممکن نیست و
اگر شخصی بگوید خیر بطور دیگر ممکنست بمحض حرف از او قبول نشود اگر دارد باید نشان دهد
و بمقام امتحان نهد مثلاً شاید اسلحه قویتری خود اختراع کرده یا دعائی
میداند که خصم را دفع کند باید بمقام اعمال بیاورد و همچنین در این عصر داشتن راه آهن
یا طریق دیگر که دفع خصم نماید از مقدمات است مثلاً میگوییم فرض کن دولت
مجاورهٔ ما دارای راه آهن است که از پای تخت و هر بلدش تا سر حد اسلام
حاضر دارد امروز قصد ملک اسلام کرد در یک روز دو روز یا پنج روز فرض کن با

ده روز صد هزار لشکر با اسلحه و آذوقه چند ماهه بسر حد میتواند برساند
و عقب از آنهم علی الاتصال قدرت دارد برساند پس برای دفع چنین خصمی
یا ما باید در هر سرحد همیشه بیشتر از صد هزار لشکر با اسلحه و آذوقه دائماً داشته
باشیم یا راه آهن داشته باشیم که ما هم در چند روز بقدر ضرورت لشکر
و اسلحه و آذوقه برسانیم تا دفع دشمن کنند معلوم است طریق دویم هزار درجه
سهلتر است بلکه طریق اول ممکن نیست عادةً پس واجب است و اگر شخصی بگوید
که من غیر اینها طریق طریق دیگری میدانم مثلاً از هوا میپرانم یا بهر طریق که بگوید
یا درویش میگوید دعا میخوانم باید امتحان دهد و بموقع عمل نهد تا خاطر جمع شده
باشیم و همچنین دولت مجاوره تلگراف و تلفون دارد که در یکساعت از سر حد بهر نقطه
مملکتشان خبر میکند که لشکر لازم شده یا اسلحه و آذوقه لازم شده یا غالب
شدیم یا مغلوب گردیدیم و هکذا پس ما هم بحکم قانون اسلام باید از این
تلگراف و تلفون مثلاً داشته باشیم والا تا قاصد و چاپار بفرستیم کار از دست
رفته پس اگر شخصی یا عاقلی بگوید من طریق سهلتر و سریعتر میدانم مثلاً با کبوتر

اطلاع میدهیم یا با کرامت اطلاع میدهیم باید امتحان کرده و دایره حاضر داشت
و همچنین خصم مثلاً دولت انگلیس در دریا صدها کشتیهای بخاری جنگی دارد و هزاران
توپ و تفنگ و ده هزاران لشکر بحری که در چند روز از هندستان یا هر جا میتوانند
حمله از خلیج فارس بملک اسلام کنند و هزاران لشکر به بندر و خاک اسلام
داخل کنند پس باید ما هم با مثل آن از داشته باشیم با اینقدر اسلحه و لشکر
حاضر در تمام بنادر داشته باشیم که هر قدر خصم بیاید دفع توانیم و اگر فقیهی و
عاقلی بگوید ضرورتی نیست من با کشتی بادی یا بی کشتی توجه فلان درویش یا دعای
فلان دل ریش دفع خصم میتوانم پس باید فعلاً حاضر کرده بملت اسلامیه محقق نموده
امتحان دهد و همچنین سایر لوازم و بعد میگوییم اگر قبول کرد که اینها از مقدمات است
و مقدمات حفظ بیضه اسلام واجبست پس میگوییم تحصیل اینها و علم باستعمال
اینها و مهیا داشتن استعمال کنندگان و مشق دادن بایشان آیا لازم است
البته میگوید بلی پس میگوییم آیا باید همه اینها را حاضر از دیگران خرید و اجرت داد
تا بیارند و تعلیم استعمال آنها کنند یا اینکه در ممالک اسلامیه هم کارخانه

استخراج

استخراج معدن آهن و غیر آن و سایر مقدمات از چوب و سایر لوازم باید
برپا کرد و البته طریق ثانی بهتر و سهلتر است بلکه طریق اول موقع خطر است
زیرا شاید نفروشند یا آنچه بکار آید بما ندهند یا خیر اسلحه و غیر آن فروشند
و نقد و ثروت ما را برده و حال همیشه علم دارند و عمل میکنند و تازه اختراع مینمایند
اسلحه دیگر بالاتر اختراع کرده در مقام مخاصمه آنچه بما فروخته اند بکار نمیآید مثلاً
صد کرور پول داده توپ و تفنگ و کشتی جنگی و غیر اینها خرید کرده ایم خزینه و بیت
المال رفته و تفنگ و توپ ما پانصد قدم میزند آنها در مقام جنگ با توپ
و تفنگ اختراعی که هزار قدم میزند حاضر کردند در حقیقت ما بی اسلحه هستیم خزینه
هم نداریم با کشتی ایشان از زیر دریا هم میآید و ما نداریم پس تحصیل اینمقدمات
که موجب اطمینان باشد موقوفست که در ملک اسلام ما هم خودمان مرتب
کنیم و باختراعات مشغول باشیم و اینهم بی علم و تعلیم و بی تحصیل اسباب
ممکن نیست پس تعلیم علوم صنعت مثل استعمال بخار و معادن و قوه
الکتریک و سایر صنایع و معمولات عصریه و ترتیب مدارس و تربیت اطفال

بطور جدید از متقدمات و واجبست و هرکس را از علما و عقلاء در هریک از اینمقدمات
حرفی هست اظهار کند بلکه لازمست جمع شده تحقیقات کرده تا آنچه بکار بیاید عمل
و اختیار شود نه اینکه جهله کویند اطفال را تعلیم صنایع و علوم جدیده بترتیب سهل
و ساده حرام است پس دخالت و تنقیه و تصحیح کنند و اگر چیزی در تعلیمات منافی
اسلام دیدند طرح کنند مثلا اگر دیدند اسلام منع کرده از استخراج معدن آهن یا
از تلگراف سازی یا کشتی بخار یا چراغ گاز ساختن بمحض اینکه چون اینها را کافر
اختراع کرده دلیل را واضح کرده منع کنند و بنابراین باید تحقیق کنند مثلا در قدیم
الزمان اگر آسیاب را اختراع کنندهٔ کافری بوده یا فرش و ملبوس بافتن یا سکه
زدن یا استخراج نمک مثلا یا ساختن آجر و آهک و گچ و غیرها را کافر اختراع کرده ترک
کنند یا ابداء فرق کنند که علم و استعمال مخترعات کفار گذشته عیب ندارد
باید مخترعات کفار این عصر را استعمال نکرد یا استعمال کرد و ساختن آنها است
که تعلیم حرام باشد یا اگر در مدرسه باطفال تعلیم دهند حرام باشد بالجمله در
حال جنگ و صلح در هر عصر در قانون اسلام تهیه لوازم دفع خصوم و حفظ

نظام

بهرچه موقوف باشد واجب است پس باید علما و عقلا و بزرگان مملکت و ریش
ملت تأمل و تفکر و شوری کرده شاید غیر این راه که معمول قدیم اسلام و معمول به
تمام طوایف انام است دانند و طریقی پیدا کنند که سهلتر و محکمتر باشد
بعد از این مقررات میکویم معلوم کردید معظم مصارف مالیه و خزینه اسلامیه که
با تعداد نفوس مملکت و از اینطرف با ضبط مالیه ملت باید بقدر کفایت اسلحه را
و اسباب حمل و نقل و مراکب و تسهیل طرق و ذخایر ملبوس و ماکول عساکر را
مهیا نمایند و بحکم قانون اسلام تمام مردان مملکت که بسرحد بلوغ رسیده و عمی
و اعرج نباشند و مریض نباشند که حمل و استعمال اسلحه توانند باقی همه
تعلم قانون عصری و مشق استعمال اسلحه و طریق لشکرکشی و دفاع بری
و بحری و سایر آنچه از ساختن استحکامات و قلاع و خندق و ترتیب لشکر
و راه دخول و خروج حدود مملکت و بنادر بحریه را یاد بگیرند تا هر وقت بامری بقدر
کفایت اقدام توانند و لازمست که تمام مردان عساکر احتیاطیه باشند و لوازم تعلیم
و مشق اینها از مالیه اسلام مقرر شود و لازم نیست که همه ترک کسب و صنعت تحصیل

مال و معاش کرده بعلم لشکری مشغول شوند بلکه مملکت بحسب نوبت و قسمت دسته دسته
یکسال یا چند سال که کفایت کند برای تعلیم آنها یا دو چند مشق کرده و یاد گرفته
بعد مشغول کسب و صنعت و زراعت و تجارت خود باشند و بعد در هر ماه یا هفته
مثلا روزی باز مشغول شوند تا فراموش نکرده و بیگانه نشوند یا اینکه همیشه مشغول شغل
کسب و صنعت خود باشند و همه هر روز یکساعت یا دو ساعت مشغول مشق جنگ
و سواری شوند بطوریکه منافی کسب و عملشان نباشد تا یاد گرفته و بدنهای احتیاطا برای
وقت ضرورت و این ترتیب و معلومیت یکه تمام رجال ایمملکت در وقت ضرورت
عسکرند خصوصا اگر استعداد و اسلحه و ذخیره هم زیاد باشد در مقابل خصم که ابرا
دانسته برای اقامه صلح و جنگ و معاهده و مراوده و اجراء مقاصد نافعه سبب
عظمت است این یکقسم لشکر است که مصارف تعلیمات اینها از مالیه دولت است
و اما مؤنه و ملبوس ایشان از مالیه دولت و خزینه بمان در وقت جنگ و ضرورت
خواهد بود و اتفاق علماء اسلام براینست که حفظ حوزه اسلام و دفاع بر تمام
اسلامیان واجب است من باب الکفایه اگر مقداریکه در محل هجوم واقعند
کفایت

کفایت نکرد الاقرب فالاقرب بسایرین واجبست و اگر ضرورت شدیده وجوب
عینی است و لشکر دیگر ترتیب شده هم لازمست که همیشه در تحت اسلحه
و مؤنه از دولت داشته باشند که اینها هم دو قسم است یکقسمت در حدود و محال
ساخلو باشند و معلم باشند بعلمیکه برای مقصدشان ضرور است و مؤنه
ایشان از خزینه بقدر کفایت داده شود که محتاج فلوسی اخذ و تعدی از رعیت نباشند
و بکمال شدت ممنوع از تعدی و تفوق بدیگران باشند بلکه تمام اهتمام بحفظ
اموال و نفوس خلایق و حراست مملکت داشته باشند نه مثل ساخلوهای
اینزمان که عملشان دزدی و غارت مسلمانانست و قسم دیگر در داخله در ایالات
و پای تخت برای حفظ امنیت و دفع گردنکشان و طاغیان و اشرار و احضار
آنهائیکه حکومت یا اداره قضاوت احضار فرماید و اخذ حقوق مردم و اجرا
حدود و تعزیرات شرعیه و نگاهبانی ولایات و هکذا و بحسب تعداد نفوس ولایات
در دار الکشور معین میگردد که برای فلان ایالت چه قدر از لشکر و کاتب و صاحب
منصب مثلا لازم است و از هر ایالت چه قدر باید لشکر دائی گرفت مثلا

در صد نفر چند نفر کافیست برای ابقاء امن و اجراء نظام و مواجب همه اینها
از خزینهٔ دولتست بالجمله این هم یکمصرف مالیاست استطراداً ذکر شد
و غرض ما سیاست دولت با اقوام خارجه بود   اما جنگ   بدانکه جهاد
ابتداءً یعنی اگر دیگران متعرض نشده و حمله و هجوم بر مملکت اسلام ندارند مسلمانان
شروع کرده آنها را دعوت باسلام یا دادن جزیه اگر اهل کتاب باشند یا جنگ
کنند اتفاق علماء شیعه بر اینست که اگر حکم پیغمبر یا امام منصوب از جانب
الهی نباشد و ایشان حضور نداشته باشند واجب نیست و اهل سنت
بحکم اولی الامر که واجب الطاعه میدانند جایز میدانند و شاید شرط این باشد
که اطمینان یا ظن بر غلبه داشته باشند و یا ظن بر مغلوبیت و خطر
بر ممالک اسلام صلح باید نمایند مثل این عصر ما که چنان ضعف بر دول اسلام
راه یافته که ظن غالب بر این شده که اگر با دول جوار منازعه کنند امید غلبه
نیست   و اما هر گاه ابتداء از کفار هجوم بر ممالک اسلامیه واقع شود
چنانچه گفتیم آنوقت دفاع و جهاد با ایشان واجب میشود و اگر دفع ایشان
دوز

موقوف باشد بر اتفاق تمام اهل اسلام واجب میشود اتفاق کنند
و شیعه و سنی در اینباب یکی هستند ولکن آیا لازمست که ابتداء از خصم
طلب صلح و متارکه نمایند و اگر قبول نکرد جنگ کرد یا نه طلب صلح لازم
نیست این مطلب موقوفست بر شوری و ملاحظهٔ وقت و حالت و قوت خصم و اسلام
که اگر چنانچه طلب صلح کسر قدرت اسلام باشد و خصم اجری گرداند و قدرت
جنگ و ظن و اطمینان بر غلبه باشد یا ظن بر مغلوبیت نباشد جنگ اختیار
کنند و اگر در جنگ خطر بر ممالک اسلام باشد طلب صلح نمایند و اگر در اینحال
صلح موقوف ببذل مالی یا رفع ید از ملکی باشد حال چگونه است آیا جایز است
این مطلب خیلی مشکل و مایهٔ ضعف اسلام است مادام الامکان باید اقدام
بان نکرد مگر اینکه خطر شدید باشد که منحصر باشد دفع افسد بفاسد و اگر ملکی
از اسلام متصرف کرده‌اند هر وقت که دولت اسلامیه قدرت پیدا کرد مطالبه
و خلاصی آن لازمست   و اما باید دانست که روابط و سیاسات حالیه
دول و اقوام با یکدیگر حال و عنوان دیگری پیدا کرده خصوصاً تداخلات دول

نصرانیه که با قوت و حیله راهها بممالک پیدا کرده اند و بعنوان امان و معاهده
و صلح افراد و اشخاص خصوصاً تجارات خود را به مملکت داخل نموده اند و
در حین صلح و تجارت و بیع و شری که ملکه بهر اسم دوستی و اصلاح ممالک را
ضعیف و اهالی را فقیر و محتاج و ذلیل و با کمال سهولت مغلوب و مفتوح و رعیت
مینمایند و در هر جا سفراء و قونسولها از خود میگذارند و در حفظ احاد اهالی
خود شان و اموال و املاک ایشان اهتمام میکنند و بجزئی بهانه صدمه
بیکنفر از رعیت ایشان اقدامات و تهدیدات میکنند تا آنچه دلخواه رعیت
خود شان است از روسا و علما و امراء ممالک اجرا میکنند و تدبیرها بکار برده ثروت
و نقود ممالک اسلام را بملک خود جلب میکنند مثلا جمیع محاویج مملکت اسلامیه را
مثل ملک ایران مثلا با تجارت میرسانند بهتر آنست اینمقام اقدری توضیح
کنم تا حکم کلی قانون اسلام در اینمقام از علماء اعلام سؤال شود پس میگوئیم
شبهه نیست فعلا در این اعصار تجارت و طبابت و دخول رعایا و اهل صنعت
و سفراء دول نصرانیه بر ممالک اسلامیه ضررش بیشتر از جنگ و ادخال لشکر

و تو

و توپ و تفنگ است مثلا آمدند بایران داخل انهماک شده و حال صنایع
و حاجت و غفلت و جهالت اینها را دیده در هر باب باحتیاج معاش ها
و تجملات از این آنچه با اینها بخرج خواهد رفت می بینند و میدانند و بجهة راههای
و کشتیهای دودی کرور کرور خروار از هر متاع و مصنوعات رساندن ایشان
باین املاک در زمان قلیلی در کمال سهولت است و کرایه حمل چندان نیست و
از انطرف مطالبه میکنند که حکما راه تجارت و داد و ستد باید مفتوح باشد
و از قوتیکه دارند ممالک اسلامیه قدرت منع ندارند پس متاعها که برای
ایشان بواسطه علم و کارخانه و تسهیل اسباب ارزان افتاده وارد
میکنند بسیاری از امتعه که اسلامیان از بیعلمی و بیمبالاتی از جنس آن
هیچ ندارند مثل آهن و تمام آلات و اسلحه آهنی حتی چاقو و مقراض و غیره که آهن
و بیل مثلا که باز آهن آن از ایشانست و مثل تمامی ملبوسات بانواع
و اقسام و مثل تمامی شیشه و بلور آلات و ظروف سفالین و رنگها و مثل
نفط و قند و چائی و ساعت و سماور و فرشهای مختلف و تمامی معدنیات

ارس و برنج و سایر فلزات و غیر فلزات و شکر حتی کبریت و تمام ادویجات
و صندلی و اسباب نجاری و فشنگ و باروت و پوست و کفش و اسباب
کالسکه و درشکه و تلگراف و تلفون و اسباب فتوغراف و فونوغراف و کاغذ
و مرکب و اسباب طبع و غیر اینها مما لا یحصی اینها را که وارد کردند از هر جنس که
اسلامیان ندارند اول ارزان میفروشند تا منتشر میگردانند و مردم را
عادی میکنند و از هر جنس که اسلامیان هم داشتند مثل ملبوسات
از آنها و اجناس ارزان میدهند که همه بمال ایشان میل کرده مال مملکت
ترک میکنند در اندک زمانی صانعین و بایعین و جالبین آنها از ایشان بالآخره
محو و متروک مینمایند و احتیاج خلق را منحصر بخود میکنند و آن مصنوعات را
پست و بی استحکام میسازند تا ناگهان کلیه کسب و صنعت آن مملکت از خود ایشان
محو و نابود و عمل بیع و شرای منحصر بمتاع ایشان و اهالی آن مملکت از طرفی کسب
و صنعت ندارند تا دخل کنند و از طرفی عادت کرده و محتاج مصنوعات ایشان
شده اند که در نهایت گرانیست و متاعی ندارند با ایشان دهند که

قلیلی

قلیلی پس هر سال ملیانها و کرورها نقود قدیم که در آن مملکت بود منتقل بممالک
ایشان و تمام اهالی پریشان محتاج دریوزه و عملگی ممالک ایشان و دولت را
دخل کمتر و خرج بیشتر روز آور برعیت ضعفا شده با ظلم و تعدی و سایر محتاجان
با سؤال و تکدی و اشرار با دزدی بیچارگان را استیصال میسازند و قوت دولت
بالمره رعیت است دولت هم ضعیف بتدریج بیک تهدید ملک و مملکت اینها را
تعرض که داده و براههای مختلف تصرف کرده بواسطه کشیشان دست اندازی
بمذاهب و عقایدشان هم میکنند و اینمطالب که صد یک آنها را ذکر نکردم محض
اختصار الآن در اشتهار بدرجه ایست که هر کس شک کند از زمره عقلا خارج
و فضلا دو ثلث بلکه سه ربع و بیشتر ممالک اسلامیه در تحت تصرف ایشان و اسلامیان
رعیت و ذلیل و مقهور ایشان گردیده اند حالا سؤال میکنم از علما
و عقلاء و حفظه اسلام و بزرگان و نواب ائمه انام که آیا در اینباب حکمی
و اجماع و شورائی و معالجه لازم نیست محض اتکال باصل رأیه و بیع و شرای
با همه کس جایز است تا بدیکاری دست نزد یا اینکه اینجا عنوان دیگری و ضرر

اسلام پیش آمده آیا نباید فکر کرد که اینها این اقتدار و مکنت را از کجا پیدا کردند
و آیا نباید فکری کرد که رفع حاجت اسلامیان از ایشان بشود یا اگر ممکن است
نشد یا طریق استیصال شود آیا همان بزرگان سفیر مانند تا چه وقت فروغ و چراغ
از ایشان بسوزانیم و چای و قند ایشان را بسماور ایشان در استکان ایشان بخوریم
و تمام ملبوس زندگان و کفن مردگان و اوراق قرآن را از ایشان بخریم و کبریت
ایشان کشیده شمع ایشان را روشن در چلچراغ ایشان در اماکن مقدسه روشن کنیم
آیا این غیر از علم و مدرسه و تعلیم آمده آیا بعلاوه مسائل صلوة و طهارت اهالی
ملت ما این علوم و صنایع را یاد بگیرند و مدارس برای رفع حاجت دایر کنند
باسلام ضرر شده از دین بیرون میروند و اما هر گاه از شدت ضعف و احتیاج که
رعیت ایشان شدند در دین محکم میمانند آیا ما را با ایشان غیر سه حالت ممکن است
که یا غالب و قاهریم بر ایشان یا در حالت تساوی و تعادل بقدریکه قدرت دارند
داریم و بقدریکه حاجت با ایشان داریم حاجت بما دارند یا مقهور و مغلوب و محتاج
هستیم و صحت اگر آن دو را اولی را ادعا کنیم دروغ گفته ایم و این آخری آیا

آخرش

آخرش این نیست که لامحاله وطن ما را تصرف کرده خود ما را رعیت کنند
باری با همه اینحالات اعتقاد من اینست که حفظ حوزه اسلام که واجب است
موقوف است بر اینکه در آن اشیا ما محتاج خرید از ایشان نباشیم
و آن موقوف بر صنعت آن اشیا که موقوف است بر اقدام و تعلیم که موقوف است
برعایت از وجوه شرعیه و اعانت صاحبان ثروت بر تعلیم و تعلم بلکه
اگر عاقل تأمل کند جماعت علما مجلس کرده بحث و فحص کند خواهند دانست
که بدون کشتیهای بخاری جنگی و تجارتی و بدون راههای آهنی ملکی خودمان
و بدون استخراج معادن و وضع کارخانهای اسلحه سازی و کارخانهای
سایر مصنوعات و تعلیم علوم نافعه و رفع حاجت مملکت از اقوام دیگر حفظ
مملکت اسلامیه و استقلال در امور دینیه ممکن نیست مگر دست غیبی مدد
کرده خارق عادتی ظاهر نماید که عقول از آن فکر نکرده باشد ولکن تکلیف ما دست
روی دست گذاشته منتظر لطیفه و حادث شدنی نیست زیاده رو در کلام کردم
کلام در سیاست خارجه بود باری نسبت بدول خارجه باید مکافات

بشل باید بنمود یعنی قونسول مقرر میکنند اسلامیان هم مقرر کنند تا نظر بحال
رعایا که در املاک دیگر هستند نماید و ایشانرا حفظ از تعدی کند و بقانون صلح
و عهد سؤال جواب کند و از افکار اهالی آن املاک در باب ملک اسلام مطلع شده
اطلاع دهد بالجمله جاسوس هم باشد و در هر باب آنچه دخل بحفظ عزت و
اقتدار اسلام باشد عمل نماید ولکن این بسته بشخص قونسول است که بجهاد تمام اسلام باشد
والزم از همه ملاحظه دخل و خرج یعنی وارد و صادر مملکت یعنی اجناس ثبت و اشخاص ملاحظه
و موازنه نمایند آنچه از مال التجاره از مملکت اسلامیه بخارج میرود و آنچه از خارج
وارد میگردد اگر دیدند وارد از صادر بیشتر است با کمال اهتمام باید این خلل اقدام
کنند که محل خیلی خطر است و بحسب اقتضاء این عصر باید جمعی از اهل هوش و
کیاست و ارباب عقل و درایت و اهل علم سیاست متوجه نکات حرکات و سکنات
بزرگان و سیاسیین دول دیگر نسبت بمملکت اسلامیه باشند و باید دانست که
این ازمان آمنتران مقدمات و روابطی با ممالک دیگر فراهم میکنند که بحسب
ظاهر نفع واضح بحال این مملکت مینمایانند و بسا کمال دوستی اظهار می کنند
و باطن

و نهایت دوستی و راستی بخرج میدهند و چه بسیار ضررها بحسب ظاهر
قبول میکنند و بسا نفع و ضررها از دست میدهند و بسا دوستی‌ها می‌بینند
و بسا میشود بحسب ظاهر بحمایت آن مملکت حتی باهم مذهبان خود مشاجره میکنند
و اظهار عداوت مینمایند و فی الحقیقه از همه اینها اگرچه بعد از صد سال باشد
قصد ایشان تسخیر آن مملکت است و غلبه بر آن ملت است و باید دانست که ابداً ایشان
مجانی فلوسی خرج نمیکنند و با هیچ قوم مفت برادر نیستند از حال هندوستان
و چند ساله ایران و سایر ممالک اسلامیان و غیر اسلامیان باید استنباط
خیالات ایشان کرد و بسا شده که دو دولت در سر حمایت یک مملکت اظهار رنجشها باهم
میکنند بلکه لشکرها تهیه میکنند و بسا احمقان گمان میکنند که فردا
به حمایت آن ملک باهم خواهند جنگید و حال آنکه در باطن باهم ساخته آن ملک را
قسمت میکنند یا مملکت را یکی بوجه مصالحه مملکت دیگر بدیگری می بخشد و فریاد
از این قرضدادن و حمایت ایشان باید در چنین مقامات علماء و عقلاء اسلام
بکمال مواظبت باید خللها کنند   اگر کسی بگوید تو قانون اسلام بطور

شباهت مینویسی در این رسالهای عملیه یا کتب فقهیه از اینمطالب اثری نیست
جواب میگوییم قواعد کلیه اسلامیه چیزی فرو گذار نکرده بطور کلیت
بر عقلا و علما و حفظه اسلام واجب است حفظ قوت و قدرت اسلام و سد
نواقص این جا شبهه نیست و در هر عصر باید باقتضای عصر این کلیه را ملاحظه
کرد جنگهای پیغمبر و صلحها و معاهده و امان دادن و رفتار با یهود و مشرکین
و غیرهم در هر باب مبنی بر همین عنوان بود که هر کس تامل کند نکات و دقایق کشف
میکند نه اینکه در عوض اینها بیعقلان دو کلمه فهمیده یا نفهمیده باسم
نشسته آه و افسوس کنند که مثلا چرا در ملک ما زبان دیگران دانسته شود
یا چرا جراید و روزنامجات باشد که ما را واقف از خیالات دشمنان در حق ما
و غفلت ما کنند یا چرا با نصیحت بر حفظ وطن و مذهب کنند و ترغیب
بعلم و غیرت نمایند یا چرا وقایع عالم را بما اطلاع دهند مبادا از وقایع
ملتفت بحال خود و خیال خصوم باشیم یا چرا باید علم طب و علم ساخت زمین
و ممالک و ملل و دول بدانیم یا چرا علم معادن و علم بحار و علم نباتات و تکمیل

زراعات

زراعات و صنایع و ادویه جات بدانیم باید جاهل و غافل باشیم
ما اسلام را حفظ کنیم که اسلام ما را بجهل و نادانی دعوت کرده برادر
عزیز فقیه کامل آیا خبر داری چه قدر از کشیشان و دعات مذهب مسیحی در تمام
عالم و در تمام ممالک اسلام متفرق شده خلق را ترغیب بمذهب مسیحی میکنند
و زبان هر قوم را یاد گرفته و کتب و مذاهب آنها را خوانده بر دلایل آن و دعوت
مشغول هستند چه شده که ایشان عربی و فارسی و قران و کتب اسلامیان
خواندند مسلمان نشدند اما اگر ما زبان ایشان را بدانیم و کتاب طب و صنعت و
و حیل ایشان را بدانیم مسیحی میشویم از اینمطالب دانسته شد که بر رئیس اسلام
و حفظه دین و ملک لازم است صلاح حال مملکت را در حال صلح و جنگ و معاهده
و معاشرت و ترک معاشرت با خارجه بنمایند و در حال معاهده و اظهار دوستی
احتیاط و حذر بیشتر از حال جنگ نمایند و بدانند دوستی حقیقی با مخالف
مذهب هرگز صورت نبندد وَلَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ پس حفظ حوزه اسلام

کاهی با معاشرت و تعلم صنایع ایشان و اطلاع از جهة اقتدار ایشان
و تهیهٔ رفع حاجت اهل اسلام از ایشان کردن است و ثروت و خزائن اسلام را
با فرنگ ایشان بدست ایشان ندادن که محققاً عمدهٔ جهة اقتدار ایشان همان
کثرت ثروت ایشان و فقر اسلامیان است و اگر فرادی اشخاص نتوانند رفع حاجت
از ایشان کنند مثلا کارخانجات صنایع یا مدارس علوم برپا کنند لا محاله
با تعاون و مشارکت همت و غیرت کنند .... لکن هزاران ناله و فریاد
که نفاق در میان اهل اسلام چنان اجزاء ملت اسلام را متلاشی ساخته که امید اجتماع
و تفکر و تدبر و اعمال عقل و غیرت و تحقیق و مشاورت باشد متفرق شدند با اینکه
شیعه علیحده و سنی علیحده از کلیه عالم و طوایف کفره بنی آدم دست کشیده
بجان یکدیگر افتاده با شمشیر و قلم بدفع و تضعیف یکدیگر چنان پرداختند و
عداوت را مستحکم ساختند که هر یک دفع و اضمحلال دیگری را واجبتر از همه کفار دانستند
و بعد در میان امراء و علماء خود اهل سنت و امراء و علماء شیعه که اصلاح
امور در دست ایشان بود نفاق بجائی رسید که هر دسته بنقض خیالات
دیگر

دیگر پرداختند و بعد امراء با همدیگر و علماء با همدیگر و بعد امراء و علماء فریقین
نسبت برعایا آنچه کردند همان شد که تحصیل کرده ایشان را بهر نحو توانستند
از دستشان گرفته بمصرف شخصی خود و اتباع رسانند نه بصلاح نوعی
و رعایا هم از ایشان آزرده شدند و رحم ایشان از رعایا مسلوب گردید و امر
بکمال اختلال کشید ناگهان اعداء بانها راه یافتند غفلت آنها را غنیمت دانستند
با خصومت و تهدید و رفاقت و رشوه و تجارت و غارت تدریجاً ثروت اسلامیان را
بردند و صنعت و تجارت اسلامیان را نابود کردند فضلاء اهالی ایران در نهایت
استیصال اند بزرگان برای اینکه تجملات بیهوده که فرنگیان برای جلب مال ایشان
سفر ساختند از دست آرند تعدیات و اخاذی را یکی برده ترقی دادند رعایا و ارباب
صنایع فقیر و پریشان گردیدند نصف اهل ایران بیشتر اراضی هستند که در ملک
خود عملکی پیدا کرده معاش روزانه بدست آرند ممکن نیست بسیاری از گرسنگی
و فقر و فاقه و بیچارگی و آوارگی با عیال و اطفال پناه بمملکت خارجه برده در صحاری
و براری ذلیلانه جان می سپارند و بهر مملکت از ممالک اسلامیه مثل الجزیره

و تونس و جاوه و هندستان و قفقاز و ترکستان و مراکش و ممالک
اسلامیهٔ افریقا و عمان و زنجبار را اعداء حمله کردند بیچارگان ناله و فریاد کردند
از سایر اسلامیان معاونتی ندیده مأیوس و لابد سر تسلیم و بندگی خم نمودند
باز ما بقی عبرت نگرفتند والحکم لله العلی الکبیر   در باب سیاست
خارجه بهتر بود که احکام جنگ و اسیر و غنیمت و قانون جهاد را ذکر کنیم ولکن
ما را مقصد دیگری بود حواله بتفاصیل که در کتب فقهاء مسطور است نمودیم و همچنین
تکالیف حال صلح و متارکه و معاهده و آنها را حواله بمحل خود کردیم غرض ما این بود که
بگوئیم اصل قانون اسلام در هیچ مقام منافی تمدن و ترقی و نظام نیست
و فعلاً عمل ما غیر قانون ما است بلکه بهیچ قانون نیست زیرا قانون اسلام را
ترک کرده‌ایم نه اینکه قانونی بهتر یافته آنرا اختیار کرده‌ایم بلکه بلاقانون و قانون هر
شخصی برای خود بمقدار میل نفس و پیشرفت و اقتدار است   (۳)
سیاست داخله   بدانکه مملکت اسلامیه نسبت بتمامی کل مثل یکخانه است
نسبت باجزاء آن خانه که معامله سیاسیه و با ایشان منشعب بچند شعبه است

اولاً بجهة حفظ نظم و تدبیر معاش و حفظ هیئت اجتماعیه باید تقسیم اعمال لایق
حال در میان ایشان نماید که هر یکرا بعملی وا دارد که اجتماع اشغال بیکی سبب
استقامت امر منزل باشد و بعد از هر یک مطالبه نماید انجام عمل محوّل باو را
بطور صحیح و حدودی در رفتار ایشان مقرر کند که تعدی بیکدیگر ننمایند و اگر اختلاف
و خصومتی در میان ایشان شد رفع نماید و برای متخلف حد مقرر عقوبتی قوی بنماید
عامل مستقیم انعام و تکریمی مقرر کند و مراعات حال همه را بطور تساوی
بی حیف و میل نماید و یکی را آزاد و دیگرا زیر بار او نکشد پس لازمست در چند
مقام بطور اختصار تعقل نمائیم و تفصیل را حواله بفقه کنیم که بغرض ما دخل ندارد
(۴) تقسیم اشغال   بدانکه در میان علماء اشکالی نیست در اینکه
حفظ نظام واجب و برای آن تمام اعمال و صنایعیکه دخل بقوام نظام دارد
و ترک آن اختلال آرد واجب کفائیست یعنی واجب است بنوعی که بقدر کفایت
اقدام بر آن عمل کنند و الا همه مقصر و عاصی خواهند بود و اگر ترک نمودند
من باب حفظ نظام بر حکومت و من باب امر بمعروف بر دیگران هم خصوصاً اهل

حل و عقد لازمست آنرا اقامه نمایند و شبهه نیست که اعمال که
مدخلیت بحفظ نظام داشته باشد بحسب اعصار و وسعت ممالک و کثرت و قلت
حوائج و نفوس مختلف میشود باید رئیس کل و حفظه مملکت همه اینها را مراعات نمایند
پس باز باید برگردیم باینکه تعداد نفوس و ثبت موالید و وفیات و اطلاع بر حال
و شغل حال امت و اساس استقامت امر ملت و مملکت است پس حکومت
همینکه آنرا کرد (حکومت که میگوئیم حکومت کلیه و حکام جزء حتی نایب دهات
در اجراء قانون و اوصاف لازمه شریک هستند) پس اولاً باید کسانیرا که بیکار
هستند و شغلی و تجارتی و علمی و صنعتی و اصلاح ملکی و زراعتی و باداره امری و ریاستی
مشغول نیستند و قدرت باشتغال بعمل مفیدی دارند آنها را بکاری که لایق حال او
وادارند زیرا که اگر ناداراست و شغلی ندارد لابد محتاج بمعاش است و تحصیل مال و
معاش نمیکند بالامحاله با تکدی و سؤال و بهانه قهراً از اموال قهراً خواهد گرفت
و معاش کرد البته صدقات و سایر معتبات قهراً بر قادر بر کسب حرام است و نهی
از این منکر واجب است پس مثلاً تمام دراویش و تمام آنهائیکه محض
باسم

باسم اینکه من از ذریه پیغمبرم و تمام آنهائیکه محض باسم اینکه من عالم یا متعلم هستم
و حال آنکه نه مشغول بتعلیم هستند و نه تعلم و یا وقتی چند کلمه خوانده اند و تمام
زنانیکه قادره هستند و تکدی میکنند و تمام اطفالیکه مراهق یا بکار
میایند و تمام فالگیران و رمالان نادرست بلکه کلیه سؤال کنندگانرا
بطور حتم منع کنند که هرکدام قادر بر تحصیل معاش باشد بعملی وادارند اگر عملش
مایه و اسبابی میخواهد از بیت المال مقرر کنند کلیه دستگاه سؤال که الان صنف اکثر
نباشد ثلث ایران مثلاً بآن مشغولند اگرچه باسم مسخره گی باشد برچیده شود
و ثانیاً تعلیم در تمام شهرها و دهات و ایلات تعمیم دهند و مقداری
از علم خواه با درس خواندن یا با عمل یا دیگرفتن که کفایت بر معاش نماید وا جب آن هم
و روا اید که بتکمیل اخلاق و علوم عالیه باشد بکمال و فضیلت است پس اهل شوری و حفظه
مملکت علوم اصولیه و فروعیه عام البلوی و کثیر الابتلاء اسلامیه را بطور وضوح و سهل قوانین
با السنه اطفال و اهالی محصل آنچه باید بکنند بطور ساده بهمه یاد دهند و بهتر که
در مسائل خلافیه طریق احتیاط را بگویند و یاد دهند این تعلیم عمومی باشد بلکه

کاش علما و کبرا غم خواران اسلام مثلاً مجلسی در قبة العلم مثلاً نجف اشرف مرکب
از صد و بیشتر نفر علماء مسلمین برپا کرده آنچه باتفاق رای محقق دانسته بنویسند
و جای خلاف ابدا و احتیاط فلانست بنویسند بلی جمعی از اهالی هوش و ذکا
و آنهاکه خیلی امید هست آنها منتخب کرده بطور تفصیل با استدلال مشغول کنند
که آنها بدرجه علیه فقاهت و اجتهاد ترقی جویند و هر کدام که فارغ التحصیل و صاحب ملکه
شد چند مجلس امتحان کرده باتفاق ممتحان شد کارا تصدیق نامه نوشته
و شان او را اشاعه و تشهیر کرده بلکه در روزنامجات اعلیت او را برای دخالت
در امورات واضح کنند تا مردم از حیرت مدعیان از زیرکب و حاسدان از اقرار
و تهمت آنها آرامی دهند و در تعلیم عمومی که از هفت سال برای اطفال شروع میشود
تا سن بیست و یک از علوم لازمه دینیه یکی و دو تا از علوم صناعیه مثل علم معادن
یا زراعت یا عسکری یا تجاری یا حدادی یا بنائی یا هر یک از علوم مفیده بحسب لیاقت
فارغ التحصیل ساخته شده تصدیق نامه در دست پرو نکرده بعلیکه در مجلس امتحان
شده واداراند و برای ترقی فوقانی و استادیت در علوم و تعلیم و اختراع جمعی
انجام شد.

تجربه شده با هوش کامل و قابل را منتخب داشته دائم التحصیل و التعلیم
کرده اند و اما معاش اینقدر تحصیل کنندگان پس اولاد آنهائیکه
دارند بمعاش خود شان و آنهائیکه ندارند از موقوفات کثیره که در دست این و آن
دستخوش حرام خواران شده بدهند و از اعانات اهل خیر و وصایای اموات
و احسانات که مخصوصاً خواهد شد اگر وضع را چنین ببینند از آنها بدهند که با کم آمد
از خزینه و بیت المال اسلام بدهند و اینباب مایه و خمیره جمیع ترقیات و انتظامات
خواهد شد که چهل سال نمیکشد همه امور مرتب و منظم خواهد گردید و روح حیوة بقالب
ملت خواهد دمید   و کسی نگوید تو قانون اسلام میگوئی این قسم تعلیم
عمومی در اسلام کجا بود   جواب واضحست که عموم تعلیم از هر علم و بهر زن و مرد
از هر ملک و لو چین باشد اصل اساس اسلام است گمان ندارم عاقلی بگوید
که علم عمومیت نمیخواهد   بعد از انجام این دو کار بزرگ و اساس خیلی عمده
چنانچه در سابق گفته ایم اهم از هر چیز عمومیت علم جنگ و مشق جهاد است که همه رجال
اسلام برای وقت لزوم لشکر دولت باشند و بعد حکومت کلیه که شرائط آن

ذکر شد که متصف بصفات کمالیه عقل و علم و عدل و کفایتست اولا باید
بمشاوره اهل حل و عقد برای امن و انجام امور هر ولایت حکومتی انتخاب کنند
و ادارهٔ عسکریه که کفایت نگاه داشتن آن ایالت و مطیع ساختن مخالفان
و گرفتن خراج و نظم امور داشته باشند باو دهند و تمام مؤنه و لوازم و مواجب
حکومت را با ادارهٔ اش از بیت المال و خزینهٔ اسلامیه دهند چنانچه قانون اسلامست
باز توضیح کند که حکومت با اجزاء و ادارهٔ گرفتن فلوسی و تعدی با حدی از افراد
نیستند خزانه‌ایکه مامورند بجمع خراج و مالیهٔ اسلامیه و رفع ظلم اقویا از ضعفا
و رفع خصومات و تنظیم ولایات و تمام رعایا توضیح نمایند و قوانین اسلامیه را
اعلان کنند که اگر حکومت و اجزاء او تعدی برسم مو تعدی یا در یکفقره بخلاف
قانون رفتار کردند مستقیما آحاد رعایا حق دارند شکایت خود در الحکومت کلیه
نمایند چنانچه حکومت مستقلا مسلط است برینکه هر کس در حکمی از احکام قانون کلی
مخالفت کرده هرکس باشد بی عفو و اغماض و رشوه و وسطه و شفیع بطوریکه در قانون
و حبس کلی مقرر شده مجازات و عقوبات و غیرها خواهد شد چنانچه اگر در مقامی حکومت
اقدام

اقدام برفع مفسده نکند رعایا حق شکایت دارند و اگر بطبق قانون یکروز صد
نفر را قتل کند و بدار زند احدی حق شکایت و حرف زدن ندارد و این را باید دانست
که در دولت اسلامیه ابدا ملاحظه نسب عاری از کمال نیست و هیچوقت و هیچ باب
تا بتصدیق عقلاء علماء مجلس شوری بر اهلیت کسی نباشد ابدا بملاحظه اینکه بغرض
پدرش که بوده یا خودش فلانقدر مال دارد یا میدهد بحکومتی و امری و منصبی
نائل نخواهد شد و هرکس هم بعد از آن بمقدار ابراز قابلیت و انجام امور مستحق
ترقی و سپردن کار بزرگتر و زیاده کردن مواجب و اجری و احترامات خواهد شد
و بمقدار ارتکاب خطاهایی از کار و عمل معزول خواهد شد و رشوه و شفیع اصلا در تغییر
مطالب دخل ندارد و حکام هم در اجرا حقوق و فصل خصومات و قصاص و غیرها
میان آحاد و افراد فرقی نتوانند گذاشت پسر سلطان را و حاکم را با ادنی حمالی
فرقی در این ابواب نخواهد بود و فلوسی از خزینهٔ دولت و مالیهٔ اسلام بصرف کسیکه
فایده بحال مملکت و اسلام نداشته باشد مصرف نخواهد شد فلان شخص
فلان لقب دارد یا پدرش فلان بوده یا منسوب بفلانست ابدا مال اسلام را

با این عنوان نمیتوان داد مواجب و وظائف و مستمریات لاطائل ابدا در
اسلام جاری نیست و در هر حکومت از کلیه و جزئیه در ملک خود برای فصل خصومات
قاضی امتحان شده و تصدیق در دست داشته از مجلس امتحان علمی بقدر کفایت
انتخاب خواهد شد یا از حکومت کلیه یا از خود حکام جزء و اگر بلدی یا ناحیه که غیر
یاد و نفر یا چند نفر کفایت دارد زیاده را که سر خود مدعی اهلیت و تصدی امور هستند
منع خواهد نمود و هرج و مرج و اجراء قضا و دادن احکام بنقیض یکدیگر در اسلام نیست
زیرا یکی که متصدی فصل خصومتی شد و بمقطع رسید قاضی دیگر حق تصدی
ندارد ولکن هرج و مرج از این شد که در یک بلد که مثلا سه نفر کفایت بفصل
خصومات دارد بطور حقانیت که در قانون اسلامی مقرر است [illegible] اهلیت
ایشان از بابت علم و عدالت و عقل و تقوی و معاش ایشان که از بیت المال
باید برسد و چند نفر از معاونین آنها هم که باید احضار خصمین و ترتیب امور دهند
از بیت المال معاش کنند و شهود و غیرهم مونه از خود یا بیت المال داشته
باشند واحدی از قاضی و اجزاء مجلس قضاء محتاج باخذ دیناری از خصمین
نباشد.

نباشند و اخذ نکنند و در صورت تخلف از یکی از آنها عقوبات سخت ببینند
و هر امر که بدستگاه یکی رجوع شد و بمقطع رسیده یا نرسیده دیگری مداخله نکند
که در چنین حال البته تحقیق حق خواهد شد و ناسخ و منسوخ داده نخواهد شد و هر یک
بنقیض دیگری حکم نخواهند نمود در عوض این نظم و ترتیب چنین شد که در جای سه نفر
صد نفر محض ادعاء خودشان اهلیت قضا را سر خود بدون امتحان و تصدیق
متصدی قضا میشوند و معاش خود و اتباع و شهود و مروجین و معاونین همه از کیسه
مردم و مرافعه کنندگان است و مبالات ندارند که یکی امری را قطع کرده دیگری باز نظر
در آن امر کند یا به خلاف الحکم راند زیرا هر یک دیگری را اهل نمیدانند و چشم عمل او را
لغو میشمارد بیچاره مدعی یا منکر بعد از تعطیل مدتی و مخارجی جزاف مبتلا میشود که
عمل را نزد دیگری از سر گیرد یا بخلاف و سندی در دست خصم از آن دیگری باشد
بعلاوه اینکه حاکمی اجراء قضاهای این میکند حاکمی دیگر اجراء احکامات آن دیگری
امور درهم و برهم بلکه نااهل بر اهل مقدم بلکه حکام طالب وجود قاضی نااهل که مراد
دل و هوای نفس او را قرار نماید بالجمله قانون قاضی را مرتب داشته بقدر کفایت

از اهل حق گماشته   و بعد نظر حکومت حقهٔ اسلامیه بسایر امور و اعمال کلیهٔ
نظام و استحکام است خواهد بود و تمام صنایع را بقدر کفایت در حفظ ملت منتشر خواهد داشت
از بنّاء و نجار و تجار و عمله و ارباب هر صنعت هر کدام را از کفایت کم دید تمام و هر کدام را
بیشتر دید نظام خواهد داد اگرچه غالبا اینها بالطبع درست میشود زیرا که هر عمل و صنعت
از قدر کفایت کمتر شد ترقی کرده گران میشود و دخل زیاد میآورد پس طالبان معاش
رغبت میکنند و هر یک از قدر کفایت بیشتر شد بی قدر و ارزان شده اهل آن
ترک کرده بامر دیگر میچسبند ولکن در این تغییر و تبدیل مبلغی تعطیل و اثر انقلاب است
و در باب حفظ نظام بسا عملی و صنعتی وقتی هیچ نبوده یا اگر بوده چنان نبوده که ترک آن
خلل بنظم داشته باشد یا موجب ضعف دولت و ملت گردد و در زمان ما ترک آن موجب
ضعف و اختلاف میشود پس باید حکومت اسلامیه و مجلس شاوره در اینباب غور
نماید مثلا اگر پیش از زمان حضرت پیغمبر ص جنگ با شمشیر و نیزه بوده یا لشکر سواره
هیچ معمول نبوده در زمان آنحضرت در میان خصوم اسلام شمشیر و نیزه و سواره
پیدا شد که لشکر اسلام پیاده و با سنگ فلاخن اگر با ایشان جنگ کنند

مغلوب

مغلوب میشوند چه کمانداری آیا پیغمبر ص لازم نمیدانست برای حفظ اسلام تحصیل
نیزه و شمشیر و مرکب را و اگر میدید نمیفروشند یا خریدن موقوف شده بدادن عمده نقود
و اموال اسلام ولکن اگر اسلامیان تعلم کرده خود بسازند سهل خواهد شد
آیا لازم نمیدانست تعلم صنعت آنرا البته اگر مجلس عقلاء و علماء و حکومت اسلامیه
منتظمه حال حاضر معاصر را ببیند محققا خواهد دید که حفظ مملکت و معاش و معاد
ملت و استحکام دولت موقوفست باستخراج معادن و ترتیب کارخانجات
اسلحه سازی بلکه اصلاح راهها و امتداد راه آهن و کارخانهای ملبوسات و علم
و عمل بحری و کشتی سازی و کشتی رانی و استعمال بخار و الکتریک و غاز و علم عسکری
و سایر صنایع معموله عصر حتی دواسازی که بحسب حال معاصر نبودن اینها سبب
ضعف دولت و ملت و رفتن نقود و شدت حاجت مملکت اینها را علما و عقلا واجب
خواهند دانست   هر گاه احمقی پیدا شود که بگوید این حرفها چیست این اعمال
هرگز واجب نمیشود پس باید جواب داد که سبب اینکه رخنه ضعف و عجز با اسلامیان
و قاهریت دشمنان چیست که در ملک و وطن خودمان و در ملک و وطن ایشان

ما اسیر و ذلیل ایشان و ایشان سوار بگردن ما نشسته اند آن احمق اگر این را
انکار کند انکار بدیهی و حسی کرده و اگر میگوید این عیبی ندارد در اسلام و رفع آن
واجب نیست قانون اسلام نه تنها جاهل شده اهانت بزرگ وارد کرده و کم میگوید
سبب این غیر تفاوت میان ما و ایشان است در علم و عمل پس بیان کند چیست تا رفع آن
سبب را واجب دانسته و اقدام کند   عجب در اینست تا وضوح این مطالب بجهت نابودی
اسلامی جاهلانی هستند که در لباس حمایت دین اند مؤمنین هستند باعث
اینها منع کنند این خر بگوید راه آهن کفر است الکتریک بخل است کشتی بخاری ارتداد
و نیامیت فسق بلکه میگویم بحسب حال این عصر در بعض اعمال تمدن و حفظ نظام اقدام
اشخاص آحاد کفایت نمیکند اقدام جمعی بشراکت واجب کفائی است پس صنایع و
و اعمال لازمه را باید مرتب داشت و اسلام را عقب نگذاشت   بدانکه
اکمال امر مدنیت و ترقی امر مملکت اگرچه بعد از انتظام و قوام امور واجب نیست
ولکن امریست مرغوب و برای شوکت و نام اسلام محبوب و اکمال با این میشود که
هر جمعی بقدر کفایت بطور اکمل بیک شغل تنها اقدام کنند زیرا اکثر اعمال و شاغل
عملی

برای یکنفر مانع ترقی کامل در هر یکی میشود و فنون در همه ماهر شوانده بود و کسیکه منحصر
کرده بیک علم استاد کامل تواند شد مثلا در خانهای دهات مردان و زنان چون
هم خیاط و هم نانوا و هم زارع و هم بافنده و هم طباخ و هم خادم خانه و هم خدمتکار
مهمان و هم چوپان و هم سوار و هم تاجر و هم دایه و للهٔ اطفال و هم معلم و غیرها هستند
لهذا در همه ناقص بقدر حفظ حیات بلکه در آن باب هم ناقص معاش میکنند بطوریکه
حفظ صحت و طبابت را هم خود مینمایند و خطاها میکنند   اما شهر چنین نیست مدنیت کامله
با اینست که اعمال را بسیار تجزیه نمایند مثلا باز در بلاد ما نیز مان بسیار دهقانان
خانها باید نانوائی و اسباب آنرا و طباخی و اسباب آنرا و خیاطی و اسباب آنرا
و چارپاداری و اسباب آنرا و باغبانی و اسباب آنرا و همچنین داشته باشند و این سبب
انکسار در عمل و اختلال است مثلا بقال نباید عطار باشد عطار نباید بزاز باشد
بزاز نباید صباغ باشد و همچنین پس تجزیه در اعمال سبب کمال خواهد بود این است که
در مدرسه بهتر اینست معلم فارسی و عربی و ابتدائی و ریاضی و جغرافی و طب و السنه
هر یک علیحده باشد مثلا مسافر حمل و نقل اسباب یکخانه نماید در منازل

لوازم مسافر همه غیر لباس تنش حاضر باشد تا نوا امثلا همانرا کنند جمعی حمان
دلاک باشند و جمعی همان طباخ و هکذا و همقصد بعد از انکه تمدن و علم شیوع پیدا
کرد غالبا بالطبع درست میشود ولکن با قصد و اقدام بهتر است و اینها بر التفصیلی و سریع است
اشاره کافیست چه قدر خوبست که بحسب تعداد نفوس کل رباطها با استعداد نفوس
تقسیم نماید (۵) عمارت بلاد شان حکومت اسلامیه است که توجه
فرماید در قری و بلاد بنظم و آبادی و نظافت و ترتیب امور معمور و طرق و قنوات و سایر جاها
که بخلاف قانون واقع نشود و بعضی امور را وضع یا منع واجبست و بعضی مستحب و فضل اولا
توجه کنند با امور معابد و مساجد که مردم اهانت بشعائر الله نکنند و تجنیس مساجد ننمایند
و آنها را پاک و منظف و مفروش و با روشنی با خادم و آباد نگاه دارند و زباله نگذارند و روشن
نمایند و ترک نکنند و چلال نمایند و غیر عبادت سایر کارها را در مساجد نکنند و اطفال
و مجانین و حیوانات را راه ندهند و محل بیع و شری نمایند و از قدر کفایت کمتر نباشند
و جاهائیکه مسجد نیست بسازند و هست حفظ نمایند و ترغیب باجتماع و جمعات و اعیاد کنند
آه آه چگویم مساجد بلاد ما در چه حالت و نگذارند کسی معطل نماید یا تملک کند
و یا ناحق

و یا ناحق و ظلم تصرف کنند و نگذارند بیشتر از قدر حاجت بسازند که سبب
تعطیل و خرابی شود و نگذارند الات و آجر و مصالح آن یا حصیر و فرش آنرا کسی تصرف
کند و در انظار اهالی مذاهب خارجه معابد را با جلوه نگاه دارند و موقوفات و نذورات
آنها را نگذارند تلف شود و ائمه جماعات که اهل تقوی هستند بگمارند و مردم را بایشان
ترغیب کنند و سایر احترامات و بعد متوجه آبادی و کثرت مدارس علمیه
و مکاتب شوند و بقدر کفایت سرپرستی حکومت با نظم و نظافت دایر شود و ملاحظه حفظ
صحت متعلمین و وسعت محل آنها و منظر و محل فرح و تفرج آنها شود و تلطف با اطفال
ملت از مجلسها سرا پا کثافت که نامش را المکتب گذاشته اند خلاص فرماید
و بعد توجه بنظم امور مریضخانها فرمایند و جدیت در آبادی و نظم آنها و نظافت آنها
و ملاحظه طبیب و اغذیه و ادویه و فرش و رختخواب و اینکه وجوه مقرره از صاحبان
و ارباب اعانت و موقوفات بی حیف و میل و بی خیانت بمصرف مقرر برسد و
استقامت و استدامت در امور آنها باشد که این اطمینان اهل احسان برای اینکه
احسان آنها بمصرف مقرر میرسد و نابود نگردد و سبب کثرت اعانه کنندگان

و اهل احسان خواهند شد و کسی نگوید اینها دخل بحکومت اسلامیه ندارد
جواب و صحبت که هرگاه خوف مؤاخذه حکومت نباشد شرار و بدنفسان
مصارف احسان دیگران از غاصب و متصرف محل احسان انها را اخراج و بیرون کند و
مانع احسان دیگران گردند پس اقامه معروف و رفع منکر و معاونت بر بر و تقوی و رفع
اثم و عدوان شان حکومت اسلامیه نیست تکلیف کیست اهتمام امور
توجه بامور موقوفاتست که در بلاد اسلامیه پیش از این شده و علی الاتصال در زاید شدنست
و این باب عظیمی است از وجوه مالیه اسلامیه که سبب استقامت اکثر امور خیریه
میشود و اکثر بلکه بکثیر بدست اشرار و خائنین دستخوش تلف و خیانت میشود بلکه لازمست
یک اداره در دربار حکومت کلیه از جماعت علما و عقلا و امنا برای این امر برپا کنند
که صورت موقوفات تمام بلاد و منافع و مصرف هر یکرا بطور تحقیق ثبت و ضبط نمایند
و برای هر بلد ناظری یا اداره علیحده تعیین کنند و هر ساله ممیز و مفتش خاطرجمعی
بکارند و تحقیق نمایند که خیانت واقع نشده و موقوفه خراب یا مغصوب نگردیده و این
باب اکثر امور خیریه ملیه اسلامیه را کفایت خواهد کرد و خلایق چون این نظم را دیدند با

قوت

قوت موقوفات زیاد خواهد شد اگر تحقیق شود ممکنست که ثابت شود که نصف
یا اقلا ثلث مزارع و املاک و مستغلات موقوفاتست که مورد خیانت واقع شده
و کمال اهتمام در این باب لازمست و کسی نگوید حکومت چگونه نظر بهمه موقوفات
نماید و حال انکه بیشتر آنها را متولی خاص هست و حکومترا که متولی عام است حق
دخالت نیست زیرا جواب گوئیم اما اکثر موقوفات یا متولی مخصوص ندارد
یا اگر داشته منقرض شده یا اگر دوره اول بوده دوره بعد فاسق و خائن
تصرف کرده در همه اینها حق حکومت کلیه راست و بعضی هم اگر در دست متولی خاصست
من باب حسبه تفتیش توان کرد وقتیکه غالب مورد تهمت شده یا کسی نسبت
خیانت داده و بحسبه رسیدگی خواسته چه عیب دارد اگر بعد از تفتیش معلوم شود
که همان متولی خاص بطور صحیح عمل میکند حکومت هم در دست او گذارد و سالیانه
بحساب دیدن چه آن ضرری ندارد و تمام موقوفات باسم و رسم و عمل ثبت
دولت شدن بجائی ضرر نمیکند اعانت بر بر و استقامت [illegible] احسانست
پس هر قدر ثابت شود که بوده یا تجدید وقف شود ثبت دفتر دولت اسلام

شود که مضمحل بگردد و ایجاب مقال خیلی دارد اشاره مقصود است اگر شروع بعمل شود
خود راه استعمارترا غنیمت یابند و بعد توجه بحال بازارها و سفیدانها و راهها
و کوچها که مشترکات عموم است نمایند که در بلاد کوچهای اینطرف و آنطرف بریده و تنگ
نمایند بمقدار مقرر در قانون شرع معلوم است و اگر همان مقدار در بلدی کفایت نکرد
بجهة کثرت عابرین و گذشتن بارها و سوارها یا بجهة معمول بودن کالسکه و درشکه
دودی یا اسبی و بجهة برف و باران موسع بکنند بطوریکه کفایت بحال مردم نماید و سبب
اضرار و صدمه بر مردم نشود پس جاهائیکه تازه احداث میشود ملاحظه توسعه نمایند و قدیمها را
بتدریج اصلاح کنند و بطور الزام نمیگوئیم لکن احسان بزرگیست و در تمام کوچهها مخفی
برای آبها بخارج بلد حاضر نمایند که آب و گل برف و باران سبب ایذاء مسلمانان
نشود و ناودانها که بمحلات سبب اضرار مردمست رفع نمایند و هر مداخله هر کس
در کوچها کند که سبب ضرر مردم شود منع نمایند چه قدر احسانست که مقرر کنند در عرض
سخت شود محلات را تنجیس نکنند و بول و غایط و خون و کثافات و میته نریزند و
زباله را جمع کرده در محلات و وسط شهر نریزند بلکه تمام کوچها همه روزه آب و جاروب شود

واین قاذو

واین قاذورات و کثافات که سبب ایذاء بخلق و مرض است رفع نمایند و نظافت که در
شرع اقدس اسلامی مطلوبترین چیزهاست ترک نشود و مزبله را در وسط بلد
قرار ندهند و راهها را باستحکام و استقامت اصلاح نمایند و جادهها که از بلاد
بیکدیگر میرود بحمایت حکومت اسلامیه ساخته بلکه راه آهن نمایند و پلها و جسرها در محال
لزوم بتوجه حکومت ساخته شود میگوئیم باید حکومت از خزینه اسلامیه بسازد و توجه
حکومت و حمایت او برای اهل خیر لازم است تا اینکه این قبیل اعمال که فی سبیل الله است
بمصرف زکوة و خراجست در شریعت اسلامیه در راهها و رباطها و مهمانخانهها و مامنها و
کشیکخانهها در محلی اگر لازم شود یا فایده داشته باشد بسازند و بهتر که در محلات
وطرق مستحفظ مقرر کنند و اسلامیان را آسوده کرده و بی اعتدالیها که در این موقعها
میشود رفع کنند و بازارها را حکم کنند که موسع سازند که تنگ و سبب
اضرار عابرین و اهل معامله نشود و اهل بازار در معبرها تصرف نکنند و بهتر اینکه دکاکین و بازار را
پاک و منظف نگاهدارند و موعظه و ترغیب شوند که کم نفروشند و خیانت نکنند و دروغ نگویند
و احکام اسلام را مراعات کنند بلکه از حکومت اسلامیه کماشتگان در بازار و گردش

باشند مانع از آشوب و نزاع شوند و حفظ نظم و عدل نمایند میر المؤمنین
در محلات و بازار گردش میفرمود و با اهالی هر عمل و صنعتی موعظه مینمود و اگر نرخ
اشیاء را تعیین نکردند دعوت و دلالت کنند که بمردم اجحاف نکنند و احتکار
لوازم معاش خلق نکنند و اگر غلا و نایابی شود محتکرین را منع نمایند بلکه اجبار
بر بیع غلات و نمک و روغن مثلاً نمایند و در قیمه هم نگذارند اجحاف بخلایق
شود و چه قدر فایده دارد تعداد نفوس هر مملکت و اطلاع حکومت از محصول
و رزق هر ایالت و معلوم داشتن آنکه در هر ملک بقدر کفایت است یا ناقص است
تدبیر بجلب از سایر جاها کنند زاید است با ایالت دیگر که نقص دارند بدهند (را انبار میکنند)
و اینبار احتکار همه لوازم و بی انصافی در بیع و شری و تقلبات همه که از قصابات
و غیرها که واقعا بجبر بزرگ ضعف حال خلایق است باز راهها درست و صحیح شرعی بعمل
اینبار اگر کنند و اگر جمعی علما و عقلا اشخاص صرف همت در این امور نمایند در شرع مقدس
راه صلاح همه امور و پدر بهمه بزرگ و کوچک ملت باز است مثلاً نقل بانوابها از دولت
اسلامیه غله زکوة را از جانب خود امنا بگماشته نان بقیمت ارزان فروخت

و سبب توسعه شد محتکر خاک بسر و نانوائی زهر بر چشم بدتر چه تواند کرد با جمله
مجلس اصلاح امور بلدیه باید جمعی از منتخبین عقلا و علما و فضلا خیرخواه عموم تشکیل
شود و همه روزه در وقایع متفقه بحث کنند و اقدامات نمایند و بسیار است از
اهل احسان در قرب بازار و مجامع مبالها و محل ارتفاق درست کرده بلدیات کنند
نگاهدارند و کاروانسراها و مهمانخانه‌ها را منظف و منظم نگاهدارند و آنچه برای
حوائج آبادی بکار آید مثل سنگ و گچ و آهک و آجر و غیرها نگذارند تعدی و قحط شود
چنانچه یکی خروارها برد دیگری را استقلالی نرسد یا یکی ارزان و بدیگری گران دهند
و بعد عطف توجه بتحصینات و استحکام قلاع کنند و بهتر آنکه بجهة
معروفیت خانه‌ها علامت و عدد و نمره گذارند تا هر کس خانه را سراغ میکند بسهولت
دریابد و غرض من از ذکر این چیزها اینکه کسی نگوید بکارها با وجود اینکه فایده و
تسهیل دارد اسلام قدغن کرده یا محض اینکه چون این عمل مفید را اول کفار کرده‌اند
اسلام اعمال نمیکند زیرا اینها وهمها و خیالات واهیه از جهله ناشی میشود محققا
اسلام هر عمل مفیدی را برای اصلاح امور مسلمین بکار میبرد و الا بسیار چیزها را

وعمل قبل از اسلام کفار اختراع کرده بودند میبایست اسلام منع کند مثلا پیش از
اسلام آجر معمول بود و معمار نهاده و پنجره میگذاشتند و غله آرد میکردند و نان می پختند
و لباس سفید و خشن شده نگذاشت اسلام منع نکرد و خیلی مهم است توجه
باصلاح حمامات و تنظیف آبهای آنها و مراعات حفظ الصحه در اینجا که حمامها منشا
بسیار امراض میشود و اهتمام بسیار درباب آبهای جاری که اهل خیر برای عموم
خلق اجرا داشته اند لازمست که بعدل تقسیم شود و بعضی سیراب و بعضی محروم
نمانند و اشرار آنرا هم مایه دخل نکنند و آب شرب را کثیف و چرکین و مخلوط بنجاسات
ننمایند و برای رخت شوری و برای غسل اموات علیحده معین موضع کنند و حفظ باغات
که هرزه کاران خیانت نکنند و درختها را نبرند و میوهها را غارت نکنند نظم مخصوصی
معین کنند و تکثیر میاه و حفر آبار و اجرای قنوات و ینابیع از جمله حسنات عظیمه شمرده
شده است در اسلام مراعات نمایند و اهتمام بکار برند و عمده توجه حفظ
مملکت اسلامیه باید بعد از آن و تکثیر و اصلاح زراعات و امن و فراغت زارعین
باشد و تسهیل اسباب آسایش ایشان را خیلی توجه لازمست در مقام انصاف و حقیقت
ترجا

حکمت و عقل جزء اعظم اعظم آبادی دنیا و هر مملکت و عزت هر دولت و ملت همین
زراعت که تمامی نفوس ریزه خوار سفره زارعین هستند و تامین ایشان
اعظم امور لازمه است و ایشان بحفظ و حراست و رفع تعدی از هر طایفه محتاج ترند
زیرا شغل ایشان شغلی است که با وجود آن امکان استعمال اسلحه و رفع خصم
ندارند بلکه اعمال عقل و حیله را هم چندان مجال نمییابند و مایه معاش ایشان که زراعت
و حیوانست قید بزرگی در پای ایشانست محتاجند بحافظ و حارس و آن دولت
و این بیچارگان از هر فرقه عالم زحمت بیشتر دارند و راحت و نعمت کمتر و ظلم هر فرقه
و حیله هر طایفه بر ایشان بدتر کارگر است ملت و دولتی که ایشان را ایمن نکرده
و سعی در نظم کار ایشان ننموده از حیوة و ترقی خود مایوس باشد و همین پریشانی
و مظلومیت ایشانست که الان دولت و ملت ایران را بحال احتضار رسانیده
و بخاک سیاه نشانیده است آه بیچارگان تحمیلات دولت و هر تعدی
را ایشان و ماحصل زحمت ایشان در کیسه دیگران خدایا چه وقت ترحمی بحال ایشان
از بزرگان خواهد شد دولت اسلامیه باید مشتی از خاک را بی فایده

ولم بزرع نگذارد و اسباب ترقی زراعت که در دنیا پیدا شده بملک اسلام
هم بیاورد و مراتع را ازین کند و جنگلها را تربیت کرده بطریق عدل تقسیم صحیح بمصرف
مملکت رساند مثلا چهل قسمت کرده هر قسمت را سالی بمصرف رسانند تا تمام شدن
قسمت آخر قسمت اول مجدد دار رسیده باشد و هکذا سایر فواید املاک را مرتب دارد
و اینباب تعمیر بلاد و ترفیه عباد بابی واسعست اینمقدار که ذکر شد کافی است
برای اینکه عاقل بداند که تمدن و نظام اساس قانون اسلامست

(ع) دفع فساد چون حکومت اسلامیه رئیس و پدر و ولی النعمة و اولو الامر
امت است قانون اسلام بطور کلی هرچه که مانع فساد و دافع خصومات است آنرا معمول داشته
و باید بعضی طور شود که فساد و خصومت میان امت و رعیت واقع نشود این یک
باب است و بعد از وقوع فسادی رفع آن و اصلاح باب دیگر است اکثر آداب و قوانین که
در شرع مقرر گردید بعضی واجب و بعضی حرام و بعضی مستحب و بعضی مکروه اگر چه هر یکرا
فوائد بسیار صحی و عمده فایده بسیار از آنها دفع فساد و منع خصامست مثلا حرام
بودن سخن چینی و فتنه انگیزی و تشدید معصیت بودن مردم را دشمن یکدیگر نمودن
وحرام

وحرام بودن غیبت و بدگوئی و فحش و دشنام و تجسس عیوب مردم و تنابز بالقاب
یعنی بلقب بد خواندن و شماتت و اذیت و غیر اینها که ذکر خواهد شد و محبوبیت
معاشرت و لطف قول و عفو و اغماض و عیادت مریضان و مشایعت جنایز و تسلی
مصیبت زدگان و عطایا و پیشکش و خفض جناح و جماعت و اعیاد و غیرها و مقرر فرمودن حدود
و قصاص و دیات و بودن عفو و شفاعت و تاخیر در حدود و مساوات و عدل در میان
افراد ملت و رفع غرور حسب و نسب و شرافت دیگران و نگاهبانی اطراف حکومت
در معاملات و حکم عدل الی غیر ذلک هر یک را بزرگتر فایده اینست که فساد واقع نشود
پس هرگاه حکومت ببیند در عصری فساد و خصومت در میان خلق از سببی بسیار
وقوع می یابد که مقطوع یا مظنون وقوع فساد است از سببی اگر بگوئیم واجب لا محاله
فصل و معاونت بر بر و تقوی است سد آن خلل و رفع آن سبب پس مجلس
مشاوره عقلا علما امنا تامل و غور در وقوعات کرده سببی را که ماده فساد و منشا
خصام دیدند توجه و اهتمام بسد آن فرمایند مثلا غالبا می بینیم که فسادها
و قتل نفوس و جراحات و تلف اعراض و نفوس در میان خلق از نزاع در حدود

املاک و مزارع واقع میشود خصومات از بابت مواریث و غیرها اتفاق میافتد پس
هرگاه دولت اسلامیه از هر جهتی مقرر کند که مزارع و باغات و املاک و دهات را
با ذرع مساحت کرده و حدود معین نموده هر ملکی را باسم صاحب آن ثبت دفتر حکومت
اسلامیه کرده و بطبق دفتر حکومت سند بمالک آن بسپارند و مقرر کنند که من بعد
هرگاه نقل و انتقال و بیع و شرا کنند یا یکی مرده وارث بخواهند قسمت کنند
خواه مشاع باشد مالک جدید را بمقدار حق ثبت دفتر دولت کرده و با مالی هم بطبق
آن سند بسپارند و تاریخ ماه و سال و روز همه تبدلات را ثبت کنند و اموات که
اتفاق میافتد ثبت دفتر باشد و فوراً ورثه او معلوم شوند بلکه اگر ضرور شد حقوق
هریکرا هم معین کنند و اگر قسمت بخواهند قسمت کنند و این دفتر بدست جماعتی از علما
موثقین امت به ثبت رسد بلکه اعلان هم شود که هر کس از فلان باب حرفی است
حاضر شود بالجمله با ترتیب صحیح و تحقیق این جریده مرجع تحقیق باشد محققاً این سبب
رفع خصومات و منع از وجود فساد خواهد شد نمیگویم مردم را مجبور باینطلب کنند
مردم ملکه اینقدر که فهمیدند هرچه به ثبت موثقین مجلس رسیده بعد از این محل اعتبار

وعمل

وعمل خواهد شد و هرچه ثبت نشده موضع خصومات و مرافعات خواهد گردید
البته خود استعد عاقبت میکنند و همچنین سایر انشاءات مثل نکاحات و طلاقات
و سایر معاهدات که مایه خصومات میشود اگر کسی بگوید که اینمطلب در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
بدین ترتیب نبوده پس خلاف قانون است باید گذاشت مردم نزاع و تراضی بکنند
میگویم با این ترتیب قباله و عقدنامه و طلاقنامه و غیرها هم معمول نبوده معلوم
نیست که هرچه در محضر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام واقع میشد ثبت نموده اند
حالا اگر یکی از علماء دفتر و ثبت معین کند بدکاری کرده است با اینکه باعیان می‌بینیم
از کثرت دستگاه شهود و مدعین قضاوت و اسناد خلق و شدت تقلب مردم و مهر کنندگان
برای یک عمارت و ملکی مثلاً چند سند مختلف و متناقض بروز میشود و چه بسیار
اسناد جعل میکنند و یا پدر یا نان که معروفیت و قدرت پیدا کرده اند
رشوه گرفته سجلات ناحق مینویسند یا یکنفر ملکی را به پسر و برادر و عیال صلح کرده
مجدداً بمسلمان دیگری فروخته وجه گرفته بعد پسر مثلاً مدعی عین واجب میشود
و یکچیز را چندنفر بیع بشرط یا بیع بلاشرط میکنند و مال مردم را تلف میکنند

بعلاوه بسبب اصرار در خصومات و ترافع میشوند در سر هر محله هر اهل و نا اهلی کردن
کشیده سجل می‌نویسند و مرافعه و حکم میکنند و اجراء کنند کار را بتحیر میکنند
چه شناسد کدام یک موثق است و چه داند کدام یک واقع و حق است بلکه بسیاری
بضرب مشت و چماق دلخواه خود را پیش میبرند وصیتها باطل میشود و ناحق مدعی
وصایت میکردند موقوفات را میخورند املاک و اموال را اید عدوان غصب مینماید پس کی
برای هر امری یک اداره و جمعی از علماء موثقین ثبت دفتر و سجلی داشته باشند
و بطبق آن سند بصاحب کار بسپارند و حکومت اسلامیه غیر آنچه در آن جریده است
اجراء نکند البته هر کس کار صحیح و ثابت و مستقیمی اگر میخواهد در آن اداره مجری داشته
دیگر خلاف آنرا نتوانند و جعلیات هزاران نفر در آن اداره بکار نمیخورد و مردم
تدریجا این کجروی و تدلیسات را ترک و فراموش میکنند و همین مفاسد خصومات
بر چیده میشود آنوقت خلایق از این اثر امتیاز میفهمند و میبینند که سایه میل این
انتظام بدسته از امراء و عالم صورتان خبر بازار شعبه نمیخواستند و بعد
بجهت دفع فسادات در شهرها و بلاد و در محلات و راهها قراولان مسلح حاضر
بکنند

باشند تا اشرار و قطاع الطریق و دزدان و غارتگران مجال اختلال نیابند
و تعدیات خلق از یکدیگر مفقود و اینها که در این زمان نام قراولی و سربازی و توپچی گری
و نوکری و لشکری را برای همین تنها میخواهند که همه کارشان دزدی و ظلم بر مردم
و بردن ناحق و ندادن حق باشد بلکه از زمان ما مایه تمام اختلال نظم ایران و
اسلام همین عساکر اسلام هستند خداوند اسلام را از شر اینها حفظ فرماید اینها را
بر چینند رؤسا و صاحب منصبان اینها بزور اینها مسلمانان را غارت و املاک
غصب و هر خلاف میکنند در عوض برای استمرار و مواجب اینها ثبت
و مدد اینها هستند که دزدی نمایند و آشکارا مال مردم بلکه عیال مردم را ببرند
و بجان خلق صدمه زنند بلکه فعلا بقوت اینها و تمام مایحتاج خلق که بشهرها وارد میشود
بقیمت پست مال اینها است و بعد بدلخواه بقیمت گران بمردم دهند سنگین بخرند
و کم بفروشند و چه بدهند و بزور بازو و چه زیاد بگیرند نانوا باشند یعنی خون
بیچارگان و جگر بیوه زنان را در تنور کباب کنند قصاب باشند یعنی سر مظلومان را
ببرند و چه و چه و بحتی بیشتر ایشان لشکر دولت هستند و نوکر فلان صاحب قدرت

بدترین اشرار اینها هستند باید عساکر را از تربیت شده کان و بقانون شرع پرورش
داده کان بگیرند و از بابت مواجب عذری برای ایشان نگذارند و از ایشان مطالبه
حفظ نمایند نه اینکه مخل نظام کردند   و بعد تکلیف دیگر حکومت در رفع
فساد و رفع شر محتکرین بی انصاف جمعیکه پول دارند و حاضرند برای اینکه هر چه که
از مایحتاج مردم وارد شود خرید و انبار کنند حتی ذغال و هیمه چه جای غله و روغن
و سایر مایحتاج و باز هر چه پیدا کنند خرید و انبار میکنند تا ترقی داده بقیمت دلخواه
فروخته ریشه مردم را میکنند توجه برفع اینها فرماید و سنک و میزان مردم را
درست مقرر کنند و نقود را منظم نگاهدارد و مجلس شورائیه و ادارات عاقلانه برای
ترتیب این امور دایر کند که شرع ما تمام صلاح است اِنَّ اللهَ لا یُصْلِحُ
عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ   اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ الْفَسَادَ   و بعد متوجه شود
هر جا مجلس فسق و شرب خمر و قمار و هرزه کاری متحقق شود قلع ماده فرماید
نه اینکه تجسس نفرماید بلکه انچه بی تجسس محقق شود و خلاف قانون اسلام اباکلیه
محو فرماید و اساس فساد و فسق جوانان را بر کند و خرابات خللها را زود محو
کند

کند تا کلی بکردد و اداره چوب فلک و ضرب و تغیر را یک حکومت شرعیه منحصر نماید
چنان نباشد که مثل الان مالک دهی صاحب ایلخانها و طایفه بعضی هر یک سلطان
علیحده و حکومت مستقله و حبس و زنجیر و ضرب و حد و قطع و قتل دارند آن هم
نه بقانون شرع و نه بهیچ قانون بلکه خالص بهوای نفس چه قدر خوبست حکومت
تفتیش خفی امین و جاسوس درست موثق در هر مقام و حکومات خفیه و ولایات
داشته باشد از اعمال عمال همیشه بکمال مداقه باخبر باشد و ندای عام در میان ملت
دهد که بخوف و خطر و بملاحظه چند رهر کس را از کسی تظلم و شکایتی است راه اظهار بما نیغ
و حاجب باز است و احدی باید باک از خصم نماید که تحقیق در کار است و مفسد را
همه وقت در تهدید و تشدید نگاهدارد و حکومت را اعتبار دهد تا قرض از ملت قدر
خواهد بدهند و هر کس نخواهد بدهد و درستکاری را رایج کرداند (۷)

اتحاد اسلامی   بدانکه اصل اساس عزت و ذلت و بقاء و فناء و صحت
و مرض و ترقی و تنزل هر قومی اتحاد کلمه و اتفاق رای آن قوم است و جامع آن بر
اتفاق بر اطاعت رئیس کل و بعبارت دیگر حکومت و سلطنت است بهم

و رسم نامیده شد بجامعه که در عالم برای اقوام هست و بوده کاهی اتحاد وطنی
کاهی اتحاد لسانی کاهی اتحاد نسبی کاهی اتحاد قانونی کاهی اتحاد مذهبی بوده و
قوی‌ترین همه اتحاد مذهبیست و اکر دو جهه یا سه جهه از اینها یا بیشتر در قومی باشد قوی‌تر
و محکم‌تر خواهد شد و اساس اتحاد اسلامی بر اتحاد مذهبی کذاشته شده قبل
از اسلام اعراب که اتحاد نسبی را جامع قرار داده هر طایفه منتسب با بی و قبیله علیحده اتحاد
داشتند اسلام بالکلیه این عصبیت را انداخت بلکه حکم شریعت جامعه لسانیه و وطنیه را
هم مناط قرار نداد مناط اتحاد مذهب که هم اتحاد قانون بود مقرر کردانید اکرچه بعد
از حضرت رسول صلعم روشانیکه و دولیکه در اسلام پدیدار آمد عصبیت نسبیه را بعضی
و بعضی عصبیت لسانیه و بعضی عصبیت وطنیه را ملاحظه کردند لکن مع ذلک اتحاد
مذهبی را در هر باب طرح شوانستند کرد و تفرقه وطنی یا نسبی یا لسانی اکرچه سبب
تفرقه در میان اسلامیان میشد لکن نه بدرجه که آنها را تجزیه نماید عمده سبب تجزیه
اختلاف مذهب میشد تا تدریجا از بابت توسعه ممالک و تعدد حضرات مذهب تجزیه
وطنی و لسانی هم ظاهر شده و اسلامیان را ضعیف ساخت کلام ما در اصل قانون شرع

و اساس

و اساس اسلام بود و شبهه در میان اسلامیان نبوده در اینکه حکم اسلام این است
که سلطنت واحد و رئیس واحد باید باشد نهایت اینکه اختلاف شده در بعضی صفات
رئیس باید چه باشد و بچه تعیین باید و بعد از تعیین آن همه تکلیف این را میدانستند
که اکر شخصی یا جماعتی یا مملکتی طریق استقلال جوید و راه اطاعت نپوید و اختلاف
کلمه کوید باغی و طاغیست بر مسلمین لازمست جبرا اکرچه با قتل نفوس و شمشیر باشد
آنرا داخل اطاعت کرده کلمه را متحد نمایند حتی اکرچه ممالک هر قدر توسعت یابد
و اسلام تمام دنیا را احاطه کند باز رئیس کل و مرجع همه یکی باشد نهایت اینکه
در بلاد معظمه اکر باسم حکومت بلکه سلطنت هم باشد باذن و امضاء و تعیین همان
رئیس کل و از جانب او باشد و لکن هر کاه وقتی اتفاق افتاد که دو یا چند مملکت بجهة
جامعه لسانیه یا وطنیه یا مذهبیه اسلامیه که مثلا دو یا سه یا چند مذهب شده هر کدام
رئیس جدا گانه داشته چند دولت مستقله پیدا شد خواه هر یک جدا گانه دانسته
یا نه و لکن اسلامیان ملاحظه کردند که اقدام هر یک بر دفع دیکری و آنرا بتحت اطاعت
آوردن موجب قتل نفوس کثیره بلکه سستی امر اسلام و ضعف کلیه اسلامیت

وهرگاه از کفار یکی تعرض شاهده شد باز ای ویحنی به مال و جان معاونت کنند
جامعه اسلامیه محفوظ و خصوص از همه مایوس خواهند شد چنانچه الآن نه بطور
حدس و ظن بلکه بطور قطع و یقین حال مسیحیان با اسلامیان اینطور است که
محققا اگر از یکی از ممالک اسلامیه با یکی از دول مسیحیه غلبه معلوم شود متفقا با آن
قدرت و عظمت با حیل و ایشکار دفع کمی کنند و خود خرء فجزء دول اسلامیه را
مغلوب و ضعیف میسازند و از هر جانب هر یکی را از دیگران جدا و دور ساخته
برا و میتازند آیا بر دیگران واجب نیست محض حفظ اسلام و دولت و مملکت خودشان
یکدیگر مثل آنها در چنین مقامات حمایت نمایند و آیا بر علما عقلاء ابناء اسلام واجب نیست
در جمع و تالیف این دول متفرقه و تعهد اینها با یکدیگر سعیها کنند ولسانا و کتبا و مالا
و حالا سعی نمایند آیا بر رئیس کل و مجلس شاوره لازم نیست که روابط دول
اسلامیه را با یکدیگر با کمال استحکام دهند پس شلام کش و امارات افریقا
و تونس و زنجبار و هند و مصر و سودان و دولت عظیمه عثمانیه و دولت علیه ایران
و امارت افغانستان و امارات ترکستان و ستدبست هم در مقابل پولتیک

وجرئت کفار بر قلع نمر ده فرقه بلکه شکست امر دین و خوابیدن لواء اسلام خواهد شد
آیا در اینصورت این جماعت که خود را محق میدانند محض حفظ اسلام این جماعت را که
در باب تعیین سلطان غیر محق دانسته اند بحال خود گذاشته بلکه در مقام دفع کفره
و خصام و اعلاء کلمه اسلام معاونت نمایند چنانچه مذهب شیعه این است که شاه امیر
المؤمنین علی علیه السلام و سایر ائمه اثنی عشر محض حفظ اسلام با اینکه متصدیان سلطنت
و خلافت را محق نمیدانستند سکوت کردند بلکه علی علیه السلام معاونت در تقویت اسلام
و انتشار آن و ضعف دولت کفر میکرد ولی آن بزرگوار و حضرت امام حسین علیه السلام
باز محض حفظ اسلام که معویه و یزید و بنوامیه میخواستند محو کنند شمشیر کشیدند در حالیکه
ترک و سکوت صدمه بر اسلام بود پس اگر مثل این اعصار که کفار در هر کنار در صدد
محو اسلام و علی الاتصال در حمله بر ممالک اسلامیه هستند و حال اینکه اسلام
متجزی شده بدول و سلطنتها و امارتهای مستقله و اینها باز با یکدیگر قیاده و هر یک
بخواهد دیگری را در تحت اطاعت آرد یا اینکه اگر کفار بیکی هجوم کردند دیگران آنرا واگذارند
تدریجا یکی را محو کرده سرایت بدیگران خواهند کرد و اما اگر نزاع با یکدیگر را ترک کرده

وحیل وحمله وهستهٔ بمب وسوق عسکر و سایر حرکات مسیحیان مقابله بمثل کنند
هندستان واکثر ایران و ترکستان و سایر ممالک اسلامیه را از دست کفار
بلطایف الحیل تسخیر نمایند آیا با قانون اسلام و حکم عقل و شرع موافق است که
در چنین حالی شیعه و سنی نزاع کنند که الان فلان در بهشت است یا جهنم یا فلان را باید
رحمت گفت یا لعنت یا اینکه فلان صوفی خرمرد مرا دعوت تدلیس و ترک دنیای خود کند تا نان
راحت خورد و فقیه کلاه او را بگوید یا جنگ اخباری و اجتهادی پیش آرند یا شیخی و متشرع را
بجوش آرند یا جمعا دم بابیه را بجنگ آرند در عوض نزاع برائت و احتیاط احتیاط
اسلام را باید کرد و اسلامیان را یکدل ساخت و تفرقه را برانداخت رئیس اسلام آنست
ریشه اسلام را حفظ کند بالجمله الزم امور فعلا کمال اتحاد وجهد در اتفاق و وداد
اسلامیانست اگر احمقی پیدا شده این را هم انکار کند اَلْحُکْمُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّار و آمار راه این چونست و چه باید کرد اینجا مقام آن نیست همینکه اداء
ریاست اسلامیه این مهم واجب را ملتفت شده بمقام عمل آمدند راه سهل است
و شوری و امان آراء راهرا واضح نماید و اگر این واجب چنانچه ترک شده مثل سایر
واجبات

واجبات باز ترک شود و چند سال بهمین وتیره بگذرد فعلی الاسلام فلیبک
الباکون اجمالا باید بزرگان روابط دول و ملل اسلامیه را در هر باب با یکدیگر
محکم کنند مثلا مادامیکه توانند از یکدیگر قرض کنند و بیکدیگر مال التجاره فروشند
و از یکدیگر تعلیمات گیرند و بمدارس یکدیگر شاگرد فرستند و اگر حاجت افتد
اداره و ریاستی برجال یکدیگر دهند بتجارجه و امتیازات بیکدیگر و در مقام لزوم
بممالک یکدیگر اعانه فرستند و متفقا راه مسافرت بممالک یکدیگر را تسهیل و در امور کنند
عمومیه عالم مثل مجالس بین الدول و حقوق بین الملل با یکدیگر موافق رای دهند
و بازارهای عمومیه با اتفاق همدیگر باز کنند و مطبوعات و مکتوبات یکدیگر را در ممالک
خود رواج دهند و در عادات و رسوم تقلید یکدیگر کنند و زبان و اصطلاحات
یکدیگر را در ممالک خود رواج و تعلیم دهند و نقود و اوزان اسلامیه در همه ممالک
اسلامیه یکی کنند و با معاونت یکدیگر در ممالک هر یک سلسله آبادی و تمدن
و عدل را قوام دهند و در امور اتفاقیه از صلح و جنگ و اختلافات و حدود و سایر
وقایع سفراء خود شانرا کافی گردانیده و دیگر از دخالت ندهند و با کمال بیدار

هر یک منافع دیگران را و رفع شر اعداء را نشان بدهند و همه در تقویت اسلحه
و تنظیم عساکر با یکدیگر معاونت کنند و همه متفقا رعایا را از حرفها و مکتوبهای موجب
اختلاف و کسر قلوب شدید منع نمایند و بزرگان همه مذاهب مختلفه اسلامیه را باحترام
نام برند و حساب و جزای هر کس با خداوند است در ارتحال و جلاء با بلاد غیر اسلامیه نروند
و همه عالم یگانگی خودشان را بفهمانند و علوم نافعه عصر را در همه ممالک اسلامیه بلا استثناء
نشر دهند و در پولتیک و سیاسیات بمنافع یکدیگر سلوک کنند و طمع کفار را
از خود قطع کنند و تعظیم شعائر اسلام را با علی درجه بعمل آورند (۸) فصل خصومات
از اعظم مناصب و شئونات حکومت اسلامیه فصل خصومات است در میان
رعیت و احقاق حق و رفع ظلامات و استماع شکایات فی الواقع اهتمام در این باب
عمده سبب حفظ نظام و امن ممالک اسلام و ایمنی انام است اگر متعدیان و
اقویاء بدانند در هر چه که بضعفا وارد آورند و حقوق ایشان را پایمال کنند با کمال
مداقه سؤال خواهد شد و احقاق حق و ایصال حق بصاحب آن و رفع باطل و
قطع ظلم میشود البته اقدام بتعدی از حق خود نکنند و البته ضعفا با اطمینان خاطر
بحر

بحسب و اعمال مرجوعه خود قیام نمایند و حصل معنی عدل و پدری حقیقی حکومت
و فرق نگذاشتن میان اولاد روحانیه و ودایع الهیه این مقام صورت نبندد و همین
مقام است که حکومت با محمد و حسنات اول دنیا تا انقراض عالم با ممدوح و همین است
سبب امیدواری و نجات اقوام و اگر حکومت باین وظیفه اقدام نکند غاصب و
متغلب و دزد است که این نام بخود گذاشته تا مال مردم بگیرد و برای خود مایه عیش و عشرت کند
و اگر این وظیفه را عمل کند حق ابوت بجا آورده و اطاعت خود را بر اولاد و رعایا او واجب
واجبات ساخته عاقل و عاقبت بر خداوند و اولی است بر مردم از جان خودشان
در سابق هم اشاره کردیم که واجب بر رئیس کل است اینکه درگاه عدل خود را
باز و عموم مظلومین را بر شکوی و اظهار حال آواز کند و چون نفس واحد کفایت
برسیدگی همه مفاصد خلق نمیکند در هر شهری و هر محله و صقع و ناحیه و قریه بقدر کفایت
بان اوصاف که گفتم مرد عاقل عالم عادل کافی بصیر باحکام دین و طریق حکم بین
المسلمین بعد از امتحان و تصدیق مجلس خبره و اهل شوری و امتحان برای احقاق حق
معین کند که نایب باشد از رئیس کل برای اجراء احکام قانون با جمله چون شئونات

و مناصب حاکم بسیار است و اقدام بخیر تنها بانجام همه این امور از مشکلات است
بحسب طاقت بشریه پس [illegible] رئیس کل که سلطانست از اهالی علم و ارباب حل و عقد
برای هر مملکت حاکمی معین نماید و شرایط حاکم بجناحیه یا یک بلد یا یک قریه همان شرایط
عمده که عبارت از بلوغ و عقل و عدالت و ایمان و کفایت تا آنچه در آن مداخله مینماید
و اطلاع بر قانون باشد لازمست و جماعتی از عساکر و معاونین قانون دان در دست کار
باید در تحت فرمان او باشند تا جلب خراج و وجوهات مملکت را بطبق قانون نمایند
و حفظ امنیت و اجراء احکام نمایند و در غالب ضرور میشود که حاکم برای رجوعات مسائل
شرعیه مفتی عالم فقیه عادل مقرر نماید و برای فصل خصومات قاضی عالم خبیر عادل معین
نماید و برای رسیدگی باوقاف عمومیه و امور صغار و اموات و غایبان و همچنین سایر امور
لازمه و رعایت لشکر و سایر مناصب از جانب حاکم صحیح نیست واگذاشته شود
مگر بشخص عالم بآن عمل عاقل عادل که اصلا خلاف قانون را مرتکب نشود و الا از عمل معزول
خواهد شد و در هر یک از اعمال عمومیه که منصب حاکم یا نایب او است شرایط معتبره
در قانون اسلامی باید مجری گردد مثلا در اعمال اموات و صغار و غایب و موقوفات

باید ملاحظه

باید ملاحظه غبطه و صرفه را نماید و در اخذ و ایصال وجوه مالیات شرعیه تقدیر و غلو
تعدی از قدر مقرر ننماید در گرفتن و بغیر اهلش ندهد در [illegible] و کسانیکه قدرت بر کسب
دارند و عملی از جانب شرع گماشته نمیشد که یا بکار قضا و افتاء و تعلیم و تعلم یا رسیدن
بعملی مقرر یا عمل عسکری نمیایند بانها از وجوه شرعیه و صدقات و خمس نمیدهند بلکه
ایشان را اجبار بعملی نمایند که از آن معاش خود را در آورند و عجزه و آنهائیکه کسب آنها
کفایت معاش ایشان نمیکند و ایتام که چیزی ندارند و پیران که عاجز از تحصیل
معاش هستند یا مدیونین که از اداء دین عاجزند و ابناء سبیل که دسترس
بمال و قرض ندارند و بندگان که در تحت شقت خدمتند بانها باندازه کفایت نه زیاده
و نه نقیصه بدهند و باقی بر مصالح اسلام که بر عاملین و تالیف قلوب کفار و معاندین
و فی سبیل الله باید صرف شود و باستحکام امور حفظ ممالک اسلامیه خرج گردد
بالجمله هر عامل عالم عاقل عادل بصیر که از جانب حاکم بهر عمل منصوب است مواجب او بهمانست
که از دولت و حکومت تعیین یافته و بغیر از آن فلوسی از آن عمل حق ندارد اخذ نماید حتی
هدیه ممنوع و وظیفه اش اجراء عمل بطبق قانون و بمحض تخلف معزول و مورد مواخذه

وسیاستیت ... برای تعلیم و تعلم قانون اگر معلم یا متعلم محتاج با جزا
معاش باشد از جانب ... مال داده میشود و همچنین مفتی و قاضی ولکن عمل آنها در تحت
ملاحظه و امتحان خواهد بود اگر معلم در تعلیم و متعلم در تعلم کوتاهی نمایند از آن وجه مقرر
محروم و از مکانیکه در انجا معین شده تعلیم و تعلم شود خارج خواهند بود و بحسب ترقیات
و اهلیت و درستکاری بمناصب عالیه ترقی خواهند کرد   امرا و صاحبمنصبان و
افراد عسکر بحسب قرارداد که برای معاش ایشانست کفایت بهمان کرده و باید هر کس
بعمل مرجوع کما هو حقه اقدام نماید و الا مورد عزل و مواخذه و سیاست خواهند
بود و اصلا عفو و اغماض از مقررات مؤاخذه و حد و تعزیر قانون نخواهد شد قانون
تعلم و تعلیم و امتحان و ترتیب و تسهیل طریق تعلیم و انتخاب شاگرد و معلم و ترتیب
تعلیم علوم و ترقی محتاج یک کتاب علیحده است   و اما قانون فتوی و استفتا
و شرایط مفتی و مستفتی و آداب مقرره برای آنها باید علیحده که در محلش مقرر است
و ما را امکان بیان نیست   و اما طریق تصرف حاکم و نائب او در اوقاف و
امور عمومیه و توجه باموال صغار و غائبان و سفها و مجانین و اجراء اعمال

وصایا

وصایای اموات که همه منوط بملاحظه صرفه و مصلحت و همچنین تقسیم اموال بین شرکا و
و افراز حقوق ایتام و ضعفا که باید شخص عادل عاقل بصیر متوجه شود و هر یک بنحو
معین است و شاید بعضی در محل خود اشاره شود   و اما امر بتنظیف بلاد و
رفع کثافات و تقسیم آبهای مشترکه بطور مساوات و ملاحظه مداخله اطبا بعد از امتحان
و مهارت در حالت مرضی و نهی آنهائیکه مهارت ندارند در عمل از اقدام بآن و نهی آنهائیکه
موهومات را بخرج ضعفا العقول داده مال مردم را میگیرند مثل ساحران و شعبده بازان   با تزویر
و قماربازان و فالگیران و طالع نگران و رمل و جفر بی اصل و دعاء کنندگان و سؤال
و اصرار کنندگان از مردم با قدرت بر کسب مثل قلندران و درویشان کردن کلفت
و بازیگران و مطربان و اهل تسخیر و امثال اینها بر عهده حاکمست که بلاد را از این اشیا
و اعمال سخیفه باطله پاک کرده مردم را بمطالب و علوم صحیحه وادارد و هر یک
از این اشخاص که بخلاف قانون اسلام مرتکب این اعمال شوند قدغن و زجر
و تعزیر فرماید و مردم را از تصرف مکانهای مشترک مثل راهها و بازارها و مساجد
و معابد منع نماید و بقدر حاجت بطریق قانون شریعت اینها دایر دارد و مکذا منع

از تخریب و تکثیف و تعیین مساجد و معابد و مدارس و تعدی مردم بیکدیگر در محلات
و شوارع و محل ریختن زباله و جریان میزابها و حریم عمارات و قنوات و غیرها   و اما اجرا
حدود که انتظام همه این امور با آن باید اینجا آنرا ذکر کنیم   و دیگر قضاوت و رفع خصومت
میان خلایق که ایصال حق بصاحبش و رفع ظلم است (۹)   قضا که عبارت است
از حکم نمودن و فصل خصومت میان متخاصمین این از مناصب سلطان کل و آنکس است که
از جانب او منصوب و معین شده برای این امر بخصوصه یا مرخص باشد بطور عموم بر سلطان
حق لازمست که در هر شهر و ناحیه قاضی تعیین کند و هر کس که دارای شرایط است
رئیس کل امر فرمود اطاعت واجب است و اگر منحصر باشد بکسیکه جامع الشرایط است
و رئیس از حال او آگاه نباشد واجب است اطلاع دهد و در زمان غیبت امام بر فقهاء که
جامع الشرایط باشند واجب است اگر زیاده از کفایت باشند واجب کفائی و اگر
منحصر و بقدر کفایت یا کمتر باشند واجب عینی است بعضی از علماء فرموده اند هر گاه
مجتهد پیدا نشود باز کسیکه علم بطریق فصل خصومت داشته باشد اگر چه
بتقلید لازمست و در وقتیکه بیشتر از کفایت باشند بخصوصه آیا اقدام مستحب است
بلی

بلی اگر اعتماد بنفس خود داشته باشد و اگر [illegible] از بیت المال باو رزق داده
میشود و بهتر اینست که تا مشهور بفضل نشده است اقدام بحکم نکند و قبول قضاوت
از جانب حاکم جور بکسیکه اهلست و اعتماد دارد بخود که بحق عمل نماید جایز است
و در یک شهر قاضی متعدد جایز است و آیا در این صورت اعلم معین است که رجوع بحکم کنند
بعضی از علماء فرموده اند بلی اعلم معین است و در صورت تساوی یا معلوم نبودن اعلم
مخیرند بهر کدام رجوع کنند مگر اینکه مدعی یکیرا و مدعی علیه دیگریرا اختیار کنند قاضی
که مدعی اختیار کرده مقدمست و حرام است کسیکه اهلیت ندارد قضاوت کند
مثل اینکه جاهل باحکام شرعیه باشد   (شرایط قاضی)   دوازده صفت واجب است
در قاضی که مرد عاقل بالغ مؤمن عادل و لد حلال عارف بکتابت آزاد و ضابط
که سهو و نسیان بر او غالب نباشد و چنان باشد که شهادت او بر ضرر
مدعی علیه مسموع باشد و عالم باشد باحکام شرعیه از روی دلیل شرعی
بعضی کاتب بودن و آزاد بودن را شرط ندانسته اند بعضی دیدن و نطق را شرط
کرده اند که کور و لال نباشد   مستحب است که پرهیزکار و ایمن و مرتکب اعمال

صالحه وحریص بر تقوی باشد وقوت قلب داشته باشد بی درشتی وملایم باشد
بی سستی حلیم وفهیم بسیار وخوش حافظه وصاحب بصیرت وآدم شناس
وصاحب گوش شنوا ودیده بینا باشد ودانا باشد بزبان آنهائیکه باو رجوع
میکنند عاری از طمع وصادق القول وصاحب وفا وثابت رای ومستقیم الحال باشد
وجبار وگردنکش نباشد (آداب مجلس قضاء) مجلس قضا ومرافعه را در جائی
قرار دهد که آمدن هرکس نزد او آسان باشد ودر اوقات متعذر وبرای قضا دربان
نگذارد ومبادا مثل اینکه فضلا در بعضی هست خدمه از آینده کان چیز بگیرند بمجلس
قضا با وضو بیاید ولباس خوب بموقر بپوشد وبا سکینه ووقار از خانه تا دار القضا
بیاید ورو بقبله وبعضی از علماء ترجیح داده اند پشت بقبله بنشینند وبرو بخاک
وبوریا ننشیند بلکه برای او فرش ومسند بیندازند بر آن نشیند ومبادا غرور را
بخود راه دهد بسیار گشاده روئی وشوخی وبشاشت نکند که مردم جری نکند
وبسیار عبوس وترشرو نباشد که مانع از غرض در نزد او شود ودر حال پریشانی
خاطر ومشغولی ذهن وحواس اقدام بقضا نماید مثل اینکه گرسنه یا تشنه

باشد

یا وجع والمی یا شادی مفرط ویا غم ومغرضی داشته باشد ویا خواب وکسالت
زیاد داشته باشد   از علماء وصاحبان بصیرت بمجلس حاضر کند تا او را
بر دلیل حکم ویا خطا واشتباه اگر عارض شود ملتفت کنند   جماعتی از اهل
عدالت وتقوی در مجلس حاضر داشته باشد که برای ترتیب خصوم وکدام مقدم است
وبچه اقرار شد وحکم قاضی بر چه شد ویا تقویمی ویا تقسیمی لازم شد آنها
شاهد باشند وبکار آیند   وامر کند مدعی ومدعی علیه هردو در برابر او مساوی
هم بنشینند اما نشاندن یکی وایستادن دیگری یا بالا نشاندن یکی وپائین
بودن دیگری یا بیکی احترام وتحیه وبشاشت وسلام بیشتر از دیگری کردن حرام است
هردو ایستاده باشند جایز است نشسته بهتر است   قاضی باید حفظ وقار
خود را کند که خرید وفروش را بخود ننماید ومهمانی مدعی یا مدعی علیه نزد
ویکی از آنها را مهمان نکند   وهرگاه ساکت شدند یکیرا بخصوصه
خطاب نکرده بلکه بگوید سخن خود بگوئید یا هر کس حرف زند یا حرفتان چیست   مدعیست
مثلا   وجهد کند در قلب خود مدعی ومدعی علیه را برابر بخواهد اما در ظاهر که واجب است

مساوی دارد مگر آنکه مسلمان [illegible] نشیند و کافر بایستد عیب ندارد انها بهمه مستحب
بود مگر آنکه مساوی کرد [illegible] تضمین واجب   و حرامست چیز بدهد تا قاضی شود
و حرام است رشوه گرفتن بلکه چیز گرفتن از خصمین برای رسیدگی حرامست و بر باطل رشوه
گرفتن حرام است و رشوه بگیرد که بطرف یکی حکم کند خواه حق خواه باطل حرام است
و رشوه بگیرد بحق حکم کند حرامست و هدیه قبول کند در اینمقامات که خصم از دادن هدیه
منظور ملاحظه او باشد حرامست بلکه هدیه قبول کردن از کسیکه هنوز شروع بمرافعه
نکرده پیش کسی قلب قاضی را بدست میارد حرام است بلکه اگر چیزی باو ارزان بفروشد
یا خوشتر از بدهد یا نسیه بدهد که اگر این ملاحظه نبود نمیکرد باز قبول حرام است و رشوه
در اسلام بدترین حرامها است از گوشت خنزیر و سگ بدتر است بلکه در درجه کفر
گذاشته شده   رشوه دادن هم حرام است و معصیت مگر آنکه دهنده بداند که
اگر ندهد حقش فوت میشود مثل بعضی قاضی کردن شکسته تا فهم بدین خر
و حرامست اجرت قضاوت بگیرد اگر محتاج نباشد و اگر محتاج باشد میان علما
خلاف هست بعضی مکروه میدانند   و حرامست تلقین کند یعنی یکی از خصمین
بفهماند

بفهماند حرفی و مطلبی را که در آن ضرر دیگری هست و [illegible] مستحب مرافعه کردن و تنها
با یکی از مدعی و مدعی علیه حرف زدن و شفاعت کردن [illegible] اینکه یکی حق خود را اسقاط
نماید یا ادعا خود را ابطال کند مکروهست   و مستحب است که اغماض کند از کسیکه
با او درشتی نماید   (۱۰) طریق قضاء   هر دو خصم یا با هم حاضر میشوند یا تنها
مدعی حاضر شده دعوی مینماید هرگاه با هم حاضر شدند و معلوم شد با هم خصومت دارند
فوراً هر دو را مقابل همدیگر نشانده و در احترام و کلام و همه چیز مساوی میگردانند
اگر پیش از دانسته شدن خصومت چنین نبودند و هر کدام پیش افتاد در شروع با بجا
او را مدعی قرار دهد و آن دعوا را تمام کرده بدعوی دیگری گوش دهد و اگر هر دو دفعة
شروع بسخن کردند هر یک در طرف راست خصم خود واقعست او را مقدم دارد و اگر
اینهم نباشد قرعه بزنند و اگر دو و بیشتر دسته که با هم خصومت دارند آمده باشند
بترتیب مقدم را پیش دارد مگر آنکه بگیرا التعجیل و سفر و عذر باشد یا زن باشد و اگر در آمدن
مساوی باشند قرعه بزنند   و اگر مدعی تنها حاضر شده تحریر دعوی کند
یعنی انچه ادعا او است بیان و واضح کند تا اگر گوش داد نیست و مدعی احضار

مدعی علیه را نخواهد امر باحضار مدعی علیه نماید اگر از اهل ولایت این قاضی باشد
و اگر از اهل ولایت او نیست از مدعی ثبوت طلب شود شاهد بگیرد   پس مدعی
علیه که از ولایت او است کسی را باحضار و خبار او مامور کنند و لکن مامور قاضی
حق چیز گرفتن ندارد نه از مدعی و نه از مدعی علیه خصوصا مثل اینجا این اوقات معمول است که
هنگ مدعی کرده پول میگیرد و اگر پول باو ندهند مدعی علیه را شتم و مقصر نخواهد او
بلکه با هنگ و کونک کشان کشان ببرند و اگر مدعی علیه پول باو داد عذر برای او
تراشید مدعی را از رشوت و حمایت خصم ترسانیده فرار میدهند بلکه باید مامور قاضی
شخص موثق باشد پس اگر مدعی علیه حاضر شد یا وکیل کرد کسی را فهو و متواری باشد
که از خانه بیرون آینده نیست اگر خودش نفرستد قاضی وکیلی پیش او فرستند
با دو نفر امین که وکیل کند و اگر قسم بر او وارد است امین خود را با دو نفر گواه بفرستند
او را قسم دهند و اگر مدعی علیه امتناع از حضور کرد قاضی حکم باحضار او کرده
جبرا احضار نماید و اگر تعزیر کند حق دارد مدعی و مدعی علیه هر کس باشد
آه آه ای اسلام حیف که از تو نام تنها ماند   واجبست بلکه هر کس در مجلس او
فوری

تعدی از قانون شرع و اما بر تخصیم مثلا نماید او را منع و زجر کند با یکه اولا
بنرمی و بعد بدرشتی و اگر برسد بزدن بار زدن و مستحب است که اگر نسبت بخود
قاضی خلاف ادب شده که حق خودش است عفو نماید   در تحقیق دعوی که
بداند مدعی کیست و آیا شنیدنیست مدعی آنست که اگر او دست بردارد ترک
دعوی کند کسی را با او کار نیست و تفصیل مطلب در فقه است پس اگر مدعی عاقل
بالغ مختار که دعوی کند برای خود یا برای کسیکه بر او ولایت دارد مثل بچه ولی او یا وصی
و یا قیم و وکیلست از جانب حاکم شرع بر طفل یا دیوانه یا وکیل است از کسی و ادعای میکند
چیزی را که مسلمان آنرا مالک میشود و ادعا کرده او لزوم داشته باشد یعنی مثلا   و صاحب حق
بگوید من فلان چیز را عقد کرده یا هبه کرده و نداده زیرا که لازم نیست هبه که قبض
نداده بدهد یا وقف که عمل نکرده و هکذا   بالجمله دعوی شنیدنیست اگر شداده
از مدعی علیه جواب بخواهد او یا در جواب اقرار میکند و خودش عاقل و بالغ و
مختار و جایز التصرف باشد مثل اینکه سفیه و مفلس نباشد اقرار او بضرر خود
مسموعست و اگر قاضی او را می شناسد اگر مدعی از قاضی نوشتن اقرار او

و ثبوت حق او نخواهد بثبوت رسید و بعد اگر مدعی علیه دعوای افلاس کند اگر
ثابت کرد حاکم شرع با و مهلت داده مرخص میکند والا حبس میکند که یا حق را
بدهد یا مفلسی خود را ثابت نماید و اثبات افلاس تفصیلی دارد ذکر نکردیم
و اگر مفلس هم نیست و از اداء حق امتناع دارد او را مجبور کنند بفروختن
مال یا خود بفروشد و حق را اداء کند   و منکر میشود آنوقت اگر قاضی
خود میداند حق را حکم کند و اگر نمیداند بمدعی بگوید که شاهد داری یا نه اگر مدعی
دو نفر که حاکم شرع ایشان را عادل میداند فبها و اگر نمیداند میفهماند که باید تعدیل شوند
ولکن تا مدعی خواهش نکند از گواهان سؤال نکند و اگر گواهان عادلند بمنکر
میفهماند که حق جرح دارد اگر مدعی گوید گواه دارم حاضر نیستند و یا منکر گوید جرح
دارم بمدعی میگوید مخیری قسم بدهی یا گواهان را حاضر کنی و بمنکر مهلت میدهد
تا بر مشهور سه روز   و اگر مدعی گوید گواه ندارم میفهماند که حق دارد قسم بدهد
و اگر او خواهش کرد حاکم شرع قسم میدهد قاضی بمدعی و مدعی بقاضی قسم نمیتوانند
داد و اگر منکر قسم خورد دعوی ساقط میشود و اگر ابا کرد و رد نمود مدعی قسم خورده

حق بگیرد

حق ثابت میشود و اگر رد قسم نمیکند قاضی خود رد میکند بمدعی و اگر مدعی هم
امتناع نماید حق ساقط میشود بنا بر مشهور و مستحب است اگر قاضی در گواهان
ریب داشته باشد ایشان را جدا کند و از هر یک علیحده سؤال نماید و مستحب است
پیش از قسم و در میان دعوا موعظه کند و نصیحت نماید و دلالت کند بر صلح
بدانکه این اشاره اجمالیه است بطریق قضا زیرا تفاصیل بسیار در هر یک
از باب شهود و قسم و اقرار هست که هر یک محتاج رساله علیحده است مثلاً در چند
مقام مدعی قسم میخورد و در چند جا رد قسم بمدعی نمیشود بلکه در بعضی منکر را
حبس میکنند تا قسم یاد کند   و در بعضی جاها قاضی قسم نمیتواند داد
و اگر مدعی علیه سکوت کند نه اقرار و نه انکار و لال هم نباشد تفصیلی دارد و
حبس میشود تا جواب بگوید و برای گواهان شرایط بسیار هست و تفاصیل زیاد
که در بعض مقامات چهار گواه لازم و در بعضی دو مرد و در بعضی یک مرد و دو زن کفایت
میکند و در بعضی چهار زن کفایت میکند و در بعض مواقع یک گواه و یک قسم
از مدعی کافیست و شهادت ناحق بدترین معاصیست و اجرت گرفتن بر شهادت

حرمت و شاهد ناطلبیده در حقوق الناس قبول نیست و حکم تفاصیل زیاد دارد
هرگاه مال در دست مدعی علیه باشد یا در دست هر دو و ادعا مال یا حق باشد و هرگاه
بعض جاها هر دو طرف قضیه یکدیگر گواه آورند حکم چیست و اگر بعد از شهادت و حکم قاضی
فسق شهود معلوم شد یا دروغ ایشان واضح گشت یا رجوع از شهادت نمودند و انکار کردند این
ابواب تفاصیل زیاد دارد و چون غرض ما توضیح استقامت و انتظام تمام نظام و احکام
اسلام است که بقدر سر موئی در قوانین اسلامیه خلاف عقل و عدل و مساوات و تمدن
نیست اشاره اجمالیه را کافی دانست که عالی در اسلام کیست و علو و تفوق او بر دیگران
از چیست و در چیست و رفتار او با زیردستان بچه طریق باشد   بدانکه امر قضاء
و حدس و تمیز حق از باطل بسیار امر مهم مشکل و هوش و فطانت و صائبی لازم دارد و بسیار
علم و احاطه بر تمام ابواب فقه اسلام میخواهد و تجربه و کاردیدگی و زیاد حاضر بودن در
مجلس قضاء قاضیها هم خیلی مدخلیت دارد و طرق حکم در هر باب و دقائق مسائل که اتفاق
میافتد بسیار شعبه‌ها دارد کتاب مبسوط علیحده برای قاضی ضرور است   و بعلاوه
دغا و آدم شناسی لازم است و کلاه تدلیسها دارند و مردم در اسناد حیله‌ها بکار میبرند
کمال قدرت

کمال قدرت حق گویان باید کرد بعضی علماء لازم دانسته‌اند که هر شش ماه
رسیدگی بحال امنا و عدول و شهود نمایند و شهود را مختص بجماعت مخصوصه
نمایند و برای هر مطلب و هر صنف و طایفه از جنس و قریب بهم صنف و هم صنعت
شهود بناء مناسبتر است   مختصر آنکه حفظ صحت و عدل و اجرای حق در دار القضاء
باین است که خود قاضی و جماعت خدمه و زیردستان او که حاضرند برای اخبار
مردم و اجراء حکم و اخذ حقوق بعد از ثبوت و جماعت وکلاء و جماعت امناء و معینین
که برای قیمت کردن یا قسمت کردن اشیاء حاضر میشوند اینها همه از بیت المال و وجوه
زکوات و خراج اسلام معاش داشته مستغنی باشند هر کس بفراخور حال
بقدر ضرورت و حاجت از جانب حاکم مواجب و مقرری داشته باشند اما هرگاه محتاج
باشند و بیت المالی نباشد و معاش اینهمه جمعیت از مردم و متخاصمین باشد
تکلیف چگونه و کار بکجا میرسد و اختلال بچه درجه میرسد مراد از اینباب یکی است
ملاحظه وقوعات در بلاد اسلامیه در دار القضاها کافیست والله نعم الوکیل

(۱۱) اجراء حدود   حاکم اسلام که عالی و منعم و امیر و پدر مهربان

مملکت و حافظ نظام است باید ... سخاوت و حلم و غضب او هر یک بمقام خود
در حد کمال باشد نه چنانچه اگر یکنفر ظالم دید و یکنفر فقیر گرسنه و یا یکنفر مظلوم و اسیر
از رعیت خود دید اندوه خورد و خواب و راحت را ناگوار حضرت امیر علیه السلام میفرماید
أأقنع من نفسي ان يقال لي امير المؤمنين ولا اشاركهم في مكاره
الدهر آیا قناعت کنم و راضی کردم از خودم باینکه بمن امیر و پادشاه مؤمنین
بگویند و من با ایشان شریک نباشم در شقتها و زحمتهای روزگار و بمن اقتدا نمایند
و دل خود را با من تسلی دهند که در تنگی معاش و درشتی غذا و لباس مثل من
باشند فقراء یا راضی باشم باینکه امیر باشم و من بخوابم در حالتیکه شکم من
پر باشد از غذا و حال آنکه در دور من و شهر و ولایت من شکمهای گرسنه
و جگرهای تشنه باشد یا باشم چنانکه شاعر گفته وحسبك داءً ان تبيت
ببطنة وحولك اكباد تحن الى القد یعنی این درد تو را بس است
که با شکم پر بخوابی و در دور تو کسانی باشند که میل کنند پوست خشک را بجاوند
و باید امیر و حاکم اسلام هرگز نتواند بشنود که یکنفر اسلامی را یکنفر خارج از اسلام
اسیر گرفته

اسیر گرفته یا ذلیل کرده بحضرت امیر علیه السلام خبر آوردند که لشکر معاویه انبار را
غارت کردند و خلخال از پای یکنفر زن نصرانیه که ... بوده بیرون آورده اند
و او میگفته واغوثاه و اسلاماه امیر بزرگوار غضبناک و محزون بمسجد شریف
آورده و منادی مردم را جمع کرده بمنبر رفته بعد از خطبه بلیغه با کمال حزن و اضطراب
لشکر را و مؤمنان را ملامت فرمود که چرا تقاعد از جهاد میکنند و تحریص فرمود حرکت
نمایند و با افسوس گریه بلند کرده فرمود آیا علی علیه السلام زنده باشد و بشنود که زن
کتابیه که رعیت او و در امان و دست او را اذیت کرده باشند و خلخال او را
برده باشند البته کیفیت اسیری یکنفر از اهل اسلام و خبر رسیدن
بمعتصم و حرکت هشتاد هزار ابلق سوار برای خلاصی وی و غلبه بر دشمنان
مشهور است باید امیر توجه بحال رعیت و ملت داشته باشد تحقیقا خراج و وجوهات
اسلامیه بر عساکر و فقراء اسلام و مصالح اسلام کافی و زاید میباید
و البته کسانیکه غنی هستند و کسب و صنعت دارند و قدرت بر کار و کسب
و تحصیل معاش دارند ایشان را امر بکسب فرماید بلکه اجبار نماید که حرام است

ایشان حقوق فقرا و [illegible] استحقاق [illegible] ببرند و تدلیس کنند و فقراء و عجزه در گوشه‌ها
پریشان و محتاج بمانند [illegible] باشد که در اموال قیمهای ورثه صغیر صغیرها
و عجزه ظلم نمایند و حقوق هر کس در سه باب [illegible] برسد و خیرخواهی او بعموم
رعیت بیشتر از پدر باشد چنانچه اطاعت او بر مردم از پدر واجب‌تر است با این درجه
مهربانی و رأفت کمال درشتی و مهابت را داشته باشد قانون اسلام بر این است
که برای هر عمل که خلاف قانون اسلام باشد یعنی واجبی را کسی ترک کند یا فعل
حرامی را مرتکب گردد عقوبت قرار داده شده و مجازات مقرر گردیده و اصلا در شریعت
اسلامیه در حقوق الهیه جزای مالی و جریمه نیست و همه عقوبت است و هیچ خلاف قانون
بی جزا و عقوبت نیست و برای اثبات و اطلاع حاکم هر کس حق اطلاع دادن
و همه کس حق گواهی و شهادت دادن دارد و حاکم را حق عفو و تاخیر نیست و احدی را
حق شفاعت نیست چون این باب اعظم ابواب سیاست و اس
اساس حفظ ملت و مملکت است لهذا بسیار قابل ملاحظه و دقت است تا باب
عقوبت و هجوم بریختن خون و اذیت زیاد ضرور است که در محل و موقع واقع شود

لهذا

لهذا مقدمه برای اجرای معظم امور حکومت ذکر می‌کنیم [illegible] بعد [illegible] فصل عقوبات می‌پردازیم
بدانکه اختیار ملاحظه و اجرای آنچه که در مصالح [illegible] ضرور [illegible] دارد
و آنچه نواقص ظاهر شود یا گمان رود سد آن بکردن [illegible] است [illegible] یکی صفات
کمالیه و شرایط آنرا بیان کردیم و او بحسب حکم اسلامی لازم امور را باید التزام
بمشاوره عقلا و حکما و علما و اهل حل و عقد قرار دهد و باتفاق آراء آنچه در حفظ ملک
و اجراء امن و تقویت شوکت صلاح دیدند جاری کنند مشروط بر اینکه مخالف قانون کلی
مذهبی نباشد و البته نمیشود زیرا که قانون کلی اصلا خلاف مصلحت و موجب مضرتی
نیست و این را هم باید در نظر داشت که از اجراء قانون کلی اسلامیست آنکه هرگاه دفع
ضرر کلی از ملک و ملت موقوف شد بترک واجبی یا فعل حرامی مثلا البته واجب از وجوب
و حرام از حرمت میافتد و باب تزاحم امور و تکالیف و تقدیم اهم فالاهم باب عمده‌ایست
در فقه اسلام و مسلم کلست پس هرگاه بمقتضای حال و وقت و واقعه نظر حاکم
و علما و عقلا اهل حل و عقد کشید بر اینکه فعلا در این واقعه مخصوصه باید فلان مطلب را
اجراء داشت اگر لازم آمد ترک حکمی از احکام محققا باید ملتزم شد و این مسئله

محل حرف نیست پس بطوریکه میگوئیم در امور [illegible] تعب و سیاست معامله و رفتاری
حکومت و [illegible] را بصورت نسبت بداخله مملکت و معامله و رفتاری نسبت بخارجه
اما معامله و رفتار نسبت بخارجه و ملل و دول دیگر باب علیحده که باب صلح و جهاد باشد
ذکر شد و بطور اختصار سابقا اشاره کردیم اما نسبت بداخله اولا باید مواظبت
کرد که مخالفت قانون و اختلال در امور و تعدیات و افساد و نزاع و خصومات واقع نشود
که این فی الحقیقه باب حفظ الصحه باشد البته باب حفظ الصحه از امراض داخله و خارجه
مقدمتر است از باب معالجه مرض این است که اجمالا ذکر نمودیم و بعد که مرض طاری شد
باید خرابی یا کلی رئیس و اهل حل و عقد کلیه متوجه شده آن خلل و معالجه انهض کردند که
سرایت ننماید و برای اجراء اینمقصد طریقی ذکر میکنیم و از علماء و عقلاء اسلام نظر
و انصاف مطلبیم که آیا اجراء این ترتیب از رئیس و بزرگان ملت در کجایش مخالف
قانون اسلامیت است پس میگوئیم سابقا هم با کمال تأکید گفته و مکرر کردیم اولاً
در حکومات اسلامیه هر گاه مقرر کنند که کلیه نفوس ممالک را شماره کرده در هر شهر
و ده و ناحیه همه نفوس با اسم و رسم ثبت دفتر شوند بلکه صنعت و عمل همه را هم ثبت نمایند

واداره

واداره مقرر کنند برای ثبت اموات و [illegible] در سال آیا این کجای حکم و قانون
اسلام مخالفت و مباینت است اگر بگوئی مخالف [illegible] این آن [illegible] بلکه
مبالغه شده و مخارج مشتغلین این مطلب است که بحرف مخارج اینها باشد
میگوئیم اصل اساس حفظ مملکت در اینباب همین است و تعدیل دخل و خرج اداره ریاست
و این مقدمه را قرار دهیم برای چهار مطلب خیلی مهم که مایه قوام و استحکام ملت
اسلام همانست .... اول تعدیل دخل و خرج اداره حکومت بلکه کلیه مملکت که
اگر خرج بر دخل زیادت کند البته آن حکومت یا مملکت یا یک خانه مضمحل شده نیست
و همینکه عدد و شماره نفوس و اعمال و اشغال همه معلوم شد خلل یا امور را
نخواهد یافت چنانچه سابقا ذکر نمودیم بالجمله ثبت عدد نفوس و شغل هر کس و دخل
و خرج حکومت علیحده و وارد و صادر کلیه مملکت علیحده اول مایه قوام است این است
که اداره کلیه حکومت مالک اینجا و رعایا عیال و اولاد اویند عدد و شغل و تساوی
دخل و خرج ضروری اینهمه را آیا نباید بداند و اگر خللی باید اصلاح نماید دویم
از بابت اینکه بحسب عدد نفوس اعمال ضروریه تقسیم شود و هر کس یکطرف عمل

ضرر در نظام [illegible] الان هرای ممالک ایرانیه را سبب همین ترک ملاحظه است
شد [illegible] حکومتی کافیست چون شغلی است بی‌ازحمت
و بی‌نظم و بی‌مسئولیتی [illegible] مردم میگیرند و هرچه زورشان برسد بهر بهانه
بگیرند مشغول نمیشوند و ایشان از رعایا و کسبه تسلط هست و دیگران از ایشان تسلط
نیست مؤنه مفت‌خوار حکومتی اند که مردم مؤنه ایشان است از بیکاران و بیعاران
و اشرار و اوباش مفت‌خوار در عوض ده نفر صد نفر بلکه پانصد نفر باین عمل چسبیده‌اند
اگر در محله ده نفر اهل علم معلم احکام ضرور است صد نفر لباس آنرا پوشیده‌اند یا بهر
با هر فن است از مردم در آرند و امر خودشان مختل و مخل امور دیگرانند اگر هر کس را
عملی ضرور است مؤنه در آرد و جزء حفظ نظام شود نصف اهل مملکت بیکار و مسلط بدیگرانند
مکرر گفته‌ام از فلان الدوله گرفته تا فلان نظام یا از فلان الاسلام تا فلان العلما
تا ادنی درویش و سائل پانصد هزار لشکر مرتب منظم لازمست در عوض پنجاه هزار
هم نیست همه دزد و شریر و اوباش اشرار در عوض ده نفر مستوفی پانصد نفر است
هر یک با ملک معاش پانصد خانوار یکنفر هم موجود نیست که اقلا کاغذ و کبریت بسازد
تا برسد

تا برسد بصنایع بزرگ [illegible] سیم [illegible] برای اینکه معلوم شود که باید بخزینه دولت
اسلامیه بدهند و چه قدر بدهند و که باید بگیرد و چه قدر بگیرد [illegible] بدهد
نمیدهد و کسیکه نبایست بدهد میگیرند [illegible] هم نه [illegible] کسیکه بایست بگیرد
از خزینه باو نمیدهند و کسیکه نبایست بگیرد عبث و بیجا میدهند باندازه و عجبا
مالک ملک یک کرور تومان صاحب دخل صد هزار تومان فلوسی نمیدهد بگرایش
گاوداری نان و بخانمان متحمل امور پر کردن خزینه است فلان نعت پروپوچ ده هزار تومان
بیست هزار تومان میبرد فلان سرباز بیچاره پا خلو جان در کف نهاده از وطن آواره
قدر تسد رمق هم نمیدهند   چهارم   برای اینکه همه نفوس بهم و رسم
معلوم شود تا ارث و حقوق یکی باشتباه نشود و رعیت ایرانی اسلامی در هر جا هست
بنام معلوم نشود نه بدلخواه کسی هر روز نامی بخود بندد گاهی غیر ایرانی ایرانی
بخرج رود و گاهی بعکس این خائن محسوب شود و بعکس کسیکه خلافی و خیانتی و
شرارتی و مخالفت قانونی بعمل آورد مشتبه نشود هر دزد شریری یکنفر را ملجا بخند
بعضی نوکر دسته نوکر و خویش فلان آقا یا فلان ملا یا فلان تبعه فلان منصب

باید و فلان [illegible] هر چه کند آزاد نباشد حدود الهیه حبس و قطع
و قتل [illegible] و حاکم و قاضی و مفتی و شیخ الاسلام و سرباز و [illegible]
و فراش و نوکر و غلام [illegible] یا بیچاره آهنگر و مسکر و عطار و نعال و دهاتی و زارع
و مالک و مملوک و کنیز و خاتون یکسان جاری گردد و الا چنانچه فعلا معمول است کلیه
صاحبان القاب و مناصب و ریاست و شهرت و شرارت و اقتدار و دیوانیان و منسوبان
علم شریعت و بستگان هر یک و کسیکه واسطه دارد اینها معاف باشند
شان فلان آقا نه حبس و نه تازیانه و نه قتل و نه قطع و بلکه نه جریمه باشد عقوبات
و مجازات در شرع مقدس اسلام مساوات و عدل را در میان کل عالم مجسم نموده و ابدا
فرق میان خلایق نگذاشته و این حرف از جمله اغلاط و اشد جور است اینکه حکومت
و ریاستی یکی را در خلافی که کند معاف دارد بعنوان اینکه او شریعت و صاحب شان
شان و شرافت را کسیست که خود خود را عزیز و محترم داشته مرتکب قبایح و جور
نشود و هر کس که باک از قبایح نکند شرف نسب یا لقب و منصب یا کثرت مال یا زیادت
جلال مایه شرافت و علت عزت او نتواند بود باید حکومت اسلامیه ابدا فرق میان مردم
نگذارد

نگذارد بلکه بر اقویا و معروفین عقوبت سخت تر [illegible] حفظ
اشخاص و تفرقه میان مدعیان شان [illegible]
الحکومت و نجات ملت بزودی خاتمت گیرد [illegible] بسبب [illegible]
امور ایران بلکه عموم اسلامیان همین است که مقتدران و اشرار باید عیان شرف
بالکلیه از زیر بار همه تکالیف الهیه و حکومتیه بیرون رفته اند فلان نباید مالیه بدولت بدهد
و نه خدمت ملت و نه مالیه شریعت هر چه کند او را حبس و اهانت و ضرب و قطع و
قتل و هیچ مواخذه روا نیست بستگان او و هم بخاطر او آزادند مانند مورد مواخذه
اینها نمیند که خود شان ضعفا و از خوف قادر بر حرکت خلاف نمیشوند و بعد
باید حکومت شرعیه گماشتگان قضات و محققان درستکار بر تحقیق وقایع بگمارد
که مورد اشتباه نشود که رشوه و طرفگیری مقصر را غیر مقصر و غیر مقصر را مقصر بخرج حکومت
بدهد و الا فتح این باب بسبب تعطیل تمام احکام خواهد شد و بعد باید حکومت
اسلامیه جزا را مبدل بجریمه نکند زیرا همین سبب انقلاب امور میشود زیرا اشرار
و طالبان خلاف و دزدان و ظلم کنندگان و کسانیکه مال مردم را میخورند خواهند

دیده بکار [illegible] اموال مردم را ببرند بلکه عرض و جان مردم را
[illegible] خواهند داد بلکه جری تر و قوی تر کردند
همچنانچه اخراج [illegible] باب خلل دیدند هر روز بهانه و وسیله و تهمتی
مال مردم را خواهند گرفت حفظ نظام و دفع فساد و خصام با حبس و تازیانه قطع
اعضا و قلت   اگر بگوئی بسیاری از اشرار دزدان و توبچی و سربازغیر ایشان
دیده شده که با حبس و کوتک ممنوع نشده اند و بسیاری از اشرار را همان خوف حبس
و کرفتن بال مانعست   جواب گوییم نه چنین نیست اگر شریری یقین که البته دست
هر جا باشد او را لتقاف خواهند کرد و حدود در اجاری خواهند ساخت و بالاخره در دفعه
سیم خواهند کشت البته ترک شرارت کند و اگر نکرد یا اینکه سه دفعه مثلاً اجاری کشت
باز اقدام کرد پس معلوم میشود خبث و شرارت او ملکه شده است ترحم بر این یکی
بر حمیت تسلط بدیگران بی شر و فساد بعضو فاسد که معالجه نمیشود و فساد او سرایت
بسایر اعضاء میکند بهتر آنرا قطع کردن است پس مختصرا هیچ چیز مثل اجراء حدود
شرعیه اسلامیه سبب اختلال و انتظام نیست   (۱۳)

عقوبات باید انسبت

که هر کس آنچه در قانون کلی اسلامی [illegible] احکام مقرر
کردید مرتکب شود در شرع [illegible]
زیرا که یا حق الله است یا حق الناس و کاهی [illegible] حق الله مثل آنکه
نماز یا روزه را ترک کرده یا شرب خمر نموده مثلا پس هرکاه پیش از ثبوت در نزد حاکم و قاضی
جامع الشرایط توبه کند و توبه او یا در نزد خود قاضی بعمل آید یا به ثبوت رسد آن عقوبت
معفو میشود و اگر بعد از ثبوت توبه و انابه نماید حاکم مخیر است در عفو و اقامه عقوبت
بحسب آنچه صلاح داند و اما در حق الناس عفو در دست صاحب حق است   و اولا باید
المخالفت در نزد حاکم و قاضی جامع الشرایط بثبوت رسد و ثبوت هم یا ملیم با اقرار یا با شهود
تفصیلی دارد که در کتب فقهیه ثبت است اقرار شرایطی دارد اقرار کننده شرایطی
مثل اینکه بالغ و عاقل مختار عامد باشد در بعض عقوبات چند دفعه اقرار شرط است
مثل زنا و لواط و در بعضی یکدفعه کافیست و همچنین شهود و شهادت شرایطی دارد
در بعضی شهادت دو مرد عادل و در بعضی چهار مرد و در بعضی یکمرد و دو زن که این
ابواب تفاصیلی زیاد دارد و چون مفروض اینست که حاکم اسلامی قاضی عالم عادل کافی

مجتهد [illegible] و او ثابت شده بطوریکه در هر چیز
[illegible] و تاخیر هم جایز نیست مکرر
بعض مقامات [illegible] بدین رسید که عقوبات و مجازات که در حقوق الله است
حد [illegible] گویند و فرق میان آن تنها نیست که برای هر حد اندازه معینی از عقوبت
در قانون کلی مقرر کردیم که زاید و ناقص نمیشود و آنرا حد گویند و آنچه که بسته بنظر و صلاح دید
حاکمست که زاید و ناقص میشود تعزیر گویند و در حقوق الناس آنچه عقوبت بدنیست
قصاص گویند و آنچه جزاء مالیست دیات نامند و ادا حق مالی الهی یا بشری که واجب را
نداده آنرا گرفتن و دادن از ادا او و استیفاء گویند   هرگاه از کسی ادعا حقی از حقوق
میکنند حاکم پیش از ثبوت حق حبس او ندارد و اگر خوف باطن فرار باشد الزام
هم نمیتواند کرد ایا نگاهبانی گمارد که فرار نکند واجب نیست حرام هم نیست بجهة اینکه
این عقوبتی بر او نیست ولکن در هر وقت مدعی حضار او را بخواهد حاکم حق حضار
دارد بطوریکه اگر باختیار حاضر نشود با اجبار میکند و اگر فرار کرده به حکومت
و ایالت صغیره از ایالات اسلامیه رود باید او را بفرستند تا ختم مقال نماید و بعد

ابهم

مجتهد [illegible] او ثابت شده بطوریکه در جزا
[illegible] یا غیر هم جایز نیست بکرد
بعض مقامات [illegible] که عقوبات مجازات که حقوق الناس است
حد [illegible] گویند و فرق میان آنها نیست که برای هر جرم اندازه معین از عقوبت
در قانون کلی مقرر کرده که زاید و ناقص نمیشود آنرا حد گویند و آنچه که به نظر حاکم
حاکم که زاید و ناقص میشود تعزیر گویند و در حقوق الناس آنچه عقوبت بدنیست
قصاص گویند و آنچه جزاء مالیست دیات نامند و ادای حق مالی آلهی یا بشری که واجب را
نداده آنرا اگر مقر و اجزای او [illegible] استیفا گویند هرگاه از کسی ادعای حقی از حقوق
میکنند حاکم پیش از ثبوت حق حبس او ندارد و اگر خوف ظن فرار باشد الزام
هم نمیشود اگر کرده ایا کفالت کاره که فرار کنند و اجب نیست حرام هم نیست بلکه
این عقوبتی برای او نیست لکن هر وقت مدعی احضار او را بخواهد حاکم حق احضار
دارد و لطوریکه اگر حبس احاضر نشود با اجبار میکند و اگر فرار کرده هر حکومت
و ایالت صغیره از ایالات اسلامیه و دولت و ابدا و را بطرف ستد تا ختم مقال نماید و بعد

5